



استاد محقق :

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد بیستم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازمای دربارهٔ قرآن مجید یا در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان (ویرایش ۱) - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.

۶۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه.

ISBN - SET: 964-440-030-5 (٥,٩٥)

ISBN: 964-440-004-6 (۴، ۷)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز.

٢٩٧/١٧٩

٧ت٧م/٩٨BP

٣٢٥٣-٥٧٤

1577

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ - ۵۵۶۲۰۴۱۰
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۳۵۹



تفسیر نمونه جلد بیستم

زیر نظر استاد محقق آیت اللہ مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرائتی، محمد محمدی

- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
- چاپ: چاپخانه سرور
- شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۹۶۴ / 6-004-440-964 ISBN
- شابک دورۀ ۲۸ جلدی ۵-۰۲۰-۴۴۰-۹۶۴ / 5-020-440-964 ISBN-SET
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد بیستم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
عبداللّهی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدفهائی که در این تفسیر تعقیب می شود

امروز چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند... حتی خود مسلمانان! و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی - جز ائمه معصومین (علیهم السلام) - آشکار باشد، ولی مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان

و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است. اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد». البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ).

ولی این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهایی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد الله قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به نوزده جلد رسیده (و این بیستمین جلد آن است) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

* * *

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ - کراراً سؤال می کنند مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: حدود بیست و پنج جلد.

۲ - کراراً می گویند چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟ باید توجه داشت ما نهایت کوشش رادر سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ - گاهی می پرسند اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می‌گوییم برای تأمین این هدف بنا بر این است که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد، و دوستان در جمع آوری مطالب کمک کنند که آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام می‌دهند و یادداشت‌های لازم را تهیه می‌کنند ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم هماهنگی لازم ایجاد می‌گردد تا هیچگونه نوسانی در بحث‌ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یک دست و یک پارچه و منسجم باشد. این تفسیر در زمانی رو به گسترش می‌رود که حکومت جمهوری اسلامی بحمد الله به رهبری امام خمینی (مدظله) بال و پر خود را بر این کشور اسلامی گشوده، و جنب و جوشی در سایر کشورهای اسلامی برای تشکیل حکومت الهی به وجود آورده، و منافع ابرقدرت‌های شرق و غرب را سخت به مخاطره افکنده، به همین دلیل مردم جهان را جویای توضیح بیشتر درباره اسلام و قرآن ساخته است و ما امیدواریم که این تفسیر کمکی به این خواسته عمومی کند، هم اکنون این تفسیر به همت جمعی از دانشمندان به سه زبان معروف دنیا در دست ترجمه است:

- ۱ - به زبان عربی که از جلد اول تا سوم ان شاء الله به زودی به زیر چاپ می‌رود.
- ۲ - به زبان اردو که تا کنون بیش از ۱۵ جلد آن ترجمه شده و جلد اول چاپ شده است.
- ۳ - به زبان ساحلی (زبانی که در ده کشور آفریقائی بیش از هشتاد میلیون نفر به آن تکلم می‌کنند).

از خدا می‌خواهیم توفیق تکمیل این خدمت و هم چنین نشر آن را به زبان‌های دیگر و کمک به شناخت هر چه بیشتر اسلام در صف جهانی عنایت فرماید.

خداوندا! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوندا! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

مهرماه ۱۳۶۴

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است :

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی
- ۲ - تفسیر تبیان از دانشمند فقید بزرگ شیخ طوسی
- ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی
- ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم عبد علی بن جمعه الحویزی
- ۶ - تفسیر برهان از مرحوم سید هاشم بحرانی
- ۷ - تفسیر روح المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی
- ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید رضا (تقریرات درس تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب
- ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی
- ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجنان از ابو الفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری
- ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد بیستم

سوره های

مؤمن - فصلت - شوری

جزء ۲۴ قرآن مجید

سوره مؤمن

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸۵ آیه است

تاریخ شروع

۴ / ذی الحجه / ۱۴۰۴

۹ / ۶ / ۱۳۶۳

محتوای سوره مؤمن

سوره «مؤمن»، نخستین سوره از «حوامیم» است (هفت سوره از قرآن با «حم» شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته، همه از سوره های مکی اند و به آنها «حوامیم» گفته می شود). طبیعت این سوره، همانند سایر سوره های مکی، بحث از مسائل مختلف اعتقادی و مبانی و اصول دین است؛ چرا که نیاز مسلمانان در آن دوران بیش از همه، تقویت پایه های عقیدتی بود.

محتوای سوره

مجموعه ای از «قهر» و «لطف»، «انذار» و «بشارت» و مبارزه منطقی قاطع و کوبنده با جبّاران و مستکبران است، و لطف و مرحمت به مؤمنان حق طلب و حق جو. ویژگی این سوره، فرازی است از داستان موسی (علیه السلام) و فرعون، مربوط به «مؤمن آل فرعون»، که تنها در همین سوره، مطرح شده و در جای دیگر قرآن، نیست، داستان همان مرد با ایمان و بسیار هوشیار و مدبری که در زمره شخصیت های فرعون بود، ولی در باطن به موسی (علیه السلام) ایمان آورد، و سنگر مطمئنی برای دفاع از موسی (علیه السلام) و آئینش بود، و به طوری که خواهیم دید در آن لحظاتی که موسی (علیه السلام) در خطر مرگ قرار گرفت، او با روشی بسیار زیرکانه و ظریف، به یاری او شتافت و او را از مرگ نجات داد! نام گذاری این سوره به سوره «مؤمن» نیز به همین خاطر است که شرح مجاهدت های او، قریب بیست آیه از این سوره، یعنی حدود یک چهارم از

مجموع آیات این سوره را فرا گرفته است.

به نظر می رسد، بیان حالِ «مؤمن آلِ فرعون» در این سوره، یک برنامه آموزشی حساب شده برای گروهی از مسلمانان «مکه» بوده است که، در عین ایمان آوردن به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، روابط دوستانه خود را ظاهراً با دشمنانِ سرسخت و لجوج حفظ می کردند، تا سنگری باشند برای روز خطر، و می گویند: «ابو طالب» عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) در همین زمره بود، چنان که در روایات اسلامی، همین معنی از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) روایت شده است.(۱)

به هر حال، محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

بخش اول: که آغاز سوره را تشکیل می دهد، توجهی است به خداوند و قسمتی از اسماء حسناى او، مخصوصاً آنچه خوف و رجاء را در دل ها برمی انگیزد، مانند «غَافِرُ الذَّنْبِ وَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

بخش دوم: تهدیدهایی است نسبت به کافران جبّار، پیرامون عذابهای این جهان، همانند آنچه اقوام سرکش پیشین به آن گرفتار شدند، و عذاب های قیامت با ذکر خصوصیات و جزئیات آن.

بخش سوم: پس از مطرح کردن داستان موسی(علیه السلام) و فرعون، سخن را به «مؤمن آلِ فرعون»، سوق می دهد و بخش وسیعی از سوره را به شرح گفتگوهای این مرد هوشمندِ شجاع، با فرعونیان اختصاص می دهد.

بخش چهارم: باز مطلب را به صحنه هایی از قیامت می کشاند، تا دل های خفتگان را بیدار کند.

در بخش پنجم: مسأله توحید و شرک را که مهم ترین مسأله زندگی انسان

است به میان آورده، و قسمتی از نشانه های توحید و دلائل بطلان شرک را مطرح می کند. در بخش ششم: که آخرین بخش این سوره است: ضمن دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به صبر و شکیبائی خلاصه ای از آنچه در بخشهای دیگر این سوره گذشت، از مسائل مربوط به مبدء و معاد و عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان و تهدید مشرکان لجوج و ذکر گوشه ای از نعمتهای الهی را بیان داشته و سوره را پایان می دهد.

گفتیم: نام گذاری سوره به «مؤمن» به خاطر بخشی است که درباره «مؤمن آل فرعون» بیان می کند، همانطور که نام گذاری آن به «غافر» به خاطر آغاز سومین آیه آن است.

فضیلت تلاوت این سوره

در روایات اسلامی، که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، فضائل بسیاری برای سوره های «حم» عموماً و سوره «مؤمن» خصوصاً وارد شده است. در قسمت اول، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که: *الْحَوَامِيمُ تَاجُ الْقُرْآنِ*: «سوره های (هفتگانه) «حم» تاج قرآن است»! (۱)

«ابن عباس» نیز سخنی دارد که احتمالاً آن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا علی (علیه السلام) شنیده، می گوید: *لِكُلِّ شَيْءٍ لُبَابٌ وَ لُبَابُ الْقُرْآنِ الْحَوَامِيمُ*: «هر چیزی مغزی دارد و مغز قرآن سوره های حامیم است». (۲)

۱ و ۲ - «مجمع البیان» آغاز سوره مؤمن، (در بعضی از نسخ «تاج» و در بعضی از نسخ «دیباچ» آمده است).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الْحَوَامِيمُ رِيحَانُ الْقُرْآنِ، فَإِذَا قَرَأْتُمُوهَا فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَ اشْكُرُوهُ، بِحِفْظِهَا وَ تِلَاوَتِهَا، وَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَقُومُ يَقْرَأُ الْحَوَامِيمَ فَيَخْرُجُ مِنْ فِيهِ أَطْيَبُ مِنَ الْمُسْكِ الْأَذْفَرِ وَ الْعَنْبَرِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ بِالنَّهَارِ تَالِيَهَا وَ قَارِئَهَا، وَ يَرْحَمُ جِيرَانَهُ وَ أَصْدِقَاءَهُ وَ مَعَارِفَهُ وَ كُلَّ حَمِيمٍ أَوْ قَرِيبٍ لَهُ، وَ إِنَّهُ فِي الْقِيَامَةِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ الْعَرْشُ وَ الْكُرْسِيُّ وَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ: «سوره های حامیم گلهای قرآن است هنگامی که آنها را تلاوت می کنید، خدا را سپاس گوئید و با حفظ و تلاوت این سوره ها او را شکر گزارید، هر بنده ای که از خواب برخیزد و سوره های حامیم بخواند از دهانش (در قیامت) بوی عطر دل انگیزی بهتر از مشک و عنبر خارج می شود، و خداوند خواننده این سوره ها را رحمت می کند و نیز همسایگان و دوستان و آشنایان و تمام یاران نزدیک و دور او را مشمول رحمت خویش قرار می دهد، و در قیامت عرش و کرسی و فرشتگان مقرب خدا برای او استغفار می کنند» (۱).

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: الْحَوَامِيمُ سَبْعٌ وَ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ سَبْعٌ، تَجِيءُ كُلُّ حَامِيمٍ مِنْهَا فَتَقِفُ عَلَى بَابٍ مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ تَقُولُ اللَّهُمَّ لَا تُدْخِلْ مِنْ هَذَا الْبَابِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِي وَ يَقْرَأَنِي: «سوره های حامیم هفت سوره اند و درهای جهنم نیز هفت در است، هر یک از حامیم ها می آید و در مقابل یکی از این درها می ایستد و می گوید خداوندا کسی را که به من ایمان آورده و مرا خوانده از این در وارد مکن»! (۲).

و در قسمت دوم در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ حَمِ الْمُؤْمِنِ لَمْ يَبْقَ رُوحُ نَبِيٍّ وَ لَا صَدِيقٍ وَ لَا مُؤْمِنٍ إِلَّا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ اسْتَغْفَرُوا لَهُ:

۱ - «مجمع البيان» آغاز سوره مؤمن، (در بعضی از نسخ

«تاج» و در بعضی از نسخ «دیباج» آمده است).

۲ - «بیهقی» طبق نقل «روح المعانی»، جلد ۴، صفحه ۳۶.

«هرکس سوره «حامیم مؤمن» را بخواند، همه ارواح انبیاء و صدیقان و مؤمنان بر او درود می فرستند و برای او استغفار می کنند» (۱).

روشن است این فضائل بزرگ، پیوندی با آن محتوای برجسته دارد، محتوایی که هر گاه در زندگی انسان در بعد «اعتقادی» و «عملی» او پیاده شود، بدون شک مستحق این فضائل عظیم است، و اگر در این روایات سخن از تلاوت به میان آمده، منظور تلاوتی است که مقدمه ای برای ایمان و عمل باشد.

تعبیر پر معنی که در یکی از روایات نبوی وارد شده و می گوید: هرکس «حم» را بخواند و به آن ایمان داشته باشد، شاهد گویای این گفتار است.

۱ - «مجمع البیان» آغاز سوره مؤمن، (در بعضی از نسخ «تاج» و در بعضی از نسخ «دیباچ» آمده است).

- ۱ حم
 ۲ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
 ۳ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - حم.

۲ - این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است.

۳ - خداوندی که آمرزنده گناه، و پذیرنده توبه، دارای مجازات سخت و صاحب نعمت فراوان است؛ معبودی جز او نیست؛ و بازگشت (همه) به سوی اوست.

تفسیر:

اوصافی امیدبخش!

در آغاز این سوره، نیز به «حروف مقطعه» برخورد می کنیم، که در اینجا نوع تازه ای از آن است: «حاء» و «میم».

در زمینه تفسیر این حروف، بحث های فراوانی در آغاز سوره های «بقره»، «آل عمران»، «اعراف» و بعضی دیگر از سوره ها، داشته ایم، چیزی که در اینجا

باید بر آن افزود، این است که: در بعضی از روایات، و همچنین در بسیاری از کلمات مفسران، دو حرف آغاز این سوره، به نامهایی از خدا که با این دو حرف آغاز گردیده، تفسیر شده است، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) به «حمید» و «مجید» تفسیر گردیده. (۱)
 بعضی نیز «ح» را به نام هائی مانند «حمید» و «حلم» و «حنان»، و «م» را به نام هائی مانند «ملک» و «مالک» و «مجید» تفسیر کرده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که، «ح» اشاره به «حاکمیت» و «م» اشاره به «مالکیت» خداوند بوده باشد.

از «ابن عباس» نیز نقل شده که، «حم» از اسمهای اعظم خدا است. (۲)
 روشن است این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است همه، در معنی آیه جمع باشد.

در آیه بعد، همان گونه که روش قرآن است بعد از ذکر «حروف مقطعه» سخن، از عظمت مقام «قرآن» به میان می آورد، اشاره به این که این کتاب با این همه عظمت، از حروف ساده «الفبا» ترکیب یافته، بنائی چنان عظیم، از مصالحی چنین کوچک، و این خود دلیل بر اعجاز آن است. می فرماید: «این، کتابی است که از سوی خداوند قادر دانا نازل شده است» (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

«عزت» و قدرتش موجب شده که، احدی نتواند با آن برابری کند، و علمش سبب گردیده که، محتوای آن در اعلی درجه کمال، و فراگیر همه نیازهای

۱ - «معانی الاخبار» صدوق، صفحه ۲۲ (باب معنی الحروف المقطعه فی اوائل السور).

۲ - تفسیر «قرطبی» ذیل آیات مورد بحث.

انسان ها در طریق تکامل باشد.

آیه بعد خدا را به پنج وصف دیگر، از صفات بزرگش، که بعضی امیدآفرین و بعضی خوف آفرین است، توصیف کرده، می گوید: «خداوندی که گناهان را می آمرزد» (غَافِرِ الذَّنْبِ).

«توبه ها را می پذیرد» (قَابِلِ التَّوْبِ). (۱)

«مجازاتش شدید است» (شَدِيدِ الْعِقَابِ).

«نعمتش فراوان است» (ذِي الطَّوْلِ). (۲)

«خداوندی که معبودی جز او نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«و بازگشت (همه شما) به سوی او است» (إِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

آری کسی که واجد این اوصاف است، فقط او شایسته عبودیت است و مالک پاداش و کیفر.

نکته ها:

۱ - در دو آیه فوق (آیه ۲ و ۳) بعد از ذکر نام «الله» و قبل از ذکر «معاد» «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»، هفت وصف از اوصاف الهی بیان شده است که، بعضی از «صفات ذات» و بعضی از «صفات فعل» است و مجموعه ای از توحید و علم و قدرت

۱ - «توب» ممکن است جمع «توبه» و یا مصدر، بوده باشد (مجمع البیان).

۲ - «طول» (بر وزن قول) به معنی نعمت و فضل است، و به معنی توانائی و رسائی و امکانات و مانند آن نیز آمده است.

بعضی از مفسران گفته اند «ذی الطول» به کسی گفته می شود که نعمتی طولانی به دیگری می بخشد،

بنابراین معنای آن اخص از معنای «منعم» است (مجمع البیان).

و رحمت و غضب را بیان می دارد، و «عزیز» و «علیم» پایه ای است برای نزول این کتاب آسمانی، و «غفران ذنوب» و «قبول توبه» و «شدت عقاب» و «بخشش نعمتها»، مقدمه ای است برای تربیت نفوس و پرستش خداوند یگانه ای که هیچ معبودی جز او نیست.

۲ - در میان این اوصاف، «غافر الذنب» مقدم داشته شده و «ذی الطول» (صاحب نعمت و فضل) نیز در آخر آمده، و در این میان «شدید العقاب» است.

در حقیقت غضبش، در میان دو رحمت قرار گرفته! و از این گذشته در کنار این وصف که حاکی از غضب خداوند است، سه وصف از اوصافش که از رحمت او حکایت دارد بیان شده، و همه اینها دلیل بر این است که، «رحمتش بر غضبش پیشی گرفته» است «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ».

۳ - جمله «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ»، نه تنها اشاره به این است که بازگشت همه در قیامت به سوی او است، بلکه مطلق بودن آن از این حکایت می کند که، بازگشت همه امور در این جهان و آن جهان، به سوی او و سلسله همه موجودات به دست او است.

۴ - قابل توجه این که، جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» که به عنوان آخرین وصف آمده، و حکایت از مقام «توحید عبودیت» و عدم شایستگی غیر او برای پرستش می کند، به عنوان آخرین صفت، و نتیجه نهائی بیان شده، و لذا در حدیثی از «ابن عباس» آمده است که، می گوید: او «غافر الذنب» است برای کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید، «قابل التوب» است، برای کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید «شدید

العقاب» است برای کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نگوید، «ذی الطول» و غنی و بی نیاز است از کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نگوید.

بنابراین، محور همه این صفات، کسانی هستند که، مؤمن به توحید باشند و در گفتار و عمل از این خط اصیل الهی منحرف نشوند.

۵ - اسباب آمرزش، در قرآن مجید

در قرآن مجید، امور زیادی به عنوان اسباب مغفرت، و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که، به قسمتهائی از آن ذیلاً اشاره می شود:

۱ - توبه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمُ سَيِّئَاتِكُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید، و توبه خالص کنید، امید است خداوند گناهان شما را ببخشد». (۱)

۲ - ایمان و عمل صالح: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و نیز به آنچه بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شده است، ایمان آوردند، آیاتی که حق است و از سوی پروردگارشان می باشد خداوند گناهان آنها را می بخشد». (۲)

۳ - تقوا: إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمُ سَيِّئَاتِكُمْ: «اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند برای تشخیص حق از باطل، به شما روشن بینی می دهد، و گناهانتان را می بخشد». (۳)

۴ - هجرت و جهاد و شهادت: فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ

۱ - سوره تحریم، آیه ۸

۲ - سوره محمد، آیه ۲.

۳ - سوره انفال، آیه ۲۹.

أَوْذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: «کسانی که هجرت کنند و از خانه و وطن خود رانده شوند، و در راه من آزار بینند و پیکار کنند، و مقتول گردند گناهانشان را می بخشم».(۱)

۵ - انفاق مخفی: إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ: «اگر انفاق های خود را در راه خدا آشکار سازید، خوب است، و اگر آن را پنهان دارید، و به فقرا بدهید، به سود شما است و از گناهانتان می بخشد».(۲)

۶ - دادن قرض الحسنه: إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ: «اگر به خداوند قرض الحسنه دهید، آن را برای شما مضاعف می کند و شما را می آمرزد».(۳)

۷ - پرهیز از گناهان کبیره، که موجب آمرزش گناهان صغیره است: إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: «اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده اید، اجتناب کنید، گناهان صغیره شما را خواهیم بخشید».(۴)

به این ترتیب، درهای مغفرت الهی از هر سو، به روی بندگان باز است که هفت در آن، در بالا به استناد هفت آیه قرآن، ذکر شد، تا از کدامین در وارد شویم، و چه خوبتر که از هر در وارد شویم.

۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۲ - سوره بقره، آیه ۲۷۱.

۳ - سوره تغابن، آیه ۱۷.

۴ - سوره نساء، آیه ۳۱.

- ۴ ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ
- ۵ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ
- ۶ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ

ترجمه:

- ۴ - تنها کسانی در آیات ما مجادله می کنند، که کافر شده اند؛ پس مبادا رفت و آمد آنها در شهرها (و قدرت نماییشان) تو را بفریبد!
- ۵ - پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از آنها بودند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ و هر امتی در پی آن بود که پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد)، و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند؛ اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم)؛ بین که مجازات من چگونه بود!
- ۶ - و این گونه فرمان پروردگارت در مورد کسانی که کافر شدند مسلّم شده که آنها همه اهل آتشند!

تفسیر:

فرمان قطعی پروردگار!

بعد از ذکر نزول قرآن از سوی خداوند، و توصیف او به صفاتی که انگیزه خوف و رجاء است، سخن از گروهی به میان می آورد که، در برابر این آیات

الهی، به مجادله و پرخاشگری، برمی خیزند، و سرنوشت این گروه را ضمن جمله هائی کوتاه و کوبنده، روشن می سازد، می فرماید:

«تنها کسانی در آیات الهی مجادله می کنند، که از روی عناد و لجاج کافر شده اند» (ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا).

درست است که این گروه، احیاناً نیرو و جمعیت و قدرتی دارند، ولی «مبادا رفت و آمدهای آنها در شهرهای مختلف، و قدرت نمائیهایشان، تو را بفریبد!» (فَلَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ). چند روزی کرّ و فرّ و هیاهویی دارند، اما به زودی چون حبابهای روی آب محو و نابود می گردند، و یا همچون خاکستری، در برابر تندباد، متلاشی می شوند.

«يُجَادِلُ» از ماده «جَدَل»، در اصل، به معنی «تابیدن طناب و محکم کردن آن است»، سپس، در مورد ساختمانها و زره، و مانند آن، به کار رفته و به همین جهت، به عمل کسانی که در مقابل هم می ایستند و مناظره می کنند و هر کدام می خواهد پایه های سخن خود را محکم کرده، بر دیگری غلبه نماید، «مجادله» گفته می شود.

ولی، باید توجه داشت که: «مجادله» از نظر محتوای لغت عرب، همیشه مذموم نیست (هر چند در فارسی روزمره، به ما این معنی را می بخشد) بلکه اگر در مسیر حق، و متکی به منطق، و برای تبیین واقعیت ها، و ارشاد افراد بی خبر بوده باشد، ممدوح است، و اگر متکی به دلائل واهی، و ناشی از تعصب و جهل و غرور، و به منظور اغفال این و آن، صورت گیرد، مذموم است، و اتفاقاً در قرآن مجید، در هر دو مورد به کار رفته است.

در یک جا می خوانیم: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: «با آنها به روشی که

پسندیده تر است بحث و مجادله کن».

ولی، در موارد دیگری، مانند آیه فوق و آیه بعد از آن، به معنی مجادله مذموم آمده است.

در زمینه «جدال و مجادله» بحثی داریم که، در نکات می خوانید.

«تَقَلُّبٌ» از ماده «قلب» به معنی «دگرگون کردن» است، و «تقلب» در این جا، به معنی «تصرف و سلطه» بر مناطق، و بلاد مختلف، و حکومت و سیطره بر آنها، و به معنی رفت و آمد در آنها می باشد.

هدف آیه فوق این است که، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان آغاز اسلام، که غالباً از قشر محروم بودند، گوشزد کند، مبدا امکانات مالی، و قدرت سیاسی و اجتماعی کافران جبار را، دلیلی بر حقانیت، و یا قدرت واقعی آنها بدانند، دنیا این گونه اشخاص را زیاد به خاطر دارد، و تاریخ نشان می دهد که، تا چه اندازه در برابر مجازاتهای الهی ضعیف و ناتوان بودند، همانند برگهای پژمرده پائیزی، در برابر تندباد خزان.

همان گونه که امروز هم، کفار مستکبر و ظالم، برای اظهار وجود، یا مرعوب ساختن مستضعفان و محرومان جهان، دست به یک سلسله تلاش ها و تبلیغات و کنفراسها و دید و بازدیدهای سیاسی و مانورهای نظامی و عقد قراردادهای پیمانها، با هم مسلکانشان، می زنند، تا جوّ مساعدی برای پیشبرد اهداف شوم خود، فراهم سازند، اما مؤمنان، باید بیدار باشند و فریب این صحنه سازی های کهنه را، نخورند، و هرگز مرعوب و مفتون نشوند.

لذا در آیه بعد، سرنوشت بعضی از اقوام گمراه و سرکش پیشین را، در عباراتی کوتاه و کوبنده، این گونه بیان می کند: «پیش از آنها قوم نوح، و اقوامی که

بعد از آنها آمدند، پیامبرشان را تکذیب کردند» (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ). منظور از «احزاب»، قوم عاد، ثمود، حزب فرعونیان و لوط و مانند آنها است که در آیه ۱۲ و ۱۳ سوره «ص» به عنوان «احزاب» به آنها اشاره شده، آنجا که می گوید: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عاد وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ: «آری آنها احزابی بودند که دست به دست هم دادند، و به تکذیب پیامبران الهی که دعوتشان با منافع نامشروع و هوا و هوس های آنها هماهنگ نبود، برخاستند».

سپس می افزاید: به این مقدار نیز قناعت نکردند، بلکه: «هر امتی از آنان توطئه ای چیدند، که پیامبرشان را بگیرند و آزار دهند، و به زندان بيفکنند و یا به قتل برسانند» (وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ).

باز به این هم اکتفا نکردند، «و برای محو و نابودی حق، به سخنان باطل دست زدند، و برای گمراه ساختن مردم، اصرار ورزیدند» (وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ). (۱) اما این امور، برای همیشه ادامه نیافت، و به موقع: «من آنها را گرفتم، و سخت مجازات کردم، بین! عذاب الهی چگونه بود؟» (فَأَخَذَتْهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ).

ویرانه های شهرهای آنها در مسیر مسافرتهاى شما، به چشم می خورد، و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریکشان، بر صفحات تاریخ و سینه های صاحبدلان، ثبت است، بنگرید و عبرت بگیرید!

۱ - «لِيُدْحِضُوا» از ماده «ادحاض» به معنی «زایل کردن و ابطال» است.

این کفار سرکش «مکه» و مشرکان ظالم عرب، نیز سرانجامی بهتر از آنها نخواهند داشت، مگر این که به خود آیند و در کار خویش، تجدیدنظر کنند.

آیه فوق برنامه احزاب طغیانگر را در سه قسمت خلاصه می کند: «تکذیب و انکار» و «توطئه برای نابود کردن مردان حق» و «تبلیغات مستمر برای گمراه ساختن توده های مردم».

مشرکان عرب نیز تمام این برنامه ها را در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، تکرار کردند، بنابراین چه جای تعجب، که قرآن آنها را به همان سرنوشت اقوام پیشین تهدید کند.

آخرین آیه مورد بحث، علاوه بر مجازات دنیوی، به مجازات آنها در سرای دیگر اشاره کرده می گوید: «این گونه فرمان پروردگارت در مورد کسانی که کافر شدند، مسلم شده که آنها اهل آتشند» (وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ).

ظاهر معنی آیه، وسیع و گسترده است و کافران لجوج را از همه اقوام شامل می شود، و مخصوص کفار مکه، - آنچنان که بعضی از مفسران پنداشته اند - نیست. بدیهی است، مسلم شدن فرمان پروردگار، درباره این قوم، به دنبال گناهان مستمر و اعمال خلافی است، که با اراده خود انجام دادند، و عجب این که، بعضی از مفسران - همانند «فخر رازی» - پنداشته اند: این آیه از دلائل وجود سرنوشت جبری و الزامی برای اقوام مختلف و سلب اراده و اختیار از آنها است، در حالی که اگر تعصب های فرقه ای اجازه می داد، با کمی دقت در خود این آیات، مطلب بر آنها روشن می شد که، این سرنوشت شوم را خداوند وقتی برای آنها مقرر می دارد، که راه های ظلم و جنایت را با پای خود پیمودند.

نکته ها:

۱ - قدرت نمائی ظاهری کافران!

کراراً در آیات قرآن با این سخن روبرو می شویم که، مؤمنان محروم هرگز تصور نکنند، امکانات وسیعی که گاهی در اختیار افراد، یا جمعیت‌های ظالم و ستمگر و بی ایمان، قرار دارد، دلیل بر سعادت و خوشبختی آنها، و یا نشانه پیروزی‌شان در پایان کار است.

مخصوصاً قرآن، برای ابطال این پندار که معمولاً برای افراد کوتاه فکر پیدا می شود، و امکانات مادی افراد را احیاناً، دلیل بر حقانیت معنوی آنها می گیرند، تاریخ اقوام پیشین را در برابر افکار مؤمنان ورق می زند، و انگشت روی نمونه های واضحی می گذارد، همچون قدرتمندان فرعونى در مصر، و نمرودیان در بابل، و قوم «نوح» و «عاد» و «ثمود» در «عراق» و «حجاز» و «شامات»، مبدا مؤمنانی که تهی دست و محرومند احساس کمبود و ضعف کنند و از «کر» و «فر» ظالمان بی ایمان مرعوب یا سست شوند.

البته قانون خداوند این نیست هرکس کار خلافی را کرد، فوراً به سزایش برساند، همان گونه که در آیه ۵۹ «کَهِف» می خوانیم: وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا: «ما برای نابودی آنها موعدی مقرر داشتیم».

در جای دیگر می فرماید: فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُؤْيَا: «اندکی به کافران مهلت ده تا سرانجام کارشان روشن شود» و در جای دیگر آمده است: إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا: «ما به آنها مهلت می دهیم تا بر گناهانشان افزوده شود»!

خلاصه، هدف از این مهلت ها یا اتمام حجت بر کافران است، یا آزمایش مؤمنان، و یا افزایش گناهان کسانی که تمام راه های بازگشت را به روی خود بسته اند.

نظیر این احساس حقارت در برابر کشورهای قدرتمند مادی ظالم، در مورد بعضی از اقوام مؤمن که از نظر مادی عقب افتاده اند، پیدا می شود که باید با همان منطق قرآنی بالا، با آن به شدت مبارزه کرد.

افزون بر این، باید به آنها حالی نمود که، این محرومیت و عقب افتادگی شما، در درجه اول معلول ظلم آن ستمگران است، و اگر زنجیرهای ظلم و اسارت را پاره کنید، با تلاش و کوشش مستمر، می توانید عقب ماندگی ها را جبران نمایید.

۲ - مجادله در قرآن مجید!

در این سوره، پنج بار سخن از «مجادله» به میان آمده است، که تمام این موارد، ناظر به «مجادله باطل» است (آیات ۴ و ۵ و ۳۵ و ۵۶ و ۶۹) به همین مناسبت، سزاوار است بحثی پیرامون «جدال از دیدگاه قرآن مجید» مطرح شود.

«جدال» و «مراء»، دو عنوان است که هم در آیات قرآن، و هم در روایات اسلامی زیاد روی آن بحث شده، و در این زمینه «اولاً» باید مفهوم این دو کلمه روشن شود، سپس «اقسام جدال» (جدال به حق، و جدال به باطل) و نشانه های هر کدام تبیین گردد، و سرانجام، ضررهای جدال به باطل و نیز عوامل پیروزی در مجادله به حق، توضیح و تشریح گردد.

الف - مفهوم «جدال» و «مراء»:

«جدال» و «مراء» و «مخاصمه» سه لفظ است که مفاهیمی نزدیک به هم دارد، در عین حال تفاوتی در میان آنها موجود است.

«جدال»، در اصل به معنی «پیچانیدن طناب» است، سپس به پیچانیدن طرف مقابل، و گفتگو برای غلبه بر او به کار رفته.

«مراء» (بر وزن حجاب) به معنی «گفتگو کردن در چیزی است، که در آن

«مریه» (شک) وجود دارد.

و «خصومت» و «مخاصمه» در اصل به معنی «گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر که هر کدام پهلوی دیگری را بگیرد، آمده، سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است. به گفته مرحوم «علامه مجلسی»، در «بحار الانوار»، «جدال» و «مراء»، بیشتر در مسائل علمی به کار می رود، در حالی که «مخاصمه» در امور دنیوی است. و نیز گاهی تفاوت میان «جدال و مراء» را چنین می گذارند که، در «مراء» هدف، اظهار فضل و کمال است، و در «جدال» تحقیر و عاجز کردن طرف مقابل. گاه گفته اند: «جدال» در مسائل علمی است و «مراء» اعم از آن است. و گاه گفته اند: «مراء» جنبه دفاعی در مقابل حملات خصم دارد ولی «جدال» اعم از دفاعی و تهاجمی است.

ب - جدال حق و باطل

گفتیم: از موارد استعمال این لفظ، مخصوصاً در قرآن مجید، به خوبی استفاده می شود که «جدال» مفهوم وسیعی دارد، و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود، خواه به حق باشد یا به باطل، در آیه ۱۲۵ سوره «نحل» می خوانیم که، خداوند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: «با آنها به روشی که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن» و در مورد «ابراهیم» در آیه ۷۴ سوره «هود» می خوانیم: فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوط: «هنگامی که وحشت ابراهیم زائل شد، و بشارت تولد فرزند به او رسید، برای تأخیر مجازات قوم لوط با ما به گفتگو و مجادله پرداخت» اینها از نوع مجادله به حق است.

ولی در غالب موارد، در قرآن کریم این واژه در «مجادله به باطل» استعمال شده است، چنان که در همین سوره «مؤمن» پنج بار این کلمه در همین معنی به کار رفته.

به هر حال، بحث و گفتگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران، اگر به منظور روشن شدن حق، نشان دادن راه، و ارشاد جاهل بوده باشد، عملی است پسندیده، و شایسته تقدیر، بلکه در بسیاری از موارد واجب است.

قرآن، هرگز با بحث و گفتگوی روشنگرانه، و استدلال برای تبیین حق، مخالفت نکرده، بلکه در آیات زیادی، آن را عملاً تثبیت نموده است.

در بسیاری از موارد، از مخالفین مطالبه برهان و دلیل می کند، و می گوید: هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ: «استدلال خود را بیاورید».

و در بسیاری از موارد در مقابل تقاضای برهان، به اقامه دلائل مختلف پرداخته است، چنان که در آخر سوره «یس» خواندیم، که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می پرسید: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ. «چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند؟» چندین دلیل بر مسأله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان اقامه می کند. و نیز در آیه ۲۵۸ سوره «بقره»، گفتگوهای «ابراهیم» (علیه السلام) و دلائل دندان شکن او را در برابر نمرد، و در آیات ۴۷ تا ۵۴ سوره «طه» احتجاج «موسی» (علیه السلام) را در برابر «فرعون»، منعکس ساخته، که نمونه روشنی از مجادله شایسته است، همچنین قرآن پر است از دلائل مختلفی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه جویان اقامه می کرد.

اما در برابر آن، موارد زیادی را نقل می کند که، طرفداران باطل، برای به کرسی نشاندن سخنان بی اساس خود، دست به مجادلات زشتی می زدند و با

انواع سفسطه ها و بهانه جوئیها، تلاش برای ابطال حق، و اغوای مردم ساده دل، داشته اند، سخریه و استهزاء، تهدید و افترا، و انکار بدون دلیل، از روشهای معمولی اقوام گمراه و سرکش در مقابل پیامبران بود، و استدلال منطقی و آمیخته با مهر و محبت روش پیامبران الهی! در روایات اسلامی نیز، بحث های زیادی پیرامون مناظرات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، در برابر مخالفان دیده می شود که، اگر این بحث و مناظرات جمع آوری گردد، کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد (البته قسمت هایی از آنها جمع آوری شده).

نه تنها پیشوایان معصوم، که اصحاب و یاران آنها نیز به تشویق آنها مناظرات و مجادلاتی با مخالفان داشته اند، ولی اجازه این کار را به کسانی می دادند که، به قدر کافی توانائی و قدرت منطق داشته باشند، چه در غیر این صورت به جای این که جبهه حق تقویت شود، تضعیف می گردد، و مخالفان جسورتر و سرسخت تر می شوند.

لذا در حدیثی می خوانیم: یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) بنام «طیار» (حمزه بن محمد) می گوید: به امام عرض کردم: بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَازَرَةَ النَّاسِ: «به من خبر رسیده که شما از مناظره کردن با مخالفان ناخشنود هستید»؟.

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: أَمَّا مِثْلُكَ، فَلَا يَكْرَهُ، مَنْ إِذَا طَارَ يُحْسِنُ أَنْ يَقَعَ وَ إِنْ وَقَعَ يُحْسِنُ أَنْ يَطِيرَ، فَمَنْ كَانَ هَذَا لَا نَكْرَهُهُ: «اما کسی که چون تو باشد، عیبی ندارد، از کسانی که وقتی پرواز می کنند و اوج می گیرند به خوبی می توانند بنشینند، و هنگامی که می نشینند به خوبی می توانند پرواز کنند و اوج گیرند، کسی

که چنین باشد ما از مناظره او ناخشنود نیستیم»! (۱)

این تعبیر زیبا که اشاره روشنی به قدرت اوج گیری در استدلال، و سپس جمع و جور کردن و پایان دادن به بحث، می باشد، نشان می دهد که باید افرادی در این میدانها حضور، یابند که از تسلط کافی بر بحثهای استدلالی برخوردار باشند، مبدا ضعف منطق آنها، به حساب ضعف مکتب آنها گذارده شود.

ج - آثار شوم مجادله باطل!

درست است که بحث و گفتگو، کلید حل مشکلات می باشد، اما این در صورتی است که، دو طرف بحث، طالب حق و در جستجوی راه باشند، و یا حداقل اگر یک طرف از طریق لجاجت وارد می شود، طرف مقابل در فکر احقاق حق، و رسیدن به واقع باشد، اما هر گاه گفتگو در میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری، و به کرسی نشاندن حرف خویش، به ستیزه و جنجال برخیزد، نتیجه ای جز دور شدن از حق، تاریکی دل، ریشه دار شدن خصومتها و کینه ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از «مراء و مجادله به باطل» نهی شده است، و اشارات پر معنائی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد شده.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی می خوانیم: مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعُ الْمَرَاءَ: «هرکس به آبروی خویش علاقمند است، مجادله و ستیزه جوئی را ترک کند».

زیرا در این گونه مباحثات، کار تدریجاً به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت های ناروا، می رسد.

۱ - «رجال کشی»، صفحه ۲۹۸ - «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۴۰۴، باب ۱۴۵.

در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النُّفَاقَ! «از مجادله و ستیز در گفتگو بهره‌زید!، زیرا این دو، دل‌های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می کند، و بذر نفاق را پرورش می دهد».

چرا که این گونه پرخاشگری‌ها که غالباً عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است، روح لجاجت و تعصب را در افراد، تقویت می کند، تا آنجا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری، از هر وسیله حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار، نتیجه‌ای جز کینه توزی و پرورش بذرهاى نفاق در دلها نخواهد داشت.

یکی دیگر از مفاسد بزرگ «جدال به باطل» این است که، طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت تر و راسخ تر می شوند، زیرا هر کدام تلاش می کند برای اثبات مقصود خود، به هر دلیل باطل متشبث شود، و تا آنجا که می تواند، سخنان حق طرف را نادیده بگیرد، و یا با دیده عدم رضا و قبول بنگرد، و این خود موجب تقویت اشتباه و کج روی است.

د - روش مجادله به احسن!

در جدال حق، هدف، تحقیر طرف، و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه، هدف، نفوذ در افکار و اعماق روح او است، به همین دلیل، روش «مجادله به احسن» با «جدال باطل» در همه چیز متفاوت است.

در اینجا، شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در طرف، از وسائل زیر باید استفاده کند، که در قرآن مجید، اشارات جالبی به آنها شده است:

۱ - نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را، به عنوان گفته او بپذیرد، بلکه، اگر بتواند، چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود ببیند.

بسیار مؤثرتر خواهد بود، و به تعبیر دیگر، طرف فکر کند، این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده، و فرزند روح او است تا به آن علاقه مند شود!

سرّ این که، قرآن مجید، بسیاری از حقایق مهم را از توحید و نفی شرک گرفته، تا مسائل دیگر در لباس استفهام در می آورد و مثلاً بعد از ذکر دلائل توحید می گوید: **أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ: «آیا معبودی با خدا همراه است؟»** شاید همین امر باشد.

۲ - از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد، باید خودداری نمود، قرآن مجید، می گوید: **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: «معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند ناسزا و دشنام نگوئید»** مبدا آنها روی دنده لجاجت بیفتند، و به خداوند بزرگ اهانت کنند.

۳ - در بحثها باید در مقابل هر کس، و هر گروه، نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند، گوینده به راستی در صدد روشن کردن واقعیات است، فی المثل هنگامی که قرآن، سخن از زیانهای شراب و قمار می گوید، منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می شود، نادیده نمی گیرد، می فرماید: **قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا: «بگو در شراب و قمار گناه عظیمی است و منافع جزئی برای مردم، اما گناه آنها از سودشان بیشتر است».**

این طرز سخن، مسلماً در شنونده تاثیر عمیق تری می بخشد.

۴ - باید در برابر بدیها و کینه توزیها، مقابله به مثل نکند، بلکه طریق محبت و رأفت و گذشت را، پیش گیرد، که این «مقابله به ضد» در این گونه موارد تأثیر فوق العاده ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد، چنان که قرآن مجید می گوید: **إِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عداوةٌ كَانَتْ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.**

«با روشی که نیکوتر است (بدیها را) دفع کن، در این حال کسی که میان تو و او دشمنی است آنچنان نرم می شود که گوئی دوست گرم و صمیمی است»!

خلاصه، هر گاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبّار و سرسخت، که در قرآن منعکس است، و گفتگوهای پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) را در برخورد با دشمنان، به هنگام بحثهای عقیدتی، دقیقاً بررسی کنیم، درسهای آموزنده، در این زمینه می یابیم، که بیانگر دقیق ترین مسائل روانی است که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می سازد.

مخصوصاً مرحوم «علامه مجلسی» حدیث مفصلی، از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در این زمینه نقل می کند که، ضمن آن مناظره طولانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با پنج گروه یهود و نصاری و دهریین و ثنویین (دوگانه پرستان) و مشرکان عرب، مطرح شده که با لحنی جذاب و گیرا، آنها را به قبول و تسلیم وامی دارد، مناظره آموزنده ای که می تواند الگویی برای مناظرات ما بوده باشد.

- ۷ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ
- ۸ رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۹ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ترجمه:

- ۷ - فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند): پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو پیروی می کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار!
- ۸ - پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان هر کدام که صالح بودند که تو توانا و حکیمی!
- ۹ - و آنان را از بدی ها نگاهدار، و هرکس را در آن روز از بدی ها نگاهداری، مشمول رحمتت ساخته ای؛ و این است همان رستگاری عظیم!

تفسیر:

حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می کنند
لحن آیات پیشین، نشان می داد که، این آیات، هنگامی نازل شده که مسلمانان در اقلیت و محرومیت بودند، و دشمنان در اوج قدرت و دارای سلطه و امکانات فراوان.
و به دنبال آن، آیات مورد بحث، در حقیقت برای این نازل شده که به مؤمنان راستین، بشارت دهد که شما هرگز تنها نیستید، هرگز احساس غربت نکنید، حاملان عرش الهی، و مقرب ترین و بزرگترین فرشتگان او، با شما همصدا و دوستدار و طرفداران شما هستند، آنها پیوسته برای شما دعا می کنند، و پیروزیتان را در این عالم و عالم دیگر، از خدا می طلبند، و این بزرگترین وسیله دلگرمی است برای مؤمنان امروز و آن روز و فردا.
می فرماید: «فرشتگانی که حاملان عرشند و فرشتگانی که در گرداگرد عرش پروردگار، قرار دارند، تسبیح و حمد خدا می گویند، به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می کنند» (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا).
گفتار آنها این است: «پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته (تو از گناهان بندگان با خبری، و نسبت به آنها رحیمی) خداوند! آنها که توبه کرده اند و از راه تو می روند را ببخش و بیا مرز و آنها را از عذاب دوزخ نگاه دار» (رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ).
این سخن، از یکسو به مؤمنان می گوید، تنها شما نیستید که عبادت خداوند می کنید، و تسبیح و حمد او را می گوئید، قبل از شما مقرب ترین فرشتگان

خداوند و حاملان و طواف کنندگان عرش خدا، حمد و تسبیحش می گویند. از سوی دیگر، به کفار هشدار می دهد که ایمان آوردن یا نیاوردن شما مهم نیست، خدا نیازی به ایمان کسی ندارد، آن قدر فرشتگان او حمد و تسبیحش می گویند که به تصور نمی گنجد، تازه به حمد و تسبیح آنها نیز احتیاجی ندارد.

و از سوی سوم، به مؤمنان آگاهی می دهد که شما در این جهان تنها نیستید - هر چند در محیط زندگی خود در اقلیت باشید - نیرومندترین قدرتهای غیبی عالم، و حاملان عرش پروردگار، پشتیبان شما و دعاگوی شما، هستند، پیوسته از خداوند بزرگ می خواهند، شما را مشمول عفو و رحمت گسترده اش قرار دهد، از خطاهایتان در گذرد، و از عذاب دوزخ نگاهتان دارد.

باز در این آیه، به موضوع «عرش» برخورد می کنیم که از حاملان و فرشتگانی که آن را احاطه کرده اند نیز، سخن به میان آمده، گر چه در تفسیر سوره های مختلف تاکنون در این باره سخن گفته ایم (۱) زمینه در نکات خواهیم داشت.

در آیه بعد، در ادامه دعاهای حاملان عرش، درباره مؤمنان، می افزاید: «پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای داخل کن» (رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ).

«و همچنین صالحان از پدران و همسران و فرزندان آنها را» (وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ). (۲)

۱ - از جمله در جلد ششم صفحه ۲۰۴ (ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) و جلد نهم صفحه ۲۵ (ذیل آیه ۷ سوره هود) و جلد دوم صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۲۵۵ سوره بقره).

۲ - جمله «و من صلح» معطوف است بر ضمیر در جمله «و ادخلهم».

«چرا که تو بر هر چیز توانائی و نسبت به همه چیز دانائی» (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). این آیه که با «رَبَّنَا» شروع شده، تقاضای ملتمسانه حاملان عرش و فرشتگان مقرب خدا است که، برای جلب لطف او بار دیگر روی مقام ربوبیتش تکیه می کنند، و نه تنها نجات از دوزخ را برای مؤمنان خواهانند، بلکه ورود در باغهای جاویدان بهشت را نیز، برای آنها می خواهند، نه تنها برای خودشان بلکه برای پدران و همسران و فرزندان، که در خط مکتب آنها بوده اند نیز تقاضا می کنند، و از صفات عزّت و قدرت او یاری می طلبند. وعده الهی که در این آیات به آن اشاره شده، همان وعده ای است که بارها خداوند به وسیله پیامبران به مردم داده است.

تقسیم مؤمنان، به دو گروه، بیانگر این واقعیت است که گروهی در ردیف اول قرار دارند، و در پیروی اوامر خداوند کاملاً کوشا هستند، اما گروه دیگری در این حد نیستند، اما به خاطر پیروی نسبی از گروه اول، و انتسابشان به آنها، نیز مشمول دعای فرشتگانند. سپس آنها، در چهارمین دعایشان در حق مؤمنان چنین می گویند: «آنها را از بدیها نگاهدار! که هرکس را در آن روز از بدیها نگاهداری، مشمول رحمت ساخته ای» (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ).

و بالاخره دعای خود را با این جمله پر معنی پایان می دهند: «این است رستگاری بزرگ» (وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

چه فوز و نجاتی از این برتر که، گناهان انسان بخشوده شود، عذاب و بدیها از او دور گردد، مشمول رحمت الهی شود، و در بهشت جاویدانش، قدم بگذارد و بستگان مورد علاقه اش، نیز به او ملحق گردند.

نکته ها:

۱ - دعا‌های چهارگانه حاملان عرش

در اینجا سؤالی پیش می آید که، در میان این دعا‌های چهارگانه چه تفاوتی است؟ آیا بعضی از آنها تکراری نیست؟

با کمی دقت روشن می شود، که هر کدام ناظر به مطلب جداگانه ای است.

نخست آنها تقاضای غفران و شستشوی مؤمنان از آثار گناه می کنند، این امر، علاوه بر این که مقدمه ای برای وصول به هر نعمت بزرگ است، خود مطلوب بالذات است، چه موهبتی از این بالاتر که انسان احساس کند پاک و پاکیزه شده؟، خدایش از او راضی است؟ او نیز از خدایش راضی؟ آری قطع نظر از مسأله بهشت و دوزخ، این احساس برای بندگان خدا، پرافتخارترین و باشکوهترین احساس است.

در مرحله دوم تقاضای دور داشتن آنها از عذاب جهنم می کنند، که این خود، مهمترین وسیله آرامش روان آنها است.

در مرحله سوم تقاضای بهشت می کنند نه تنها برای خودشان بلکه برای بستگانشان که وجود آنها در کنارشان مایه آرامش روح و نشاط قلب آنها است.

و از آنجا که غیر از دوزخ در صحنه قیامت ناراحتی های دیگری نیز وجود دارد که مهم و قابل ملاحظه است، مانند هول محشر، رسوائی در برابر خلاق، طول حساب، و امثال آن، در دعای دیگرشان از خدا می خواهند که مؤمنان را از هر گونه بدی و مکروه در آن روز، دور دارد تا با فراغت خاطر و احترام و تکریم وارد بهشت جاویدان شوند.

۲ - آداب دعا کردن

در این آیات، حاملان عرش الهی، راه و رسم دعا را به مؤمنان می آموزند. نخست، تمسک به ذیل نام پروردگار (رَبَّنَا). سپس او را به صفات جمال ستودن، و از مقام رحمت و علم بی پایانش مدد خواستن (وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ وَعِلْمُهُ). سرانجام وارد در دعا شدن، و مسائل را به ترتیب اهمیت خواستن، و با شرائطی که زمینه استجابت را فراهم می سازد، مقرون ساختن (فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ). سپس دعا را با ذکر اوصاف جمال او، و توسل مجدد به ذیل رحمتش، پایان دادن. جالب توجه این که، حاملان عرش در این دعا، روی پنج وصف از مهمترین اوصاف الهی تکیه می کنند: ربوبیت، رحمت، قدرت، علم و حکمت او.

* * *

۳ - چرا دعاها با رَبَّنَا شروع می شود؟

مطالعه آیات قرآن مجید، نشان می دهد که «اولیاء الله» اعم از پیامبران و فرشتگان و بندگان صالح، به هنگام دعا سخن خود را با «رَبَّنَا»، یا «رَبِّی»، شروع می کردند. آدم (علیه السلام) می گوید: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا: «پروردگارا! من و همسر من بر خود ستم کردیم». (۱)

نوح (علیه السلام) عرض می کند: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ: «پروردگارا! من و پدر و

مادرم را بیامرز». (۱)

ابراهیم (علیه السلام) می گوید: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ: «پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می شود ببخش». (۲)

یوسف (علیه السلام) می گوید: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ: «پروردگارا! بهره ای از حکومت به من رحمت فرموده ای». (۳)

و موسی (علیه السلام) می گوید: رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ: «پروردگارا! به خاطر نعمتی که به من داده ای پشتیبان مجرمان نخواهم بود». (۴)

سلیمان (علیه السلام) می گوید: رَبِّ... هَبْ لِي مَلِكاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي: «خداوند! حکومتی به من ببخش که شایسته کسی بعد از من نباشد». (۵)

عیسی (علیه السلام) عرض می کند: رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ: «پروردگارا! بر ما مائده ای از آسمان فرو فرست». (۶)

و پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله) عرضه می دارد: رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ: «پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم». (۷)

و مؤمنان طبق آیات آخر سوره آل عمران چندین بار، این تعبیر را تکرار می کنند از جمله می گویند: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً: «پروردگارا! این آسمان ها و زمین پهناور را بیهوده نیافریده ای»!

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که، بهترین دعا آن است که از

۱ - نوح، آیه ۲۸.

۲ - ابراهیم، آیه ۴۱.

۳ - یوسف، آیه ۱۰۱.

۴ - قصص، آیه ۱۷.

۵ - ص، آیه ۳۵.

۶ - مائده، آیه ۱۱۴.

۷ - مؤمنون، آیه ۹۷.

مسأله ربوبیت پروردگار، آغاز شود، درست است که نام مبارک «الله» جامع ترین نام های خدا است ولی از آنجا که تقاضا از محضر پر لطف او تناسب با مسأله ربوبیت دارد، ربوبیتی که از ناحیه خداوند از نخستین لحظات وجود انسان آغاز می شود، و تا آخر عمر او و بعد از آن ادامه دارد، و انسان را غرق الطاف الهی، می کند، خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر، مناسب تر و شایسته تر است. (۱)

* * *

۴ - عرش خدا چیست؟

بارها گفته ایم، الفاظ ما که برای بیان مشخصات زندگی محدود، و ناچیز ما وضع شده، نمی تواند به درستی بیانگر عظمت خداوند و حتی عظمت مخلوقات بزرگ او باشد، به همین دلیل، با استفاده از معانی کنائی این الفاظ، شبیحی از آن همه عظمت را ترسیم می کنیم. و از جمله الفاظی که، این سرنوشت را پیدا کرده است کلمه «عرش» است که در لغت به معنی «سقف» یا «تخت پایه بلند» در مقابل «کرسی» که به معنی «تخت پایه کوتاه» است آمده، سپس این کلمه در مورد «تخت قدرت خداوند» به عنوان «عرش پروردگار» به کار رفته است. در این که منظور از «عرش خدا» چیست؟ و این کلمه کنایه از چه معنائی می باشد؟ مفسران و محدثان و فلاسفه سخن بسیار گفته اند. گاهی «عرش» را به معنی «علم بی پایان پروردگار» تفسیر کرده اند. و گاه به معنی «مالکیت و حاکمیت خدا».

۱ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

و گاه به معنی هر یک از «صفات کمالیه و جلالیه او»، چرا که هر یک از این اوصاف، بیانگر عظمت مقام او می باشد، همان گونه که تخت سلاطین نشانه عظمت آنها است. آری خداوند، دارای عرش علم، و عرش قدرت، و عرش رحمانیت و عرش رحیمیت است. طبق این تفسیرهای سه گانه، مفهوم «عرش» بازگشت به صفات ذات پاک پروردگار می کند، نه یک وجود خارجی دیگر.

بعضی از روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، نیز همین معنی را تأیید می نماید، مانند حدیثی که «حفص بن غیاث» از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که از امام (علیه السلام) درباره تفسیر «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» سؤال کردند، فرمود: «منظور علم او است».^(۱)

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) «عرش» را به معنی علمی که انبیاء را بر آن واقف کرده، و «کرسی» را به معنی علمی که هیچ کس را از آن آگاه نکرده است تفسیر فرموده.^(۲)

در حالی که بعضی دیگر از مفسران با الهام گرفتن از روایات دیگری «عرش» و «کرسی» را به دو موجود عظیم از مخلوقات پروردگار، تفسیر کرده اند. از جمله بعضی گفته اند: منظور از «عرش» مجموعه عالم هستی است. و گاه گفته اند: «مجموعه این زمین و آسمان» در درون «کرسی» قرار دارد، بلکه آسمان و زمین در برابر «کرسی» همچون حلقه انگشتی است در یک

۱ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۸، صفحه ۲۸ (حدیث ۴۶ و ۴۷).

بیابان پهناور، و «کرسی» در برابر «عرش» نیز همچون حلقه انگشتی است در یک بیابان وسیع. و گاه «عرش» را بر «قلب انبیاء و اوصیاء و مؤمنان کامل» اطلاق کرده اند، چنان که در حدیث آمده است: *إِنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ*: «قلب مؤمن عرش بزرگ خدا است»! (۱) و نیز در حدیث قدسی نقل شده است: *لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَلَا وَسْغِنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ*: «آسمان و زمین من، وسعت وجود مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن من، جایگاه من است»! (۲)

اما برای درک حقیقت معنی «عرش» - البته تا آنجا که قدرت تشخیص انسان اجازه می دهد - بهترین راه این است که موارد استعمال آن را در قرآن مجید دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم: در آیات زیادی از قرآن این تعبیر به چشم می خورد: *ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ*: «خداوند (بعد از پایان گرفتن خلقت جهان) بر عرش تسلط یافت». (۳) و در بعضی از آیات، پشت سر این تعبیر جمله *يُدَبِّرُ الْأُمْرَ* و یا تعبیراتی که حاکی از علم و تدبیر پروردگار است، دیده می شود. در بعضی دیگر، از آیات قرآن، توصیفهائی برای «عرش» دیده می شود، مانند توصیف به «عظیم» آنجا که می فرماید: *وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ*. (۴) گاه سخن از «حاملان عرش» است مانند آیه مورد بحث. و گاه سخن از ملائکه ای است که گرداگرد عرش را گرفته اند: *وَوَتَرَى*

۱ و ۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۸، صفحه ۳۹.

۳ - اعراف، آیه ۵۴ - یونس، آیه ۳ - رعد، آیه ۲ - فرقان، آیه ۵۹ - سجده، آیه ۴ - حدید، آیه ۴.

۴ - توبه، آیه ۱۲۹.

الْمَلَائِكَةُ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ».(۱)

و گاه می گوید «عرش خدا روی آب قرار گرفته بود» (وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ).(۲)
از مجموع این تعبیرات، و تعبیرات دیگری که در روایات اسلامی وارد شده، به خوبی می توان نتیجه گرفت که، «عرش» بر معانی مختلفی اطلاق شده، هر چند ریشه مشترکی دارد.
یکی از معانی «عرش» همان مقام «حکومت و مالکیت و تدبیر عالم هستی» است، چرا که حتی در اطلاقات معمولی کلمه «عرش» به عنوان کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش، به کار می رود، می گوئیم: «فُلَانٌ ثَلَّ عَرْشُهُ» کنایه از این که قدرتش فرو ریخت، و در فارسی نیز می گوئیم: «پایه های تخت او در هم شکست».

دیگر از معانی «عرش»، «مجموعه عالم هستی» است؛ چرا که همگی نشانه عظمت او است و گاه «عرش» به معنی «عالم بالا» و «کرسی» به معنی «عالم پائین» به کار می رود.
و گاه «عرش» به معنی «عالم ماوراء طبیعت» و «کرسی» به معنی مجموع عالم ماده، اعم از زمین و آسمان، استعمال می شود چنان که در «آیة الكرسي» آمده است: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ».

و از آنجا که مخلوقات و معلومات خداوند، از ذات پاک او جدا نیستند، گاهی «عرش» بر «علم خدا» اطلاق شده است.

و اگر به قلب پاک بندگان با ایمان «عرش الرحمان» گفته شده، به خاطر این

۱ - زمر، آیه ۷۵.

۲ - هود، آیه ۷.

است که جایگاه معرفت ذات پاک او، و نشانه ای از نشانه های عظمت و قدرت او است. بنابراین در هر مورد، باید از قرائن فهمید که منظور از «عرش» کدام یک از معانی آن است، ولی در هر حال، همگی در این امر مشترکند که «عرش» بیانگر بزرگی و عظمت خداوند است. در آیه مورد بحث، که سخن از حاملان عرش الهی می گوید، ممکن است منظور از «عرش» همان «حکومت خداوند و تدبیرش در عالم هستی» باشد، و حاملان «عرش» اجراء کنندگان حاکمیت و تدبیر او، هستند.

و نیز ممکن است به معنی مجموعه عالم هستی، و یا عالم ماوراء طبیعت باشد و حاملان آن، فرشتگانی هستند که پایه های تدبیر این جهان، به فرمان خدا بر دوش آنها است.

- ۱۰ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ
- ۱۱ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ
- ۱۲ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخُدَّهِ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ

ترجمه:

- ۱۰ - کسانی را که کافر شدند، روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم خداوند نسبت به شما از عداوت و خشم خودتان نسبت به خودتان، بیشتر است، چرا که به سوی ایمان دعوت می شدید، ولی انکار می کردید!
- ۱۱ - آنها می گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی، و دو بار زنده کردی؛ اکنون که به گناهان خود معترفیم؛ آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟»
- ۱۲ - این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می شد، انکار می کردید، و اگر برای او همتائی می پنداشتند، ایمان می آوردید؛ اکنون دآوری مخصوص خداوند بلند مرتبه است (و شما را مطابق عدل خود کیفر می دهد).

تفسیر:

ما به گناه خود معترفیم آیا راه جبرانی هست؟!
در آیات گذشته، سخن از شمول «رحمت» الهی نسبت به مؤمنان بود، و در

آیات مورد بحث، سخن از چگونگی «غضب» پروردگار، بر افراد بی ایمان است، تا با قرینه مقابله، هر دو بحث روشن تر گردد.

نخست می فرماید: «کسانی را که کافر شدند، روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم پروردگار، نسبت به شما از عداوت و خشم شما به خودتان بیشتر است؛ چرا که دعوت به سوی ایمان می شدید، ولی راه کفر را پیش می گرفتید» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ).

چه کسی آنها را چنین ندا می کند؟ ظاهر این است که، «فرشتگان عذاب» برای ملامت و سرزنش و رسوا کردن آنها، چنین ندائی سر می دهند، در حالی که «فرشتگان رحمت»، همواره آماده اکرام و احترام مردم با ایمان و صالح، می باشند.

این احتمال نیز داده شده است که، این ندا از ناحیه بعضی از کفار نسبت به بعضی دیگر است، اما معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، و به هر حال، این ندائی است که در روز قیامت داده می شود، و آیات بعد گواه روشنی بر این معنی است.

«مَقْتُ» در لغت به معنی «بغض و عداوت شدید» است، این آیه نشان می دهد که، افراد بی ایمان هر چند نسبت به خود، عداوت شدید پیدا می کنند، خشم خداوند نسبت به آنها از آن هم شدیدتر است.

اما این که منظور از «خشم و عداوت» کفار نسبت به خودشان، چیست؟ در اینجا دو تفسیر وجود دارد.

نخست این که: آنها بزرگترین دشمنی را در حق خود، در دنیا انجام داده اند؛ چرا که دست رد بر سینه منادیان توحید زدند، نه تنها از چراغهای هدایت الهی

روی برتافتند، بلکه آنها را در هم شکستند، آیا دشمنی با خویشتن از این شدیدتر می شود، که انسان به خاطر پیروی هوای نفس، و بهره گیری از متاع چند روزه دنیا، راه سعادت جاویدان را، به روی خویش ببندد، و درهای عذاب ابدی را بگشاید؟ مطابق این تفسیر، جمله *إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ*: «چرا که به ایمان دعوت می شدید و شما کفر می ورزیدید»، در واقع بیان کیفیت خشم و عداوت آنها با خودشان است. تفسیر دیگر، این که، مراد دشمنی و خشم آنها بر خویشتن در قیامت است، چرا که وقتی نتیجه کار خود را در آنجا مشاهده می کنند، سخت پشیمان و ناراحت می شوند، ناله و نعره آنها بلند می شود، از شدت ناراحتی دو دست خود را گاز می گیرند: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (۱).

آرزو می کنند ای کاش خاک بودند: «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (۲). و از شدت ناراحتی به خود می پیچد، و چون چشم بینا به مقتضای «بَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (۳) پیدا کرده اند، و همه حقایق و اسرار درون به مقتضای «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (۴) آشکار گردیده، و پرونده های اعمال به مقتضای «وَإِذَا الصُّحُفُ تُشْرَتُ» (۵) گشوده شده است، و به مقتضای «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (۶) از خودش برای حسابرسی خودش دعوت گردیده، سخت خود را محکوم می کنند و با تمام وجود از خود متنفر می شوند و می گریزند. اینجاست که ندا داده می شود: «دشمنی و خشم خدا بر شما از این هم بیشتر

۱ - فرقان، آیه ۲۷.

۲ - نبا، آیه ۴۰.

۳ - ق، آیه ۲۲.

۴ - طارق، آیه ۹.

۵ - تکویر، آیه ۱۰.

۶ - اسراء، آیه ۱۴.

است، چرا که داعیان حق و فرستادگان خدا شما را به ایمان دعوت کردند، و شما راه کفر را پیش گرفتید و به آن ادامه دادید».

مطابق این تفسیر، جمله «إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ» بیان دلیل عظمت خشم خدا نسبت به آنان است. (۱)

هر دو تفسیر مناسب است اما تفسیر اول از جهاتی مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، مجرمان با مشاهده اوضاع و احوال قیامت، و آگاهی بر خشم خداوند نسبت به آنها، از خواب غفلت طولانی خویش بیدار می شوند و در فکر چاره می افتند، و می گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی، و دو بار زنده کردی و ما در این مرگ و حیاتها همه چیز را فهمیدیم، اکنون به گناهان خود اعتراف می کنیم، آیا راهی برای خارج شدن از دوزخ (و بازگشت به دنیا و جبران ما فات) وجود دارد؟!» (قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ).

آری، در آنجا پرده های غرور و غفلت کنار می رود، و چشم حقیقت بین

۱ - طبق تفسیر اول «إِذْ» «ظرفیه» است و متعلق به «مَقْتُكُمْ أَنْفُسَكُمْ» می باشد، و طبق تفسیر دوم «تعلیلیه»

است و متعلق به «مَقْتُ اللَّهِ» می باشد - قابل توجه این که درباره دو «مَقْتُ» که در آیه فوق است چهار

احتمال وجود دارد که هر یک از مفسران یکی از آنها را برگزیده است:

نخست این که ظرف هر دو قیامت بوده باشد.

دیگر این که ظرف هر دو دنیا باشد.

سوم این که ظرف مَقْتُ اول دنیا و مَقْتُ دوم آخرت باشد.

و چهارم عکس آن است، ولی از همه بهتر طبق تفسیر فوق، این است که اولی مربوط به آخرت و دومی

مربوط به دنیا و یا هر دو مربوط به آخرت باشد (دقت کنید).

انسان باز می شود، لذا چاره ای جز اعتراف به گناه ندارد. آنها در این جهان، اصرار به انکار معاد داشتند، و پیامبران را در این زمینه به باد استهزاء می گرفتند، اما هنگامی که مرگ و حیات متوالی خود را می بینند، جایی برای انکار، باقی نمی ماند. تکیه کردن آنها روی تکرار مرگ و حیات، شاید، از این نظر است که، می خواهند بگویند: ای خداوندی که مالک مرگ و حیاتی، توانائی این را داری که بار دیگر ما را به دنیا بازگردانی تا در مقام جبران برآئیم!

دو مرگ و دو حیات

در این که منظور، از «دو بار میراندن» و «دو بار زنده کردن» چیست؟ مفسران چندین تفسیر ذکر کرده اند، که از میان همه آنها سه احتمال قابل ذکر است:

۱ - منظور از «دو بار میراندن»، مرگ در پایان عمر، و مرگ در پایان برزخ است، و منظور از «دو مرتبه احیاء»، احیای برزخی و احیای در قیامت است.

توضیح این که: هنگامی که انسان می میرد، نوع دیگری از حیات به عنوان حیات برزخی، پیدا می کند، همان حیاتی که شهداء به مقتضای «بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱) (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) دارند، سلام ما را می شنوند و پاسخ می گویند، و نیز همان حیاتی که سرکشان و طاغیان همچون «آل فرعون» دارند و صبح و شام به مقتضای «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» (۲)

از سوی دیگر می دانیم در پایان این جهان، در نخستین «نفخه صور»، نه تنها

۱ - آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲ - غافر، آیه ۴۶.

انسان ها، که همه فرشتگان و ارواح مردگان، که در قالبهای مثالی هستند به مقتضای «فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» (۱) می میرند، و کسی جز ذات پاک خداوند باقی نمی ماند (البته مرگ و حیات فرشتگان و ارواح همانند مرگ و حیات ما انسان ها نیست همانطور که شرح آن را در ذیل آیه ۶۸ سوره «زمر» دادیم).

به این ترتیب، ما یک حیات جسمانی داریم و یک حیات برزخی، در پایان عمر، از حیات جسمانی می میریم، و در پایان این جهان، از حیات برزخی و نیز دارای دو حیات به دنبال این دو مرگ هستیم: حیات برزخی، و حیات روز قیامت.

در اینجا این سؤال پیش می آید که، ما غیر از این دو حیات، حیات سومی هم در این دنیا داریم، و مرگی هم قبل از ورود در این دنیا داشتیم، چرا که قبلاً موجود مرده ای بودیم، به این ترتیب سه حیات و مرگ می شود.

پاسخ این سؤال، با دقت در خود آیه، روشن می شود، زیرا مرگ قبل از حیات دنیا (در آن حال که خاک بودیم) «موت» است نه «اماته»، یعنی: «میراندن» و اما حیات در این، دنیا گر چه مصداق احیاء است ولی قرآن در آیه فوق به این جهت به آن اشاره نکرده است که این احیاء، چندان مایه عبرت برای کافران نبوده، آنچه باعث بیداری و اعتراف آنها به گناه شده، نخست، «حیات برزخی» است و سپس حیات در رستاخیز (دقت کنید).

۲ - منظور از «دو حیات»، زنده شدن در قبر، برای پاره ای از سؤالات است، و زنده شدن در قیامت، و منظور از «دو مرگ»، مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر

می باشد.

لذا جمعی از مفسران، این آیه را دلیل بر حیات موقت، در قبر دانسته اند. در این که حیات در قبر، چگونه است؟ آیا جسمانی است، یا برزخی، یا نیمه جسمانی؟ بحث هائی است که اینجا جای آن نیست.

۳ - منظور از «مرگ نخستین»، مرگ قبل از وجود انسان در دنیا، است، چرا که قبلاً خاک بود، بنابراین «زندگی اول»، نیز زندگی این دنیا می شود، و «مرگ دوم» در پایان این جهان است، و «حیات دوم» در رستاخیز.

کسانی که این تفسیر را برگزیده اند، به آیه ۲۸ سوره «بقره» نیز، استدلال کرده اند که می گوید: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: «چگونه به خدا کافر می شوید در حالی که شما مرده بودید او شما را زنده کرد، سپس می میراند، بار دیگر زنده می کند، سپس به سوی او باز می گردید؟»

ولی آیه مورد بحث، سخن از دو «اماته»، «میراندن» می گوید، در حالی که آیه سوره «بقره» یک «موت» است و یک «اماته» (۱).

از میان این تفسیرها تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

این نکته نیز قابل توجه است که، بعضی از طرفداران «تناسخ» خواسته اند از این آیه، برای زندگی و مرگ تکراری انسان ها، و بازگشت ارواح به بدن های جدید در این دنیا، استدلال کنند، در حالی که آیه فوق، یکی از دلائل زنده نفی تناسخ است، زیرا مرگ و حیات را منحصر در دو قسمت می کند، ولی طرفداران

۱ - بعضی از مفسران، این احتمال را نیز داده اند که آیه فوق، ناظر به «رجعت» باشد، اما با

توجه به

عمومیت آیه فوق درباره همه کافران، و عدم ثبوت عمومیت «رجعت» نسبت به همه آنها،

این تفسیر قابل

گفتگو است.

عقیده تناسخ، خبر از مرگ و حیات های متعدد و متوالی می دهند، و معتقدند روح یک انسان ممکن است چند بار در کالبد های جدید و نطفه های تازه حلول کند، و به این دنیا باز گردد.

به هر حال ناگفته پیداست که پاسخ این تقاضای کافران که، از دوزخ بیرون آیند و به دنیا برگردند تا به گمان خود گذشته تاریک را جبران نمایند، منفی است. و منفی بودن آن، به قدری روشن است که حتی در آیات مورد بحث، سخنی از آن به میان نیامده، تنها در آیه بعد، مطلبی ذکر می کند که به منزله دلیل آن است، می فرماید: «این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می شد، راه انکار پیش می گرفتید و کفر می ورزیدید، ولی هر گاه کسانی به او شرک می آوردند در برابر آنها تسلیم بودید و ایمان می آوردید» (ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا).

آری، هر جا سخن از توحید و پاکی و تقوا و فرمان حق بود، چهره در هم می کشیدید، و هر جا از کفر و نفاق و شرک و آلودگی سخن به میان می آمد، خوشحال و شادان می شدید، و به همین دلیل سرنوشتی غیر از این ندارید.

در اینجا این سؤال پیش می آید که این پاسخ، چگونه با در خواست بازگشت به دنیا ارتباط پیدا می کند؟

ولی تعبیرات آیه، بیانگر این واقعیت است که، این گونه اعمال آنها، مقطعی و موقتی نبود، بلکه دائماً چنین بودند، لذا اگر بازگردند، همین برنامه را ادامه خواهند داد، و این ایمان و تسلیم در قیامت، جنبه اضطراری دارد، نه واقعی، به علاوه، اعتقاد و اعمال و نیات گذشته آنها، ایجاب می کند، به طور مخلّد در دوزخ باشند، با این حال بازگشت به دنیا امکان پذیر نیست.

به هر حال، این وضع، مخصوص کسانی است که کفر و شرک و گناه در وجود آنها ریشه دوانده، همانها که به گفته قرآن از شنیدن نام خدای یگانه مشمئز می شدند، و از شنیدن نام بتها شادمان: «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (۱)

این، اختصاص به عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارد، در زمان ما نیز کوردلانی هستند که از ایمان و توحید و تقوا، گریزانند و هر جا بوی کفر و نفاق و فساد به مشام برسد، به آنجا رو می آورند.

لذا در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) این آیه به مسأله «ولایت»، تفسیر شده که بعضی از شنیدن آن ناراحت می شوند، و از شنیدن نام مخالفان آنها شاد (روشن است که این تفسیر از قبیل تطبیق کلی، بر مصداق است، نه انحصار تمام مفهوم آیه در این مصداق).

در پایان آیه، برای آن که این تاریک دلان مشرک، را برای همیشه مأیوس کند می افزاید: «حاکمیت و داوری مخصوص خداوند بلند مقام و بزرگ است» (فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ).

جز او قاضی و دادخواه و دادرسی در این محکمه نیست، و چون او «علی و کبیر» است، نه مغلوب کسی می گردد، نه توصیه ای در او مؤثر می شود، و نمی توان از طریق فداء و غرامت و یاری این و آن، بر حکم او غلبه کرد، حاکم مطلق او است، و همه سر بر فرمان اویند، و هیچ راه فراری در برابر حکمش وجود ندارد.

نکته:

دعای دور از اجابت!

این نخستین بار نیست که، در آیات قرآن به تقاضای دوزخیان یا کفار مبنی بر بازگشت مجدد به این جهان، بر خورد می کنیم که با پاسخ منفی روبرو می شوند، بارها در آیات قرآن مجید، این موضوع مطرح شده است.

در سوره «شوری» آیه ۴۴ می خوانیم: ظالمان بعد از مشاهده عذاب، می گویند: هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ: «آیا راهی به سوی بازگشت وجود دارد؟»

و در سوره «زمر» آیه ۵۸ درباره انسان های گنهکار و بی ایمان، آمده است: هنگامی که آنها عذاب الهی را می بینند، می گویند: «ای کاش بار دیگر به دنیا بازگردیم و از نیکوکاران باشیم» (أَوْ تَقُولُ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ).

و در سوره «مؤمنون» آیه ۱۰۷ از قول همین اشخاص آمده است: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ: «پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون فرست، اگر بار دیگر بازگشت کردیم ما مسلماً ظالم و ستمگریم!»

گروهی نیز به هنگامی که فرشتگان مرگ را می بینند، چنین تقاضائی از خدا می کنند و می گویند: رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ: «پروردگارا! مرا باز گردانید، شاید در آنچه کوتاهی نمودم و ترک گفتم عمل صالحی انجام دهم». (۱)

اما در همه جا با «کَلَّا» (چنین چیزی ممکن نیست) و یا تعبیرات مشابهی روبه رو می شوند.

و به این ترتیب، قرآن می گوید: زندگی این جهان تجربه ای است که هرگز برای یک نفر تکرار نمی شود، پس این خیال خام را باید از سر بیرون کرد که، «اگر بعد از مرگ، با واکنشی شدید رو به رو شدیم، راه بازگشت و جبران باز است»، نه هرگز چنین نیست.

دلیل آن روشن است، در قانون تکامل و روند آن، ارتجاع و بازگشت ممکن نیست، همان گونه که محال است از نظر این قانون، نوزادی به شکم مادر بازگردد، خواه دوران تکاملی خود را در رحم مادر به پایان رسانده باشد، و یا ناقص سقط گردد، مرگ نیز همچون تولد ثانوی است، و انتقال از چنین عالمی به عالم دنیا بازگشتی محال است.

از این گذشته، بیداریهای اضطراری، هرگز دلیل بر بیداری واقعی نیست و به هنگام فرونشستن عوامل آن، فراموش کاری باز می گردد و همان اعمال تکرار می شود، چنان که در زندگی همین دنیا در مورد بسیاری از مردم این معنی را آزمایش کرده ایم، که در تنگناهای زندگی دست به دامن لطف خدا می زنند، از در توبه وارد می شوند، اما همین که طوفان فرونشست، همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود.

- ۱۳ هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا
مَنْ يُنِيبُ
- ۱۴ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
- ۱۵ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ

ترجمه:

- ۱۳ - او کسی است که آیات خود را به شما نشان می دهد و از آسمان برای شما روزی (با
ارزشی) می فرستد؛ تنها کسانی متذکر این حقایق می شوند که به سوی خدا باز می گردند.
- ۱۴ - (تنها) خدا را بخوانید، و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود
باشند.
- ۱۵ - او درجات (بندگان صالح) را بالا می برد، او صاحب عرش است، روح (مقدس) را به
فرمانش بر هر کس از بندگان که بخواهد القاء می کند، تا (مردم را) از روز ملاقات
[= روز رستاخیز] بیم دهد!

تفسیر:

تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند!

این آیات، در حقیقت استدلالی است بر مسائلی که به صورت اندرز و نصیحت و تهدید و
انذار، در آیات پیشین گذشت، استدلالی است بر توحید و

وحدانیت خداوند و ربوبیت او، و نفی شرک و بت پرستی.

نخست می گوید: «او کسی است که آیاتش را به شما نشان می دهد» (هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ). همان آیات و نشانه های آفاقی و انفسی، که تمام عالم هستی را پر کرده است، و نقش های عجیبی که بر در و دیوار وجود، نمایان است، نقش هائی که، «هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار»!

سپس، به بیان یکی از این آیات پرداخته، می افزاید: «او از آسمان برای شما روزی پر ارزشی می فرستد» (وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا).

دانه های حیات بخش باران، نور آفتاب که زنده کننده تمام موجودات است، و هوائی که مایه حیات همه حیوانات و گیاهان می باشد، همه از آسمان نازل می شود، و می دانیم، این سه امر، مهم ترین وسیله زندگی و حیات است و بقیه فرع بر آن می باشد.

بعضی از مفسران، «آسمان» را به معنی «عالم غیب» و «زمین» را به معنی «عالم شهود» تفسیر کرده اند، و «نزول رزق الهی» را از آسمان به زمین به معنی «ظهور از عالم غیب به عالم شهود» دانسته اند، اما علاوه بر این که، این تفسیر مخالف ظاهر آیه است، هیچ الزامی نیز بر آن وجود ندارد.

درست است که وحی، و آیات فراوانی که غذای روح است از آسمان غیب و معنی، نازل می شود، و باران و نور آفتاب که غذای جسم است، از آسمان ظاهر است، و این هر دو با یکدیگر، هماهنگ است، ولی نباید تصور کرد که تعبیر به آیات، در آیات مورد بحث، اشاره به مفهومی اعم یا مخصوصاً اشاره به آیات تشریعی است، چرا که تعبیر «يُرِيكُمْ آيَاتِهِ» (آیاتش را به شما ارائه می دهد) مکرر در قرآن مجید، بر آیات توحیدی عالم هستی، اطلاق شده است، از جمله در

اواخر همین سوره «مؤمن»، بعد از ذکر نعمتهای خداوند، از قبیل چهار پایان و کشتی ها می فرماید: وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ: «او آیاتش را به شما نشان می دهد، کدام یک از آیات الهی را انکار می کنید» (۱)

اصولاً تعبیر به «يُرِيكُمْ» (به شما ارائه می دهد) متناسب با آیات تکوینی است، اما در مورد آیات تشریعی، معمولاً تعبیرهای دیگری مانند «وحی فرستاد» و «به سراغ شما آمد» دیده می شود.

به هر حال، این که بعضی از مفسران پیشین، و بعضی از بزرگان مفسران معاصر، آیات را در اینجا به معنی «آیات تشریعی» یا اعم از «تشریعی و تکوینی» گرفته اند دلیل ندارد.

این نکته نیز قابل توجه است که، قرآن، در اینجا از میان آیات عظیمی که در آسمان و زمین و وجود انسان، قرار دارد تنها روی مسأله «رزق و روزی انسان» انگشت گذارده، چرا که بیشترین مشغولیات فکری او را همین امر تشکیل می دهد، و گاه برای افزایش روزی و نجات از تنگنای رزق، دست به دامن بتها می زند، قرآن مجید می گوید: همه روزیها به دست خداوند است، و از بتها کاری ساخته نیست.

و در پایان آیه، می افزاید: با وجود این همه آیات در پهنه جهان هستی، چشمهای نابینا و قلوبی که حجاب بر آنها افکنده شده، چیزی نمی بینند «تنها کسانی متذکر می شوند که به سوی خدا باز گردند» و قلب و جان خود را از آلودگیها بشویند. (وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ).

در آیه بعد، چنین نتیجه گیری می کند: «اکنون که چنین است خدا را بخوانید، و دین خود را برای او خالص کنید» (فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

بر خیزید و با تیشه ایمان، به جان بتهای مشرکان بیفتید، و همه را از صفحه فکر و فرهنگ و اجتماع خود محو، کنید.

البته، این کار شما، کافران لجوج و متعصب را سخت ناراحت می کند ولی ترس و هراسی به خود راه ندهید، آئین خود را خالص کنید: «هر چند کافران ناخشنود باشند» (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).

در محیطی که اکثریت آن را بت پرستان گمراه، تشکیل می دهند، توحید در آغاز کار، برای آنها چهره وحشتناکی دارد، همان گونه که طلوع آفتاب در میان جمع خفاشان، ولی اعتنا به این عکس العملهای جاهلانه و زودگذر نکنید، قاطعانه پیش بروید، و پرچم توحید و اخلاص را همه جا به اهتزاز در آورید!

آیه بعد، خدا را با چند وصف مهم از اوصافش، توصیف کرده می گوید: «او رفیع الدرجات است» (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ).

درجات بندگان صالح را بالا می برد، چنان که در آیه ۱۱ سوره «مجادله» نیز آمده است يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ: «خداوند درجات مؤمنان و عالمان را بالا می برد».

او حتی در میان پیامبران، آنها که از عهده امتحانات بیشتری برآمدند و مقام اخلاص را به مرز بالاتری رساندند فضیلت و برتری داده است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (۱).

او انسان ها را جانشینان و نمایندگان خود در زمین قرار داده، و بر طبق شایستگی ها، بعضی را بر بعضی برتری بخشیده است: «وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (۱).

اگر در آیه گذشته، دعوت به اخلاص در دین شده، در اینجا می گوید خداوند درجات شما را به میزان اخلاصتان بالا می برد، آری او «رفیع الدرجات» است.

اینها همه در صورتی است که «رفیع» را به معنی «رافع و بالا برنده» تفسیر کنیم، ولی بعضی گفته اند «رفیع» در اینجا را به معنی «مرتفع» است، بنابراین «رفیع الدرجات» اشاره به اوصاف بلند و عالی خدا است: او در علمش بلند مرتبه است، و در قدرتش نیز بلند مرتبه، تمام اوصاف کمال و جمالش آن قدر مرتفع و بالا است که، همای بلند پرواز عقل و دانش بشری، هرگز به اوج آن نمی رسد.

و از آنجا که «رفیع» در لغت به هر دو معنی آمده است، آیه فوق به هر یک از دو معنی ممکن است تفسیر شود، ولی از آنجا که تناسب بحث در آیات، با مسأله پاداش، به اعطای درجات عالی به بندگان صالح است، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند به عقیده ما که، «استعمال لفظ را در بیش از یک معنی» جایز می دانیم، جمع میان هر دو تفسیر، بی مانع است، مخصوصاً در مورد آیات قرآن که الفاظ آن، مفاهیم وسیع و گسترده ای دارد.

سپس می افزاید: «او صاحب عرش است» (ذُو الْعَرْشِ).

سرتاسر عالم هستی، تحت قدرت و حکومت او است، و حکومتش

بلامنازع است، و این خود دلیلی است بر این که، تعیین درجات بندگان، بر حسب شایستگی ها به دست قدرت او است.

و چون در آیه قبل، پیرامون «عرش» مشروحاً سخن گفتیم، در اینجا نیازی به تکرار نمی بینیم. در سومین توصیف می گوید: «او کسی است که روح را به فرمانش بر هر کسی از بندگان، بخواهد القاء می کند» (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ).

این روح، همان قرآن و مقام نبوت و وحی است، که مایه حیات دلها و همانند روح در پیکر انسانی است.

قدرت او از یکسو، و رفیع الدرجات بودنش، از سوی دیگر، ایجاب می کند که برنامه تشریع و تکلیف را از طریق وحی، اعلام دارد، و چه تعبیر جالبی از آن کرده است: تعبیر به «روح»، روحی که مایه حیات و حرکت و جنبش و جهاد و پیشرفت است.

گر چه مفسران، در توضیح معنی «روح» در اینجا احتمالات مختلفی داده اند، اما قرائن موجود، در آیه، و همچنین آیه ۲ سوره «نحل» که می فرماید: «يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»، و همچنین آیه ۵۲ «شوری» که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته، و نزول قرآن و ایمان و روح را بر او بیان می کند: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» همگی دلیل بر این است که روح در این گونه موارد، به معنی وحی و قرآن و تکالیف الهی است.

تعبیر به «مِنْ أَمْرِهِ» (به فرمان او) اشاره به این است که، اگر فرشته وحی، مأمور ابلاغ این روح است او نیز از ناحیه خدا سخن می گوید، نه از ناحیه

خودش.

و تعبیر به عَلٰی مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: «بر هرکس از بندگانش بخواهد» نه به معنی این است که، بی حساب، موهبت وحی را به کسی می دهد، چرا که مشیت او، عین حکمت او است، هرکس را شایسته این مقام ببیند، مشمول این فرمان می سازد، همان گونه که در آیه ۱۲۴ سوره «انعام» می خوانیم: اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: «خداوند آگاهتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد».

و اگر می بینیم در بعضی از روایات، که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، «روح» در آیه فوق، به «روح القدس» تفسیر شده، و ویژه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) معرفی گردیده، منافات با آنچه گفتیم ندارد، چرا که «روح القدس»، همان روح مقدس و مقام معنوی والائی است که، به صورت کامل در پیامبران و امامان معصوم (علیهم السلام) قرار دارد، و بسیار می شود که پرتوی از آن در وجود افراد دیگر تجلی می کند، و «فیض روح القدس» هر گاه به آنها کمک نماید، کلمات فوق العاده و یا کارهای مهم الهی انجام می دهند. (۱)

جالب این که، در آیات پیشین، سخن از «نزول باران و ارزاق جسمانی» در میان بود، و در اینجا سخن از «نزول وحی و رزق روحانی» است.

اکنون بینیم هدف از «القای روح القدس»، بر پیامبران چیست؟ و آنها این راه پر نشیب و فراز و طولانی و پرمشقت را، برای چه هدفی تعقیب می کنند؟

در آخرین جمله آیه فوق، به این سؤال پاسخ داده شده می گوید: «هدف این است که مردم را از روز ملاقات انداز کند» (لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ).

روزی، که بندگان، با پروردگارشان از طریق شهود باطنی ملاقات می کنند.

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد اول ذیل آیه ۸۷ سوره بقره مراجعه فرمایید.

روزی، که گذشتگان و آیندگان، همه با هم تلاقی دارند.

روز ملاقاتِ پیشوایان حق و باطل، با پیروانشان.

روز لقای مستضعفین و مستکبرین.

روز ملاقاتِ ظالم و مظلوم.

روز دیدار انسان ها و فرشتگان.

و بالاخره روز تلاقی انسان با اعمال و گفتار و کردارش، و با دادگاه عدل خداوند.

آری، هدف از همه کتب آسمانی، و برنامه های الهی، این است که بندگان را از «روز تلاقی

بزرگ»، بیم دهند، و چه اسم عجیبی برای قیامت در این آیه انتخاب شده است! «يَوْمَ التَّلَاقِ».

۱۶ یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ
الْوَّاحِدِ الْقَهَّارِ
۱۷ الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ

ترجمه:

۱۶ - روزی که همه آنان آشکار می شوند، و چیزی از آنها بر خدا پنهان نخواهد ماند؛ (و گفته می شود): حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است!
۱۷ - امروز هرکس در برابر کاری که انجام داده است پاداش داده می شود؛ امروز هیچ ظلمی نیست؛ خداوند سریع الحساب است!

تفسیر:

روز تلاقی!

این آیات و چند آیه بعد از آن توضیح و تفسیری است برای «یوم التلاق» که از نامهای قیامت است، و در آخرین آیات گذشته به آن اشاره شد.
در این دو آیه چند قسمت، از ویژگیهای قیامت بیان شده، که هر کدام از دیگری تکان دهنده تر است.

نخست می فرماید: «روز تلاقی، روزی است که همه، بارز و ظاهر می شوند» (یَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ).

روزی است که تمام پرده ها و حجابها کنار می رود.

از یکسو، موانع مادی همچون کوهها برچیده می شود، و به گفته قرآن، زمین به صورت قاعاً صَفْصَفًا: «بی آب و گیاه، هموار و بدون پستی و بلندی» در می آید. (۱)

از سوی دیگر، همه انسان ها از درون قبرها سر برمی دارند و خارج می شوند.

از سوی سوم، اسرار درون همگان، آشکار می گردد: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ». (۲)

و زمین آنچه را در درون دارد بیرون می فرستد: «وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا». (۳)

از سوی چهارم، نامه های اعمال گشوده می شود و محتوای آن آشکار می گردد: «وَإِذَا الصُّحُفُ تُشْرَتُ». (۴)

از سوی پنجم، اعمالی که انسان از پیش فرستاده، در برابر او مجسم می شود: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ». (۵)

و از سوی ششم، مسائلی را که انسان اصرار در اخفای آنها داشت ظاهر می گردد: «بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ». (۶)

از سوی هفتم، اعضای پیکر انسان و حتی زمینی که روی آن اعمالی انجام داده، به افشاگری برمی خیزند و حقایق را بازگو می کنند: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا». (۷)

خلاصه، انسان ها با تمام وجود، و تمام هستی و هویت خویش، در آن

۱ - طه، آیه ۱۰۶.

۲ - طارق، آیه ۹.

۳ - زلزله، آیه ۲.

۴ - تکویر، آیه ۱۰.

۵ - نبأ، آیه ۴۰.

۶ - انعام، آیه ۲۸.

۷ - زلزله، آیه ۴.

صحنه عظیم ظاهر می شوند، و هیچ چیزی مکتوم نمی ماند: «وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً» (۱)

چه صحنه عجیب و وحشتناکی است؟!

برای این که بدانیم در آنجا چه غوغائی برپا می شود، کافی است فکر کنیم که یک لحظه در این دنیا چنین صحنه ای برپا شود، و درون و برون و خلوت و جلوت همه انسان ها یکی گردد، چه ولوله ای در میان خلق ایجاد خواهد شد؟ و چگونه رشته های پیوند مردم از هم گسسته می شود؟!

آری، طبیعت آن جهان، همین است، و باید آنچنان بود که انسان از ظاهر شدن پنهانی ها، وحشتی نداشته باشد، اعمال و رفتارشان را آنچنان انجام دهد که، هم امروز اگر در ملاء عام نمایان گردد، از آن نگران نباشد.

در دومین توصیف از آن روز می افزاید: «چیزی از مردم بر خدا مخفی نخواهد بود» (لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ).

در این جهان و امروز نیز چیزی بر خداوند عالم و قادر مخفی نیست، و اصولاً کسی که وجودش بی پایان است، و هیچگونه محدودیتی در ذات پاکش، راه ندارد، آشکار و مخفی و غیب و شهود برای او یکسان است.

پس چرا قرآن جمله فوق را به عنوان توضیح و تفسیری برای جمله «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ» ذکر می کند؟

دلیل آن روشن است؛ زیرا ظهور اشیاء در آن روز، از تأکید بیشتری برخوردار است، جایی که دیگران نیز از اسرار هم آگاه شوند، در مورد خداوند، مسأله نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

سومین ویژگی آن روز، حاکمیت مطلقه پروردگار است، چنان که در دنباله همین آیه، می فرماید: «در آن روز، گفته می شود، حکومت و ملک امروز برای کیست؟» (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ).

و در پاسخ می گویند: «از آن خداوند واحد قهار است» (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ). این سؤال را چه کسی مطرح می کند؟ و آن جواب را چه کسانی می گویند؟ در آیه سخنی از آن به میان نیامده است.

بعضی گفته اند: سؤال از ناحیه پروردگار مطرح می شود، و جواب را همه مؤمنان و کافران می گویند. (۱)

بعضی نیز گفته اند: سؤال و جواب هر دو از ناحیه خداست. (۲) و بعضی معتقدند: منادی الهی، این سؤال را آشکارا مطرح می کند، و خود او نیز پاسخ می گوید.

ولی، ظاهر این است که این سؤال و جواب، از سوی فرد خاصی عنوان نمی شود، سؤالی است که از سوی خالق و مخلوق، فرشته و انسان، مؤمن و کافر و از تمام ذرات وجود و در و دیوار عالم هستی، بدون استثناء مطرح است، و همگی نیز با زبان حال به آن پاسخ می گویند، یعنی به هر جا بنگری آثار حاکمیت او نمایان است، و بر هر چه نگاه کنی، نشانه های قاهریت او در آن ظاهر است.

به زمزمه هر ذره ای گوش فرا دهی «لِمَنِ الْمُلْكُ» می گوید، و در پاسخ «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» از آن می شنوی.

نمونه بسیار کوچک آن را در همین دنیا می بینیم که گاه، به هنگام ورود در یک خانه، یا یک شهر و یک کشور، ظهور و حضور و قدرت فرد معینی را در

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۸۵، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۳۱۹، ذیل آیات مورد بحث - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه

همه جا احساس می کنیم، گوئی همه می گویند: مالک و حاکم در اینجا فلان شخص است، در و دیوار نیز، به این امر گواهی می دهد.

البته امروز نیز مالکیت خداوند، در سراسر عالم حاکم است، اما در قیامت ظهور و بروز تازه ای پیدا می کند، در آنجا نه خبری از حکومت جبّاران است، و نه از نعره های مستانه طاغوتیان! نه خبری از نیروهای اهریمنی به گوش می رسد، و نه از قدرت نمائی ظاهری شیطان و لشکریانش، اثری به چشم می خورد.

ویژگی چهارم آن روز، این است که روز پاداش و کیفر است، چنان که در آیه بعد می فرماید: «امروز، هر کسی در برابر کاری که انجام داده، جزا داده می شود» (الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ).

آری، آن ظهور و بروز، و آن احاطه علمی خداوند و حاکمیت و مالکیت و قهاریت او، همه، دلیلی است روشن براین حقیقت بزرگ و امیدبخش و بیم آفرین.

ویژگی پنجم، همان است که در جمله بعد می افزاید: «امروز، هیچ ظلم و ستمی بر هیچ کس نخواهد بود» (لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ).

چگونه ممکن است ظلم و ستمی تحقق یابد، در حالی که ظلم یا به خاطر جهل است که او بر همه چیز احاطه علمی دارد.

یا به خاطر عجز است که او قاهر و مالک و حاکم بر همه چیز است، پس چگونه ممکن است ظلم و ستمی در محضر الهی، در آن روز انجام گیرد، به خصوص این که آن روز، روز داوری خدا است، نه آزادی مردم برای آزمون.

ششمین و آخرین ویژگی، سرعت محاسبه اعمال بندگان است، چنان که در پایان آیه می فرماید: «خداوند سریع الحساب است» (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

سرعت حسابش در آنجا به قدری است که در حدیث آمده است: إِنَّهُ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصَرِ: «خداوند حساب همه بندگان را در یک چشم بر هم زدن می رسد»! (۱)

اصولاً با قبول تجسم اعمال، و بقاء آثار خیر و شر، مسأله حساب، مسأله ای حل شده است، آیا دستگاه هائی که در دنیا همراه کار کردن، نمره می اندازد نیازی به زمان برای حسابرسی دارد؟ تکرار تعبیر «سریع الحساب»، در آیات مختلف قرآن، شاید به این منظور است که بعضی شیطان صفتان، افراد ساده لوح را وسوسه نکنند که، مگر حسابرسی خلاق در برابر اعمالی که در طول هزاران سال انجام داده اند، به این آسانی ممکن است.

از این گذشته، این تعبیر هشدار می دهد، به همه انسان ها، که در آن روز مهلتی به مجرمان داده نمی شود، مانند مهلتی که در این دنیا به یک مجرم و قاتل برای رسیدگی چند ماه، یا چند سال، به پرونده اش می دهند.

- ۱۸ وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ
۱۹ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ
۲۰ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ
اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

ترجمه:

- ۱۸ - و آنها را از روز نزدیک بترسان، هنگامی که از شدت وحشت دلها به گلوگاه می رسد، و تمامی وجود آنها مملو از اندوه می گردد؛ برای ستمکاران دوستی وجود ندارد، و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.
۱۹ - او چشم هائی را که به خیانت می گردد، و آنچه را سینه ها پنهان می دارند، می داند.
۲۰ - خداوند به حق داوری می کند، و معبودهائی را که غیر از او می خوانند، هیچ گونه داوری ندارند؛ خداوند شنوا و بیناست!

تفسیر:

- روزی که جان ها به لب می رسد!
این آیات، همچنان ادامه توصیف قیامت است و در حقیقت در این آیات، هفت ویژگی دیگر، از ویژگی های قیامت و حوادث هول انگیز و دهشت زای آن که هر انسان مؤمنی را عمیقاً در فکر فرو می برد بیان شده است:

نخست می گوید: «آنها را از روز نزدیک بترسان!» (وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ). «آزفۀ» در لغت به معنی «نزدیک» است، و چه نام گذاری عجیبی است که به جای «یوم القيامة»، «یوم الازفۀ» بیان شده، تا بی خبران نگویند: هنوز تا قیامت، زمان بسیار زیادی است، فکر خود را مشغول قیامت نکنید که وعده ای است نسیه!

و اگر درست بنگریم، مجموعه عمر دنیا در برابر عمر قیامت، لحظه زود گذری بیش نیست، و چون هیچ تاریخی از سوی خداوند، برای آن به کسی حتی به پیامبران اعلام نشده است، باید همیشه آماده استقبال از آن بود.

دومین توصیف این که: «در آن روز، از شدت هول و ترس، دلها به گلوگاه می رسد!» (إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ).

به هنگامی که انسان در تنگناهای سخت قرار می گیرد، احساس می کند گوئی قلبش دارد از جا کنده می شود، می خواهد از حنجره اش بیرون پرد، عرب از این حالت، تعبیر به «بَلَّغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» می کند، و شاید معادل آن در فارسی این باشد: «جانش به لب رسید»، و گرنه روشن است که قلب به معنی مرکز پخش خون، هرگز از جای خود حرکت نمی کند و به گلوگاه نمی رسد.

و نیز ممکن است «قلب» کنایه از «جان» باشد، یعنی، جانش به گلوگاه رسیده بود، گوئی روح از بدنش تدریجاً خارج شده، و تنها کمی از آن باقیمانده است.

به هر حال، چنان هول و اضطرابی از حساب و کتاب دقیق الهی، و بیم از رسوائی در حضور جمیع خلایق، و گرفتاری در عذاب دردناکی که خلاصی از آن ممکن نیست، به انسان دست می دهد که با هیچ بیانی قابل شرح نیست.

در توصیف سوم می گوید: «وجود آنها مملو از غم و اندوه می شود اما

توانائی اظهار آن را ندارند» (كَاطِمِينَ).

«كاظم» از ماده «كظم» در اصل به معنی «بستن دهان مشکی است که پر از آب باشد» سپس در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند، اما به دلائل مختلفی آن را اظهار نمی دارند، اطلاق شده است.

اگر انسان گرفتار اندوه و غم جانکاهی شود، اما بتواند فریاد کند، ممکن است کمی آرام گیرد، اما افسوس که در آنجا حتی جای فریاد و نعره زدن نیست، آنجا صحنه بروز همه اسرار نهان و پیشگاه داوری حق، و محضر عدل پروردگار، و حضور جمع خلائق است، فریاد چه سودی دارد؟!

چهارمین توصیف این که: «برای ستمکاران دوستی وجود ندارد» (مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ). آن گروه از دغل دوستان، که همچون مگسان گرد شیرینی، به هنگام قدرت اطراف آنها را گرفته بودند، و با تملق و چاپلوسی خود را یارانی وفادار و جانثار، و یا غلامانی خانه زاد، معرفی می کردند، همه گرفتار کار خویشند، و به دیگری نمی پردازند، آری در آن روز نه دوستی برای انسان وجود دارد، و نه غمخواری برای درد دل کردن.

در پنجمین توصیف می فرماید: «و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود» (وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ).

چرا که شفاعت شافعان راستین، مانند انبیاء و اولیاء نیز به اذن پروردگار است، و به این ترتیب، قلم بطلان بر پندار بت پرستان که بتها را شفعاى خود در پیشگاه خدا می دانستند می کشد.

در ششمین توصیف، یکی از اوصاف خدا را بیان می کند که در ضمن،

توصیفی برای چگونگی قیامت است، می گوید: «خدا چشمهائی را که به خیانت گردش می کند می داند، و از آنچه در سینه ها پنهان است با خبر است» (يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ). (۱)

آری خدائی که از حرکات مخفیانه چشم ها، و اسرار درون سینه ها، آگاه است در آن روز، درباره خلائق دادرسی و قضاوت می کند، و با این علم و آگاهی دقیق او، روز گنهکاران سیاه و تاریک است.

در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که از معنی این آیه از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: أَلَمْ تَرَ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْءِ وَكَأَنَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَذَلِكَ خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ: «آیا ندیده ای گاه انسان به چیزی نگاه می کند اما چنین وانمود می کند که به آن نگاه نمی کند؟ این نگاه های خیانت آلود است!». (۲)

آری، این نگاه ها خواه به نوامیس مردم باشد، و یا امور دیگری که نگاه کردن به آن ممنوع است، بر خداوندی که ذره ای از آنچه در آسمان ها و زمین است از علم او مخفی نیست، پنهان نمی ماند: «لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ». (۳)

در حدیث دیگری آمده است: یکی از یاران پیامبر، در کنار یکی از مخالفان سرسخت اسلام، در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشسته بود، بعد از آن که آن مرد مخالف از محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) امان گرفت و بیرون رفت، عرض کرد: چرا اشاره ای نفرمودید تا برخیزیم و گردش را بزینم پیش از آن که از شما امان بگیرد؟! رسول خدا

۱ - در جمله «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» دو احتمال وجود دارد: نخست این که «خائنة» معنی مصدری دارد و به

معنی «خیانت» است، (مانند «کاذبه» و «لاغیه» که به معنی کذب و لغو است) این احتمال نیز داده شده است

که از قبیل تقدیم صفت باشد و در اصل «الْأَعْيُنُ الْخَائِنَةُ» بوده، که به این ترتیب «اسم فاعل» می باشد.

۲ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث.

۳ - سبأ، آیه ۳.

فرمود: إِنَّ النَّبِيَّ لَا تَكُونُ لَهُ خَائِنَةٌ الْأَعْيُنِ: «پیامبر نگاه مخفیانه و خائنانه ندارد»! (۱)

البته خیانت چشم‌ها، اشکال مختلفی دارد: گاه به صورت نگاه‌های دزدکی و استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است، و گاه به صورت اشاراتی با چشم، به منظور تحقیر یا عیب جوئی از دیگران، و یا اشاراتی که مقدمه توطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی است.

راستی اگر انسان، به یک چنین حسابرسی دقیقی در قیامت مؤمن باشد که حتی نگاه‌ها، و اندیشه‌ها، با انگیزه‌هایی که دارند، همگی زیر سؤال می‌روند، و دقیقاً بررسی می‌شوند، حد اعلای تقوی در وجود او زنده خواهد شد، و چه اثری دارد این ایمان به معاد، و مراقبت الهی و حسابرسی قیامت، در تربیت نفوس انسان‌ها؟!

می‌گویند: یکی از علمای بزرگ، پس از پایان تحصیلات خود در «حوزه علمیه نجف»، هنگامی که می‌خواست به کشورش باز گردد، ضمن خداحافظی با استادش از او تقاضای پند و موعظه‌ای کرد، او گفت: بعد از تمام این زحمتهای آخرین اندرزم کلام خدا است، این آیه را هرگز فراموش مکن! أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي: «آیا انسان نمی‌داندست که خدا همه چیز را می‌بیند». (۲)

آری، از دیدگاه یک فرد مؤمن واقعی، تمام عالم محضر خدا است، و همه کارها در حضور او انجام می‌گیرد، همین شرم حضور برای دوری از گناهان کافی است.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۷۴۷ (با کمی تلخیص).

۲ - علق، آیه ۱۴.

در هفتمین توصیف از قیامت، که آن نیز به صورت توصیف خداوند مطرح شده می‌فرماید:

«خداوند، به حق داوری می‌کند» (وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ).

«و معبودهائی را که غیر از او می‌خوانند، هیچگونه قضاوت و داوری ندارند» (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ شَيْئًا).

آری، آن روز مقام داوری، مخصوص به خدا است، و او هم جز به حق داوری نمی‌کند، چرا که داوری به ظلم، یا از جهل و عدم آگاهی ناشی می‌شود، که او بر همه چیز، حتی اسرار ضمائر احاطه دارد، و یا از عجز و نیاز است، که همه اینها از ساحت مقدسش دور است.

ضمناً، این جمله، دلیلی است بر «توحید معبود»، زیرا کسی شایستگی عبودیت دارد، که سرانجام داوری به دست او است، اما بت‌هائی که نه در این جهان خاصیتی دارند و نه در قیامت مرجع داوری هستند، چگونه ممکن است شایسته عبودیت باشند؟

این نکته نیز قابل توجه است که، داوری به حق، از ناحیه خداوند معنی گسترده‌ای دارد، که هم «عالم تکوین» را شامل می‌شود، و هم «جهان تشریع» را، همان گونه که تعبیر «قضا» در آیات قرآن نیز، در هر دو مورد به کار رفته است، در یک جا می‌خوانیم: وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ: «پروردگارت حکم کرده که جز او را پرستش نکنید» (۱)

و در جای دیگر می‌فرماید: إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: «هنگامی که حکم درباره چیزی صادر کند، به آن می‌گوید: موجود باش! بلافاصله موجود می‌شود»! (۲)

۱ - اسراء، آیه ۳۳.

۲ - آل عمران، آیه ۴۷.

سرانجام به عنوان تأکید بر آنچه در این آیات گذشت، سخن را با این جمله پایان می دهد:

«خداوند شنوا و بینا است» (إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

بلکه، بینائی و شنوائی به معنی واقعی کلمه، یعنی حضور همه مسموعات و مبصرات و تمام شنیدنی ها و دیدنی ها نزد او، منحصر به ذات پاک خدا است، و این تأکیدی است بر علم و آگاهی او بر همه چیز، و داوری او به حق؛ چرا که تا کسی سمیع و بصیر مطلق نباشد، داور حق نخواهد بود.

۲۱ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ
 ۲۲ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ترجمه:

۲۱ - آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! آنها در قدرت و ایجاد آثار مهم در زمین از اینها برتر بودند؛ ولی خداوند ایشان را به گناهانشان گرفت، و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند!
 ۲۲ - این برای آن بود که پیامبرانشان پیوسته با دلائل روشن به سراغشان می آمدند، ولی آنها انکار می کردند؛ خداوند هم آنان را گرفت (و کیفر داد) که او قوی و مجازاتش شدید است!

تفسیر:

عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید!

از آنجا که روش قرآن در بسیاری از آیات این است که، بعد از ذکر کلیات، در مورد مسائل حساس و اصولی، آن را با مسائل جزئی و محسوس می آمیزد، و دست انسان ها را گرفته و برای پی جوئی این مسائل، به تماشای حوادث گذشته و حال می برد، آیات مورد بحث نیز بعد از گفتگوهای گذشته پیرامون مبدأ و معاد

و حسابرسی دقیق اعمال و عواقب شوم طغیان و گناه، مردم را به مطالعه حالات پیشینیان و از جمله وضع فرعون و فرعونیان دعوت می کند.

نخست می فرماید: «آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ).

این تاریخ مدون نیست که در اصالت و صحت آن تردید شود، این تاریخ زنده ای است که با زبان بی زبانی فریاد می کشد، ویرانه های قصرهای تبهکاران، شهرهای بلادیده سرکشان، استخوان های پوسیده خفتگان در دل خاک، و کاخهای مدفون شده در زمین، جمله های کوبنده ای هستند که تاریخ واقعی را بی کم و کاست شرح می دهند!

سپس می افزاید: «آنها کسانی بودند که در قوت و قدرت و به وجود آوردن آثار مهمی در زمین، از اینها نیرومندتر بودند» (كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ).

آنچنان حکومت قوی، و لشکریان عظیم، و تمدن مادی درخشان، داشتند که زندگی مشرکان «مکه» در برابر آنها، بازیچه ای بیش نیست!

تعبیر به «أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً»، هم قدرت سیاسی و نظامی آنها را بازگو می کند و هم قدرت اقتصادی، و احیاناً قدرت علمی را.

تعبیر به «آثَاراً فِي الْأَرْضِ»، ممکن است اشاره به پیشرفت عظیم کشاورزی آنها باشد، همان گونه که در آیه ۹ سوره «روم» آمده: أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا: «آیا در زمین سیر نکردند، تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ آنها بسیار نیرومندتر بودند، و زمین را (برای

زراعت) دگرگون ساختند، و بیش از آنچه اینها آباد کردند عمران نمودن». و ممکن است اشاره، به ساختمان ها و بناهای محکمی باشد که، بعضی از اقوام پیشین در دل کوهها، و در میان دشتهای بنا می کردند، چنان که قرآن در باره قوم «عاد» می گوید: **أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تُخْلَدُونَ**: «آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید؟ و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید؟ گوئی در جهان جاویدان خواهید ماند؟!» (۱)

و در پایان آیه، سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه، چنین بازگو می کند: «خداوند آنها را به گناهانشان گرفت، و کسی نبود که از آنها در برابر خداوند، دفاع کند و از عذاب الهی باز دارد» **(فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ)**. نه کثرت نفرات آنها، مانع از عذاب الهی شد، و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بی حسابشان.

کراراً در آیات قرآن «أَخَذَ» (گرفتن) به معنی مجازات کردن آمده است، این به خاطر آن است که برای انجام یک مجازات سنگین، نخست طرف را بازداشت می کنند و سپس کیفر می دهند.

در آیه بعد، آنچه را به طور اجمال، قبلاً گفته است شرح می دهد و می فرماید: «این مجازات دردناک الهی، به خاطر این بود که پیامبرانشان پیوسته با دلائل روشن، به سراغشان می آمدند و آنها همه را انکار می کردند» **(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ**

تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا).

چنان نبود که آنها غافل و بی خبر باشند، و یا کفر و گناهشان ناشی از عدم اتمام حجت گردد، نه، رسولان آنها پی در پی می آمدند (چنان که از تعبیر «كَانَتْ تَأْتِيهِمْ» استفاده می شود) اما آنها هرگز، در برابر اوامر الهی تسلیم نشدند، چراغهای هدایت را می شکستند، و به رسولان دلسوز خود پشت می کردند و گاه آنها را می کشتند.

«اینجا بود که خداوند آنها را گرفت و کیفر داد» (فَأُخَذَهُمُ اللَّهُ).

«زیرا او قوی و شدید العقاب است» (إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

در جای رحمت، «ارحم الراحمين» است، و در جای خشم و غضب، «اشد المعاقبين».

۲۳ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ
 ۲۴ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ
 ۲۵ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ
 اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ
 ۲۶ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ
 دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ
 ۲۷ وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ
 الْحِسَابِ

ترجمه:

۲۳ - ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم.
 ۲۴ - به سوی فرعون و هامان و قارون؛ ولی آنها گفتند: «او ساحری بسیار دروغگو است»!
 ۲۵ - و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند، بکشید، و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید»! اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست (و نقش بر آب می شود).
 ۲۶ - و فرعون گفت: «بگذارید موسی را بکشم! و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)»!
 زیرا من می ترسم که آئین شما را دگرگون سازد، و یا در این سرزمین فساد بر پا کند»!
 ۲۷ - موسی گفت: «من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم، از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد»!

تفسیر:

بگذارید موسی را بکشم!!

به دنبال اشاره ای که در آیات قبل، پیرامون سرنوشت دردناک اقوام پیشین آمده بود، در این آیات به شرح یکی از این ماجراها پرداخته، و انگشت روی داستان «موسی و فرعون و هامان و قارون» می گذارد.

درست است که داستان «موسی و فرعون» در بسیاری از سوره های قرآن تکرار شده، ولی بررسی آن نشان می دهد که هرگز جنبه تکراری ندارد، بلکه در هر مورد از زاویه خاصی به آنها نگاه شده است، چنان که در آیات مورد بحث، منظور بیش از همه، پیش کشیدن ماجرای «مؤمن آل فرعون» است و بقیه بیان زمینه ای است برای این ماجرای مهم.

نخست می فرماید: «ما موسی را با «آیات» خود و «سلطان مبین» فرستادیم» (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ).

«به سوی «فرعون و هامان و قارون»، اما آنها گفتند: او ساحر بسیار دروغگوئی است!» (إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ).

در این که میان «آیات» و «سلطان مبین» چه تفاوتی است؟ تفسیرهای مختلفی از سوی مفسران بیان شده است:

بعضی، «آیات» را اشاره به «دلائل روشن»، و «سلطان مبین» را اشاره به «معجزات» می دانند. در حالی که بعضی دیگر، «آیات» را اشاره به «آیات تورات» و «سلطان مبین» را اشاره به «معجزات» شمرده اند.

بعضی نیز، احتمال داده اند که «آیات» همه «انواع معجزات موسی» را

شامل می شود، اما «سلطان مبین»، «معجزات برجسته» او همچون معجزه «عصا و ید بیضاء» است که موجب سلطه آشکار او بر فرعون شد.

بعضی دیگر، «آیات» را به معنی «معجزات» و «سلطان مبین» را به معنی «سلطه قاهره و نفوذ الهی موسی» دانسته اند، که مانع از قتل او و خاموش ساختن دعوتش گردید.

هیچ یک از این تفسیرها، مدرک روشنی ندارد، آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این است که «سلطان مبین» معمولاً، به معنی دلیل روشن و محکمی است که باعث سلطه آشکار می گردد، چنان که در آیه ۲۰ و ۲۱ سوره «نمل» در داستان «سلیمان» و «هدهد» می خوانیم: «سلیمان» می گوید: «هدهد را نمی بینم، او چرا غائب شده؟ من او را کیفر سختی خواهم داد، یا او را ذبح می کنم و یا «سلطان مبین» (دلیل روشن) برای غیبت خود بیاورد».

و در آیه ۱۵ سوره «کهف» می خوانیم: لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ: «چرا آنها برای معبودهای خود دلیل روشنی نمی آورند؟!»

«آیات» نیز کراراً در قرآن به معنی «معجزات» آمده است.

بنابراین تعبیر به «آیات» اشاره به «معجزات موسی» و «سلطان مبین» به معنی «منطق نیرومند» و دلائل دندان شکنی است که موسی در برابر فرعونیان داشت.

به هر حال «موسی» هم مجهز به منطق عقل بود، و هم کارهای خارق العاده ای که نشانه ارتباط او با عالم ماوراء طبیعت بود انجام می داد، ولی موضعگیری سرکشان فرعونی در مقابل او چیزی جز این نبود که، او را متهم به سحر و کذب می کردند.

اتهام «سحر» در برابر آیات و معجزات، بود، و «تکذیب» در برابر

استدلالات منطقی، و این خود شاهد دیگری است برای تفسیری که در مورد این دو تعبیر برگزیدیم.

آری، همیشه سردمداران کفر، برای خنثی کردن دلائل صدق مردان حق برچسبهای دروغین از این قبیل پیدا می کردند، که امروز هم نمونه های فراوانی از آن را با چشم خود می بینیم. قابل توجه این که، نام سه نفر در این آیه آمده است که هر کدام مظهر و سمبل چیزی بودند: «فرعون»، سمبل طغیان و سرکشی و حاکمیت ظلم و جور.

«هامان»، مظهر شیطنت و طرحهای شیطانی.

و «قارون»، مظهر ثروتمند یاغی و استثمارگر، که برای حفظ ثروت خویش از هیچ کاری ابا نداشت.

به این ترتیب، موسی (علیه السلام) مأمور بود به ظلم حاکمان بیدادگر، و شیطنت سیاستمداران خائن، و تعدی ثروتمندان مستکبر، پایان دهد و جامعه ای بر اساس عدالت و داد، از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، بسازد، اما آنها که منافع نامشروعشان در خطر بود، سخت به مقاومت برخاستند.

آیه بعد، بخشی از طرحهای شیطانی آنها را بازگو کرده، می گوید: «هنگامی که موسی حق را از سوی ما برای آنها آورد، به جای این که آن را مغتنم بشمرند به مقابله برخاستند، و گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند به قتل برسانید، و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید!» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ).

این تعبیر، نشان می دهد که مسأله قتل فرزندان پسر، و زنده نگهداشتن

دختران تنها در دوران قبل از تولد و قیام موسی (علیه السلام) نبوده، بلکه بعد از قیام و نبوت او نیز این کار تکرار شد، آیه ۱۲۹ سوره «اعراف» نیز شاهد این مدعا است که، بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) گفتند: «أَوْذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا:» «پیش از آن که به سوی ما بیائی، آزار دیدیم، (هم اکنون) و بعد از آمدنت نیز آزار می بینیم».

این سخن را بنی اسرائیل بعد از مسأله توطئه قتل فرزندان مؤمنان از سوی فرعونیان بیان کردند.

به هر حال، این یک نقشه شوم و مستمر حکومت های شیطانی است که نیروهای فعال را به نابودی می کشانند و نیروهای غیر فعال را برای بهره کشی زنده نگه می دارند، و چه جای تعجب، که این نقشه هم قبل از تولد موسی در میان بنی اسرائیل که به صورت بردگانی در دست فرعونیان بودند، عملی شده باشد و چه بعد از قیام موسی (علیه السلام)، این یک حرکت ضد انقلابی بود، تا نیروهای بنی اسرائیل را شدیداً سرکوب کند، و هرگز نتوانند قد علم نمایند. اما قرآن در پایان آیه می افزاید: «نقشه های کافران جز در ضلالت و گمراهی نیست» - تیرهایی است که در تاریکی جهل و ضلال پرتاب می کنند و به سنگ می خورد - (وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ).

و از آنجائی که هرگز باور ندارند، فاجعه ها دامن گیرشان می شود، این مشیت الهی است که نیروهای حق، سرانجام بر نیروی باطل غلبه کنند.

درگیری و نزاع میان موسی (علیه السلام) و پیروانش از یکسو، و فرعون و طرفدارانش از سوی دیگر، بالا گرفت، و حوادث بسیاری در این میان واقع شد، که قرآن در این مقطع از بحث، از ذکر آنها صرف نظر می کند، و برای رسیدن به هدف خاصی

که بعداً خواهیم دانست، به سراغ این نکته می رود که، وقتی کار به جای باریکی کشید، فرعون برای جلوگیری از پیشرفت حرکت انقلابی موسی (علیه السلام)، تصمیم بر قتل او گرفت، ولی گویا مشاوران و ملاء او مخالفت می کردند.

قرآن می گوید: «فرعون گفت: بگذارید، من موسی را به قتل برسانم و او، پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)»! (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ).

از این تعبیر، استفاده می شود که اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی بودند، یا لاقفل بعضی از آنان، به این امر استدلال می کردند که با توجه به کارهای خارق العاده موسی، ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل کند، اما فرعون مغرور می گوید: من او را می کشم هر آنچه بادا باد!

البته معلوم نیست، انگیزه واقعی اطرافیان و مشاوران، در این ممانعت چه بود؟ در اینجا احتمالات زیادی وجود دارد که ممکن است همه آنها با هم صحیح باشد.

نخست، ترس از عذاب احتمالی پروردگار!

دوم، ترس از این که، موسی بعد از کشته شدن، به عنوان یک شهید و قهرمان در هاله ای از قدس فرو رود و آئین او، مؤمنان و هواخواهان بسیاری پیدا کند، مخصوصاً اگر این ماجرا بعد از داستان مبارزه موسی، با ساحران و غلبه عجیب و خارق العاده او بر آنان رخ داده باشد، و ظاهراً چنین است، زیرا موسی (علیه السلام) در نخستین برخورد با فرعون، دو معجزه بزرگ خود (معجزه عصا و ید بیضاء) را نشان داده بود، و همین امر سبب شد که فرعون او را ساحر بخواند، و دعوت برای مبارزه با جمع ساحران بنماید، و امیدوار بود از این طریق بتواند بر موسی غلبه کند لذا در انتظار روز موعود به سر می برد.

با این حال دلیلی ندارد که فرعون در این فاصله زمانی تصمیم قتل موسی را گرفته باشد، یا از تبدیل دین و آئین مردم مصر در وحشت فرو رود. (۱)

خلاصه این که، آنها معتقد بودند: موسی شخصاً یک «حادثه» است، اما اگر در آن شرایط کشته شود، تبدیل به یک «جریان» خواهد شد، جریانی بزرگ و پرشور که کنترل آن بسیار مشکل خواهد بود.

بعضی دیگر، از اطرافیان فرعون که دل خوشی از او نداشتند مایل بودند موسی زنده بماند، و فکر فرعون را به خود مشغول دارد، تا آنها آسوده خاطر زندگی کنند، و دور از چشم فرعون به سوء استفاده مشغول باشند، چرا که این یک برنامه همیشگی است که اطرافیان شاهان مایلند، همیشه فکر آنها مشغول کاری باشد و آنها آسوده خاطر به تأمین منافع نامشروع خود بپردازند، لذا گاهی دشمنان خارجی را تحریک می کردند، تا از شر فراغت «شاه» در امان بمانند!

سپس، فرعون برای توجیه تصمیم قتل موسی، دو دلیل برای اطرافیانش ذکر می کند: یکی جنبه به اصطلاح دینی و معنوی دارد، و دیگر جنبه دنیوی و مادی، می گوید: «من از این می ترسم که آئین شما را عوض کند! و دین نیاکانتان را بر هم زند!» (إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ). «یا این که فساد بر روی زمین آشکار سازد» (أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ).

۱ - در تفسیر «المیزان» آمده است که آیه ۳۶ سوره «شعراء»: قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ: «او و برادرش را نگاه دار»، دلیل بر این است که گروهی بودند فرعون را از قتل موسی مانع می شدند ولی بررسی آیات مربوط به داستان موسی، نشان می دهد که در آن وقت تصمیم قتل او در کار نبود، تنها هدف این بود که به اصطلاح صدق و کذب آنها روشن گردد و تصمیم قتل بعد از ماجرای ساحران و نفوذ موسی در اعماق قلوب گروهی از مردم مصر بود، که فرعون را در وحشت سختی فرو برد.

اگر سکوت کنم آئین موسی به سرعت در اعماق قلوب مردم مصر، نفوذ می کند، و آئین مقدس بت پرستی، که حافظ قومیت و منافع شما است جای خود را به یک آئین توحیدی بر ضد شما می دهد!

و اگر امروز سکوت کنم و بعد از مدتی اقدام به مبارزه با موسی نمایم هواخواهان بسیاری پیدا می کند و درگیری شدیدی، به وجود می آید که مایه خونریزی و فساد و نا آرامی در سطح کشور، خواهد بود، بنابراین مصلحت این است که هر چه زودتر، او را به قتل برسانم. البته «دین» از دریچه فکر «فرعون» چیزی جز پرستش او، و یا بتهای دیگر نبود، آئینی در مسیر «تخدير و تحميق» مردم، و وسیله ای برای مقدس شمردن سلطه جابرانه آن مرد خونخوار! و «فساد» نیز از نظر او به وجود آمدن یک انقلاب ضد استکباری برای آزاد ساختن توده های اسیر و دربند، و محو آثار بت پرستی و احیای توحید، بود.

و همیشه، جباران و مفسدان برای توجیه جنایات خود، و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانه دروغین، دست زده اند که هم امروز نیز نمونه هایش را در گوشه و کنار دنیا با چشم خود می بینیم.

اکنون ببینیم موسی (علیه السلام) که ظاهراً در آن مجلس، حضور داشت چه عکس العملی نشان داد؟ قرآن در آیه بعد می گوید:

«موسی (علیه السلام) گفت: من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد!» (وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ).

موسی (علیه السلام)، این سخن را با قاطعیت و اطمینانی که مولود ایمان نیرومند و

اتکای او بر ذات پاک پروردگار بود، بیان کرد و نشان داد که از چنین تهدیدی ترسی به خود راه نداده است.

این گفتار موسی(علیه السلام)، به خوبی نشان می دهد افرادی که دارای این دو ویژگی باشند آدم های خطرناکی محسوب می شوند: «تکبر» و «عدم ایمان به روز قیامت» و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد!

«تکبر» سبب می شود که، انسان جز خود و افکار خودش را نبیند، «آیات و معجزات» خدا را، «سحر» بخواند، «مصلحان» را «مفسد»، و اندرز دوستان و اطرافیان را محافظه کاری و ضعف نفس بشمرد!

و «عدم ایمان به روز حساب»، سبب می شود که هیچ حسابی در برنامه و کار او نباشد، و حتی در برابر قدرت نامحدود پروردگار، با قدرت بسیار ناچیزش به مبارزه برخیزد، و به جنگ پیامبران او برود، چرا که حسابی در کار نیست.

اکنون ببینیم، سرانجام این تهدید فرعون به کجا منتهی شد؟ آیات بعد پرده از روی این مسأله برمی دارد و چگونگی نجات موسی را، از چنگال آن مرد مغرور متکبر، روشن می سازد.

۲۸ وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ

۲۹ يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

ترجمه:

۲۸ - و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت، گفت: «آیا می خواهید مردی را بکشید، به خاطر این که می گوید: پروردگار من «الله» است، در حالی که دلائل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت؛ و اگر راستگو باشد، (لااقل) بعضی از عذاب هائی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید؛ خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند.

۲۹ - ای قوم من! امروز حکومت از آن شماست و در این سرزمین پیروزید؛ اگر عذاب خدا به سراغ ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟! فرعون گفت: «من جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم، و شما را جز به راه صحیح راهنمایی نمی کنم. (دستور همان قتل موسی است!)»

تفسیر:

آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می کشند؟!

از اینجا، فراز دیگری از تاریخ «موسی (علیه السلام) و فرعون» شروع می شود که در قرآن مجید تنها در این سوره مطرح شده است، و آن داستان «مؤمن آل فرعون» است، که از نزدیکان فرعون بود، دعوت موسی (علیه السلام) به توحید را پذیرفت ولی ایمان خود را آشکار نمی کرد، زیرا خود را موظف به حمایت حساب شده از موسی (علیه السلام) می دید، هنگامی که مشاهده کرد با خشم شدید فرعون، جان موسی (علیه السلام) به خطر افتاده، مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود، توطئه قتل او را بر هم زد.

در نخستین آیه می فرماید: «مرد مؤمنی از آل فرعون، که ایمان خود را کتمان می کرد گفت: آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید، به خاطر این که می گوید: پروردگار من «الله» است؟! (وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ).»
«در حالی که معجزات و دلایل روشنی از سوی پروردگارتان، با خود آورده است» (وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ).

آیا شما می توانید معجزات او را مانند معجزه «عصا و ید بیضاء» انکار کنید؟ آیا همه، با چشم خود غلبه او را بر ساحران ندیدید؟ تا آنجا که ساحران در برابر او تسلیم شدند، و به تهدیدهای ما گوش ندادند، و جان خود را بر سر ایمانشان به خدای موسی (علیه السلام) نهادند؟ آیا به راستی چنین کسی را می توان ساحر خواند؟!

خوب فکر کنید! دست به کار عجولانه و شتاب زده ای نکنید، و در عاقبت کار خود، درست بیندیشید و گر نه پشیمان خواهید شد.

از همه اینها گذشته، از دو حال خارج نیست: «اگر او دروغگو باشد، دروغش دامن خود او را خواهد گرفت، و اگر راستگو باشد، لااقل بعضی از عذابهای را که وعده می دهد، دامن شما را خواهد گرفت» (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ). خلاصه، اگر او دروغگو است دروغ، فروغی ندارد، سرانجام مشیت او باز می شود و رسوا می گردد، و به کیفر دروغ خود، گرفتار خواهد شد، اما این احتمال نیز وجود دارد که راستگو باشد و از سوی الله مأموریت دارد، بنابراین وعده های عذاب او، خواه ناخواه به وقوع می پیوندد، با این حال، کشتن او از عقل و درایت دور است. سپس افزود: «خداوند، کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ).

اگر موسی راه تجاوز و اسراف و دروغ را پیش گرفته باشد، مسلماً مشمول هدایت الهی نخواهد شد، و اگر شما چنین باشید، شما نیز از هدایتش محروم خواهید گشت. عبارت اخیر، گر چه دو پهلوی است، اما پیدا است که نظر «مؤمن آل فرعون» بیان حال فرعونیان بوده، ولی به هر حال تکیه او بر ربوبیت «الله» در این عبارت و عبارت بعد، بیانگر این واقعیت است که فرعون، یا لااقل گروهی از فرعونیان، به طور اجمال اعتقادی به «الله» داشته اند، و گر نه، این تعبیرات نشانه ایمان او به خدای موسی و همکاری با بنی اسرائیل محسوب می شد، و با اصول «تقیه تاکتیکی» که او در پیش گرفته بود، سازگار نبود.

در اینجا دو سؤال، از سوی بعضی از مفسران مطرح شده است:

نخست این که: اگر موسی (علیه السلام) دروغگو باشد، دروغش تنها به زیان خود او

تمام نمی شود، بلکه دامن جامعه را نیز می گیرد؛ زیرا باعث انحراف آنها است. دیگر این که، اگر راستگو باشد، تمام تهدیدهای او تحقق خواهد یافت، نه پاره ای از آنها. در پاسخ سؤال نخست، می توان گفت: منظور فقط مجازات دروغ است که تنها دامن دروغگو را می گیرد، و عذاب الهی برای دفع شرّ او کافی است، چگونه ممکن است کسی بر خدا دروغ ببندد، و خدا او را به حال خود واگذارد تا مایه گمراهی مردم شود؟! و در پاسخ سؤال دوم، می توان گفت: منظور این است که او شما را تهدید به عذابهای دنیا و آخرت می کند، بنابراین اگر راستگو باشد، قسمتی از آن که مربوط به دنیا است، هم اکنون دامن شما را خواهد گرفت، یا این که منظور بیان حداقل است که اگر همه سخنان او را باور نکنید، لااقل ممکن است بخشی از آن صدق باشد. به هر حال، مؤمن آل فرعون، ضمن این سخنان، از چند طریق برای نفوذ در فرعون و اطرافیان او وارد شد: نخست این که، عمل موسی (علیه السلام) در خور چنین عکس العمل شدیدی نیست. دیگر این که، فراموش نکنید او با خود دلائلی دارد که ظاهر آن موجه به نظر می رسد، و مبارزه با چنین مردی خطرناک است. سوم این که نیازی به اقدام شما نیست، چرا که اگر دروغگو باشد، خدا کار او را می سازد، اما این احتمال را هم بدهید که راست بگوید و خدا کار ما را بسازد!

«مؤمن آل فرعون» به این مقدار هم قناعت نکرد، و باز ادامه داد، با لحنی دوستانه و خیرخواهانه آنها را مخاطب ساخته، چنین گفت: «ای قوم من! امروز حکومت در این سرزمین پهناور مصر، به دست شما است، و از هر نظر غالب و پیروزید، این نعمتهای فراوان را کفران نکنید، اگر عذاب الهی به سراغ ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟! (یا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا).»

این احتمال نیز وجود دارد که، منظور وی این بوده: شما امروز همه گونه قدرت در دست دارید، و هر تصمیمی بخواهید درباره موسی (علیه السلام) می گیرید، ولی مغرور این قدرت نشوید، و پیامدهای احتمالی آن را فراموش نکنید.

این سخنان ظاهراً در «اطرافیان فرعون» بی اثر نبود، آنها را ملایم ساخت، و از خشمشان فرو کاست.

ولی فرعون، در اینجا سکوت را برای خود جایز ندید، کلام او را قطع کرده چنین گفت: «مطلب همان است که گفتم، من جز آنچه را که معتقدم به شما دستور نمی دهم، به آن معتقدم که موسی حتماً باید کشته شود و راهی غیر از این نیست!» (قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أُرِي). «و بدانید من شما را جز به طریق حق و پیروزی، دعوت نمی کنم!» (وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ).

و چنین است حال همه جبّاران و طاغوت ها در طول تاریخ، و در گذشته و امروز که همیشه رأی صواب را، رأی خود می پندارند، و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر رأی خود، نمی دهند، آنها به پندارشان عقل کل هستند، و دیگران مطلقاً عقل و دانشی ندارند! و این نهایت جهل و حماقت است.

نکته ها:

۱ - مؤمن آل فرعون که بود؟

از آیات قرآن همین قدر استفاده می شود که، او مردی بود از فرعونیان، که به موسی (علیه السلام) ایمان آورده بود، اما ایمان خود را مکتوم می داشت، در دل به موسی (علیه السلام) عشق می ورزید و خود را موظف به دفاع از او می دید.

او مردی بود، هوشیار و دقیق و وقت شناس، و از نظر منطق، بسیار نیرومند و قوی، که در لحظات حساس به یاری موسی (علیه السلام) شتافت، و چنان که در دنباله این آیات خواهد آمد، او را از یک توطئه خطرناک قتل، رهائی بخشید.

اما در روایات اسلامی، و سخنان مفسران، توصیفات بیشتری درباره او آمده است.

از جمله این که، بعضی گفته اند: او پسر عمو یا پسر خاله فرعون بود، و تعبیر به «آل فرعون» را نیز شاهد بر این معنی دانسته اند؛ زیرا تعبیر به آل معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می رود، هر چند در مورد دوستان و اطرافیان، نیز گفته می شود.

بعضی دیگر، او را یکی از پیامبران خدا بنام «حزبیل» یا «حزقیل» می دانند. (۱) بعضی روایت کرده اند که، او خازن (سرپرست خزائن و گنجینه های) فرعون بوده است. (۲)

۱ - این معنی در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است (امالی صدوق، صفحه ۴۷۶،

حدیث ۱۸ و

تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۱۹) اما با توجه به این که «حزقیل» از پیامبران «بنی اسرائیل» است این

احتمال بعید به نظر می رسد، و روایت فوق نیز از نظر سند ضعیف است مگر این که «حزقیل» معروف

بنی اسرائیل نباشد، بلکه شخص دیگری بوده به این نام.

۲ - این معنی در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز آمده است (نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۱۸).

از «ابن عباس» نقل شده که، در میان فرعونیان تنها سه کس به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند: «مؤمن آل فرعون»، و «همسر فرعون» و آن مردی که قبل از نبوت موسی (علیه السلام) به او خبر داد که فرعونیان تصمیم دارند تو را به خاطر قتل یکی از اتباعشان به قتل برسانند، و هر چه زودتر از مصر بیرون رو. (۱)

ولی قرائنی در دست است که نشان می دهد، بعد از ماجرای موسی (علیه السلام) با ساحران گروه قابل ملاحظه ای به موسی (علیه السلام) ایمان آوردند، و ظاهر این است که ماجرای «مؤمن آل فرعون» بعد از جریان ساحران بود.

بعضی نیز احتمال داده اند که، او از بنی اسرائیل بوده که در میان فرعونیان می زیسته و مورد اعتمادشان بوده است، ولی این احتمال بسیار ضعیف به نظر می رسد چرا که با تعبیر «آل فرعون»، و همچنین «یا قوم» (ای قوم من!) سازگار نیست، ولی به هر حال، نقش مؤثر او در تاریخ موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل کاملاً روشن است، هر چند تمام خصوصیات زندگی او امروز برای ما روشن نیست.

۲ - تقيه یک وسیله مؤثر مبارزه

«تقيه» یا «کتمان عقیده باطنی»، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، به معنی ضعف و ترس و محافظه کاری نیست، بلکه غالباً به عنوان یک وسیله مؤثر، برای مبارزه با زورمندان و جبّاران و ظالمان، مورد استفاده قرار می گیرد، کشف اسرار دشمن، جز از طریق افرادی که از روش تقيه استفاده می کنند، ممکن نیست.

ضربات غافلگیرانه بر پیکره دشمن، جز از طریق تقيه و کتمان نقشه ها و طرحهای مبارزه صورت نمی گیرد.

و «مؤمن آل فرعون» نیز تقیه اش، برای خدمت به آئین موسی (علیه السلام) و دفاع از حیات او در لحظات سخت و بحرانی بود، چه چیز از این بهتر که انسان فرد مؤمنی در دستگاه دشمن داشته باشد، که تا اعماق تشکیلات او نفوذ کند، و از همه چیز با خبر گردد، و به موقع دوستان را در جریان بگذارد، و حتی در موقع لزوم، در فکر جباران نفوذ کند، و نقشه های آنها را دگرگون سازد؟!

آیا اگر «مؤمن آل فرعون» از روش تقیه، استفاده نمی کرد، هرگز توانائی انجام این خدمات را داشت؟

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: *التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، وَ التَّقِيَّةُ تَرَسُّ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ، لِأَنَّ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ لَوْ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ لَقُتِلَ: «تقیه از دین من و دین پدران من است، کسی که تقیه ندارد دین ندارد، تقیه سپر خداوند در روی زمین است، چرا که اگر «مؤمن آل فرعون» ایمان خود را اظهار داشته بود، کشته می شد».* (۱)

مخصوصاً در زمانی که جمعیت مؤمنان در منطقه ای، در اقلیت باشند و در چنگال اکثریتی بی منطق و بی رحم گرفتار شوند، هیچ عقلی اجازه نمی دهد که با اظهار ایمان، جز در مورد ضرورت، نیروهای فعال خود را به هدر دهند، بلکه باید در این مقطع خاص، با کتمان عقیده، نیروها را متشکل و متمرکز و برای قیام نهائی آماده سازند.

شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آغاز قیامش، چند سال دعوت پنهانی داشت، و از همین روش استفاده می کرد، و بعد از مدتی که یارانش فزونی گرفتند، و هسته بندی اصلی محکم شد، اسلام را رسماً اعلام نمود.

در میان پیامبران دیگر «ابراهیم» (علیه السلام) با تمام شجاعت و قهرمانی که داشت، به هنگام تصمیم بر شکستن بت ها، از روش تقیه استفاده کرد، و برنامه خود را از بت پرستان کتمان نمود، و گرنه هرگز موفق نمی شد.

«ابو طالب»، عموی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، شاید تا آخر عمر روش تقیه را از دست نداد، تنها در مقطع های خاصی ایمان خود را آشکار ساخت، ولی در مواقع دیگر، صریحاً چیزی نمی گفت، تا بتواند نقش مؤثر خود را در حفظ جان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مقابل بت پرستان لجوج و بی رحم و کینه توز، ایفا کند.

به هر حال، آنچه بعضی از جاهلان و ناآگاهان پنداشته اند که، «تقیه» مخصوص مذهب شیعه است، یا «تقیه» نشانه ضعف و زبونی است، کاملاً بی اساس و دور از منطق است، «تقیه» در تمام مکتب ها بدون، استثناء وجود دارد.

برای توضیح بیشتر، به جلد دوم همین تفسیر صفحه ۳۷۳ (ذیل آیه ۲۸ آل عمران) و جلد یازدهم صفحه ۴۲۳ (ذیل آیه ۱۰۶ سوره نحل) مراجعه فرمائید.

۳ - صدیقون کیانند؟

در بعضی از روایات از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده: الصِدِّیقُونَ ثَلَاثَةٌ «حَبِيبُ النَّجَارِ» مُؤْمِنُ آلِ يَسَّ الَّذِي يَقُولُ «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا» وَ هُمْ مُهْتَدُونَ وَ «حَزَقِيلُ» مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (علیه السلام) وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ: «بسیار راستگویان، سه کس بودند: «حبیب نجار»، مؤمن آل یس همان کسی که به مردم (انطاکیه) می گفت: از فرستادگان خدا پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و خود هدایت

یافته اند، و «حزقیل»، مؤمن آل فرعون، و «علی بن ابی طالب» (علیه السلام) و او از همه برتر است.»

این حدیث هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت به چشم می خورد. (۱)
به راستی این هر سه، در بحرانی ترین لحظات به پیامبران الهی ایمان آوردند و پیشگام و پیشقدم بودند، و شایسته نام صدیقند، آنها در رأس کسانی قرار دارند که پیامبران الهی را تصدیق کردند، مخصوصاً علی (علیه السلام) که از آغاز عمر تا پایان، همواره یار و یاور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود، و در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حتی بعد از رحلت او، فداکاری و ایثارگری را به آخرین حد ابراز داشت.

۱ - «صدوق» در «امالی» و «ابن حجر» نیز آن را در فصل ثانی از باب ۹ از «صواعق» آورده

است. (امالی)

صدوق، صفحه ۴۷۶، حدیث ۱۸).

- ۳۰ وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ
 ۳۱ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ
 ظُلْمًا لِلْعِبَادِ
 ۳۲ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ
 ۳۳ يَوْمَ تُولُونِ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا
 لَهُ مِنْ هَادٍ

ترجمه:

- ۳۰ - آن مرد با ایمان گفت: «ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین
 بیمناکم!
 ۳۱ - و از عادت‌های همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند
 می‌ترسم؛ و خداوند ستمی بر بندگانش نمی‌خواهد.
 ۳۲ - ای قوم! بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می‌زنند (و یاری می‌طلبند) بیمناکم!
 ۳۳ - همان روزی که روی می‌گردانید و فرار می‌کنید؛ اما هیچ پناهگاهی در برابر خداوند
 برای شما نیست؛ و هرکس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد، راهبری برای او نیست!

تفسیر:

من به شما اخطار می‌کنم!

مردم مصر، به حکم این که در آن زمان نیز نسبتاً متمدن و باسواد بودند، گفتگوهای مورخان را درباره اقوام پیشین، اقوامی همچون قوم «نوح و عاد و ثمود» که سرزمین آنها غالباً فاصله زیادی از آنها نداشت، شنیده بودند، و از سرنوشت دردناک آنها کم و بیش، خبر داشتند. لذا مؤمن «آل فرعون»، بعد از آن که با نقشه قتل موسی (علیه السلام) به مخالفت پرداخت و با مقاومت سرسختانه فرعون روبرو شد، که دستور قتل را مجدداً تأیید کرد، دست از تلاش و کوشش خود بر نداشت، و نمی‌بایست بردارد، لذا به این فکر افتاد که این بار دست این قوم سرکش را گرفته و به اعماق تاریخ پیشینیان ببرد، و آنها را از تکرار چنان مصائبی در مورد خودشان، بیم دهد، شاید بیدار شوند، و در تصمیم خود تجدیدنظر کنند، سخن خود را از اینجا شروع کرد «و گفت: ای قوم من! من، بر شما از روزی همانند روز مجازات اقوام پیشین می‌ترسم» (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ).

سپس به شرح این سخن پرداخت و گفت: «من از عادت شومی همان عادت قوم نوح و عاد و ثمود، و کسانی که بعد از آنها بودند بیمناکم!» (مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ). (۱)

این اقوام، عادتشان شرک و کفر و طغیان بود، و دیدیم به چه سرنوشتی

۱ - «دأب» (بر وزن ضرب) در اصل به معنی «ادامه سیر» است و «دائب» به موجودی گفته می‌شود که به

سیر خود ادامه می‌دهد، سپس به هر عادت مستمری اطلاق شده، و منظور در اینجا از دأب قوم نوح... عادت

مستمری است که آنها داشتند و آن استمرار بر شرک و طغیان و ظلم و کفران بود.

گرفتار شدند! گروهی با طوفان کوبنده نابود گشتند، گروهی با تندباد وحشتناک، جمعی با صاعقه های آسمانی، و عده ای با زمین لرزه های ویرانگر!

آیا احتمال نمی دهید، که شما هم با این اصراری که بر کفر و طغیان دارید گرفتار یکی از این بلاهای عظیم الهی شوید؟! پس به من اجازه دهید که بگویم: من از چنین آینده شومی در مورد شما خائفم!

آیا دلیلی دارید که، شما تافته جدا بافته اید؟ و این گونه عذابهای الهی دامناتان را نخواهد گرفت؟ مگر آنها چه کرده بودند که آنچنان گرفتار شدند؟ جز این که در برابر دعوت پیامبران الهی ایستادند، و گاهی پیامبران را کشتند، و یا تکذیب کردند؟

ولی بدانید هر چه بر سر شما آید، از ناحیه خود شما است؛ «چرا که خداوند ظلم و ستمی بر بندگان نمی خواهد» (وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ).

آنها را به فضل و کرمش آفریده، و نعمتهای بی شمار به آنها بخشیده، و پیامبرانش را برای هدایت آنها فرستاده است، مخالفت و طغیان بندگان است که موجب آن عذابهای دردناک می شود.

سپس افزود: «ای قوم! من بر شما از روزی می ترسم که مردم یکدیگر را صدا می زنند» از هم یاری می طلبند و صدایشان به جائی نمی رسد! (وَاِذَا قَوْمٌ اِنِّيْ اُخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ).

«التَّنَاد» (در اصل «التَّنَادِي» بوده که یای آن حذف شده، و کسره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده) از ماده «ندا» به معنی «صدا زدن» است.

مشهور و معروف در میان مفسران، این است که «یوم التَّنَاد» از اسامی قیامت است، و هر یک برای نام گذاری قیامت به این نام توجیهی ذکر کرده، که با هم

شباهت زیادی دارند.

یکی می گوید: به خاطر صدا زدن دوزخیان نسبت به بهشتیان است، چنان که قرآن می گوید: وَ نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ: «دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که، مقداری از آب و روزیهای که خدا به شما داده است به ما ببخشید»، آنها نیز در پاسخ می گویند: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ: «خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است». (۱)

و یا به خاطر این که، مردم یکدیگر را صدا می زنند و به هم پناه می برند و از هم کمک می خواهند.

و یا این که، فرشتگان آنها را برای حساب صدا می زنند و آنها نیز از فرشتگان استمداد می کنند.

و یا این که، منادیان محشر، ندا می دهند: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ: «لعنت خدا بر ظالمان است». (۲)

یا این که، مؤمن هنگامی که نامه اعمال خود را می بیند، از روی شوق فریاد می زند: هَآؤُمُ اقْرَؤْا كِتَابِيَهٗ: «این نامه اعمال من است، بیائید ای مردم و آن را بخوانید!». (۳)
و کافر در همین هنگام از وحشت فریاد می کشد: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ: «ای کاش نامه اعمالم را به دستم نمی دادند!». (۴)

ولی می توان برای این آیه معنی وسیع تری را در نظر گرفت که «يوم التَّنَاد»

۱ - اعراف، آیه ۵۰ - (همین معنی در حدیثی در «معانی الاخبار» صدوق از «امام صادق» (علیه السلام) نقل شده

است). (تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۱۹).

۲ - هود، آیه ۱۸.

۳ - حاقه، آیه ۱۹.

۴ - حاقه، آیه ۲۵.

این دنیا را نیز شامل شود، چرا که «یوم التَّنَاد» مفهومش تنها «روز ندا دادن یکدیگر» است، و این تعبیر نشانه نهایت عجز و بیچارگی است در زمانی که کارد به استخوان می رسد، و افرادی که دستشان از همه جا بریده، یکدیگر را صدا می کنند و فریادشان به جائی نمی رسد. در این جهان نیز «یوم التَّنَاد» فراوان است، روزهایی که عذاب الهی نازل می شود، روزهایی که جامعه ها بر اثر گناهان و خطاهایشان، به بن بست کشیده می شوند، روزهایی که بحرانی و حوادث سخت، همه را تحت فشار قرار می دهد، فرار می کنند و پناهگاهی می جویند اما پناهگاهی وجود ندارد، و همه فریاد می کنند!

* * *

آیه بعد در تفسیر «یوم التَّنَاد» می گوید: «روزی که روی می گردانید و فرار می کنید، اما هیچ پناهگاه و نگهدارنده ای در برابر عذاب الهی برای شما نیست» (يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ).

آری، «کسی را که خدا (بر اثر اعمالش) گمراه ساخته، هدایت کننده ای برای او نیست» (وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

آنها در این دنیا از طریق هدایت گمراه می شوند، و در حجابی از جهل و ضلالت فرو می روند، و در آخرت از طریق بهشت و نعمتهای الهی گمراه خواهند شد. تعبیر فوق، ممکن است تلویحاً اشاره ای به گفتار فرعون باشد که می گفت: مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ: «من شما را جز به راه هدایت و راستی دعوت نمی کنم».(۱)

۳۴ وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا
جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا
كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ
۳۵ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ
وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ

ترجمه:

۳۴ - پیش از این یوسف دلائل روشن برای شما آورد، ولی شما همچنان در آنچه او برای شما آورده بود، تردید داشتید؛ تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: هرگز خداوند بعد از او پیامبری مبعوث نخواهد کرد! این گونه خداوند هر اسرافکار تردیدکننده ای را گمراه می سازد!
۳۵ - همانها که در آیات خدا بی آن که دلیلی برایشان آمده باشد، به مجادله برمی خیزند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند به بار می آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می نهد!

تفسیر:

متکبران جبار از درک صحیح محرومند

در این آیات، همچنان سخنان «مؤمن آل فرعون» ادامه می یابد:

در یک بررسی اجمالی، در آیات گذشته و آینده، و آیات مورد بحث، چنین به نظر می رسد که «مؤمن آل فرعون» برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان

و زدودن زنگار کبر و کفر از آنها، سخنان خود را در پنج شکل و مقطع، مطرح کرد: «مقطع اول»، سخنان دو جانبه و احتیاط آمیز، و دعوت آن قوم کافر طغیانگر به پرهیز از ضرر محتمل بود، دایره بر این که: «اگر موسی دروغ بگوید دامن خودش را می گیرد، و اگر راست بگوید دامن ما را می گیرد، بترسید و احتیاط را از دست ندهید».

در «مقطع دوم» آنها را به سیر و مطالعه در احوال اقوام پیشین دعوت می کند، و از این که آنها نیز گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند، آنها را بر حذر می دارد.

در «مقطع سوم»، که در آیات مورد بحث مطرح شده، قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می شود، تاریخی که چندان فاصله از آنها ندارد، و روابط و پیوندهای آن به هم نخورده است، و آن مسأله نبوت «یوسف» است که از اجداد موسی (علیه السلام) بود، و طرز برخورد آنها با دعوت او را، مطرح می کند.

در آیه اول می گوید: «پیش از این، یوسف با دلایل روشن برای هدایت شما آمد» (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ). (۱)

«اما شما همچنان در دعوت او شک و تردید داشتید» (فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ). نه از این جهت که دعوت او، پیچیدگی داشت، و نشانه ها و دلایل او کافی نبود، بلکه، به خاطر ادامه خودکامگی ها، سرسختی نشان دادید، و پیوسته اظهار شک و تردید نمودید.

۱ - تنها موردی که در قرآن دلالت بر نبوت «یوسف» دارد این آیه است، هر چند در سوره

«یوسف» نیز

اشاراتی به این معنی هست، اما صراحتی ندارد.

سپس، برای این که خود را از هر گونه تعهد، و مسئولیت، خلاص کنید و به خودکامگی و هوسرانی خویش ادامه دهید، «هنگامی که یوسف از دنیا رفت، گفتید: هرگز خداوند بعد از او، رسولی مبعوث نخواهد کرد» (حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا).

و به خاطر این روش نادرستان، مشمول هدایت الهی نشدید، آری، «این گونه خداوند هر اسراف کار تردیدکننده و سوسه گر را، گمراه می کند» (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ). شما از یکسو، راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید، و از سوی دیگر، در همه چیز شک و تردید و سوسه نمودید، و این دو کار، سبب شد که خداوند دامنۀ لطفش را از شما بر گیرد، و شما را در وادی ضلالت، رها سازد، و جز این سرنوشتی در انتظارتان نبود. اکنون، هم اگر در برابر دعوت موسی همان روش را پیش گیرید، و به بحث و تحقیق نپردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا، اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما، نتابد.

آیه بعد، به معرفی «مصرفان مرتاب»، پرداخته می گوید: «آنها کسانی هستند که در آیات الهی بدون این که دلیلی برای آنها آمده باشد، به مجادله برمی خیزند» (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ). (۱)

بی آن که هیچ دلیل روشنی، از عقل و نقل، برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بیّنات الهی، موضعگیری می کنند، و با احتمالات نیش غولی و

۱ - با این که «الَّذِينَ» بدل از «مصرف مرتاب» است و «مبدل منه» مفرد می باشد بدل آن

جمع آمده، زیرا

نظر به فرد مشخص نیست، بلکه جنس است.

وسوسه های بی اساس، و بهانه جوئی ها، به مخالفت خود ادامه می دهند. سپس، برای نشان دادن زشتی این عمل، می افزاید: «این گونه جدال بی اساس، در مقابل حق، خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند برمی انگیزد» (كَبَرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا). (۱)

چرا که «جدال به باطل» و موضعگیری بی دلیل و بی منطق، در برابر آیات الهی، هم مایه گمراهی مجادله کنندگان، و هم اسباب ضلالت دیگران است، نور حق را در محیط، خاموش می کند، و پایه های حاکمیت باطل را محکم می سازد. و در پایان آیه به دلیل عدم تسلیم آنها در مقابل حق، اشاره کرده می فرماید: «این گونه خداوند بر سراسر قلب هر متکبر جباری، مهر می نهد!» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا). (۲)

لجاجت ها و عناد در برابر حق، پرده ای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد، کار به جایی می رسد که قلب او، همچون یک ظرف در بسته مهر شده، می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جانپوری وارد آن، می شود.

آری، کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت «تکبر و جباریت»، تصمیم گرفته اند در مقابل حق بایستند، و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند، خداوند روح حق طلبی را از آنها می گیرد، آنچنان که حق در ذائقه آنها تلخ، و باطل شیرین

۱ - فاعل «كَبَرَ» «الجدال» است که از جمله قبلی استفاده می شود، «مقتاً» «تمیز» می باشد، بعضی از

مفسران نیز احتمال داده اند که فاعل آن «مسرف مرتاب» بوده باشد، ولی معنی اول بهتر به نظر می رسد.

۲ - قابل توجه این که، در این آیه، «متکبر و جبار» به عنوان توصیف قلب ذکر شده (هر چند به صورت

اضافه است) نه به عنوان توصیف شخص، اشاره به این که اصل، «کبر و جباریت» از قلب است، و از آن

جاست که بر سراسر وجود انسان، سرایت می کند و تمام اعضاء به رنگ تکبر و جباریت در می آید.

می آید.

«مؤمن آل فرعون»، با این بیانات کار خود را کرد، و چنان که از آیات بعد نیز استفاده می شود، تصمیم فرعون را دائر بر قتل «موسی» (علیه السلام) متزلزل ساخت، و یا حداقل آن را به تأخیر انداخت، همان تأخیری که سرانجام خطر را از موسی برطرف ساخت، و این رسالت بزرگی بود که این مرد هوشیار و شجاع در این مرحله حساس انجام داد، و چنان که بعداً خواهیم دید، احتمالاً جان خود را بر سر این کار نهاد.

۳۶ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ
 ۳۷ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ
 رُئِيَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كِيدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي
 تَبَابٍ

ترجمه:

۳۶ - فرعون گفت: «ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسائلی دست یابم.
 ۳۷ - وسایل (صعود به) آسمان ها تا از خدای موسی آگاه شوم؛ هر چند گمان می کنم او
 دروغگو باشد!» این چنین اعمال بد فرعون در نظرش آراسته جلوه کرد، و از راه حق باز داشته
 شد؛ و توطئه فرعون (و همفکران او) جز به نابودی نمی انجامد!

تفسیر:

می خواهیم به آسمان روم تا از خدای موسی خبر گیریم!!
 گر چه سخنان «مؤمن آل فرعون»، این اثر را گذاشت که فرعون را از تصمیم قتل «موسی» باز
 داشت، ولی نتوانست «فرعون» را از مرکب غرور پائین آورد، و از شیطنت باز دارد، و در مقابل
 حق، به تسلیم وادار کند، چرا که فرعون شایستگی و لیاقت آن را نداشت، لذا در ادامه اعمال
 شیطنت آمیز خود، به کار تازه ای دست زد، و آن مسأله ساختن برج بلند، برای صعود به
 آسمان ها و آگاهی از خدای موسی بود! چنان که در آیات مورد بحث می خوانیم:

«فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسائلی دست یابم» (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ).

«به وسائل صعود به آسمان ها، تا از خدای موسی آگاه شوم، هر چند گمان می کنم او دروغگو باشد» (أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلَعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا).

آری، «این چنین اعمال بد فرعون، در نظرش زینت داده شده بود، و او را از راه حق باز داشت» (وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ).

«اما توطئه و مکر فرعون جز به زیان و نابودی نمی انجامد» (وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ).

«صَرْح» در اصل به معنی «وضوح و روشنی»، و «تصریح» به معنی آشکار نمودن است، سپس، به بناهای بلند و به قصرهای زیبا و مرتفع این کلمه اطلاق شده، چرا که کاملاً واضح و روشن و آشکار است، بسیاری از مفسران و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده اند.

و «تَبَاب» به معنی «خسارت و هلاکت» است.

نخستین چیزی که در اینجا به نظر می رسد، این است که، هدف فرعون از این کار چه بود؟ آیا او واقعاً در این حد، از حماقت بود که فکر می کرد خدای موسی (علیه السلام) در آسمان است؟ و به فرض که در آسمان باشد با ساختن یک بنای بلند که در مقابل کوههای سطح زمین ارتفاع بسیار ناچیزی دارد، می تواند به آسمان برود؟!

این مسأله، بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که فرعون با تمام غرور و تکبری که داشته مرد هوشیار و سیاستمداری بود، که سالیان دراز ملت عظیمی را در بند

نگه داشته بود، و با قدرت بر آنها حکومت می کرد، و در مورد چنین اشخاصی، هر حرکتی جنبه شیطانی دارد، باید قبل از هر چیز به سراغ تحلیل انگیزه سیاست شیطانی این امر رفت.

ظاهر این است، فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:

۱ - او می خواست، وسیله ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آنها از مسأله نبوت موسی (علیه السلام) و قیام بنی اسرائیل، فراهم آورد، و مسأله ساختن این بنای مرتفع، که به گفته بعضی از مفسران، در زمینی بسیار وسیع با پنجاه هزار مرد بنا و معمار، و کارگران زیاد، برای فراهم آوردن وسائل ساخته می شد، می توانست مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد، و هر چه بنا بالاتر می رود توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند، و نقل همه محافل و خبر روز، همین موضوع باشد و مسأله پیروزی موسی را بر ساحران که ضربه عظیمی بر پیکر قدرت فرعونیان وارد ساخت، موقتاً به طاق نسیان زند.

۲ - او می خواست، از این طریق کمک مادی و اقتصادی، به توده های زحمت کش کند، و کاری هر چند موقت برای بیکاران فراهم سازد، تا کمی مظالم او را فراموش کنند و وابستگی مردم از نظر اقتصادی، به خزینه او بیشتر گردد.

۳ - برنامه این بود که بعد از پایان بنا، بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند، و احتمالاً تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و باز گردد، و برای تحمیق مردم بگوید: خدای موسی هر چه بود تمام شد! به سراغ کار خود بروید، و فکرتان راحت باشد!

و گر نه، برای فرعون، روشن بود بنای عظیم او که از چند صد متر تجاوز نمی کرد، سهل است از فراز کوههای بسیار مرتفع نیز اگر به آسمان نگاه شود،

منظره آن همان است که از روی زمین صاف، دیده می شود بدون کمترین تغییر. قابل توجه این که، فرعون در برابر موسی (علیه السلام) با گفتن این سخنان و بیان این دستور، یک گام عقب نشینی می کند، و می گوید: من می خواهم درباره خدای موسی تحقیق کنم: «فَاطَّلَعْ إِلَى إِلَهِ مُوسَى» و می افزاید: «هر چند او را دروغگو گمان می کنم» و به این ترتیب از مرحله یقین به خلاف، به مرحله گمان و شک تنزل می کند.

و نیز قابل توجه این که، قرآن با جمله «وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ»، نخست، ریشه اصلی انحراف فرعون را که همان زینت یافتن اعمال زشتش در نظرش، به خاطر کبر و غرور و خودخواهی است، بیان می دارد، سپس نتیجه آن را که، گمراهی از طریق حق است.

و در مرحله سوم، شکست نهائی نقشه های او را اعلام می کند، سه جمله کوتاه با سه محتوای غنی.

مسلماً این بازی های سیاسی، برای مدت کوتاهی، می تواند مؤثر واقع شود، ولی در دراز مدت، قطعاً با شکست روبرو خواهد شد.

در بعضی از روایات آمده است، «هامان» بنای «برج فرعونی» را آن قدر بالا برد که، دیگر تندبادها اجازه ادامه کار، به بناها نمی دادند، نزد فرعون آمد و به او گفت: دیگر ما قادر نیستیم بر ارتفاع بنا بیفزائیم، و چیزی نگذشت که تندباد سهمگینی وزید و بنا را واژگون کرد. (۱)

و معلوم شد تمام قدرت نمائی فرعون، به یک باد بند است!

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۳، صفحه ۱۲۵ (نقل از تفسیر علی بن ابراهیم).

۳۸ وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ
 ۳۹ يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ
 ۴۰ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ
 أَنَّثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ
 حِسَابٍ

ترجمه:

۳۸ - کسی که (از قوم فرعون) ایمان آورده بود، گفت: «ای قوم! از من پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم.»
 ۳۹ - ای قوم من! این زندگی دنیا، تنها متاع زودگذری است؛ و آخرت سرای همیشگی است!
 ۴۰ - هرکس بدی کند، جز به مانند آن کیفر داده نمی شود؛ ولی هر کس کار شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد آنها وارد بهشت می شوند و در آن روزی بی حسابی به آنها داده خواهد شد.

تفسیر:

از من پیروی کنید تا راه راست را به شما نشان دهم
 گفتیم: «مؤمن آل فرعون»، سخنان خود را در چند مقطع بیان کرد، در این آیات، که چهارمین مقطع از سخنان او است، مقصود خود را از طریق دیگری دنبال می کند، و آن توجه دادن به «ناپایداری زندگی دنیا» و «مسأله معاد و حشر»

و نشر» است، و توجه به آنها بدون شک، تأثیر عمیقی در تربیت انسان ها دارد.

نخست می گوید: «کسی که ایمان آورده بود، صدا زد ای قوم من! از من پیروی کنید تا من شما را به راه حق ارشاد کنم» (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ).

در چند آیه قبل از این، خواندیم که فرعون می گفت: آنچه من می گویم راه رشد و صلاح است، «مؤمن آل فرعون» با این سخنش به مقابله و تکذیب فرعون پرداخته، و به جمعیت می فهماند که، فریب سخنان و سوسه انگیز فرعون را نخورید، که برنامه های او به شکست و بدبختی می انجامد، راه این است که من می گویم، راه تقوا و خداپرستی.

* * *

سپس افزود: «ای قوم من! به این دنیا دل نبندید که این زندگی پست تنها متاع زودگذری است، و آخرت سرای همیشگی و ابدی شما است» (يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ).

گیرم که با «هزار مکر و فسون» ما پیروز شویم، و حق را پشت سر اندازیم، دست به انواع ظلم و ستم، دراز کنیم، و دامن ما به خونهای بی گناهان آغشته شود، مگر عمر ما در این جهان چه اندازه خواهد بود؟ این چند روز عمر، به سرعت می گذرد، و چنگال مرگ، گریبان همه را می گیرد، و از فراز قصرهای باشکوه، به زیر خاک می کشاند، قرارگاه زندگی ما جای دیگری است.

* * *

مسأله، تنها فانی بودن این دنیا و باقی بودن سرای آخرت نیست، مسأله مهم، مسأله حساب و جزاست: «هرکس عمل بدی انجام دهد، فقط به اندازه آن به او کیفر داده می شود، اما کسی که عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در

حالی که مؤمن باشد، وارد بهشت می شود و روزی بی حسابی به او داده خواهد شد» (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ).

او در این سخنان حساب شده اش، از یکسو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می شوند.

و از سوی دیگر، اشاره به فضل بی انتهای او، که در مقابل یک عمل صالح پاداش بی حساب به مؤمنان داده می شود، و هیچگونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد، پاداشی که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و حتی به فکر انسانی خطور نکرده است.

و از سوی سوم، لزوم توأم بودن ایمان و عمل صالح را، یاد آور می شود.

و از سوی چهارم، مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزشهای انسانی.

به هر حال، او با این سخن کوتاه خود، این واقعیت را بیان می کند که متاع این جهان، گر چه ناچیز است و ناپایدار، ولی می تواند وسیله رسیدن به پاداش بی حساب گردد، چه معامله ای از این پرسودتر؟!

ضمناً تعبیر به «مثله» اشاره به این است که مجازاتهای عالم دیگر شبیه همان کاری است که انسان در این دنیا انجام داده است، شباهتی کامل و تمام عیار.

تعبیر به «بغیر حساب»، ممکن است اشاره به این مطلب باشد که نگاهداشتن حساب عطایا مخصوص کسانی است که مواهب محدودی دارند، و می ترسند اگر حساب را نگه ندارند، گرفتار کمبود شوند، اما کسی که خزائن نعمتهای او نامحدود و بی پایان است، و هر قدر ببخشد کاستی در آن پیدا

نمی شود، (زیرا هر قدر از بی نهایت بر دارند باز هم بی نهایت است!)، نیاز به حسابگری ندارد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که، آیا این آیه، با آیه ای که می گوید: «هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش به او عطا می شود» منافات ندارد؟ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» (۱)

در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که، ده برابر حداقل پاداش الهی است، و لذا در مورد انفاق، به هفتصد برابر و بیشتر ارتقاء می یابد، و سرانجام به مرحله پاداش بی حساب می رسد، که هیچ کس جز خدا حد آن را نمی داند.

- ۴۱ وَ يَا قَوْمِ مَا لِي اَدْعُوَكُمْ اِلَى النَّجَاءِ وَ تَدْعُونِنِي اِلَى النَّارِ
- ۴۲ تَدْعُونِنِي لِكُفْرِ بِاللّٰهِ وَ اَشْرِكِ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اَنَا اَدْعُوَكُمْ اِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ
- ۴۳ لَا جَرَمَ اَنَّمَا تَدْعُونِنِي اِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِى الدُّنْيَا وَ لَا فِى الْآخِرَةِ وَ اَنْ مَرَدَّنَا اِلَى اللّٰهِ وَ اَنْ الْمُسْرِفِينَ هُمْ اَصْحَابُ النَّارِ
- ۴۴ فَسَتَدْكُرُونَ مَا اَقُولُ لَكُمْ وَ اَفَوُضُّ اَمْرِي اِلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
- ۴۵ فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِالِّ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ
- ۴۶ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ

ترجمه:

- ۴۱ - ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟!
- ۴۲ - مرا دعوت می کنید که به خداوند یگانه کافر شوم و همتائی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم!
- ۴۳ - قطعاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید، نه دعوت (و حاکمیتی) در دنیا دارند و نه در آخرت، و تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست؛ و مسرفان اهل آتشند.
- ۴۴ - و به زودی آنچه را به شما می گویم به خاطر خواهید آورد! من کار خود را به

خدا و وامی گذارم که خداوند نسبت به بندگان باینست!

- ۴۵ - خداوند او را از نقشه های سوء آنها ننگه داشت، و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد.
- ۴۶ - (عذاب آنها) آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند؛ و روزی که قیامت بر پا شود (می فرماید): «آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید»!

تفسیر:

آخرین سخن!

در پنجمین و آخرین مقطع، «مؤمن آل فرعون» پرده ها را کنار زد، و بیش از آن نتوانست ایمان خود را مکتوم دارد، آنچه گفتنی بود گفت، و آنها نیز - چنان که خواهیم دید - تصمیم خطرناکی درباره او گرفتند.

از قرائن بر می آید که آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه، در برابر سخنان این مرد شجاع و با ایمان، سکوت نکردند، و متقابلاً از مزایای شرک سخن گفتند، و او را به بت پرستی دعوت نمودند.

لذا او فریاد زد: «ای قوم! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید؟! (وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاءِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ). من، سعادت شما را می طلبم، و شما بدبختی مرا، من شما را به شاهراه هدایت می خوانم، و شما مرا به بیراهه می خوانید.

آری، «شما مرا دعوت می کنید که، به خدای یگانه کافر شوم، و شریکهای که به آن علم ندارم، برای او قرار دهم، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز

غَفَّارِ دَعْوَتِ مِی کُنم» (تَدْعُونِنِی لِّاُکْفُرَ بِاللّٰهِ وَ اَشْرَکَ بِهِ مَا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَ اَنَا اَدْعُوْکُمْ اِلَی الْعَزِیْزِ الْغَفَّارِ).

از آیات مختلف قرآن، و نیز تاریخ مردم مصر، به خوبی استفاده می شود که، آنها علاوه بر پرستش فراعنه، بت های فراوانی نیز داشتند، چنان که در آیه ۱۲۷ سوره «اعراف» می خوانیم اطرافیان فرعون به او گفتند: اَتَدْرُ مُوسٰی وَ قَوْمَهُ لَیْفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ وَ یَذَرُکَ وَ اِلٰهَکَ: «آیا اجازه می دهی که موسی و قومش در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را ترک گویند؟! «یوسف» نیز در زندان فراعنه، به هم بندهای خود گفت: اُرْبَابُ مُتَفَرِّقُوْنَ خَیْرٌ اَمَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ: «آیا معبودهای پراکنده، بهترند، یا خداوند یگانه قهار»؟! (۱)

به هر حال، مؤمن آل فرعون، در یک مقایسه روشن به آنها یاد آوری کرد که دعوت شما، دعوت به سوی شرک است، چیزی که حداقل، دلیلی بر آن وجود ندارد، و راهی است تاریک و خطرناک، اما من شما را به راهی روشن، راه خداوند عزیز و توانا، راه خداوند غَفَّار و بخشنده دعوت می کنم.

تعبیر به «عزیز» و «غَفَّار»، از یکسو، اشاره به این مبدأ بزرگ بیم و امید است و از سوی دیگر، اشاره ای به نفی الوهیت بتها و فراعنه، که نه عزتی در آنان است و نه عفو و گذشتی!

سپس افزود: «قطعاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید، نه دعوتی در دنیا دارد و نه در آخرت (این بتها هرگز رسولانی به سوی مردم نفرستاده اند تا آنها را به

سوی خود دعوت کنند، و نه در آخرت می توانند حاکمیت بر چیزی داشته باشند) «(لَا جَرَمَ أَنْما تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ)» (۱).
این موجودات بی حس و شعور، هرگز مبدأ حرکتی نبوده اند و نخواهند بود، نه سخنی می گویند، نه رسولانی دارند، و نه دادگاه و محکمه ای، خلاصه، نه گرهی از کار کسی می گشایند، و نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند.
و به همین دلیل، باید بدانید: «تنها بازگشت ما در قیامت، به سوی خدا است» (وَأَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ).

او است که رسولان خود را برای هدایت انسان ها فرستاده، و او است که آنها را در برابر اعمالشان، پاداش و کیفر می دهد.
و نیز باید بدانید که: «اسراف کاران و متجاوزان اهل دوزخند» (وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ).

به این ترتیب، «مؤمن آل فرعون» سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت، و «خط توحیدی» خویش را از «خط شرک آلود» آن قوم، جدا کرد، دست رد بر سینه آن نامحرمان زد، و یک تنه با منطق گویایش در برابر همه آنها ایستاد.

و در آخرین سخنش، با تهدیدی پر معنی گفت: «به زودی آنچه را من امروز به شما می گویم، به خاطر خواهید آورد، و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامناتان را در این جهان، و آن جهان می گیرد به صدق گفتار من پی می برید» (فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ).

۱ - «لَا جَرَمَ» چنان که قبلاً هم گفته ایم، ترکیبی است از کلمه «لا» و «جرم» (بر وزن حرم) که در اصل به

معنی قطع کردن و چیدن میوه، است، این ترکیب مفهومی این است که چیزی نمی تواند این کار را قطع کند

و مانع از آن شود، لذا روی هم رفته به معنی «قطعاً» و «ناچار» و گاه به معنی «سوگند» به کار می رود.

اما افسوس، که آن زمان دیر است، اگر در آخرت باشد، راه بازگشت وجود ندارد، و اگر در دنیا باشد، به هنگام نزول عذاب، تمام درهای توبه بسته می شود. سپس افزود: «من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا، واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بینا است» (وَ أَفَوَضُّ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ). و به همین دلیل، نه از تهدیدهای شما می ترسم، و نه کثرت و قدرت شما و تنهائی من، مرا به وحشت می افکند، چرا که سر تا پا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتها است و از حال بندگانش به خوبی آگاه است.

این تعبیر، ضمناً دعای مؤدبانه ای بود از این مرد با ایمان، که در چنگال قومی زورمند، و بی رحم گرفتار بود، تقاضائی بود، مؤدبانه از پیشگاه پروردگار، که در این شرائط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد.

خداوند هم، این بنده مؤمن مجاهد را، تنها نگذاشت، و چنان که در آیه بعد می خوانیم: «خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آنها نگه داشت» (فَوَقَاهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا).

تعبیر به «سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا» نشان می دهد که اجمالاً توطئه های مختلفی بر ضد او چیدند، اما این توطئه ها چه بود؟ قرآن، سربسته بیان کرده است، طبعاً انواع مجازاتها و شکنجه ها، و سرانجام قتل و اعدام بوده است، اما لطف الهی همه آنها را خنثی کرد.

در بعضی از تفاسیر آمده است که او با استفاده از یک فرصت مناسب، خود را به «موسی» (علیه السلام) رسانید، و همراه «بنی اسرائیل» از دریا عبور کرد، و نیز گفته شده است که وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند، او به کوهی متواری شد، و از نظرها

پنهان گشت. (۱)

این دو منافاتی با هم ندارند، ممکن است نخست در بیرون شهر مخفی شده باشد، تا بعداً به بنی اسرائیل ملحق گردد.

بخشی از این توطئه ها، ممکن است توطئه تحمیل بت پرستی و بیرون کردن او از خط توحید بوده که خداوند این را هم از او بر طرف ساخت، و او را در مسیر ایمان و توحید و تقوا راسخ قدم کرد.

ولی در مقابل «عذاب های شدیدی بر آل فرعون نازل گردید» (و حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ). (۲)

عذاب و مجازات الهی، همه اش دردناک است، اما تعبیر به «سوءُ الْعَذَابِ» نشان می دهد که، خداوند عذاب دردناک تری برای این گروه، انتخاب فرمود این همان چیزی است که در آیه بعد به آن اشاره می کند.

و می فرماید «مجازات دردناک آنها، همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند» (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا). (۳)

«و روزی که قیامت برپا می گردد، دستور می دهد آل فرعون را در اشدّ عذاب وارد کنید» (و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ).

قابل توجه این که اولاً، تعبیر به «آل فرعون» می کند که اشاره به خاندان و

۱ - «مجمع البیان» جلد ۸، صفحه ۸۱۸، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «حاق» به معنی «اصابت کرد» و «نازل شد» تفسیر شده است، ولی این احتمال را نیز داده اند که اصل

آن «حق» بوده که یک «قاف» آن تبدیل به «الف» شده و «حاق» (مفردات راغب ماده حاق) ضمناً «سوء»

العذاب» از قبیل اضافه صفت به موصوف است، و در اصل «العذاب السوء» بوده است.

۳ - «النار» بدل از «سوء العذاب» است.

اطرافیان و اصحاب گمراه او است، جائی که آنها گرفتار چنین سرنوشتی شوند، تکلیف خود «فرعون» روشن است.

ثانیاً: می گوید: آنها صبح و شام بر آتش عرضه می شوند، اما در قیامت آنها را وارد اشدّ عذاب می کند، این به خوبی دلالت دارد که، عذاب اول، عذاب برزخی است که بعد از این دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است، عرضه ای که هم روح و جان را به لرزه در می آورد و هم جسم را تحت تأثیر قرار می دهد.

ثالثاً: تعبیر به «غدو» و «عشی» (صبح و شام)، یا اشاره به دوام این عذاب است، چنان که می گوئیم فلان کس، صبح و شام مزاحم ما است، یعنی همواره و همیشه، و یا اشاره به انقطاع عذاب برزخی است که تنها در مواقع صبح و شام که مواقع قدرت نمائی فراعنه، و عیش و نوش آنها بوده، به آن گرفتار می شوند.

از تعبیر «غدو» و «عشی» (صبح و شام) نیز نباید تعجب کرد، که مگر در عالم برزخ، چنین اموری هست؟ زیرا از آیات قرآن استفاده می شود که حتی در قیامت نیز صبح و شام وجود دارد، چنان که در آیه ۶۲ سوره «مریم» می خوانیم: وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا: «برای آنها (بهشتیان) صبح و شام روزی مخصوصی است».

این منافات با دائمی بودن نعمتهای بهشتی ندارد، چنان که در آیه ۳۵ سوره «رعد» آمده است: «أَكُلُوا دَائِمٌ وَظِلُّهَا» زیرا ممکن است در عین دوام نعمت، روزی ها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.

نکته ها:

۱ - سرگذشت مؤمن آل فرعون یک درس بزرگ مبارزه با طاغوت ها
ادیان الهی، و مکتب های آسمانی، که در برابر طاغوت ها و جبّاران ظاهر شدند، در آغاز، به
وسیله گروه اندکی عرضه شد، آنها اگر می خواستند از کمی نفرات وحشت کنند، و کثرت
مخالفان را دلیل بر حقّانیت آنها بشمرند، هرگز این مکتب ها رشد نمی کرد.
اصل اساسی که بر تمام برنامه های آنها حاکم بود، همان است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام)
در گفتار پرمحتوایش بیان فرموده: *أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ*: «ای مردم
در طریق هدایت، از کمی نفرات هرگز وحشت نکنید». (۱)
«مؤمن آل فرعون» سمبلی بود از این مکتب، و رهروی بود از پیشقدمان این راه، و نشان داد
که، یک انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان، می تواند حتی در اراده فراعنه جبّار، اثر
بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر برهاند.
تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار، نشان می دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق،
حساب شده باشد، گاه باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید، گاه باید برای هدفهای «کوتاه
مدت» و «دراز مدت» ایمان را مکتوم داشت، و «تقیه» چیزی جز این نیست که انسان به خاطر
هدفهای مقدسش، اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد.
همان گونه که مجهز بودن به سلاح ظاهری، برای درهم کوبیدن دشمن لازم

است، سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تأثیرش از سلاح ظاهر، به مراتب بیشتر است؛ لذا کاری را که «مؤمن آل فرعون» با منطق خود انجام داد در آن شرائط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود.

و بالاخره، داستان «مؤمن آل فرعون» نشان می دهد که، خدا این گونه افراد با ایمان را تنها نمی گذارد، و در برابر خطرات، در پناه لطف خودش قرار می دهد.

این نکته نیز قابل توجه است که «مؤمن آل فرعون»، طبق بعضی از روایات سرانجام به شهادت رسید، و این که قرآن می گوید: خداوند او را از توطئه های شوم فرعونیان رهائی بخشید، منظور این است که او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او، حفظ کرد. (۱)

۲ - تفویض کار به خدا

درباره اهمیت واگذاری کار خویش به خدا، و توکل بر پروردگار، همین بس که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: الْإِيْمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری کار خویش به او، و راضی بودن به قضای الهی، و تسلیم در برابر فرمان خداوند». (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: الْمُفَوَّضُ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ فِي رَاحَةِ الْأَبَدِ، وَ الْعَيْشُ الدَّائِمُ الرَّغْدُ، وَ الْمُفَوَّضُ حَقًّا هُوَ الْعَالِي عَنْ كُلِّ هِمَّةٍ دُونَ اللَّهِ: «کسی که کار

۱ - در کتاب «محاسن برقی» آمده است از «امام صادق» (علیه السلام) درباره تفسیر «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا»

سؤال کردند، فرمود: «أَمَّا لَقَدْ سَطَوْا عَلَيْهِ وَ قَتَلُوهُ وَ لَكِنْ أَتَدْرُونَ مَا وَقَاهُ؟ وَقَاهُ أَنْ يَفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ» (نور

التقلین، جلد ۴، صفحه ۵۲۱).

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۱ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۵۶.

خود را به خدا واگذارد، در راحت ابدی و زندگی جاودانه پر برکت است، و کسی که حقیقتاً کار خود را به خدا واگذارد، برتر از آن است که به غیر او بیندیشد» (۱). «تفویض» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی «رد کردن» است، بنابر این، «تفویض امر به خدا» به معنی واگذار نمودن کار خویش به او است، نه به این معنی که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد، که این به طور مسلم تحریفی است در معنی «تفویض»، بلکه به این معنی است که نهایت کوشش و تلاش و جهاد را به کار گیرد، و هنگامی که در برابر موانع سخت قرار گرفت، وحشت نکند، دست پاچه نشود، و دلسرد نگردد، بلکه کار خود را به خدا واگذارد، و با عزمی راسخ به جهاد و تلاش ادامه دهد.

«تفویض» گر چه از نظر مفهوم، با «توکل» شباهت زیادی دارد، ولی مرحله ای برتر از آن است، چرا که «حقیقت توکل» خدا را وکیل خویش دانستن است، ولی «تفویض» مفهومش واگذاری مطلق به او است، زیرا بسیار می شود که انسان وکیلی انتخاب می کند ولی به نظارت خویش نیز ادامه می دهد، اما در مقام تفویض هیچ نظری از خود ندارد.

۳ - عالم برزخ

«برزخ»، چنان که از نامش پیدا است، عالمی است واسطه، در میان این جهان و جهان دیگر، در قرآن مجید، به همان اندازه که درباره عالم قیامت فراوان صحبت شده، درباره برزخ بحث کمی دیده می شود، به همین دلیل هاله ای از ابهام آن را فرا گرفته، و خصوصیات و جزئیات آن چندان روشن نیست.

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۸۷، ماده «فوض».

حقیقت این است که، آگاهی بر خصوصیات برزخ، تأثیر زیادی بر مسائل اعتقادی نمی گذارد و شاید به همین جهت کمتر درباره آن در کتاب الله، بحث شده است، ولی این نکته را نباید فراموش کرد که قرآن، اصل وجود عالم برزخ را با صراحت بیان داشته است.

از جمله آیاتی که به وضوح از وجود چنین عالمی خبر می دهد، آیات مورد بحث است آنجا که می گوید: «آل فرعون قبل از قیام قیامت هر صبح و شام از طریق عرضه شدن بر آتش، مجازات می شوند» این چیزی جز «عذاب برزخی» نیست.

از سوی دیگر، آیاتی که درباره حیات جاویدان شهیدان، بعد از مرگ سخن می گوید، و از پاداش های فوق العاده آنها بحث می کند، گواه بر وجود «نعمت های برزخی» است.

قابل توجه این که، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: *إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ النَّارِ، يُقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!* «هنگامی که یکی از شما از دنیا می رود، جایگاه او هر صبح و شام به او عرضه می شود، اگر بهشتی باشد جایگاهش را در بهشت، و اگر دوزخی باشد جایگاهش را در آتش، و به او می گویند: این جایگاه تو در روز قیامت است» (و همین امر باعث شادی یا عذاب روح او می شود). (۱)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: *ذَلِكَ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَنَّ فِي نَارِ الْقِيَامَةِ*

۱ - این روایت را «بخاری» و «مسلم» در «صحیح» خود نقل کرده اند (طبق نقل طبرسی و دُرّ المثثور و

قرطبی ذیل آیات مورد بحث) در «صحیح مسلم» بابتی برای این موضوع منعقد شده، و در آن روایات

متعدد آمده است به جلد چهار «صحیح مسلم»، صفحه ۲۱۹۹ مراجعه شود.

لَا يَكُونُ غُدُوًّا وَ عَشِيًّا، ثُمَّ قَالَ إِنَّ كَانُوا يُعَذِّبُونَ فِي النَّارِ غُدُوًّا وَ عَشِيًّا فَفِي مَا بَيْنَ ذَلِكَ هُمْ مِنَ السُّعْدَاءِ، لَا وَلَكِنْ هَذَا فِي الْبَرْزَخِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أُدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ: «این در دنیا قبل از روز قیامت است، زیرا آتش قیامت صبح و شام ندارد. سپس فرمود: اگر آنها در قیامت تنها صبح و شام در آتش دوزخ، عذاب شوند، در میان این دو باید سعادتمند باشند، چنین نیست، این، مربوط به برزخ است پیش از روز قیامت، آیا سخن خدا را (بعد از این جمله) نشنیده ای که می فرماید: هنگامی که قیامت برپا می گردد فرمان داده می شود، آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید». (۱)

امام نمی فرماید: در قیامت صبح و شام نیست، بلکه می فرماید: آتش دوزخ جاودانه است و صبح و شام ندارد، آنچه مجازاتش صبح و شام دارد، عالم برزخ است، سپس به جمله بعد که سخن از قیامت می گوید، به عنوان قرینه ای بر این که جمله قبل، مربوط به برزخ است، استدلال می فرماید.

درباره برزخ و دلائل آن در جلد ۱۴ صفحه ۳۱۴ به بعد (ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون) به طور مشروح بحث کرده ایم.

۴۷ وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا
 لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْنُونَ عَلَيْنَا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ
 ۴۸ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ
 ۴۹ وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَتِهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَلَيْنَا يَوْمًا مِنَ
 الْعَذَابِ
 ۵۰ قَالُوا أَوْ لَمْ تَأْتِيَكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ
 مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

ترجمه:

۴۷ - (به خاطر بیاور) هنگامی را که در آتش دوزخ با هم مواجه می کنند؛ ضعیفان به
 مستکبران می گویند: «ما پیرو شما بودیم، آیا شما (امروز) سهمی از آتش را به جای ما پذیرا
 می شوید؟!»
 ۴۸ - مستکبران می گویند: «ما همگی در آن هستیم، زیرا خداوند در میان بندگان (به عدالت)
 حکم کرده است!»
 ۴۹ - و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می گویند: «از پروردگارتان بخواهید یک روز
 عذاب را از ما بردارد!»
 ۵۰ - آنها می گویند: «آیا پیامبران شما دلائل روشن برایتان نیاوردند؟! می گویند: (آری) آنها
 می گویند: «پس هر چه می خواهید (خدا را) بخوانید؛ ولی دعای کافران (به جایی نمی رسد
 و) جز در ضلالت نیست!»

تفسیر:

محاجه ضعفا و مستکبران در دوزخ!

از آنجا که «مؤمن آل فرعون» در پایان سخنانش، جمعیت فرعونیان را به مسأله قیامت و عذاب دوزخ توجه داد، آیات مورد بحث رشته سخن را در همین زمینه به دست گرفته، و دنبال می کند، و صحنه هائی از گفتگوی پرخاشگرانه دوزخیان را در دل آتش، منعکس می سازد. نخست می فرماید: «به خاطر بیاور، هنگامی را که آنها در آتش دوزخ، محاجه و گفتگو می کنند، «ضعفا» به «مستکبران» می گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا اکنون سهمی از عذاب، و نصیبی از آتش دوزخ را، به جای ما پذیرا می شوید؟ (وَ إِذِ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ). (۱)

منظور از «ضعفا» کسانی هستند که علم کافی و استقلال فکری نداشتند، چشم و گوش بسته به دنبال سردمداران کفر، حرکت می کردند که قرآن از آنها به عنوان «مستکبران» یاد کرده است: بدون شک، این پیروان در آنجا می دانند که رهبران آنها نیز گرفتار عذابند، و کمترین توانائی برای دفاع از آنها ندارند، اما چرا این پیروان به آنها پناه می برند و تقاضا می کنند، سهمی از عذابشان را بپذیرند؟!

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است، که در این جهان عادت کرده بودند در حوادث سخت به آنها پناه برند، در آنجا نیز ناخودآگاه به سوی این امر کشیده می شوند.

۱ - بعضی تصور کرده اند که مرجع ضمیر در «يَتَحَاوُونَ» آل فرعون می باشد، ولی قرائن

موجود در این

آیات نشان می دهد که آیه مفهوم وسیعی دارد که همه کفار را شامل می شود.

ولی بهتر این است که گفته شود: این یک نوع، سخریه و ملامت و سرزنش نسبت به آنها است، تا معلوم شود تمام ادعاهای آنها پوشالی و خالی از حقیقت بوده است. (۱)

قابل توجه این که، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده: در یکی از روزهای «غدیر» خطبه ای خواند، و ضمن دعوت مردم به توحید الهی، آنها را به طاعت کسانی که خداوند امر به اطاعت آنها کرده است، توجه داد، و آیه فوق را یادآور شد، سپس افزود: أَفْتَدْرُونَ الْإِسْتِكْبَارَ مَا هُوَ؟ هُوَ تَرْكُ الطَّاعَةِ لِمَنْ أُمِرُوا بِطَاعَتِهِ، وَ التَّرَفُّعُ عَلَى مَنْ نُدِبُوا إِلَى مُتَابَعَتِهِ، وَ الْقُرْآنُ يَنْطِقُ مِنْ هَذَا كَثِيرًا، إِنَّ تَدَبُّرَهُ مُتَدَبَّرٌ زَجْرَةٌ، وَ وَعْظُهُ! «آیا می دانید استکبار چیست؟ ترک اطاعت کسانی که مأمور به اطاعت آنها هستند، و خود برتری نسبت به آنها که به تبعیت از آنها خوانده شده اند، قرآن از این مقوله سخن بسیار می گوید، به گونه ای که اگر انسان در آن بیندیشد، او را اندرز می دهد و از خلاف باز می دارد» (در حقیقت امام (علیه السلام) با این تعبیرات زنده و روشن، می خواهد راه عذر را بر کسانی که وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در روز «غدیر» فراموش کردند، و دنبال دگران رفتند ببندد). (۲)

* * *

به هر حال، مستکبران، در پاسخ این سخن، سکوت نمی کنند، اما جوابی می گویند که، از نهایت ضعف و زبونی آنها حکایت دارد، چنان که قرآن در آیه بعد به آن اشاره کرده می فرماید: «مستکبران می گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخیم، و سرنوشت مشترکی داریم، خداوند در میان بندگانمان به عدالت

۱ - «تَبَعًا» جمع «تابع» است، و بعضی احتمال داده اند که «مصدر» باشد و اطلاق مصدر بر اشخاصی که

موصوف به صفتی هستند، معمول است یعنی ما عین تبعیت برای شما بودیم!

۲ - «مصباح شیخ» (طبق نقل تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۲۶).

حکم کرده است!» (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ). اگر می توانستیم مشکلی را از شما حل کنیم، از خودمان حل می کردیم، هیچ کاری از ما در اینجا ساخته نیست، نه دفع عذاب از شما و نه از خودمان، و نه حتی پذیرش بخشی از مجازات شما.

قابل توجه این که در آیه ۲۱ سوره «ابراهیم»، همین پیشنهاد ضعفا در برابر مستکبران، مطرح شده، و در آنجا می خوانیم: مستکبران در جواب می گویند: لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ: «اگر خدا ما را (به سوی راه رهایی از عذاب) هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می کردیم (کار از اینها گذشته است) چه بی تابی کنیم و چه شکیبائی، تفاوتی ندارد!» پیدا است که این دو جواب منافاتی با هم ندارد و مکمل یکدیگر است.

اینجا است که دست آنها از هر وسیله ای کوتاه می شود، رو به سوی خازنان دوزخ و مأموران عذاب می کنند «و این دوزخیان به خازنان جهنم می گویند شما از پروردگارتان بخواهید، یک روز عذاب را از ما بر دارد» (وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ). (۱)

آنها می دانند، که مجازات الهی بر طرف شدنی نیست، تنها تقاضایشان این است که یک روز، عذاب الهی از آنان برداشته شود، یک روز تخفیف بگیرند، نفسی تازه کنند، و اندکی بیاسایند، و به همین قانع هستند!

ولی مراقبان دوزخ «می گویند: آیا پیامبران شما با دلایل روشن به سراغتان

۱ - «خزنه» جمع «خازن» به معنی «محافظ و نگاهبان» است.

نیامدند؟ و آیا به قدر کافی برای شما اتمام حجت نشد؟ (قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ).

در پاسخ «می گویند: آری» (قَالُوا بَلَى).

ولی خازنان دوزخ به آنان «می گویند: حال که چنین است هر چه می خواهید دعا کنید، اما بدانید دعای کافران به جایی نمی رسد و ضایع و نابود می شود!» (قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ).

شما خود معترفید که پیامبران الهی با دلایل روشن آمدند، اما به آنها اعتنا نکردید و کافر شدید، بنابراین هر چه دعا کنید سودی ندارد، چرا که خدا دعای کافران را نمی پذیرد.

جمعی از مفسران در تفسیر جمله اخیر گفته اند: منظور این است که شما خودتان دعا کنید زیرا ما بدون اذن پروردگار نمی توانیم دعا کنیم، اشاره به این که وقتی ما چنین اجازه ای نداشته باشیم، باید بدانید درهای نجات به روی شما بسته است، درست است که کافر در قیامت مؤمن می شود، اما این ایمان، چیزی از آثار کفر او نمی کاهد، لذا همچنان نام کافر بر او می ماند.

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

- ۵۱ إِنْ أَنْصَرُ رَسُولُنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ
الْأَشْهَادُ
- ۵۲ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
- ۵۳ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْثَرْنَا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ
- ۵۴ هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ
- ۵۵ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
بِالْعَشِيِّ وَ الْإِثْكَارِ

ترجمه:

- ۵۱ - ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم!
- ۵۲ - روزی که عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان نمی بخشد؛ و لعنت خدا برای آنها، و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنان است.
- ۵۳ - و ما به موسی هدایت بخشیدیم، و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم.
- ۵۴ - کتابی که مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود!
- ۵۵ - پس (ای پیامبر!) صبر و شکیبائی پیشه کن که وعده خدا حق است، و برای گناهت استغفار کن، و هر صبح و شام تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور!

تفسیر:

ما مؤمنان را یاری می دهیم

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از محاجه و گفتگوهای دوزخیان بود، که نمی توانند یکدیگر را یاری کنند، و نه کسی به یاری آنها می شتابد، و از آنجا که در آیات پیش از آن نیز، سخن از «مؤمن آل فرعون» آن مرد مجاهد و مبارز کم نظیر و حمایت خداوند از او، مطرح بود، در آیات مورد بحث، به عنوان یک قانون کلی، حمایت خویش را از پیامبران و مؤمنان در دنیا و آخرت، بیان می دارد.

می فرماید: «ما به طور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا، و روز قیامت - که گواهان بر پا می خیزند - یاری می دهیم» (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ).

حمایتی بی دریغ و مؤکد، به انواع تأکید، حمایتی که، بی قید و شرط است و به همین جهت، انواع پیروزی ها را به دنبال دارد، و اعم از پیروزی در منطق و بیان، یا پیروزی در جنگ ها، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان، و یا امدادهای غیبی که قلب را تقویت، و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می سازد.

در اینجا به تعبیر تازه ای درباره روز قیامت برخورد می کنیم و آن «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (روزی که گواهان قیام می کنند) می باشد.

«أَشْهَاد» جمع «شاهد» یا «شهید» است (همان گونه که «اصحاب» جمع «صاحب» و «اشراف» جمع «شریف» است) و به هر حال، به معنی گواهان است.

در این که این گواهان کیانند؟ تفسیرهای مختلفی شده است که همه قابل جمع است:

- ۱ - منظور، فرشتگان مراقب اعمال آدمی است.
 - ۲ - منظور، پیامبران می باشد که گواهان امت ها هستند.
 - ۳ - مقصود، فرشتگان و پیامبران و مؤمنانند که گواهان اعمال انسان ها می باشند.
- اما احتمال این که اعضاء پیکر انسان نیز، داخل در این بحث باشد بعید به نظر می رسد، زیرا واژه «اشهاد» هر چند معنی گسترده ای دارد، اما تعبیر به «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (روزی که گواهان قیام می کنند) با آن متناسب نیست.
- این تعبیر، اشاره به نکته جالبی است و می خواهد بگوید، آن روزی که همه خلایق در آن جمعند، گواهان در آن محضر بزرگ قیام می کنند، و رسوائی در آنجا بدترین رسوائی است، و پیروزی نیز برترین پیروزی است، ما در آن روز، مؤمنان و رسولان خود را یاری می کنیم و بر آبروی آنها در آن محضر بزرگ می افزائیم.

* * *

اما آن روز، روز رسوائی و بدبختی کافران و ظالمان است، چنان که در آیه بعد می افزاید: «همان روزی که عذرخواهی ظالمان، سودی نمی بخشد، و لعنت خدا مخصوص آنها است، و خانه و جایگاه بد، نیز به آنها تعلق دارد» (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ).

از یکسو، عذرخواهی آنها در برابر گواهان به جایی نمی رسد و رسوائی در آن محضر بزرگ دامانشان را می گیرد.

از سوی دیگر، از رحمت خدا دورند و لعنت که همان بعد معنوی از رحمت است، گریبانگیرشان می شود.

و از سوی سوم، از نظر جسمانی نیز در شکنجه و عذابند، و در بدترین جایگاه در آتش دوزخ!

سؤال

در اینجا سؤال مهمی مطرح می شود و آن این که: اگر خداوند وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را به صورت مؤکد داده، پس چرا ما در طول تاریخ شاهد کشتار جمعی از پیامبران و مؤمنان، به دست کفار بی ایمان هستیم؟ چرا گاه آنها شدیداً در تنگنا واقع می شدند؟ و یا از نظر نظامی شاهد شکست بودند؟ مگر وعده الهی تخلف پذیر است؟!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این که: مقیاس سنجش بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی، بسیار محدود است، آنها پیروزی را تنها در این می دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد.

آنها پیروزی در هدف، و برتری مکتب را به حساب نمی آورند، آنها الگو شدن یک مجاهد شهید را برای نسلهای موجود و آینده، در نظر نمی گیرند، آنها عزت و سربلندی در نزد همه آزادگان جهان، و جلب خشنودی و رضایت خدا را، به هیچ می انگارند.

بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی، این ایراد پاسخ ندارد، اما اگر دید خود را وسیع تر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزشهای واقعی را در نظر بگیریم، آنگاه به معنی عمیق آیه پی خواهیم برد.

«سید قطب» در تفسیر «فی ظلال» در اینجا سخنی دارد که شاهد ارزنده ای بر این مقصود است.

او قهرمان میدان کربلاء «حسین عزیز» (علیه السلام) را مثال می زند، و چنین می گوید: «حسین رضوان الله علیه در چنان صحنه بزرگ از یکسو، و دردناک از سوی دیگر، شربت شهادت نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست؟!»

در مقیاس کوچک و صورت ظاهر، شکست بود، اما در برابر حقیقت خالص و مقیاسهای بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می آید.

برای هر شهیدی در روی زمین، قلوب پاک انسان ها می لرزد، عشق و عواطف را برمی انگیزد، و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش می آورد، همان گونه که حسین (رضوان الله علیه) چنین کرد.

این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سائر مسلمین، و هم گروه عظیمی از غیر مسلمانان در آن متفق و هم عقیده اند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند، نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند، و قدرت نداشتند این همه مفاهیم بزرگ انسانی را، در دلها به یادگار گذارند، و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می نویسند، به کارهای بزرگ وادار کنند.

آری این سخنان و خطبه های آخرین، که با خط خونین نوشته شده است، پیوسته زنده می ماند، و فرزندان و نسلهای آینده را به حرکت در می آورد، و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار، تحت تأثیر خود قرار می دهد» (۱).

باید بر این سخن بیفزائیم که، ما شیعیان همه سال با چشم خود آثار حیات امام حسین عزیز (علیه السلام) و دوستان شهیدش در «کربلاء» را می بینیم که جلسات سوگواری آنها سرچشمه چه جنبشهای عظیمی می شود؟!

ما با چشم خود، شاهد و ناظر حرکت میلیون ها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم.

ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب امام

حسین(علیه السلام) و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود، چگونه با دست خالی از هر گونه سلاح، قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پائین کشیده اند. آری ما با چشم دیدیم، چگونه خون حسین(علیه السلام) در عروق آنها به جریان افتاد، و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرتها را بر هم زد. آیا این پیروزی حسین(علیه السلام) و یارانش نبود، که توانستند بعد از ۱۳ قرن چنان قدرت نمائی کنند؟! *

سؤال دیگر

سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می شود، و آن این که: آیه فوق می گوید: در روز قیامت عذرخواهی ظالمان مؤثر نیست، در حالی که در آیه ۳۶ سوره «مرسلات» می خوانیم، در آن روز اصلاً به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود، «وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» این دو چگونه با هم سازگار است؟

در پاسخ باید به دو نکته توجه کرد: نخست این که، روز قیامت «مواقفی» دارد که شرائط آن با هم متفاوت است، در پاره ای از «مواقف»، زبان از کار می افتد و دست و پا و اعضا و جوارح، به سخن می آیند و گواهی می دهند، اما در پاره ای دیگر از «مواقف»، زبان گشوده می شود و انسان سخن می گوید، چنان که آیه ۶۵ سوره «یس» از یکسو، و آیات گذشته همین سوره، درباره گفتگوها و مشاجرات دوزخیان، شاهد این مدعا است.

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که، در بعضی از «مواقف» اجازه عذرخواهی به آنها داده نشود؟ در حالی که در «مواقف» دیگر عذرخواهی می کنند، اما سودی ندارد.

نکته دیگر این که: گاه انسان، سخنی می گوید، اما بی فایده و بیهوده است، در چنین موارد، گوئی اصلاً سخنی نگفته، بنابراین جمله «به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود»، ممکن است به این معنی باشد که، عذرخواهی آنها بیهوده است.

سپس، قرآن یکی از موارد یاری رسولان و پیروزی آنها را در پرتو حمایت الهی بر دشمنان، عنوان کرده می گوید: «ما به موسی هدایت بخشیدیم، و بنی اسرائیل را وارثان کتاب آسمانی (تورات) قرار دادیم» (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ الْكِتَابَ).

هدایتی که خداوند، به موسی ارزانی داشت، معنی گسترده ای دارد که هم مقام نبوت و وحی را شامل می شود، و هم کتاب آسمانی، یعنی تورات، و هم هدایت‌هایی که در مسیر انجام رسالتش، به او داده شد، و معجزاتی که در اختیار او قرار گرفت.

تعبیر به «میراث» در مورد «تورات»، به خاطر این است که «بنی اسرائیل» نسلی بعد از نسل دیگر، آن را در اختیار گرفتند، و می توانستند از آن بهره گیری کنند بی آن که زحمتی برای آن کشیده باشند، همچون میراث‌های معمولی که بدون زحمت در اختیار انسان، قرار می گیرد، هر چند آنها این میراث بزرگ الهی را ضایع کردند.

در آیه بعد می افزاید: «این کتاب آسمانی، هم مایه هدایت بود، هم یاد آوری

برای صاحبان عقل» (هُدًى وَ ذِكْرٍ لِّأُولَى الْأَلْبَابِ). (۱)

تفاوت «هدایت» و «ذکر» در این است که «هدایت» در آغاز کار است، اما «تذکر» به عنوان یادآوری در برابر مسائلی است که انسان قبلاً شنیده و به آن ایمان آورده، اما از صفحه خاطرش محو شده است، و به تعبیر دیگر، کتب آسمانی هم آغازگر هدایت است، هم تداوم بخش آن. ولی هم در آغاز، و هم در ادامه کار، بهره واقعی را «اولو الالباب» و صاحبان مغز و اندیشه، می برند، نه نابخردان لجوج، و نه متعصبان چشم و گوش بسته.

در آخرین آیه مورد بحث، سه دستور مهم به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می دهد که در حقیقت دستوراتی است عمومی و همگانی هر چند مخاطب شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

نخست می گوید: «صبر و شکیبائی پیشه کن، که وعده خدا حق است» (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

در برابر عناد و لجاجت دشمنان و کارشکنی آنان صبر کن.

در مقابل نادانی جمعی از دوستان، و سستی و سهل انگاری و احیاناً آزار آنان صبر کن!

و در برابر تمایلات نفس و هوسهای سرکش، و خشم و غضب، نیز شکیبائی نما.

خلاصه کلید پیروزی تو، در تمام زمینه ها «صبر و استقامت» است.

۱ - «هُدًى وَ ذِكْرٍ» ممکن است «مفعول لاجله» باشد، و ممکن است «مصدر» به معنی

«حال» یعنی «هادیا

و مذکرا لاولی الالباب»، بعضی احتمالات دیگری داده اند از قبیل «بدل» و یا «خبر مبتدای

محذوف» ولی

مناسب به نظر نمی رسد.

بدان که وعده خداوند در مورد پیروزی تو و امتت، تخلف ناپذیر است، این ایمان به حقانیت وعده الهی، تو را در مسیرت دلگرم و پر استقامت می کند، و تحمل ناملایمات را بر تو و مؤمنان، آسان می سازد.

در قرآن مجید بارها پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مأمور به صبر شده، که گاهی به صورت مطلق است، همانند آیه مورد بحث، و بعضی آیات دیگر، و گاه در بعضی موارد، مخصوص ذکر شده است مانند آیه ۳۹ سوره «ق»: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» «در برابر آنچه آنها می گویند، و نسبتهای ناروایی که به تو می دهند صبر کن» در جای دیگر می گوید: «با آن دسته از یارانت که (ظاهراً فقیرند) اما هر صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و عبادت می کنند، صبر و شکیبائی کن، و از آنها جدا مشو» (۱).

تمام پیروزیهایی که نصیب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان نخستین شد، در سایه همین صبر و استقامت بود، و امروز نیز بدون آن، غلبه بر دشمنان فراوان و مشکلات زیاد، ممکن نیست.

در دستور دوم می فرماید: «و برای گناهت استغفار کن» (وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ). مسلم است پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر مقام عصمت، مرتکب گناهی نمی شد، ولی چنان که گفته ایم، این گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و سایر انبیاء (علیهم السلام) اشاره به گناهان نسبی است، چرا که گاه اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است، در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می شود، چرا که: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ».

یک لحظه غفلت، و حتی یک ترک اولی، در مورد آنها سزاوار نیست، و به

خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان، باید از همه این امور برکنار باشند، و هرگاه از آنها سر زند، از آن استغفار می کنند.

اما این که بعضی گفته اند: منظور، گناهان امت است، یا گناهانی که دیگران در مورد پیامبر (صلی الله علیه وآله) انجام دادند، و یا استغفار در اینجا تعبدی است، بعید به نظر می رسد.

در آخرین دستور، می فرماید: «تسبیح و حمد پروردگارت را هر عصر و صبح بجا آور» (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ).

«عَشِيِّ» به معنی «بعد از ظهر تا قبل از غروب آفتاب» است و «إِبْكَارِ»، «بین الطلوعین» را می گویند.

ممکن است «عَشِيِّ» و «إِبْكَارِ» اشاره، به دو وقت معین، عصرگاهان و صبحگاهان باشد که انسان آمادگی برای حمد و تسبیح الهی دارد، چرا که هنوز مشغول کار روزانه نشده، و یا آن را به پایان رسانیده است.

و ممکن است به معنی «دوام حمد و تسبیح» در تمام مدت شبانه روز باشد، و این تعبیر معمول است که فی المثل می گوئیم: «صبح و شام از او مراقبت کنید»، یعنی همیشه.

بعضی، این «حمد و تسبیح» را اشاره، به «نمازهای صبح و عصر» یا «تمام نمازهای پنجگانه» دانسته اند، در حالی که ظاهر تعبیر آیه، مفهومی وسیع تر از آن دارد و نمازها، می تواند فقط مصداقی از آن باشد.

به هر حال، این سه دستور جامع، در زمینه خودسازی و آمادگی برای پیروزی ها در سایه لطف الهی است، و این زاد و توشه ای است در مسیر وصول به اهداف بزرگ.

قبل از هر چیز تحمل و شکیبائی، در برابر شدائد و موانع، سپس پاک

ساختن صفحه دل، از زنگار گناه و از هر گونه آلودگی، و بعد آراستن آن، با یاد پروردگار، آراستنی که تسبیح و حمد به معنی «منزه دانستن خداوند، از هر گونه عیب و نقص و ستایش او بر هر حسن و کمال» را شامل می گردد.

حمد و تسبیحی که در مورد خالق است ولی پرتوش در دل مخلوق نیز می افتد، و او را از عیوب پاک کرده، به صفات کمالیه آراسته می سازد.

- ۵۶ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
- ۵۷ لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
- ۵۸ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ
- ۵۹ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

- ۵۶ - کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه جوئی می کنند، در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است، و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خداوند پناه بر که او شنوا و بیناست!
- ۵۷ - آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش انسان ها مهم تر است، ولی بیشتر مردم نمی دانند.
- ۵۸ - هرگز نابینا و بینا یکسان نیستند؛ همچنین کسانی که ایمان آورده، و اعمال صالح انجام داده اند با بدکاران یکسان نخواهند بود، اما کمتر متذکر می شوید!
- ۵۹ - روز قیامت به یقین آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند!

تفسیر:

«نابینا» و «بینا» یکسان نیست، همچنین «کافر» و «مؤمن» در آیات گذشته، خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به صبر و شکیبائی در مقابل مخالفان، و نغمه های ناموزون و توطئه های شوم آنها، دعوت می کرد، و آیات مورد بحث، انگیزه مجادله و ستیزه جوئی های آنان را در مقابل حق، شرح می دهد.

در نخستین آیه می گوید: «کسانی که بدون منطق و دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد، در آیات الهی مجادله می کنند، و در سینه هاشان جز تکبر نیست» (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ).

«مجادله» - چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم - به معنی «مخاصمه و ستیزه جوئی در سخن و جر و بحثهای بی منطق» است. هر چند گاهی در معنی وسیع، اعم از گفتگوی باطل و حق، نیز به کار می رود، و تعبیر «بَغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ» تأکیدی است، بر آنچه معمولاً از معنی «مجادله»، استفاده می شود، چرا که «سلطان» به معنی دلیل و برهانی است که مایه سلطه انسان، بر طرف مقابل می شود.

و تعبیر «أَتَاهُمْ»، اشاره به دلالتی است که از طریق وحی، از سوی خدا نازل می گردد، و چون وحی مطمئن ترین طریق، برای اثبات حقائق است در اینجا روی آن تکیه شده است. منظور از «آيَاتِ اللَّهِ» که آنها در مورد آن مجادله می کردند، «معجزات و آیات قرآن»، و بحثهای مربوط به مبداء و معاد است که گاه آن را «سحر» می خواندند، گاه «نشانه جنون» و گاه «اساطیر الاولین» و افسانه های پیشینیان!

و به این ترتیب، آیه گواه زنده ای بر این حقیقت است که، سرچشمه اصلی

مجادله، کبر و غرور و خودمحوری است، چرا که افراد متکبر و خود محور، به خاطر علاقه شدید به خویشتن، به دیگران اعتنا ندارند، افکار خود را حق، و نظرات دیگران را هر چه باشد، باطل می‌پندارند، لذا روی سخنان باطل خود، ایستادگی به خرج می‌دهند.

تعبیر به «إِلَّا وَ إِنِّ» اشاره به این است که عاملِ منحصر، در این گونه موارد، همان کبر و خود برترینی است و الا چگونه ممکن است انسان، بدون دلیل و مدرک، این همه بر گفتار خود ایستادگی به خرج دهد.

«صدور» (سینه‌ها) در این جا، اشاره به «قلبها» است و منظور از قلب، روح و جان است که در آیات قرآن کراراً به این معنی آمده است.

بعضی از مفسران «کبر» را در آیه فوق، به معنی «حسد» تفسیر کرده‌اند، و عامل مجادله آنها را حسادتشان نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مقام معنوی و ظاهری او می‌دانند، در حالی که «کبر» در لغت، به این معنی نیست، ولی ممکن است ملازم آن باشد، چرا که افراد متکبر و خود محور، معمولاً حسود نیز هستند، همه مواهب را برای خود می‌خواهند، و از این که دیگران از آن بهره گیرند ناراحت می‌شوند.

سپس، می‌افزاید: «آنها هرگز به منظور خود نخواهند رسید» (مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ). هدف آنان این است که، خود را بزرگ ببینند، فخر بفروشند و بر جامعه حکومت کنند، اما جز ذلت و زیردست بودن، بهره‌ای نخواهند گرفت، نه به هدفی که از کبر و غرور دارند، می‌رسند، و نه به هدفی که برای مجادله‌های باطل و بی‌اساس دارند، که حق را ابطال کنند و باطل را بر کرسی بنشانند. (۱)

۱ - در این که مرجع ضمیر «بَالِغِيهِ» چیست؟ مفسران دو احتمال داده‌اند:

نخست این که، به «کبر» برگردد، چرا که جمله «مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ»، توصیفی است برای «کبر»، ۲ و مفهوم جمله چنین می‌شود که، آنها به مقتضی و هدف تکبرشان نمی‌رسند (در حقیقت «مضاف» در این

جا حذف شده - «مَا هُمْ بِبَالِغِي مُقْتَضَى كِبَرِهِمْ»).

دیگر این که، ضمیر به «جدال» بازگردد، که از جمله «يُجَادِلُون» استفاده می‌شود، یعنی آنها به هدف «جدال»

باطل خود که ابطال حق است، نمی‌رسند اما در این صورت، جمله نمی‌تواند صفت «کبر» بوده باشد، و

باید عطف بر جمله‌های قبل گردد، با حذف عاطف.

در پایان آیه، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد که از شرّ این گونه افراد مغرور و خودخواه و بی منطق، به خدا پناه ببرد، می فرماید: «اکنون که چنین است به خدا پناه ببر، که او شنوا و بینا است» (فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

هم سخنان بی اساس آنها را می شنود، و هم توطئه ها و اعمال زشتشان را می بیند. نه تنها پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، که همه رهروان راه حق، باید در طوفانهای حوادث و در برابر ستیزه جویان بی منطق، خود را به خدا بسپارند.

لذا «یوسف»(علیه السلام)، پیامبر بزرگ خدا، هنگامی که در برابر طوفان سخت هوس های «زلیخا» قرار می گیرد، می گوید: مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ. «به خدا پناه می برم، عزیز مصر صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته، چگونه ممکن است به او خیانت کنم؟» و در آیات گذشته همین سوره نیز از زبان موسی، خواندیم: إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ: «من به پروردگارم و پروردگار شما، پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد». (۱)

و از آنجا که یکی از موارد مهم «مجادله» کفار، در برابر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)

مسأله معاد و زنده شدن انسان ها، بعد از مرگ بود، در آیه بعد با یک بیان روشن، مسأله معاد را متذکر می شود، می فرماید: «آفرینش آسمان ها و زمین از آفرینش انسان ها مهم تر و بالاتر است، ولی اکثر مردم نمی دانند» (لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

کسی که توانائی دارد این کرات عظیم و کهکشان های وسیع و گسترده را با آن همه عظمت بیافریند، و اداره و تدبیر کند، چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود؟ این جهل گروهی از مردم است که به آنها اجازه درک این حقایق را نمی دهد.

غالب مفسران، این آیه را پاسخی به «مجادله مشرکان» در مورد «معاد» دانسته اند (۱) «کبر متکبران مغرور» که خود و افکار کوتاهشان را بزرگ، می پنداشتند، در حالی که در مقایسه با عظمت عالم هستی، ذره ناچیزی بیش نبودند، این معنی از مفهوم آیات، چندان دور نیست ولی با توجه با آیات بعد، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، در این آیه، یکی دیگر از عوامل «مجادله» باطل را ذکر کرده، که آن «جهل» است، در حالی که در آیات قبل مسأله «کبر» مطرح شده بود، و این هر دو رابطه نزدیک با هم دارند، چرا که سرچشمه «کبر» «جهل و نادانی» و عدم شناخت قدر خود، یا مقدار علم و دانائی خویشان است.

در آیه بعد، در یک مقایسه روشن وضع حال این متکبران جاهل را، در

۱ - مجمع البیان، تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر کشاف، تفسیر روح المعانی، تفسیر صافی و

تفسیر روح

البیان.

مقابل مؤمنان آگاه، روشن ساخته، می گوید: «نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند» (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ).

«همچنین کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، با بدکاران یکسان نخواهند بود» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا أَلْمُسِيءُ). (۱)

اما شما بر اثر خود خواهی و جهل «کمتر متذکر می شوید» (قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ). (۲)

«نابینا»، همان آدم نادان و بی خبری است که پرده های کبر و غرور، بر چشمانش افتاده، و اجازه درک حقایق را به او نمی دهد، و «بینا»، کسی است که در پرتو نور علم و استدالات منطقی، حق را مشاهده می کند، آیا این دو با هم برابرند؟!

این از نظر ایمان و اعتقاد، و اما از نظر عمل، چگونه «افراد مؤمن صالح العمل» با «آلودگان بدکار و مجرم»، یکسان خواهند بود؟ در حقیقت مقایسه اول از نظر شناخت و علم است، و مقایسه دوم از نظر بازتاب آن در اعمال آنها است.

آری، «بینایان» هم کوچکی خود را می بینند، و هم عظمت جهان اطراف خویش را، و به همین دلیل به موقعیت و قدر خویش واقفند، اما «نابینا»، نه موقعیت خود را در زمان و مکان می داند، و نه جهان اطراف خویش را می بیند، به همین جهت همیشه، در ارزیابی وجود خویشتن، خطا می کند و گرفتار کبر و

۱ - طرز جمله بندی آیات، در بدو نظر ایجاد می کند که، «لا» در جمله «وَلَا أَلْمُسِيءُ» ذکر نشود، ولی تأکید

نفی از یکسو، و مقصود اصلی بودن این جمله از سوی دیگر، ایجاب کرده که، نفی تکرار شود، به خصوص

این که طولانی بودن جمله، گاه سبب می شود که انسان نفی را که در آغاز آن آمده فراموش کند.

۲ - «ما» در جمله «قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ» زائده است و برای تأکید می باشد.

غرور می گردد، و همین کبر و غرور، او را به زشت کاری وادار می سازد. این نکته، نیز ممکن است از دو جمله آیه فوق در ارتباط با یکدیگر، استفاده شود، که «ایمان و عمل صالح»، چشم دل را «بینا» می کند، «کفر و اعمال زشت» آدمی را «نابینا» می سازد و حسن تشخیص حق از باطل را از او می گیرد.

در آخرین آیه مورد بحث، با قاطعیت و صراحت، خبر از وقوع قیامت می دهد می گوید: «ساعت (روز قیامت) به طور مسلم، خواهد آمد، و شک و تردیدی در آن نیست، ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند» (إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ). کلمه «إِنَّ» و «لَام» در «لَآتِيَةٌ» و جمله «لَا رَيْبَ فِيهَا» همه، تأکیدهای مکرری است بر محتوای این جمله، که قیام قیامت است، و از آنجا که در آیات قرآن دلائل بسیاری برای این رستاخیز بزرگ، اقامه شده، در پاره ای از موارد بدون ذکر دلیل، و به عنوان یک مسأله قطعی از آن بحث کرده و می گذرد.

«ساعة» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی «جزئی از اجزاء زمان» است و از آنجا که وقوع قیامت، و حساب انسان ها در آن روز، به سرعت انجام می گیرد، از آن تعبیر به «ساعة» شده است.

این تعبیر، دهها بار در قرآن مجید، به همین معنی به کار رفته، منتها گاه در مورد خود قیامت است، و گاه در پایان جهان و مقدمات رستاخیز، و چون هر دو با یکدیگر پیوند دارند، و هر دو به صورت ناگهانی رخ می دهند، از هر دو تعبیر به «ساعة» شده است. (۱)

۱ - در مورد نامگذاری «قیامت» به «ساعة» بحث مشروح تری در ذیل آیه ۱۲ سوره «روم» (جلد ۱۶،

اما این که می گوید: «اکثر مردم ایمان نمی آورند»، نه به خاطر آن است که مسأله قیام قیامت، مطلبی مخفی و مبهم است، بلکه یکی از علل عمده انکار قیامت، تمایل به آزادی در بهره گیری بی قید و شرط از دنیا، و هر گونه هوسرانی و هوس بازی است، از این گذشته، آرزوهای دور و دراز، مانع از آن می شود که انسان به فکر قیامت باشد و نسبت به آن اظهار ایمان کند.

* * *

نکته:

یهودیان مغرور!

بعضی از مفسران، شأن نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق، ذکر کرده اند که حاصلش این است: یهودیان، می گفتند: «به زودی «مسیح و دجال» ظهور می کنند، و ما او را یاری خواهیم کرد، تا «محمد» (صلی الله علیه وآله) و یارانش را در هم بکوبد، و ما از دست آنان راحت خواهیم شد»! (۱)

این عبارت، دو معنی می تواند داشته باشد:

نخست این که: آنها می خواستند ظهور «مسیح» و غلبه او را بر «دجال» که در انتظارش بودند بیان کنند، «مسیح» را از خود بدانند، و العیاذ باللّٰه «دجال» را بر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) منطبق سازند.

دیگر این که: آنها به راستی در انتظار خود «دجال» بودند و او را از خود می دانستند.

زیرا کلمه «مسیح» چنان که «راغب» در «مفردات» و «ابن منظور» در «لسان العرب»، آورده است هم بر حضرت عیسی (علیه السلام) اطلاق شده به خاطر سیر و

سیاحتش در زمین، یا به خاطر این که بیماران را با دست خود «مسح» می کرد، و آنها را به فرمان خدا شفا می داد، و هم بر «دجال» اطلاق گردیده است، به خاطر این که یک چشم بیشتر ندارد، و جای چشم دیگرش «ممسوح» و صاف است.

احتمال دارد، یهود از فرط عصبانیت به خاطر شکست های پی در پی بعد از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، به راستی در انتظار «دجال»، آن مرد دروغگو و فریبکار، بودند تا با او هم صدا شوند، و خود را از دست پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یارانش خلاص کنند! یا این که در انتظار مسیح (علیه السلام) بودند، چنان که از «قاموس کتاب مقدس» استفاده می شود که، نه تنها مسیحیان که یهودیان نیز در انتظار ظهور «مسیح» (علیه السلام) هستند، آنها معتقدند: «مسیح» با «دجال» پیکار می کند، و او را در هم می کوبد و این عقیده را می خواستند بر ظهور اسلام منطبق سازند!

به هر حال، بعضی وجود این شأن نزول را در مورد آیه فوق، دلیل بر این گرفته اند که، آیه فوق و آیه ما بعد آن، در «مدینه» نازل شده، به خلاف سایر آیات این سوره که همه «مکی» است، ولی از آنجا که اصل شأن نزول ثابت نیست، به علاوه مفاد آن نیز مبهم است، این نتیجه گیری قابل قبول نیست.

- ۶۰ وَ قَالَ رَبُّكُمْ اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ
- ۶۱ اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوْا فِيْهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا اِنَّ اللّٰهَ
لَذُوْ فَضْلٍ عَلٰى النَّاسِ وَلٰكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ
- ۶۲ ذٰلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ
- ۶۳ كَذٰلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِيْنَ كَانُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ

ترجمه:

- ۶۰ - پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!»
- ۶۱ - خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید، و روز را روشنی بخش قرار داد؛ خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است؛ ولی بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند.
- ۶۲ - این است خداوند، پروردگار شما که آفریننده همه چیز است؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟!
- ۶۳ - این چنین کسانی که آیات خدا را انکار می‌کردند (از راه راست) منحرف می‌شوند!

تفسیر:

مرا بخوانید تا اجابت کنم!

از آنجا که در آیات گذشته، تهدیداتی نسبت به افراد بی ایمان و متکبر و مغرور، آمده بود، در این آیات آن را با لطف و مهربانی، می آمیزد، و آغوش رحمتش را به روی توبه کنندگان می گشاید، نخست می گوید: «پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید! تا دعای شما را اجابت کنم» (وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ).

بسیاری از مفسران، «دعا» و خواندن را در اینجا به همان معنی معروفش تفسیر کرده اند، و جمله «أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، و همچنین روایات متعددی که در ذیل این آیه، در زمینه دعا و ثوابهای آن آمده است - و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد - نیز شاهد همین معنی گفته اند.

در حالی که بعضی دیگر، به پیروی از «ابن عباس» مفسر معروف احتمال داده اند «دعا» در این جا، به معنی «توحید و عبادت» پروردگار است، یعنی «مرا بپرستید و به وحدانیتم اقرار کنید» ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

به هر حال از آیه فوق چند نکته استفاده می شود:

۱ - دعا کردن محبوب الهی و خواست خود او است.

۲ - بعد از دعا وعده اجابت داده شده است، ولی می دانیم این وعده، وعده ای است مشروط، و نه مطلق، دعائی به هدف اجابت می رسد، که شرائط لازم در «دعا» و «دعاکننده» و «مطلبی که مورد تقاضا» است، جمع باشد، ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه «نیایش و دعا» و «مفهوم واقعی آن» در ذیل آیه

۱۸۶ سوره «بقره» به طور مشروح، بیان کرده ایم و نیاز به تکرار نیست. (۱)

۳ - دعا خود یک نوع عبادت است، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده.

و در ذیل آیه، تهدید شدیدی نسبت به کسانی که از دعا کردن، ابا دارند کرده، می گوید:

«كَسَانِيْ كِه اَز عِبَادَتِ مَنْ اسْتَكْبَارِ مِي وَرَزَنْد، بَه زودِيْ بَا ذَلْتِ وَ خَوَارِيْ وَارِد دُوَزَخِ مِي شَوَنْد»

(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ). (۲)

* * *

اهمیت دعا و شرایط استجابت

روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، و سایر پیشوایان بزرگ (علیهم السلام)، نقل شده، اهمیت دعا را کاملاً روشن می سازد:

۱ - در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ: «دعا عبادت است». (۳)

۲ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: یکی از یارانش سؤال کرد: مَا تَقُولُ فِي رَجُلَيْنِ دَخَلَا الْمَسْجِدَ جَمِيعًا كَانَ أَحَدُهُمَا أَكْثَرَ صَلَاةً، وَالْآخَرُ دُعَاءً فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ كُلُّ حَسَنٍ: «چه میفرمائی درباره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند یکی نماز بیشتری به جا آورد، و دیگری دعای بیشتری، کدام یک از این دو افضلند؟ فرمود: هر دو خوبند».

سؤال کننده مجدداً عرض کرد: قَدْ عَلِمْتُ، وَلَكِنْ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟: «می دانم

۱ - جلد اول تفسیر نمونه، صفحه ۶۳۸ تا صفحه ۶۴۷ (چاپ جدید).

۲ - «داخِر» از ماده «دخور»، به معنی «ذلت و خواری» است، این ذلت و خواری کیفر آن تکبر و خود

برتربینی، می باشد.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۸۲۳

هر دو خوبند ولی کدام یک افضل است؟

امام فرمود: أَكْثَرُهُمَا دُعَاءٌ، أَمَّا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ: «آن کس که بیشتر دعا می کند افضل است، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...».

سپس افزود: هِيَ الْعِبَادَةُ الْكُبْرَى: «دعا عبادت بزرگ است». (۱)

۳ - در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است، در جواب این سؤال که کدام عبادت افضل است؟ فرمود: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ، وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَ لَا يُسْأَلُ مَا عِنْدَهُ: «چیزی نزد خدا افضل از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و هیچ کس مبغوض تر و منفورتر نزد خداوند از کسانی که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند، نیست». (۲)

۴ - در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مقامی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست، إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ، وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا، فَاسْأَلْ تُعْطَ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُفْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ! «نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید، و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد، و چیزی تقاضا نکند، چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چرا که هر دری را کوبیده شود سرانجام گشوده خواهد شد». (۳)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۸۲۳.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲ «باب فضل الدعاء و الحث علیه»، صفحه ۴۶۶، حدیث ۲.

۳ - «اصول کافی»، جلد ۲ «باب فضل الدعاء و الحث علیه»، صفحه ۴۶۶، حدیث ۳.

۵ - در بعضی از روایات، دعا کردن، حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده، چنان که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «الدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ».(۱)

در یک تحلیل کوتاه، می توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا، از یکسو، انسان را به شناخت پروردگار (معرفة الله) که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند.

و از سوی دیگر، سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند، و در برابرش خضوع کند، و از مرکب غرور و کبر، که سرچشمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات الله است فرود آید، و برای خود در برابر ذات پاک او، موجودیتی قائل نشود.

از سوی سوم، نعمتها را از او ببیند، و به او عشق ورزد، و رابطه عاطفی او از این طریق، با ساحت مقدسش، محکم گردد.

از سوی چهارم، چون خود را نیازمند و مرهون نعمتهای خدا می بیند موظف به اطاعت فرمانش، می شمرد.

از سوی پنجم، چون می داند استجاب این دعا بی قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و بر آوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرائط آن است، خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام بر می دارد.

از سوی ششم، دعا به او اعتماد به نفس می دهد، و از یأس و نومیدی باز می دارد، و به تلاش و کوشش بیشتر، دعوت می کند.(۲)

۱ - «مکارم الاخلاق»، صفحه ۳۸۹، طبق نقل «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۳۵ (ذیل آیه ۱۸۶ بقره).

۲ - در مورد دعا و فلسفه و شرائط آن در مجلدات دیگر تفسیر نمونه از جمله جلد ۱۵، صفحه ۱۷۲، ذیل آیه ۷۷ سوره «فرقان»، و جلد ۶، صفحه ۲۰۹، و به طور مشروح تر در جلد اول، صفحه ۶۳۸، بحث شده.

«نکته مهمی» که در پایان این بحث فشرده، لازم است یاد آوری شود این که، دعا، طبق روایات اسلامی، مخصوص مواردی است که تلاشها و کوششهای انسان اثری نبخشد، و یا به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد.

بنابراین، اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند، قطعاً مستجاب نخواهد شد.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: اَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ، فَيَقَالُ لَهُ اَلَمْ اَمُرْكَ بِالطَّلَبِ؟ وَ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَاَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا، فَيَقَالُ لَهُ: اَلَمْ اُجْعَلْ اَمْرَهَا اِلَيْكَ؟ وَ رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَافْسَدَهُ، فَيَقُولُ: اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ، فَيَقَالُ لَهُ: اَلَمْ اَمُرْكَ بِالْاِقْتِصَادِ؟ اَلَمْ اَمُرْكَ بِالْاِصْلَاحِ؟ وَ رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَادَانَهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، فَيَقَالُ لَهُ: اَلَمْ اَمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؟! «چهار گروه اند که دعای آنها مستجاب نمی شود: کسی که در خانه خود نشسته و می گوید: خداوندا! مرا روزی ده، به او گفته می شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم؟ و کسی که همسری دارد (که دائماً او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم؟ و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده، می گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن، به او گفته می شود: مگر دستور اقتصاد و میانه روی به تو ندادم؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم؟ و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه، به دیگری وام داده، (اما وام گیرنده منکر شده، او دعا می کند خداوندا قلبش را نرم کن، و وادار به اداء دین فرما) به او گفته می شود:

مگر به تو دستور ندادم، به هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر»؟ (۱). روشن است، در تمام این موارد، انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده، و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش، دعای او مستجاب نخواهد شد. و از اینجا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می شود، چرا که گروهی از مردم، می خواهند دست از تلاش لازم بردارند، و به دعا پناه برند، چنین دعوایی، مستجاب نمی گردد، این یک سنت الهی است.

البته عدم استجابت بعضی از دعاها، علل و عوامل دیگری نیز دارد، از جمله، این که، بسیار می شود: انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می افتد، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می خواهد، که به هیچ وجه صلاح او نیست، حتی ممکن است خود او بعداً واقف به چنین امری بشود، این درست به این می ماند که گاهی بیمار، یا کودک غذاهای رنگینی از پرستاران خود می طلبد، که اگر به خواسته او عمل کنند، بیماریش افزون می شود، و یا حتی جان او را به خطر می افکند، در این گونه موارد، خداوند رحیم و مهربان، دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد.

به علاوه، استجابت دعا شرائطی دارد که، در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است، و در جلد اول همین تفسیر، مشروحاً از آن بحث کرده ایم. (۲)

موانع استجابت دعا

در بعضی از روایات، گناهان متعددی به عنوان موانع استجابت دعا، ذکر

۱ - «اصول کافی»، جلد دوم، صفحه ۵۱۱، «باب من لایستجاب له دعوه»، حدیث ۲.

۲ - بقره، آیه ۱۸۶.

شده از جمله سوء نیت، نفاق، تأخیر نماز از وقت، بد زبانی، غذای حرام، و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است. (۱)

این سخن را با حدیثی پر معنی، از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: مرحوم «طبرسی» در «احتجاج» از آن حضرت، چنین نقل می کند: إِنَّهُ سُئِلَ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؟ وَقَدْ نَرَى الْمُضْطَرَّ يَدْعُوهُ وَلَا يُجَابُ لَهُ، وَالْمَظْلُومَ يَسْتَنْصِرُهُ عَلَى عَدُوِّهِ فَلَا يَنْصُرُهُ، قَالَ وَيَحْكُ! مَا يَدْعُوهُ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ، أَمَّا الظَّالِمُ فِدُعَاؤُهُ مَرْدُودٌ إِلَى أَنْ يَتُوبَ، وَأَمَّا الْمُحِقُّ فَإِذَا دَعَا اسْتَجَابَ لَهُ وَصَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ، أَوْ ادَّخَرَ لَهُ ثَوَابًا جَزِيلًا لِيَوْمِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَمْرُ الَّذِي سَأَلَ الْعَبْدُ خَيْرًا لَهُ إِنْ أُعْطِيَ أُمْسَكَ عَنْهُ: «از آن حضرت سؤال کردند، آیا خداوند نمی فرماید: دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟ در حالی که افراد مضطری را می بینیم که دعا می کنند، و به اجابت نمی رسد، و مظلومانی را می بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می طلبند، ولی آنها را یاری نمی کند؟

امام فرمود: وای بر تو! هیچ کس او را نمی خواند مگر این که اجابت می کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق، هنگامی که دعا کند، اجابت می فرماید و بلا را از او برطرف می سازد، به طوری که گاه خود او نمی داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می کند، و هرگاه چیزی را که بندگان تقاضا کنند مصلحت آنها نباشد، خودداری می فرماید». (۲)

۱ - «معانی الاخبار» (طبق نقل تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۳۴ و اصول کافی).

۲ - تفسیر «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

و از آنجا که دعا و تقاضای از خدا، فرع بر معرفت خداوند است، در آیه بعد از حقایقی سخن می گوید که، سطح معرفت آدمی را بالا می برد، و یکی از شرائط دعا را که امید به اجابت است، افزایش می دهد.

می فرماید: «خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید، تا در آن بیاسائید» (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ).

چرا که تاریکی شب، از یکسو، موجب تعطیل قهری برنامه های روزانه است، و از سوی دیگر، خود تاریکی آرام بخش و مایه استراحت تن و اعصاب و روح است، و نور مایه جنبش و حرکت.

لذا به دنبال آن می افزاید: «و روز را بینا و روشنی بخش» (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا). تا محیط زندگی انسان ها را روشن سازد، و برای هر گونه فعالیت آماده کند. قابل توجه این که: «مُبْصِر» به معنی «بینا» است، و توصیف روز به «بینا بودن»، در حقیقت یک نوع تأکید و مبالغه، در بینا کردن مردم است. (۱)

سپس اضافه می کند: «خداوند، نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است، هر چند، اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند» (إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ). این نظام دقیق شب و روز، و برنامه متناوب نور و ظلمت، یکی از نمونه های فضل و کرم پروردگار، بر بندگان است، و از عوامل مهم حیات انسان ها و موجودات زنده است. اگر نور نبود، حیات و زندگی و حرکت وجود نداشت، و اگر تاریکی متناوب نبود، شدت نور همه موجودات را خسته و ناتوان و فرسوده می کرد، و

۱ - درباره اسرار و فلسفه های نور و ظلمت، و شب و روز در جلد ۱۶، صفحه ۱۴۶ و جلد

۱۵، صفحه ۵۶۴

و جلد ۸، صفحه ۳۴۱، ذیل آیات ۷۱ سوره قصص، و ۸۶ نمل، و ۸۷ یونس، بحث کرده ایم.

گیاهان را می سوزانید و نابود می ساخت، ولی اکثر مردم از کنار این مواهب عظیم الهی بی توجه می گذرند، و شکر او را به جا نمی آورند.

جالب این که، قاعدتاً باید به جای «النَّاسِ» دوم، ضمیر باشد، و بفرماید «لَکِنْ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ»، ولی ذکر کلمه «النَّاسِ» به جای ضمیر، گویا اشاره به این است که طبع انسان (تربیت نیافته)، کفران نعمت است، چنان که در آیه ۳۴ سوره «ابراهیم» نیز می خوانیم: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ. «انسان بسیار ظالم و کفران کننده است». (۱)

اما اگر انسان، چشمی بینا، و قلبی دانا داشته باشد، که خوان نعمت بی دریغ الهی را که همه جا گسترده است، ببیند، و باران رحمت بی حسابش را که همه جا رسیده است، مشاهده کند، بی اختیار، زبان به شکر و ثنای او می گشاید، و خود را در مقابل این همه عظمت و رحمت، کوچک و مدیون می بیند. (۲)

آیه بعد، از توحید ربوبیت پروردگار، شروع کرده و به توحید خالقیت و عبودیت ختم می کند، می فرماید: «آن کس که این همه، نعمتها را بر شما ارزانی داشته خداوندی است که مالک و مربی شما است» (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ).

«همان خداوندی که خالق همه چیز است» (خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ).

«معبودی جز او نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

در حقیقت، وجود نعمت های فراوان الهی، دلیل بر ربوبیت و مدبریت، او است.

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۲، صفحه ۳۳، و تفسیر «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - درباره معنی «شکر» و اقسام و انواع آن در جلد دهم، صفحه ۲۷۸ به بعد (ذیل آیه ۷

سوره ابراهیم

مشروحاً بحث شده است).

و خالق همه چیز بودن، دلیل دیگری بر یگانگی او در ربوبیت است، چرا که خالق موجودات، مالک و مربی آنهاست، زیرا می دانیم خالقیت خداوند، به این معنی نیست که موجودات را بیافریند و کنار رود، بلکه لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او بر همه موجودات عالم هستی، افزایده می شود، و چنین خالقیتی از ربوبیت جدا نخواهد بود.

بدیهی است، تنها چنین کسی شایسته پرستش و الوهیت است، بنابراین جمله «خالقُ كُلِّ شَیْءٍ» به منزله دلیل برای «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ» می باشد، و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» به منزله نتیجه آن (دقت کنید). و در پایان آیه می افزاید: «با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟ (فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ). (۱)

و چرا از پرستش خداوند یگانه یکتا، به سوی بت ها روی می آورید؟! توجه داشته باشید که «تُؤْفَكُونَ» به صورت صیغه مجهول است، یعنی شما را از مسیر حق منحرف می سازند، گوئی بت پرستان چنان بی اراده اند که در این مسیر از خود اختیاری ندارند.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان توضیح و تأکید مطالب گذشته می فرماید: «کسانی که آیات خدا را انکار می کردند، این گونه از طریق حق بازگردانده می شوند» (كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ).

«يَجْحَدُونَ» از ماده «جَحَدَ» در اصل به معنی «انکار کردن» چیزی است که

۱ - قبلاً نیز گفته ایم «تُؤْفَكُونَ» از ماده «أَفَكَ» به معنی انحراف و بازگشت از مسیر حق است، و اگر

«بادهای مخالف» را «مُؤْتَكِفَاتٌ» می گویند، به همین جهت است و تعبیر از «دروغ» به «افک» نیز به خاطر

انحراف آن از بیان حق است.

در دل وجود دارد، یعنی انسان معتقد به چیزی باشد در عین حال آن را نفی کند، و یا معتقد به نفی آن باشد، ولی با زبان آن را اثبات کند، به افراد بخیل و کم خیر که غالباً اظهار فقر می کنند «جحد» گفته می شود و «أَرْضٌ جَحْدَةٌ» به معنی زمین کم گیاه است. (۱)

بعضی دیگر، از ارباب لغت «جحد» و «جحد» را نیز چنین تفسیر کرده اند: الْجُحْدُ الْإِنْكَارُ مَعَ الْعِلْمِ: «جحد به معنی انکار توأم با علم است». (۲)

بنابراین، در مفهوم «جحد» همیشه یک نوع لجاجت یا عناد، در برابر حق نهفته است بدیهی است کسی که با چنین صفتی با حقایق برخورد کند، سرنوشتی جز انحراف از طریق حق نخواهد داشت، چرا که تا انسان، حق جو و حق طلب و تسلیم در مقابل واقعیات نباشد، به آنها نخواهد رسید.

به همین دلیل، وصول به حق نیاز به خودسازی قبلی دارد و این همان تقوای قبل از ایمان است، که قرآن در سوره «بقره» به آن اشاره کرده، می گوید: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است».

۱ - «راغب» در «مفردات» ماده «جحد».

۲ - «لسان العرب» این تعریف را از جوهری نقل می کند.

۶۴ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صَوْرَكُمْ وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

۶۵ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۶۶ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبَدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه:

۶۴ - خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و آرامش قرار داد و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان)؛ و شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید؛ و از چیزهائی پاکیزه به شما روزی داد؛ این است خداوند پروردگار شما، جاوید و پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است!

۶۵ - زنده (واقعی) اوست؛ معبودی جز او نیست؛ پس او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده اید، ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است!

۶۶ - بگو: «من نهی شده ام از این که معبودهائی را که شما غیر از خدا می خوانید بپرستم، چون دلایل روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است؛ و مأمورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم!»

تفسیر:

این است پروردگار شما!

این آیات، همچنان بحث از مواهب بزرگ الهی، و شمول آن نسبت به بندگان را، ادامه می دهد، تا هم شناخت بیشتری به آنها عطا کند، و هم امید افزون تری، تا در پرتو آن، به مقام دعا بر آیند و از اجابت برخوردار شوند.

جالب این که، در آیات گذشته، سخن از «نعمت های زمانی»، یعنی شب و روز بود، و در اینجا سخن از «نعمت های مکانی»، یعنی قرارگاه زمین و سقف مرتفع آسمان است، می فرماید: «خداوند همان کسی است که زمین را برای شما جایگاه مطمئن و آرامی قرار داد» (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا).

آری، او تمام شرائطی را که برای یک قرارگاه مطمئن، و آرام لازم است، در کره زمین، آفریده، محلی است ثابت و خالی از هر گونه تزلزل، هماهنگ با ساختمان روح و جسم انسان، دارای منابع گوناگون، مشتمل بر همه وسائل مورد نیاز انسان، بسیار گسترده و مباح و رایگان.

سپس می افزاید: «و آسمان را همچون سقف و قبه ای بالای سر شما، قرار داد» (وَالسَّمَاءَ بِنَاءً). «بِنَاءً»، چنان که «ابن منظور» در «لسان العرب» می گوید: به معنی خانه هائی است که اعراب بادیه نشین، از آن استفاده می کردند، مانند خیمه ها و سایبان ها و نظائر آن.

چه تعبیر جالبی است که، آسمان را به خیمه ای تشبیه کرده که اطراف زمین را گرفته، البته منظور از «آسمان»، در اینجا بیشتر همان «جو و هوای» فشرده ای است که گرداگرد زمین را فرا گرفته، و همچون خیمه ای بر تمام کره زمین، کشیده شده است.

این خیمه بزرگ الهی، هم از شدت تابش نور آفتاب، می کاهد که اگر نبود اشعه آفتاب، و همچنین اشعه مرگبار کیهانی، موجود زنده ای را بر زمین نمی گذاشت، و به همین دلیل مسافران فضائی، مجبورند دائماً در برابر این پرتوها از لباسهای مخصوص سنگین، و گران قیمتی استفاده کنند.

به علاوه، این خیمه، جلو سقوط سنگهای آسمانی را که پیوسته، به کره زمین جذب می شوند، می گیرد، و آنها را در نخستین برخورد، به خاطر سرعت و فشاری که دارند، آتش می زند تا خاکستر آنها آرام بر زمین بنشیند.

و این، همان چیزی است که در آیه ۳۲ سوره «انبیاء» از آن تعبیر به «سقف محفوظ» شده است: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا» (۱)

سپس از «آیات آفاقی» به «آیات انفسی» پرداخته، می گوید: «او کسی است که شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید» (وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ).

قامتی موزون و راست، با صورتی زیبا و دلپذیر، در نهایت نظم و استحکام که امتیاز آن بر صورت موجودات زنده دیگر، و انواع حیوانات، در نخستین برخورد، روشن و آشکار است، و همین ساختمان ویژه، به او امکان می دهد که به انواع کارها و صنایع ظریف یا سنگین دست زند، و با داشتن اعضای مختلف، به راحتی زندگی کند و از مواهب حیات بهره گیرد.

انسان، بر خلاف غالب حیوانات، که با دهان آب و غذا می خورند، با دست خود و با دقت و ظرافت، غذا و نوشیدنی را بر می دارد و به دهان می گذارد، و این امر کمک فراوانی به انتخاب غذاهای پاک، از غذاهای آلوده به اجزاء خارجی و

اضافی، می کند. میوه ها را به راحتی پوست می کند، و اجزاء غیر قابل استفاده را دور می ریزد.

بعضی از مفسران، صورت را در اینجا به معنی اعم از صورت ظاهر و باطن گرفته اند، و اشاره به انواع استعدادها و ذوقهائی می دانند، که خدا در آدمی آفریده، و او را بر سایر جانداران، برتری بخشیده است.

و سرانجام، در بیان چهارمین و آخرین نعمت از این سلسله، موضوع روزی های پاکیزه را مطرح کرده، می فرماید: «او شما را از طیبات روزی داد» (وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ).

«طیبات»، معنی بسیار گسترده ای دارد که هر چیز پاکیزه، اعم از غذا، لباس، همسران، خانه ها، مرکب ها، حتی سخنان و گفتگوهای پاکیزه را، شامل می شود.

ممکن است، انسان بر اثر نادانی، این مواهب پاک را بیالاید، ولی خداوند، در عالم آفرینش آنها را پاک آفریده است.

در پایان آیه، بعد از بیان این چهار نعمت بزرگ، که نیمی از آن به آسمان و زمین بر می گردد، و نیمی از آن به انسان ها، می فرماید: «این است خداوند پروردگار شما» (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ). (۱)
«و چون چنین است جاوید و پربرکت است، خداوندی که پروردگار عالمیان است» (فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

آری، کسی که این همه، مواهب را به انسان ها بخشیده، مدبر عالم هستی است، و هم او شایسته عبودیت و پرستش است.

آیه بعد مسأله «توحید عبودیت» را از طریق دیگر، تعقیب می کند، و آن

۱ - «ذَلِكُمُ» در اصل، اشاره به دور است که در این گونه موارد، کنایه از علو مقام و عظمت می باشد، ولی

چون در فارسی این تعبیر معمول نیست ما در ترجمه ها آن را به صورت اشاره به نزدیک تفسیر می کنیم.

طریق، انحصار حیات به معنی واقعی به خداوند است، می فرماید: «او است زنده واقعی» (هُوَ الْحَيُّ).

چرا که حیاتش از ذات او است، و متکّی به غیر نیست، حیاتی است که در آن مرگ راه ندارد، و جاودانه است، تنها خداوند چنین است، و همه موجودات زنده، غیر از او، حیاتی آمیخته به مرگ دارند، و این حیات محدود و موقت را از ذات پاک خداوند می گیرند. روشن است، کسی را باید پرستش کرد که زنده است و دارای حیات مطلق، لذا به دنبال آن می افزاید: «هیچ معبودی جز او وجود ندارد» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). «و اکنون که چنین است تنها او را بخوانید، و دین خود را برای او خالص کنید» (فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

و هر چه غیر او است کنار بگذارید، که همه، فانی می شوند، و در حال حیاتشان نیز دائماً در تغییرند، «آنچه تغیر نپذیرد او است» و «آنچه نمرده است و نمیرد او است»! و آیه را با این جمله پایان می دهد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

این جمله، در حقیقت تعلیمی است برای بندگان، که خدا را به خاطر نعمت هائی که در آیات قبل اشاره شد، نعمتهائی که تمام وجود انسان را فراگرفته، مخصوصاً نعمت حیات و زندگی، حمد و ستایش کنند، و شکر و سپاس گویند.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان یک نتیجه گیری، از بحث های توحیدی گذشته، و برای مایوس ساختن مشرکان و بت پرستان، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

کرده، می فرماید: «بگو: من نهی شده ام از این که معبودهائی که شما غیر از خدا می خوانید، پرستش کنم، چرا که بینات و دلائل روشن از سوی پروردگارم برای من آمده است» (قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبِدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي).
 نه تنها نهی شده ام که غیر او را نپرستم، بلکه «مأمورم تنها در برابر ربّ العالمین تسلیم باشم» (وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

از یکسو، نهی از پرستش تنهاست، و به دنبال آن دلیل منطقی و روشن و بینات و دلائل واضحی از عقل و نقل که از طرف پروردگار آمده، و از سوی دیگر، امر به تسلیم در برابر «رَبِّ الْعَالَمِينَ» که خود این تعبیر، نیز دلیل دیگری بر مقصود است، چرا که پروردگار جهانیان بودن، دلیلی است کافی برای تسلیم بودن در مقابل ذات پاک او.

قابل توجه این که، در این آیه مورد امر و نهی، جدا است، امر به تسلیم در برابر خداوند، و نهی از پرستش بت، این تفاوت، ممکن است به خاطر این باشد که در مورد بت، تنها چیزی که تصور می شود، همان پرستش است که از آن نهی شده، و اما در مورد خداوند، علاوه بر پرستش و عبادت، باید تسلیم فرمان و دستورهای او بود.

لذا در آیه ۱۱ و ۱۲ سوره «زمر» می خوانیم: قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ: «بگو من مأمور شده ام که خدا را با اخلاص عبادت کنم، و نیز مأمورم که اولین تسلیم شونده در برابر او باشم».

به هر حال، تعبیرهای آیه فوق که نظائری نیز در سایر سوره های قرآن دارد، تعبیرهایی است فوق العاده نرم و ملایم و مؤدبانه که در برابر دشمنان لجوج و

سرسخت، گفته می شود، تا اگر کمترین آمادگی برای پذیرش حق دارند، تحت تأثیر قرار گیرند.

دقت کنید! می گوید: «من چنین مأموریت یافته ام و من چنین نهی شده ام»، یعنی، شما خودتان حساب خویش را برسید، بی آن که حسن لجاجتشان را تحریک کند. آخرین سخن درباره آیات فوق این که، در سه آیه پشت سر هم توصیف خداوند به «رَبُّ الْعَالَمِينَ» تکرار شده است.

نخست می گوید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

بعد می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و سپس می فرماید: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

یک نوع ترتیب منطقی در میان آنها مشاهده می شود؛ زیرا نخست سخن از جاویدان و پربرکت بودن خدا است، سپس از اختصاص هر گونه حمد و ستایش به ذات پاک او، و سرانجام انحصار عبودیت و پرستش در ذات مقدسش.

۶۷ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ
 طِفْلاً ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ
 قَبْلُ وَ لِيَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
 ۶۸ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

ترجمه:

۶۷ - او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه (خون بسته شده)، سپس شما را به صورت طفلی (از شکم مادر) بیرون می فرستد، بعد به مرحله کمال قوت خود می رسید، و بعد از آن پیر می شوید، و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و در نهایت به سرآمد عمر خود می رسید؛ و شاید تعقل کنید!
 ۶۸ - او کسی است که زنده می کند و می میراند، و هنگامی که کاری را مقرر کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!» بی درنگ موجود می شود!

تفسیر:

مراحل هفتگانه خلقت انسان

بار دیگر در ادامه «آیات توحیدی»، به بخشی از «آیات انفسی»، پرداخته، مراحل تطور خلقت انسان را از خاک، و دوران جنینی، و دوران حیات در دنیا تا هنگام مرگ، در هفت مرحله بیان می کند، تا هم عظمت قدرت و ربوبیت او روشن شود، و هم مواهب و نعمتهایش، بر بندگان.

می فرماید: «او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، بعد از علقه (چیزی شبیه به خون منعقد)، بعد شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می فرستد، سپس به مرحله کمال و قوت و توانائی می رسید، بعد از آن به مرحله پیری، هر چند گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله، می میرند و هدف آن است که به سرآمد عمر خود برسید، شاید تعقل کنید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشْدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

به این ترتیب، نخستین مرحله، مرحله «تراب و خاک» است که اشاره به آفرینش آدم، جدّ نخستین ما از خاک می باشد، و یا خلقت همه انسان ها از خاک، چرا که مواد غذایی که وجود انسان و حتی نطفه او را تشکیل می دهد، اعم از مواد حیوانی و گیاهی همه، از خاک مایه می گیرد.

مرحله دوم، مرحله «نطفه» است که، مربوط به همه انسان ها جز آدم و همسرش حوا است. مرحله سوم، مرحله ای است که «نطفه تکامل یافته»، و نمو قابل ملاحظه ای نموده، و به صورت یک قطعه خون بسته در آمده است.

بعد از این، مرحله «مضغه» (چیزی شبیه به گوشت جویده)، مرحله ظهور اعضاء و مرحله حس و حرکت است که، قرآن در اینجا سخنی از این سه مرحله به میان نیاورده، هر چند در آیات دیگر به آن اشاره کرده است.

در اینجا چهارمین مرحله را، مرحله «تولد جنین»، ذکر می کند، و مرحله پنجم، را مرحله «تکامل قدرت و قوت جسمی»، که بعضی آن را سن سی سالگی می دانند که، در آن حداکثر نمو قوای جسمانی، حاصل می شود و بعضی آن را کمتر، یا بیشتر گفته اند، البته ممکن است در افراد متفاوت باشد، و

قرآن از آن تعبیر به «بلوغ اشد» کرده است. از آن به بعد، مرحله عقب گرد و از دست دادن نیروها آغاز می شود، و تدریجاً دوران پیری که مرحله ششم است فرا می رسد. سرانجام، پایان عمر، که «آخرین مرحله» است فرا می رسد، و انتقال از این سرا به سرای جاویدان، تحقق می یابد. آیا با این همه تغییرات و تطورات منظم، و حساب شده، باز هم جای تردید در قدرت و عظمت مبدأ عالم هستی، و الطاف و مواهب او وجود دارد؟

قابل توجه این که، در چهار مرحله اول که مربوط به آفرینش از خاک و نطفه و علقه و تولد طفل است، تعبیر به «خَلَقْکُمْ» (شما را آفرید) شده، و هیچ نقشی برای خود انسان در آن قائل نیست، ولی در سه مرحله بعد از تولد، یعنی مرحله وصول به نهایت قوت جسمانی، و بعد از آن پیری، و بعد پایان عمر، تعبیر «لَتَبْلُغُوا» (تا برسید) و «لَتَكُونُوا» (تا بوده باشید) آمده است، که هم اشاره ای است به استقلال وجودی انسان بعد از تولد، و هم - احتمالاً - اشاره ای است، به این حقیقت، که این دورانه‌های سه گانه، ممکن است با حسن تدبیر، یا سوء تدبیر خود انسان، جلوتر یا عقب تر شود، و گاه پیری زودرس، یا مرگ زودرس، دامن انسان را بگیرد، و این نشان می دهد که تعبیرات قرآن، تا چه حد دقیق و حساب شده است.

تعبیر به «يَتَوَفَّى»، در مورد مرگ - چنان که قبلاً هم گفته ایم - اشاره به این است که «مرگ» در منطق قرآن، به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه فرشتگان مرگ، روح انسان را دریافت می دارند و به عالم پس از مرگ، منتقل می سازند، این تعبیر که بارها در قرآن تکرار شده، دیدگاه اسلام را در مورد مرگ، به خوبی نشان می دهد، و مرگ را از مفهوم مادی آن که فنا و نیستی است، به کلی، در می آورد و

دریچه به عالم بقا، معرفی می کند.

جمله «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ» (بعضی از شما پیش از این می میرند)، ممکن است اشاره به قبل از رسیدن به مرحله پیری باشد، یا اشاره به تمام مراحل قبلی، یعنی قبل از رسیدن به هر یک از مراحل، امکان مرگ وجود دارد.

این نیز قابل توجه است که تمام این مراحل را با کلمه «ثُمَّ» به یکدیگر عطف کرده، که نشانه ترتیب توأم با فاصله است، جز مرحله اخیر، یعنی رسیدن به پایان زندگی، که به وسیله «وَاو» عطف شده، این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر این باشد که رسیدن به پایان عمر، همیشه بعد از پیری نخواهد بود چرا که: «بسیار جوان مرد و یکی پیر نشد»، و یا حتی افرادی قبل از رسیدن به دوران جوانی می میرند.

(درباره «اجل مسمی» در جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۸ و جلد ششم صفحه ۱۵۷ و جلد ۱۱ صفحه ۲۸۱ بحث کرده ایم).

در آخرین آیه مورد بحث، سخن از مهم ترین مظاهر قدرت پروردگار، یعنی مسأله «حیات و مرگ» به میان می آورد، همان دو پدیده ای که با تمام پیشرفت علوم بشر، هنوز جزء معماهای ناگشوده است، می فرماید: «او کسی است که زنده می کند و می میراند» (هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ).

آری، حیات و مرگ به معنی وسیع کلمه، چه در گیاهان و چه انواع حیوانات و انسان ها، به دست خداوند است، حیات، در اشکال مختلف و انواع گوناگون، ظاهر می شود.

جالب این که، از موجودات زنده تک سلولی گرفته، تا حیوانات غول پیکر، و از اعماق اقیانوسهای تاریک و ظلمانی گرفته، تا پرندگانی که بر اوج آسمان ها

پرواز می کنند، از گیاه ذره بینی بسیار کوچکی که در لابلای امواج اقیانوس شناور است، تا درختانی که دهها متر، طول قامت دارند، هر یک دارای نوعی حیات و شرائطی مخصوص به خود می باشند، و به همین نسبت مرگهای آنها نیز متفاوت است، و بدون شک چهره های حیات متنوع ترین چهره های جهان خلقت، و اعجاب انگیزترین آنها است. مخصوصاً انتقال از جهان بی جان، به جهان موجودات زنده، و انتقال از جهان حیات، به مرگ، دارای شگفتی هائی است که اسرار آفرینش را بازگو می کند، و هر کدام، آیتی است از آیات قدرت خدا.

اما قابل توجه این که، هیچ یک از این مسائل مهم و پیچیده، در برابر قدرت او صعوبت و اشکالی ندارد، و به محض اراده و فرمانش، صورت می گیرد. لذا در پایان آیه، می فرماید: «هنگامی که چیزی را اراده کند، تنها به او می گوید موجود باش، او نیز بلافاصله موجود می شود!» (فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). حتی تعبیر به «كُنْ» (موجود باش) و به دنبال آن «فَيَكُونُ» (موجود می شود)، نیز از عدم گنجایش الفاظ است، و الا حتی نیاز به جمله «كُنْ» نیست، اراده خداوند، همان، و تحقق یافتن موجودات همان. (۱)

۱ - در مورد تفسیر جمله «كُنْ فَيَكُونُ» در جلد اول ذیل آیه ۱۱۷ سوره بقره، صفحه ۴۱۸

(چاپ جدید)

مشروحاً بحث کرده ایم.

- ۶۹ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرِفُونَ
 ۷۰ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
 ۷۱ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَغْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ
 ۷۲ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ
 ۷۳ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ
 ۷۴ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً كَذَلِكَ
 يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ
 ۷۵ ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ
 تَمْرَحُونَ
 ۷۶ أَدْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

ترجمه:

- ۶۹ - آیا ندیدی کسانی را که در آیات خدا مجادله می کنند، چگونه از راه حق منحرف می شوند؟!
 ۷۰ - همان کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه رسولان خود را بدان فرستاده ایم تکذیب کردند؛ اما به زودی (نتیجه کار خود را) می دانند!
 ۷۱ - در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آنها را می کشند.
 ۷۲ - و در آب جوشان وارد می کنند؛ سپس در آتش دوزخ افروخته می شوند!
 ۷۳ - به آنها گفته می شود: «کجایند آنچه را همتای خدا قرار می دادید،

- ۷۴ - همان معبودهائی را که جز خدا پرستش می کردید؟! آنها می گویند: «همه از نظر ما پنهان و گم شدند؛ بلکه ما اصلاً پیش از این چیزی را پرستش نمی کردیم!» این گونه خداوند کافران را گمراه می سازد!
- ۷۵ - این (عذاب) به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می پرداختید!
- ۷۶ - از درهای جهنم وارد شوید، و جاودانه در آن بمانید؛ و چه بد است جایگاه متکبران؟!

تفسیر:

سرنوشت ستیزه جویان مغرور

باز هم در این آیات، سخن از کسانی است که در آیات الهی به مجادله برمی خیزند، و در برابر دلائل نبوت و محتوای دعوت انبیاء، سر تسلیم فرود نمی آورند، در این آیات، سرنوشت چنین اشخاصی به طرز روشنی ترسیم شده است.

نخست می گوید: «آیا ندیدی کسانی را که در آیات الهی مجادله می کنند چگونه از راه حق منحرف می گردند» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُصْرِفُونَ). این مجادله و گفتگوهای توأم با لجاجت و عناد، این تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای بی پایه، سبب می شود که آنها از صراط مستقیم به بیراهه کشیده شوند، چرا که حقایق، تنها در پرتو روح حق جوئی آشکار می گردد.

در حقیقت، بیان این مطلب به صورت یک استفهام تعجب آمیز، از شخص پیامبر، بیانگر این است که، هر انسان بی طرفی، به وضع آنها نگاه کند، از انحراف

آنها در شگفتی فرو می رود، که با این همه آیات و نشانه های روشن، چگونه حق را نمی بینند؟! *

* * *

سپس، به توضیح بیشتر درباره آنها پرداخته، می افزاید: «همان کسانی که کتاب آسمانی و آنچه را بر رسولان خود نازل کردیم، تکذیب کردند» (الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلَنَا). قابل توجه این که، در این سوره بارها از «مجادله کنندگان در آیات الهی» سخن به میان آمده است که در سه مورد به صورت «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ» مطرح شده، (آیه ۳۵ و ۵۶ و آیه مورد بحث) و قرائن نشان می دهد که مقصود از «آیات الله»، بیشتر همان آیات نبوت، و محتوای کتب آسمانی است، البته از آنجا که آیات توحید و مسائل مربوط به معاد نیز، در کتب آسمانی مطرح بوده آنها نیز در قلمرو مجادله آنها قرار داشته است.

آیا این تکرار، برای تأکید این مطلب مهم است؟ و یا در هر مورد مطلب جدیدی منظور بوده؟ احتمال دوم، نزدیک تر به نظر می رسد، چرا که هر یک از این آیات سه گانه، مطلب خاصی را تعقیب می کند.

در آیه ۵۶ سخن از انگیزه این گونه مجادله ها یعنی کبر و غرور و خود برتر بینی است. در حالی که در آیه ۳۵ از مجازات دنیوی آنها که مسأله مهر نهادن خداوند بر دل های آنان است، بحث می کند.

و در آیه مورد بحث گفتگو از مجازات اخروی آنها و انواع کیفرهای دوزخی است.

توجه به این نکته نیز لازم است که، «يُجَادِلُونَ» به صورت فعل مضارع است، که دلالت بر استمرار دارد، اشاره به این که این گونه افراد که آیات الهی را تکذیب کرده اند برای توجیه عقائد و اعمال زشت خود مرتباً به مجادله و گفتگوهای بی اساس می پردازند. به هر حال، در پایان آیه، آنها را با این سخن تهدید می کند: «آنان به زودی نتیجه شوم کار خود را می فهمند» (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

* * *

«آن هنگام که، غلها و زنجیرها بر گردن آنها قرار گرفته و با این غل و زنجیر، آنها را می کشند» (إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ). (۱)

* * *

«به درون آب جوشان، و سپس در آتش دوزخ سوزانده می شوند!» (فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ).

«يُسْجَرُونَ» از ماده «سجر» (بر وزن فجر) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی بر افروختن آتش، و شعله‌ور ساختن آن است، و به گفته جمعی دیگر از ارباب لغت و مفسران، به معنی پر کردن تنور از آتش است. (۲)

به همین جهت، بعضی از آیه چنین فهمیده اند که: این گروه از کافران، خود

۱ - «أَغْلَالُ» جمع «غل» به معنی طوقی است که بر گردن یا دست و پا می نهند، و در اصل از ماده «غلل» (بر

وزن اجل) به معنی آبی است که در میان درختان جاری می شود و اگر به خیانت «غلول» و به حرارت

ناشی از تشنگی «غلیل» می گویند به خاطر نفوذ تدریجی آنها در درون انسان است، و «سَلَّاسِلُ» جمع

«سلسله» به معنی زنجیر است و «يُسْحَبُونَ» از ماده «سحب» (بر وزن سهو) به معنی کشیدن است.

۲ - تفسیر «صافی» و «روح المعانی» و «کشاف» ذیل آیات مورد بحث - در «لسان العرب» معنی اصل

«سجر» را پر کردن، قرار داده است، و می گوید «سَجَرَتِ النَّهْرِ» به معنی پر کردن نهر از آب است.

آتشگیره های دوزخ می شوند، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره «بقره» می خوانیم: فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ: «از آتشی بپرهیزید که هیزم آن سنگ ها و انسان ها است» و جمعی از این تعبیر چنین فهمیده اند که، تمام وجود آنها پر از آتش می شود (البته این دو معنی با هم منافاتی ندارد).

این نوع مجازات برای مجادله کنندگان و مستکبران لجوج، در حقیقت عکس العملی است مناسب، با اعمال آنها در این جهان، آنها از روی کبر و غرور، به تکذیب آیات الهی پرداختند، و خود را در زنجیرهای تقلیدها و تعصبات کورکورانه، گرفتار ساختند، در آن روز با نهایت ذلت و خواری، غل و زنجیر بر گردن آنها می نهند، و آنها را در آب سوزان می کشند، و سپس به آتشگیره های دوزخ تبدیل می شوند.

علاوه بر این عذاب های جسمانی، آنها را با یک سلسله عذاب های دردناک روحی مجازات می کنند، از جمله، همان است که در آیه بعد به آن اشاره کرده، می فرماید: «سپس به آنها گفته می شود کجا هستند آنچه را شریک خداوند قرار می دادید؟! (ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ).

«همان معبودهائی را که جز خدا پرستش می کردید» (مِنْ دُونِ اللَّهِ).

تا از شما شفاعت کنند، و از میان این عذابهای دردناک و امواج متلاطم آتش دوزخ، رهائی بخشند، مگر بارها نگفتید که ما اینها را به خاطر آن پرستش می کنیم که، شفیعان ما باشند؟ پس کجا رفت شفاعتشان؟!

ولی آنها با سرافکندگی، و سرشکستگی در پاسخ می گویند: «آنها از نظر ما پنهان شدند و نابود و هلاک گشتند، به طوری که هیچ خبری از آنها نیست»

(قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا). (۱)

بدون شک - همان گونه که در سایر آیات قرآن نیز آمده - این معبودان دروغین در جهنم هستند، و ای بسا در کنارشان باشند، اما از این نظر که هیچ نقش و تأثیر و خاصیتی ندارند، گوئی گم و گور شده اند!

سپس، آنها می بینند که اصل اعتراف به عبودیت بتها، داغ ننگی بر پیشانی‌شان است، لذا در مقام انکار بر می آیند و می گویند: «ما اصلاً قبل از این، چیزی پرستش نمی کردیم!» (بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً).

اینها اوهام و خیالاتی بیش نبودند که ما آنها را واقعیهائی می پنداشتیم، سرابهائی بودند در بیابان زندگی ما، که آنها را آب گمان می کردیم، اما امروز برای ما روشن شده که آنها اسمهائی بی مسمی و الفاظی بی معنی و مفهومی، که پرستش آنها جز ضلالت و گمراهی و بیهودگی هیچ نبود، بنابر این آنها یک واقعیت غیر قابل انکار را بازگو می کنند.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد که، آنها در مقام دروغگوئی بر می آیند، به گمان این که، خود را با دروغ از رسوائی برهانند، چنان که در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره «انعام» می خوانیم: ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: «پاسخ عذر آنها جز این نیست که می گویند: به خدائی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم، ببین چگونه به خودشان نیز دروغ می گویند، و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند، از انظارشان گم می شود!» در پایان آیه می فرماید: «این گونه خداوند کافران را گمراه می سازد» (كَذَلِكَ

۱ - مفسران برای «ضَلُّوا» در اینجا دو معنی گفته اند: بعضی آن را به معنی «ضاعوا» و «هَلَكُوا» گرفته اند،

و بعضی به معنی «غابوا» چنان که می گوئیم «ضلت الدابة» یعنی «غابت فلم يعرف مكانها».

يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ).

کفر و لجاجت آنها، پرده و حجابی بر قلب و فکر آنها می شود، لذا راه مستقیم حق را گذارده، در بیراهه گام می نهند، و در قیامت نیز از راه بهشت محروم شده به بیراهه دوزخ کشیده می شوند، آری این چنین خداوند کافران را گمراه می سازد.

آیه بعد، به علت گرفتاری های این گروه، در این همه بلا و مصیبت و عذاب اشاره کرده، می گوید: «این عذاب ها به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی شهوات به خوشحالی می پرداختید!» (ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ).

از مخالفت با پیامبران و کشتن مؤمنان و در فشار گذاردن محرومان و مستضعفان، لذت می بردید، و از ارتکاب گناهان و قانون شکنی ها در خود احساس غرور و سربلندی می کردید، اکنون، باید کفاره آن همه شادی بی جا و غرور و غفلت و مستی شهوت را، در میان این غل و زنجیرها، و در لابلای شعله های آتش بدهید.

«تَفْرَحُونَ»، از ماده «فرح» به معنی شادی و خوشحالی است که گاهی ممدوح است و شایسته، همان گونه که در آیه ۴ - ۵ سوره «روم» آمده است: وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ: «در آن روز (که رومیان اهل کتاب بر مشرکان مجوس پیروز گردند) مؤمنان شاد خواهند شد».

و گاه مذموم است و بر اساس باطل، چنان که در داستان «قارون» در آیه ۷۶ سوره «قصص» می خوانیم: إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ: «به خاطر بیاور، هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن، که

خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد».

البته، این تفاوت، باید از قرائن، شناخته شود، و پیداست که در آیه مورد بحث، «فرح» از نوع دوم منظور است.

«تَمَرَحُونَ» از ماده «مَرَح» (بر وزن فرح) به گفته جمعی از ارباب لغت و مفسران، به معنی «شدت فرح، و گستردگی» آن است.

و بعضی آن را به معنی «شادی، به خاطر مطالب بی اساس»، دانسته اند.

در حالی که، بعضی دیگر آن را به معنی «شادی توأم با یک نوع طرب» و به کار گرفتن نعمتهای الهی در مسیر باطل، شمرده اند.

ظاهر این است که همه این معانی به یک مطلب باز می گردد، زیرا شدت شادی، و افراط در آن سر از همه این مسائل در می آورد، و با انواع گناهان و آلودگی ها و عیاشی و هوسرانی توأم می شود. (۱)

آری، این گونه شادی های توأم با غرور و غفلت و بی خبری، و همراه با هوسرانی و شهوت، انسان را به سرعت از خدا دور می کند، و از درک حقایق باز می دارد، واقعیت ها را شوخی، و حقایق را مجاز، جلوه می دهد، و چنین کسانی سرنوشتی جز آنچه در آیات فوق گفته شد، ندارند.

اینجاست که، به آنها خطاب می شود: «وارد شوید از درهای جهنم، و جاودانه در آن بمانید» (أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا).

«و چه بد جایگاهی است، جایگاه متکبران» (فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ).

این جمله، تأکید مجددی است بر این که، سرچشمه اصلی بدبختی های آنها،

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «الْفَرَحُ إِشْبَاحُ الصَّدْرِ بِلَذَّةٍ عَاجِلَةٍ، وَ أَكْثَرُ مَا يَكُونُ ذَلِكَ

فِي اللَّذَاتِ

الْبَدَنِيَّةِ وَ الْمَرَحُ شِدَّةُ الْفَرَحِ وَ التَّوَسُّعُ فِيهِ».

همان، کبر و غرور بوده است، همان کبری که امّ الفساد، و حجاب، در برابر دیدگان حق بین انسان و عامل مقاومت در برابر انبیاء، و اصرار در مسیر باطل است.

در این آیه باز به «أَبْوَابِ جَهَنَّمَ» (درهای دوزخ) برخورد می کنیم.

آیا داخل شدن، از درهای دوزخ، به این معنی است که هر گروهی از دری وارد می شوند؟ یا یک گروه از درهای متعدد می گذرند؟ به این معنی که دوزخ، همانند بعضی از زندان های وحشتناک و تو در تو، از بندها یا طبقات گوناگون تشکیل شده، گروهی از گمراهان سرسخت باید از همه این طبقات بگذرند، و در «درک اسفل» و «قعر جهنم» جای گیرند!

شاهد این سخن، حدیثی است که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر آیه لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ^(۱) إِنَّ جَهَنَّمَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، أَطْبَاقٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، وَ وَضَعَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى، فَقَالَ هَكَذَا: «جهنم هفت در دارد، هفت طبقه بعضی بالای بعضی قرار گرفته، سپس یکی از دستهای خود را روی دیگری قرار داد و فرمود این چنین!»^(۲)

در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد، که خلاصه اش این است: مراد از درهای جهنم - همانند درهای بهشت - اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم یا بهشت می کشاند، هر نوع از گناهان، و هر نوع از اعمال خیر، دری محسوب می شود، در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است، مطابق این تفسیر عدد ۷ برای «تکثیر» است نه «تعداد»، و این که گفته می شود بهشت دارای

۱ - حجر، آیه ۴۴.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۵۱۹، (ذیل آیه ۴۴ سوره حجر) در این زمینه روایات دیگری نیز نقل شده که مرحوم «علامه مجلسی» در جلد ۸، «بحار الانوار»، صفحه ۲۸۹ و ۳۰۱ و ۲۸۵ آورده است.

هشت در است اشاره به افزون بودن عوامل رحمت از عوامل عذاب و غضب (دقت کنید).
این دو تفسیر با هم تضادی ندارند. (۱)

۷۷ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَمَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ
تَتَوَقَّعُكَ فَإِنَّا يَرْجِعُونَ
۷۸ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ
لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا
جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ

ترجمه:

۷۷ - پس (ای پیامبر) صبر کن که وعده خدا حق است؛ و هر گاه قسمتی از مجازات هائی را که به آنها وعده داده ایم به تو ارائه دهیم، یا تو را از دنیا ببریم (مهم نیست)؛ چرا که آنان را به سوى ما باز می گردانند!

۷۸ - ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو بازگفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده ایم؛ و هیچ پیامبری حق نداشت معجزه ای جز به فرمان خدا بیاورد. و هنگامی که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود، به حق داوری خواهد شد؛ و آنجا اهل باطل زیان خواهند کرد!

تفسیر:

باز هم صبر کن

به دنبال بحث های گذشته در زمینه کارشکنی های کفار و کبر و غرور و تکذیب آنها نسبت به آیات الهی، در دو آیه مورد بحث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دلداری داده، امر به صبر و استقامت در مقابل این مشکلات می کند.

نخست می فرماید: «اکنون که چنین است صبر و شکیبائی پیشه کن! که وعده خدا حق است» (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

هم وعده پیروزی، که به تو داده شده، و هم وعده مجازات دردناک مستکبران مغرور و تکذیب کننده، هر دو حق است و بدون شک تحقق می یابد.

سپس برای این که دشمنان حق، چنین تصور نکنند که اگر در مجازاتشان تأخیری رخ دهد، می توانند از چنگال کیفر و عذاب الهی بگریزند، اضافه می کند: «هر گاه قسمتی از مجازات هائی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیات به تو نشان دهیم، و یا پیش از آن که آنها گرفتار عذاب شوند تو را از دنیا ببریم، مهم نیست، چرا که در هر حال به سوی ما بازگشت می کنند» و ما به وعده های خود درباره آنان عمل خواهیم کرد (فَإِذَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْكَ فَإِلَيْنَا يَرْجِعُونَ). (۱)

وظیفه تو تنها ابلاغ آشکار، و اتمام حجت بر همگان است، تا دلهای بیدار در پرتو تبلیغ تو، روشن گردد، و برای مخالفان نیز جای عذر و بهانه ای باقی نماند، تو به هیچ چیزی جز به انجام این وظیفه، دلبستگی نداشته باش، و حتی در بند این نباش که آتش سوزان دلت نسبت به این گروه سرکش با مجازات سریع الهی، تسکین یابد.

این سخن، در ضمن، تهدید روشنی نسبت به آنها است، تا بدانند در هر حال در چنگال عذاب الهی گرفتار خواهند شد، همان گونه که گروهی از آنان در همین دنیا در میدان «بدر» و صحنه های مشابه آن، به کیفر خود رسیدند، گروه بیشتری در قیامت سزای اعمال خود را خواهند دید.

۱ - نظیر همین معنی در آیه ۴۶، سوره یونس نیز آمده است.

باز برای مزید تسلی خاطر، و دلداری پیامبر(صلی الله علیه وآله) اشاره به وضع مشابه پیامبران پیشین می کند، که آنها نیز گرفتار چنین مشکلاتی بودند، ولی همچنان به راه خود ادامه دادند، و پیروزی را در آغوش گرفتند، می فرماید: «ما پیش از تو رسولانی فرستادیم، سرگذشت گروهی از آنان را در قرآن، برای تو بازگو کرده ایم، هر چند سرگذشت گروهی دیگر را برای تو بیان ننمودیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ).

هر کدام، با صحنه هائی از این قبیل، و مشکلاتی طاقت فرسا، دست به گریبان بودند، و در مقابل آنها اقوام لجوج و متکبر و مغرور، فراوان قرار داشتند، ولی سرانجام آئین حق پیروز گشت و ظالمان و مجرمان مغلوب شدند.

و از آنجا که مشرکان و کافران بهانه جو و لجوج، هر روز در برابر انبیای الهی، تقاضای معجزه دلخواه خود را داشتند، و مشرکان زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز همین شیوه را تکرار می کردند، قرآن در دنباله این سخن، اضافه می کند: «هیچ پیامبری حق نداشت و نمی توانست، معجزه ای جز به فرمان خدا بیاورد!» (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

اصولاً همه معجزات در اختیار خدا است، و بازیچه دست کفار نمی تواند باشد، و پیامبر(صلی الله علیه وآله) در برابر «معجزات اقتراحى» آنان، هرگز نمی تواند سر تسلیم فرود آورد، آنچه را برای هدایت مردم، و پیدا کردن حق ضروری و لازم است بر دست پیامبرانش ظاهر می سازد.

سپس با لحنی جدی و تهدیدآمیز، به کسانی که می گفتند اگر راست می گوئی چرا عذاب الهی به سراغ ما نمی آید؟ هشدار می دهد: «هنگامی که فرمان الهی برای مجازات این منکران لجوج صادر شود، در میان آنها به حق داوری خواهد شد، و پیروان باطل در آن هنگام زیان خواهند کرد» (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ

بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ).

در آن روز، درهای توبه بسته می شود، راههای بازگشت مسدود می گردد، و ناله ها و فریادها و شیونها به جائی نخواهد رسید، آن روز است که رهروان راه باطل، به روشنی می بینند که تمام سرمایه های هستی خود را از کف داده و متاعی نخریدند، بلکه گرفتار خشم و غضب و کیفر دردناک الهی شده اند، پس چرا این همه اصرار دارند که، آن روز غیر قابل برگشت فرا رسد؟!

مطابق این تفسیر، آیه فوق، اشاره به «عذاب استیصال» است. ولی جمعی از مفسران، این آیه را اشاره به فرمان عذاب در قیامت دانسته اند، در آنجاست که داوری حق در میان همگان می شود، و پیروان باطل به خسران و زیانکار بودن خود، از هر جهت آگاه می شوند.

تعبیر آیه ۲۷ سوره «جاثیه» نیز مؤید این تفسیر است، آنجا که می فرماید: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدْ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ: «هنگامی که قیامت برپا شود، در آن روز پیروان باطل خسارت می بینند».

ولی تعبیر به «أَمْرُ اللَّهِ»، و مانند آن، در آیات متعددی در مورد عذاب دنیا به کار رفته است. (۱) این احتمال نیز وجود دارد که، آیه معنی گسترده ای داشته باشد که هم عذاب دنیا را شامل شود، و هم مجازات آخرت را، و در هر دو صحنه زیانکاری مبطلین آشکار می شود. قابل توجه این که، در حدیثی می خوانیم: در شهر «مدینه» دلقکی بود که مردم را می خنداند، و گاه اظهار می داشت: این مرد (امام سجاد علی بن

۱ - مانند سوره هود، آیات ۴۳ و ۷۶ و ۱۰۱.

الحسین(علیه السلام)) مرا خسته کرده است، تا به حال نتوانسته ام او را بخندانم، لذا روزی امام(علیه السلام) عبور می کرد، آن مرد آمد و عبای حضرت را از دوش مبارکش برداشت و رفت، امام(علیه السلام) اعتنائی به او نکرد، همراهان به دنبال او رفتند و عبا را از وی گرفتند، و بر دوش حضرت افکندند، امام(علیه السلام) پرسید این شخص که بود؟ عرض کردند: دلچکی است که اهل «مدینه» را می خنداند، فرمود به او بگوئید: إِنَّ لِلَّهِ يَوْمًا يَخْسِرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ: «خداوند روزی دارد که در آن روز اهل باطل زیان می بینند»!(۱)

نکته:

عدد پیامبران الهی

بسیاری از مفسران، به تناسب آیات فوق، در اینجا بحثی درباره تعداد پیامبران الهی مطرح کرده اند، و روایات مختلفی در این زمینه نقل شده است.

روایت مشهور در این زمینه عدد «یکصد و بیست و چهار هزار» را نشان می دهد، در حالی که در بعضی از روایات، عدد پیامبران «هشت هزار» شمرده شده است، که «چهار هزار» از بنی اسرائیل و «چهار هزار» از غیر آنها بوده اند.(۲)

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) چنین آمده است، که پیغمبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) فرمود: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةً وَ عَشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ أَنَا أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا فَخْرَ، وَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِائَةَ أَلْفِ وَصِيٍّ وَ أَرْبَعَةً وَ عَشْرِينَ أَلْفَ وَصِيٍّ، فَعَلِيَ أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ أَفْضَلُهُمْ: «خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر آفرید که من از همه آنها نزد خداوند گرامی ترم، در عین حال فخر و

۱ - «امالی صدوق»، صفحه ۲۲۰، حدیث ۶، مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۳۷.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۸۳۰، ذیل آیات مورد بحث.

مباهاتی نمی کنم (و غروری به خود راه نمی دهم) و خداوند ۱۲۴ هزار وصی آفرید که علی (علیه السلام) از همه آنها نزد خداوند گرامی تر و برتر است» (۱).

در روایت دیگری از «انس بن مالک» از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، چنین نقل شده است: بُعِثْتُ عَلَى اثْنِ ثَمَانِيَةِ آلَافِ نَبِيٍّ، مِنْهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: «من به دنبال ۸ هزار پیامبر، مبعوث شده ام که چهار هزار از آنها، از بنی اسرائیل بودند» (۲).

این دو حدیث، با هم منافاتی ندارد، زیرا ممکن است حدیث دوم اشاره به انبیای بزرگ باشد (همان گونه که مرحوم «علامه مجلسی» در توضیح این سخن بیان کرده است).

باز در حدیث دیگری، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که در پاسخ سؤال «ابوذر» از تعداد پیامبران الهی، عدد ۱۲۴ هزار را بیان فرمود، و به دنبال سؤال از تعداد رسولان از میان آنها، عدد ۳۱۳ نفر را ذکر نمود (۳).

و نیز در حدیث دیگری، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از ذکر عدد ۱۲۴ هزار می خوانیم: ۵ نفر از آنها «الو العزم» بودند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی الله علیه وآله) (۴).

روایات دیگری نیز در این زمینه، نقل شده که، عدد بالا را تأیید می کند.

به هر حال، از آنچه گفتیم، روشن می شود که، این روایت خبر واحد نیست چنان که «برسوئی»، از بعضی از علماء در تفسیر «روح البیان»، نقل کرده است، بلکه اخبار متعدد و مستفیض، این مطلب را تأیید می کند که پیامبران الهی ۱۲۴ هزار نفر بودند، اخباری که در منابع مختلف اسلامی وارد شده است.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۰ (حدیث ۲۱).

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۱ (حدیث ۲۲).

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۲ (حدیث ۲۴).

۴ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۴۱ (حدیث ۴۳).

قابل توجه این که، عدد پیامبرانی که نام آنها صریحاً در قرآن آمده است فقط ۲۶ نفر است و آنها عبارتند از:

آدم - نوح - ادریس - صالح - هود - ابراهیم - اسماعیل - اسحاق - یوسف - لوط - یعقوب - موسی - هارون - شعیب - زکریا - یحیی - عیسی - داود - سلیمان - الیاس - الیسع - ذوالکفل - ایوب - یونس - عزیر و محمد

ولی پیامبران دیگری نیز هستند که در قرآن اشاراتی به آنها شده، بی آن که صریحاً نام آنها بیان شود، مانند «اشموئیل» که در آیه ۲۴۸ سوره «بقره» به عنوان «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ» به او اشاره شده است.

و «ارمیا» که در آیه ۲۵۹ سوره «بقره» به عنوان «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ...» (۱) و «یوشع» که در آیه ۶۰ سوره «کهف» به عنوان «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاةٍ» به او اشاره شده است (بنابراین که یوشع از پیامبران باشد).

و «خضر» که در آیه ۶۵ سوره «کهف» به عنوان «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» ذکر شده است. و همچنین «اسباط بنی اسرائیل» که بزرگان قبائل بودند، و در آیه ۱۶۳ سوره «نساء» تصریح شده، که بر آنها وحی الهی نازل گردیده است: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ...».

و اگر در میان برادران «یوسف»، نیز پیامبرانی وجود داشته اند در سوره «یوسف» کراراً اشاره به وضع آنها شده است.

کوتاه سخن این که: عدد پیامبرانی که خداوند اشاره به داستان و سرگذشت

۱ - البته در میان مفسران در این زمینه گفتگو است بعضی او را «ارمیا» و بعضی «خضر» و

آنها نموده از ۲۶ نفر بسیار بیشتر است، این عدد تنها مربوط به آنها است که نام آنها صریحاً ذکر شده.

آخرین سخن در اینجا این که: از بعضی از روایات که در کتب شیعه و اهل سنت آمده، استفاده می شود که خداوند از میان سیاه پوستان، نیز پیامبری مبعوث کرد، چنان که «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: رَوَى عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا أَسْوَدَ لَمْ يَقْصُ عَلَيْنَا قِصَّتَهُ: «خداوند پیامبری سیاه پوست مبعوث کرد، هر چند شرح سرگذشت او را در قرآن بیان نکرده است».(۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۸۳۰، ذیل آیات مورد بحث، ضمناً در حواشی تفسیر «کشاف» نیز

روایات متعددی در این زمینه نقل شده (جلد ۴، صفحه ۱۸۰، چاپ دار الکتب العربی).

- ۷۹ اَللّٰهُ الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمُ الْاَنْعَامَ لِتَرْکَبُوْا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَاْكُلُوْنَ
 ۸۰ وَ لَکُمْ فِیْهَا مَنَافِعُ وَ لَتَبْلُغُوْا عَلَیْهَا حَاجَتَکُمْ فِیْ صُدُوْرِکُمْ وَ عَلَیْهَا وَ
 عَلٰی الْفُلْکِ تُحْمَلُوْنَ
 ۸۱ وَ یُرِیْکُمْ اٰیٰتِہٖ فَاٰیَّ اٰیٰتِ اللّٰهِ تُنْکِرُوْنَ

ترجمه:

- ۷۹ - خداوند کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید، و از بعضی تغذیه کنید.
- ۸۰ - و برای شما در آنها منافع بسیاری (جز اینها) است، تا به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید؛ و بر آنها و بر کشتی ها سوار می شوید.
- ۸۱ - او آیتش را همواره به شما نشان می دهد؛ پس کدام یک از آیات او [= خدا] را انکار می کنید؟!

تفسیر:

منافع گوناگون چهارپایان

بار دیگر در این آیات، به نشانه های قدرت خداوند و مواهب گسترده اش نسبت به انسان ها، باز می گردد، و گوشه دیگری از آن را شرح می دهد، تا هم به عظمت او آشنا تر شوند، و هم حس شکرگزاری را که وسیله ای برای معرفت الله است در آنها برانگیزد.

می فرماید: «خداوند همان کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید، تا بر

آنها سوار شوید، و از آنها تغذیه کنید» (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ). بعضی از آنها، تنها برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرند همچون گوسفند، و بعضی، هم برای سواری و هم برای تغذیه مانند شتر، که هم کشتی بیابان های خشک و سوزان است، و هم وسیله ای برای تغذیه آدمیان!

«أنعام» جمع «نعم» (بر وزن قلم) در اصل بر شتر، اطلاق می شده، ولی بعداً توسعه یافته و به شتر و گاو و گوسفند، گفته می شود، این واژه از کلمه «نعمت» گرفته شده، به خاطر این که یکی از بزرگترین نعمت ها برای انسان ها، چهارپایان محسوب می شود، حتی امروز که آن همه وسایل نقلیه سریع السیر هوایی و زمینی اختراع شده است، باز در بعضی از موارد، منحصراً باید از چهارپایان استفاده کرد، در بیابان های شنزار، که عبور وسائل نقلیه در آن بسیار مشکل است، و در بعضی از گذرگاه های باریک کوهستان ها، تنها وسیله ای که با آن می توان عبور کرد، هنوز هم چهارپایانند!

اصولاً آفرینش چهارپایان، با آن خلقت های متفاوت، و مخصوصاً با آن روح تسلیم و قابلیت برای رام شدن، در حالی که در بسیاری از اوقات نیرومندتر از قوی ترین انسان ها هستند، خود نشانه ای از نشانه های بزرگ خدا است.

حیوانات کوچک و کم جثه ای را سراغ داریم، که به خاطر توحش برای انسان ها سخت خطرناکند، در حالی که گاهی افسار یک قطار بزرگ از شتران عظیم الجثه را به دست کودکی می سپارند «و می برد هر جا که خاطر خواه اوست»!

از این گذشته، استفاده های فراوان دیگری نیز از آنها می شود، همان گونه که

در آیه بعد به آن اشاره کرده، می فرماید: «و برای شما در آنها منافع قابل ملاحظه ای غیر از اینها است» (وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ).

از شیر و پشم و پوست و سایر اجزای آنها، استفاده می کنید و حتی فضولات بدن آنها نیز، در کشاورزی و غیره قابل استفاده است، خلاصه، در تمام وجود این چهارپایان، چیزی بی مصرف نیست، تمام مفید و سودمند است، حتی بعضی از مواد دارویی را از بدن چهارپایان می گیرند. (توجه داشته باشید نکره بودن «منافع» برای بیان اهمیت آن است).

سپس می افزاید: «منظور دیگر از آفرینش آنها این بوده است که بر آنها سوار شوید و به مقاصدی که در دل دارید برسید» (وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ).

بعضی از مفسران، این جمله را به معنی حمل و نقل «بارها» به وسیله چهارپایان دانسته اند، که در جمله های قبل به آن اشاره نشده است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ» (حاجتی که در دل دارید) مقاصد شخصی، و غیر عمومی باشد، مانند استفاده های تفریحی، هجرت و سیاحت، مسابقه ها و گاه کسب ابهت و مانند آن.

و از آنجا که اینها همه، وسیله مسافرت، در خشکی هستند، در پایان آیه می افزاید: «و بر این چهارپایان و بر کشتی ها سوار می شوید» (وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ). (۱)

تعبیر به «عَلَيْهَا» (بر چهارپایان) با این که قبلاً از آنها سخن به میان آمده، مقدمه ای است برای ذکر «فُلْک» (کشتی ها)، یعنی خداوند در صحرا و دریا

۱ - درباره «منافع حیوانات» در جلد ۱۱، صفحه ۱۵۸ به بعد (ذیل آیه ۵، سوره نحل)

مشروحاً بحث

کرده ایم.

وسیله مسافرت و حمل و نقل بارها را، در اختیار شما گذاشت، تا به سهولت بتوانید به مقاصد خود برسید.

در کشتی ها، خاصیتی آفرید که با تمام ثقل و سنگینی، بر روی آب باقی بماند، و جریان بادهای را آنچنان منظم قرار داده، که می توان از آنها در مسیرهای معینی پیوسته استفاده کرد، و «با آن به دیدار آشنا رسید».

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، برای تأکید و گرفتن اقرار از همگان می فرماید: «خدا آیاتش را همواره به شما نشان می دهد، بگوئید کدام یک از آیات خدا را می توانید انکار کنید؟! (وَ يُرِیْكُمْ آیَاتِهِ فَاٰیَ آیَاتِ اللّٰهِ تُنْکِرُوْنَ).

آیا آیات و نشانه های او را در «آفاق» می توانید انکار کنید؟ یا آیات او را در «انفس»؟ آیا آیات او را در آفرینش خود از خاک، و سپس پیمودن مراحل جنینی، و مراحل بعد از تولد را می توانید انکار کنید، یا نشانه های او را در مسأله حیات و مرگ؟

و آیا آیات الهی را در آسمان و زمین، و آفرینش شب و روز، می توان با دیده انکار نگریست؟ و یا آفرینش وسائلی برای ادامه حیات همچون انعام و چهارپایان؟

بر هر کجا که بنگرید، آثار خدا نمایان است، «کور باد چشمی که او را نبیند».

به راستی، با این که آیات و نشانه های او، برای همگان روشن است، چرا گروهی راه انکار را پیش می گیرند؟

مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در پاسخ این سؤال می گوید: این انکار ممکن است از سه امر ناشی گردد:

۱ - «هوا پرستی» که سبب می شود، انسان با شبهات بی اساس، چهره حق را بپوشاند (و به هوی و هوس خویش ادامه دهد، چرا که قبول حق او را محدود می سازد، از یکسو وظائفی برای او تعیین می کند، و از سوی دیگر، محدودیت هائی. اما هواپرستانی که نمی خواهند، نه آن وظائف را بپذیرند و نه این محدودیت ها را، به انکار حق برمی خیزند، هر چند دلائل آن روشن و آشکار باشد).

۲ - «تقلید و پیروی کورکورانه» (از دیگران، مخصوصاً از پیشینیان) که آن نیز پرده بر چهره حق، می افکند.

۳ - «پیش داوریهای غلط» و اعتقادهای فاسد پیشین، که در ذهن رسوخ یافته مانع از بررسی و مطالعه بی طرفانه در آیات حق می گردد، لذا از درک آنها عاجز می ماند.

- ۸۲ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَاراً فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
- ۸۳ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ
بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
- ۸۴ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
- ۸۵ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي
عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

ترجمه:

- ۸۲ - آیا روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! همانها که نفراشان از اینها بیشتر، و نیرو و آثارشان در زمین فزون تر بود؛ اما هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را بی نیاز سازد!
- ۸۳ - هنگامی که رسولانشان دلائل روشن برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می شمردند)؛ ولی آنچه را (از عذاب) به تمسخر می گرفتند آنان را فرا گرفت!
- ۸۴ - هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند: «هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوریم و به معبودهائی که همتای او می شمردیم کافر شدیم»!
- ۸۵ - اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده و آنجا کافران زیانکار شدند!

تفسیر:

به هنگام نزول عذاب، ایمان بیهوده است

این آیات، که آخرین آیات سوره «مؤمن» را تشکیل می دهد در حقیقت یک نوع نتیجه گیری از بحثهای گذشته است، زیرا بعد از بیان آن همه آیات الهی در آفاق و انفس، و آن همه مواضع لطیف و دلنشین و گفتگو پیرامون معاد و دادگاه بزرگ رستاخیز، منکران لجوج و کافران مستکبر را، با تهدیدهای شدید و توأم با استدلال و منطق مواجه ساخته، و پایان کار آنها را به وضوح بیان می کند.

نخست می گوید: «آیا آنها بر روی زمین سیر نکردند، تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها می زیستند چگونه شد؟! (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ)». اگر در اصالت تاریخ تدوین یافته، و آنچه بر صفحات اوراق ثبت شده، شک و تردید دارند، در اصالت آثاری که بر صفحه زمین از کاخهای ویران شده شاهان، از استخوان های پوسیده در زیر خاک، و از ویرانه های شهرهای بلا زده، که با بیانی رسا ماجراهای خویش را شرح می دهند، نمی توانند شک کنند.

«همان کسانی که از نظر تعداد نفرات از آنها بیشتر، و قوت و آثارشان در زمین از آنها فرونتر بود» (كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَاراً فِي الْأَرْضِ).

کثرت نفرات آنها را از قبورشان می توان شناخت، و قدرت و آثارشان را در زمین، از آنچه از آنها به یادگار مانده!

تعبیر به «آثَاراً فِي الْأَرْضِ» - همان گونه که در تفسیر آیه ۲۱ همین سوره که شبیه آن است گفته ایم - ممکن است اشاره، به پیشرفت گسترده کشاورزی آنها باشد، (چنان که در آیه ۹ سوره «روم» آمده) و یا اشاره، به ساختمان های عظیم و بناهای محکم اقوام پیشین در دل کوه ها و بر صحنه دشت ها (چنان که در آیات

۱۲۸ و ۱۲۹ سوره «شعرا» بیان شده است).

ولی به هر حال، «نیروهائی را که به دست می آوردند هرگز به هنگام وزش طوفان بلا و عذاب الهی، نتوانست آنها را بی نیاز سازد و نجات دهد» (فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (۱) بلکه تمام این قدرت ها در لحظاتی کوتاه، در هم کوبیده شدند، کاخ ها روی هم ریختند و ویران گشتند، و لشکریان عظیم و قدرتمند، همچون برگ خزان بر زمین افتادند، و یا در میان امواج کوه پیکر، دفن شدند!

جائی که آنها با آن همه قدرت چنین سرنوشتی پیدا کردند، این مشرکان ضعیف و ناتوان «مکه» که در برابر آنها چیزی به حساب نمی آیند، چه می اندیشند؟! *

در آیه بعد، به چگونگی برخورد آنها با پیامبران و معجزات و دلائل روشن انبیاء اشاره کرده می گوید: «هنگامی که رسولان آنها با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمدند، از آنان روی گرداندند، و تنها به معلوماتی که خود داشتند دل بستند و خوشحال بودند، و غیر آن را هیچ شمرند» (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ).

و همین امر، سبب شد تا «آنچه را از عذاب و تهدیدهای الهی، به باد استهزاء می گرفتند، بر سر آنان فرود آید» (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

در این که منظور از این علم و دانشی که آنها به آن مغرور بودند، و خود را با

۱ - در این که «ما» در جمله «ما أَغْنَىٰ» نافیه است یا استفهامیه است، دو احتمال ذکر کرده اند، ولی ظاهر،

همان اول است، و در این که «ما» در «ما كَانُوا يَكْسِبُونَ» موصوله اسمیه یا مصدریه است، باز دو احتمال

ذکر کرده اند، ولی معنی اول مسلماً ترجیح دارد.

داشتن آن بی نیاز از تعلیمات انبیاء می دیدند، چه بوده است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند که همه با هم قابل جمع است:

۱ - شبهات واهی و سفسطه های بی اساسی را، علم می پنداشتند و به آن تکیه می کردند که نمونه های متعددی از آن، در آیات قرآن منعکس است. گاه می گفتند: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: «چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را زنده کند؟» (۱).
و گاه می گفتند: إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَتُنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ: «آیا هنگامی که خاک شدیم و در زمین گم شدیم ممکن است بار دیگر آفرینش تازه ای بیاییم» (۲).
گاه می افزودند: مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ: «جز زندگی این دنیا چیزی در کار نیست، گروهی می میرند و گروهی متولد می شوند، و جز طبیعت ما را هلاک نمی کند!» (۳).

و امثال این ادعاهای واهی و بدون دلیل، که علمش می پنداشتند.

۲ - منظور، علوم مربوط به دنیا و تدبیر زندگی است، همان گونه که «قارون» مدعی آن بود، و می گفت: إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي: «این ثروت را به خاطر آگاهی خاصی که نزد من بوده است به دست آورده ام!» (۴).

۳ - منظور علوم و دانشهائی همچون دلائل عقلی و فلسفی، خواه در شکل رسمیش، یا غیر رسمی، که گروهی با داشتن این گونه علوم، خود را از پیامبران بی نیاز می بینند، چه در گذشته چه در حال!

و همان گونه که گفتیم، این تفسیرها منافات با یکدیگر ندارد، هدف این است که با اتکای به علوم محدود بشری، خواه در معارف عقلی و اعتقادات یا در

۱ - یس، آیه ۷۸.

۲ - سجده، آیه ۱۰.

۳ - جاثیه، آیه ۲۴.

۴ - قصص، آیه ۷۸.

دنیا و یا شبهات واهی که آن را علم می پنداشتند، علمی را که از سرچشمه وحی صادر شده بود، نفی می کردند و به باد استهزاء می گرفتند، و به علوم اندک خود خوشحال بودند، و خویشان را به کلی از انبیاء بی نیاز می دیدند. (۱)

اما قرآن، نتیجه این خودخواهی و غرور را، در آیات بعد چنین بیان کرده: «هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند، عذابی که برای ریشه کن کردن آنها نازل شده بود، و فرمان قطعی پروردگار را در زمینه نابودیشان به همراه داشت، از کرده خود پشیمان شدند، خود را موجودی ضعیف و ناتوان دیدند، و رو به درگاه حق آوردند و فریادشان بلند شد، گفتند: اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم، و نسبت به معبودهائی که شریک او می شمردیم کافر شدیم!» (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ).

«اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمان آنها به حالشان سودی نداشت» (فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا).

چرا که به هنگام نزول «عذاب استیصال»، درهای توبه بسته می شود، و اصولاً این گونه ایمان اضطراری، فایده ایمان اختیاری را نمی تواند داشته باشد، و زائیده آن شرائط فوق العاده است، به همین دلیل، هر گاه طوفان بلا فرو بنشیند راه گذشته خود را از سر می گیرند. و نیز به همین دلیل، ایمان فرعون به هنگامی که در میان امواج «نیل» افتاد،

۱ - بعضی از مفسران احتمال داده اند که ضمیر «جاءَهُمْ» به پیامبران بر گردد، بنابراین منظور از علوم،

علوم پیامبران است، و مراد از «فَرَحُوا» خنده و استهزای کفار به علوم انبیاء است، ولی این تفسیر

بسیار بعید به نظر می رسد (دقت کنید).

پذیرفته نشد.

این حکم، مخصوص افراد، یا اقوام معینی، نیست، بلکه چنان که قرآن در دنبال همین سخن می گوید: «این سنت الهی است که در مورد بندگان گذشته، نیز اجرا شده است» (سُنَّتِ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ).

سپس، آخرین آیه مورد بحث را با این جمله پایان می دهد: «و در آن هنگام که عذاب الهی دامانشان را فرو گرفت، خسران و زیان کافران آشکار شد» (وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ). آن روز فهمیدند که سرمایه ای، جز مشتی غرور و پندار، نداشتند، و آنچه را آب حیات خیال می کردند، سرابی بیش نبود، سرمایه های وجود خود را همه، در این بیراهه زندگی، به هدر داده، و محصولی جز گناه و عذاب الیم الهی، فراهم نساخته بودند، چه زیان و خسروانی از این برتر؟!

و به این ترتیب، سوره «مؤمن» که با توصیف حال کافران مغرور آغاز شده بود، با پایان زندگی دردناک آنها خاتمه می یابد!

نکته:

مغروران به علم

در آیات مختلف این سوره - چنان که شرح داده شد - سرچشمه اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم را، کبر و غرور معرفی می کند.

تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی، و یا کثرت نفرات و نیروی نظامی، سرچشمه می گیرد، و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که آن را فراوان می پندارد.

نمونه زنده آن را در عصر و زمان خود، و بعد از پیروزی های علمی و صنعتی در جوامع پیشرفته مادی با چشم می بینیم، زیرا می دانیم، یکی از عوامل

مؤثر نفی مذهب و روی آوردن به مکتب های الحادی، همان غرور علمی است که در قرون اخیر، برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده، آنها با کشف اسراری از طبیعت و دست یافتن به روزنه هائی از علم، آنچنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آنچه آنها می دانند، وجود ندارد، و چون خدا را در آزمایشگاه های خود، حاضر ندیدند راه انکار را پیش گرفتند!

این غرور علمی به قدری گسترش پیدا کرد، که اصلاً مذهب و وحی انبیاء را زائیده جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند: با فرا رسیدن دوران شکوفائی علم دیگر نیازی به این مسائل نیست!

حتی گاه پا را از این فراتر نهادند، و دوران زندگی بشر را از نظر فکری به چهار دوران تقسیم کردند:

۱ - دوران افسانه ها ۲ - دوران مذهب! ۳ - دوران فلسفه ۴ - و دوران علم، که منظورشان علوم طبیعی و تجربی بود!

البته آکنده بودن مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت، از خرافات، به این هدف باطل نیز کمک کرد، (منظور عمدتاً خرافات ارباب کلیسا است) و به این ترتیب به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیاء را از صحنه زندگی بشر بیرون ساختند.

ولی خوشبختانه، این مستی و غرور دیری نپایید، و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بی اساس خط بطلان کشید، و به مصداق آیات فوق هنگامی که به علوم خود مغرور شدند بآس الهی دامانشان را گرفت، و فریادهایشان به جائی نرسید.

از یکسو جنگهای جهانی اول و دوم، نشان داد که پیشرفت های علمی و صنعتی بشر، نه تنها او را خوشبخت نکرده، بلکه او را از هر زمان به لبه پرتگاه

نزدیکتر ساخته است.

از سوی دیگر، بروز انواع مفسد اخلاقی و اجتماعی، و بروز انواع نابسامانی‌ها، قتل‌ها و کشتارها و بیماری‌های روانی و انواع تجاوزهای مالی و ناموسی، نشان داد که علوم انسانی، هرگز نتوانسته است به تنهایی جلو نابسامانی‌ها را بگیرد، بلکه بد آموزی‌هایی که معمولاً از آن جدا نیست، گاهی بر دامنه آن افزوده است.

از سوی سوم، معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد، و انسان خود را از حل آن عاجز دید، و دنیا‌های وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمایی کرد (چه عوالم بسیار بزرگ و چه فوق العاده کوچک) و خود را از شناخت آن ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر دست به دامان تعلیمات انبیاء بزند، و گروه عظیمی دوباره به سایه وحی باز گردند، و درمان این بیماری‌های جانکاه را در دستورات انبیاء جستجو کنند؛ کلیساها رونق گرفت تعلیمات مذهبی جزء برنامه زندگی بسیاری شد.

در این میان «اسلام» با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود، بروز و ظهور تازه‌ای یافت، و حرکت‌ها به سوی شناخت اسلام اصیل، شروع شد.

امید است پیش از آن که بأس الهی، بار دیگر دامان گروهی از مردم این جهان را بگیرد، این بیداری همگانی شود، و آثار آن غرور، محو و نابود گردد تا به خسران و زیان منتهی نگردد.

پروردگارا! ما را از مرکب غرور، فرود آور! و از کبر و لجاجت و خود خواهی - که مایه هلاکت و بدبختی و شرمساری است - حفظ فرما!

خداوند! دنیای ما را نیز بیدار کن، و پیش از آن که بآس شدیدت دامن مردم عصر ما را فرو گیرد، به سایه پر مهر تعلیمات پیامبرانت باز گردان!

بار الها! ما را از آن گروه قرار ده، که از سرگذشت دیگران پند می گیرند، تا سرگذشت ما پندی برای دیگران نشود.

آمِنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره مؤمن

شب ۲۷ / محرم الحرام / ۱۴۰۵

اول / آبان / ۱۳۶۳

سوره حم سجده «فصلت»

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵۴ آیه است

تاریخ شروع

۲۸ / محرم الحرام / ۱۴۰۵

۲ / ۸ / ۱۳۶۳

محتوای سوره فصلت

این سوره، به حکم این که: از سوره های «مکی» است، ویژگیهای سوره های مکی را که تأکید بر معارف اسلامی و مسائل اعتقادی و انذار و بشارت است در بردارد، و در عین حال مسائلی در آن مطرح است که در سوره های دیگر قرآن مطرح نشده، و از مختصات این سوره است.

روی هم رفته محتوای این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱ - توجه به قرآن و بحثهای فراوانی پیرامون آن که در آیات مختلف این سوره آمده است، و از جمله، «بقاء حاکمیت قرآن و تسلط منطقی آن در تمام ادوار و اعصار» که در آیه ۴۱ و ۴۲ این سوره به آن اشاره شده است، و صریحاً می گوید: «این کتابی است شکست ناپذیر که باطل هرگز بر آن غلبه نخواهد کرد» و در عین حال دلیلی است بر عدم تحریف قرآن در طول تاریخ، و همچنین موضعگیری های سرسختانه دشمنان در مقابل این کتاب آسمانی تا آنجا که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند.

۲ - توجه به آفرینش آسمان و زمین، مخصوصاً آغاز آفرینش جهان از ماده گازی شکل (دخان) و مراحل پیدایش کره زمین و کوه ها و گیاهان و حیوانات.

۳ - اشاراتی به سرگذشت اقوام مغرور و سرکش پیشین، از جمله قوم عاد و ثمود، و سرنوشت دردناک آنها و اشاره کوتاهی به داستان موسی (علیه السلام).

۴ - انذار و تهدید مشرکان و کافران، مخصوصاً با ذکر آیات تکان دهنده ای درباره قیامت و گواهی اعضای بدن، حتی پوست تن انسان، و توبیخ شدید پروردگار نسبت به آنها به هنگامی که در برابر عذاب الهی قرار می گیرند.

- ۵ - پاره ای از دلایل رستاخیز و قیامت و خصوصیات و ویژگیهای آن.
- ۶ - مواعظ و اندرزهای گوناگون که در لابالای مباحث فوق آمده و به آنها روح و حیات بیشتری می بخشد، مخصوصاً دعوت به استقامت در راه حق، و طریقه برخورد منطقی با دشمنان، و طرز راهنمایی آنها به آئین خداوند.
- ۷ - سرانجام سوره را با بحث جالب و کوتاهی پیرامون «آیات آفاقی و انفسی پروردگار» و بازگشتی بر مسأله معاد پایان می بخشد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ حَمَّ السَّجْدَةِ أُعْطِيَ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا عَشْرَ حَسَنَاتٍ: «هر کس «حم سجده» را بخواند به تعداد هر حرفی از آن ده حسنه به او عطا می شود».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ قَرَأَ حَمَّ السَّجْدَةِ كَانَتْ لَهُ نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَدَّ بَصَرَهُ، وَ سُرُوراً، وَ عَاشَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مَغْبُوطاً مَحْمُوداً: «کسی که «حم سجده» را تلاوت کند این سوره در قیامت نوری در برابر او می شود تا آنجا که چشمش کار می کند، و مایه سرور و خوشحالی او خواهد بود، و در این دنیا نیز مقامی شایسته پیدا می کند که مایه غبطه دیگران می شود».(۲)

در حدیث دیگری از «بیهقی» نقل شده، که «خلیل بن مره» می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) هیچ شب به خواب نمی رفت، مگر این که سوره «تبارک» و «حم سجده» را می خواند.(۳)

مسلم است آیات بیدارکننده این سوره با آن همه مواعظ روشنی بخش، و آن

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، آغاز سوره حم سجده (جلد ۹، صفحه ۲).

۳ - «روح المعانی»، جلد ۲۴، صفحه ۸۴.

معارف غنی و پرمایه، در صورتی که با تلاوت، جذب روح انسان گردد، و راهنمای زندگی او شود، نوری برای قیامت، و وسیله مؤثری برای پیروزی او در این جهان، خواهد بود، چرا که تلاوت، مقدمه فکر است، و فکر مقدمه عمل.

نام گذاری این سوره به «فصلت» از آیه سوم آن گرفته شده، و به «حم سجده» از این جهت است که با «حم» آغاز می شود و آیه ۳۷ آن آیه سجده است.

- ۱ حم
- ۲ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- ۳ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
- ۴ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
- ۵ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - حم.

۲ - این کتابی است که از سوی خداوند رحمان و رحیم نازل شده است.

۳ - کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، در حالی که فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند!

۴ - قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است؛ ولی بیشتر آنان روی گردان شدند؛ از این رو چیزی نمی شنوند!

۵ - آنها گفتند: «قلب های ما نسبت به آنچه ما را به آن دعوت می کنی در پوشش هائی قرار گرفته و در گوش های ما سنگینی است، و میان ما و تو حجابی وجود دارد؛ پس تو کار خود را بکن و ما هم کار خود را می کنیم!»

باز هم عظمت قرآن

در روایات اسلامی آمده است که، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پیوسته بت های مشرکان را مذمت می کرد، و قرآن را بر آنها می خواند، تا به راه توحید بازگردند، اما آنها می گفتند: این «شعر» محمد(صلی الله علیه وآله) است، و بعضی می گفتند: این «کهان» است (کهان، غیب گوئی هائی بود که گروهی به ادعای ارتباط با جنیان داشتند) و بعضی می گفتند: اینها خطبه های زیبایی است که او می خواند (و نامش را «قرآن» گذاشته است).

روزی «ابو جهل» به «ولید بن مغیره» که از رجال معروف آنها بود، و عرب در اختلافات خود و در مشکلات، از او داوری و نظرخواهی می کرد، گفت: ای «ابا عبد شمس» (ابا عبد شمس کنیه «ولید» بود)! اینها می که محمد(صلی الله علیه وآله) می گوید: چیست؟ سحر است؟ یا کهان است؟ یا خطبه؟

گفت: بگذارید، سخنانش را بشنوم، نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد در حالی که در «حجر اسماعیل» نشسته بود، گفت: «ای محمد! چیزی از اشعارت را برای من بخوان!» فرمود: «شعر نیست، بلکه کلام خدا است که پیامبران و رسولانش را با آن می فرستاده».

گفت: «هر چه هست بخوان!»!

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) قرائت سوره «حم سجده» را آغاز کرد، هنگامی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را شنید مسخره کرد گفت: «مردی در «یمامه» داریم نامش «رحمن» است، مثل این که او را می خوانی!»!

فرمود: «نه، خدا را می خوانم که «رحمن» و «رحیم» است».

سپس ادامه داد، هنگامی که به آیه «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ

صَاعِقَةُ عَادَ وَ تَمُودَ» (۱) «ولید» از شنیدن آن لرزید، و مو بر تنش راست شد، از جا برخاست و به سوی خانه خود رفت و به سراغ «قریش» نیامد!

«قریش» گفتند: ای «ابو جهل»! مثل این که «ولید بن مغیره»، متمایل به دین «محمد» (صلی الله علیه و آله) شده است، آیا نمی بینی به سراغ ما نیامد، و سخنان او را پذیرفت، و به منزلش رفت؟ به همین جهت «قریش» سخت غمگین شدند.

روز دیگر «ابو جهل» به سراغ او آمده گفت: «ای عمو! (ولید عموی ابو جهل بود) ما را سر به زیر و رسوا کردی!»

«ولید» گفت: «مگر چه شده، فرزند برادر؟! گفت: «تو دلباخته آئین محمد شدی»؟

«ولید» گفت: «من به هیچ وجه دلبستگی پیدا نکردم، و من بر همان دین قبیلہ و نیاکانم هستم، ولی من سخن سخت و پیچیده ای از او شنیدم که از شنیدنش مو بر تن انسان راست می شود»!

«ابو جهل» گفت: «شعر» است؟

گفت: ابداً، شعر نیست.

گفت: خطبه های موزون است؟

گفت: نه، خطبه کلامی است به هم پیوسته و یکنواخت، و این سخنانی است متفاوت که هم وزن یکدیگر نمی باشد، اما درخشندگی خاصی دارد!

گفت: «کهان» است؟! گفت: نه.

گفت: پس چیست؟

گفت: بگذار در آن بیندیشم!

روز بعد گفتند: ای «ولید»! فکرت به کجا رسید؟

گفت: بگوئید «سحر» است چون دل ها را می گیرد و با خود می برد!!

اینجا بود که قسمتی از آیات سوره «مدثر» (آیات ۱۱-۳۰) درباره او نازل شد. (۱)

این روایت به خوبی نشان می دهد که تا چه حد، آیات این سوره پرجاذبه و تکان دهنده است، تا آنجا که در اندیشمند متعصب عرب، چنین عکس العملی را به جا می گذارد.

تفسیر:

باز در آغاز این سوره به «حروف مقطعه» برخورد می کنیم (حم) که برای دومین بار، در آغاز سوره های قرآن خودنمایی می کند، بارها پیرامون تفسیر «حروف مقطعه»، بحث کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم، جز این که بعضی «حم» را نام سوره و یا «ح» را اشاره به «حمید» و «م» را اشاره به «مجید» که دو نام از نام های بزرگ خداوند است دانسته اند.

سپس اشاره به عظمت قرآن کرده، می گوید: «این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است» (تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).

«رحمت عامه» خداوند و «رحمت خاصه» او دست به دست هم داده اند و نزول این آیات را سبب شده است، آیاتی که برای دوست و دشمن مایه رحمت

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۱۱ - این حدیث با

مختصر تفاوتی در کتب دیگر از جمله تفسیر

«قرطبی» در آغاز همین سوره (جلد ۸، صفحه ۵۷۸۲) نیز آمده است.

است، و برای اولیای خدا، برکات و رحمت‌های ویژه‌ای در بردارد. در حقیقت صفت بارز این کتاب آسمانی که در لابلای تمام آیاتش همچون عطر در ذرات برگ گل قرار گرفته همان «رحمت» است، رحمت برای کسانی که راه آن را بپویند و از تعلیماتش الهام گیرند.

بعد از بیان اجمالی فوق درباره قرآن، به بیان تفصیلی پرداخته، و اوصاف پنجگانه‌ای برای این کتاب آسمانی بیان می‌کند، اوصافی که ترسیم روشن و گویائی از چهره اصلی قرآن در بردارد. نخست می‌گوید: «این کتابی است که آیاتش مبین، و هر مطلبی را در جای خود بیان کرده، و شرح و تفصیل تمام نیازمندی‌های انسان را در تمام زمینه‌ها ذکر نموده است» (کتابُ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ). (۱)

«کتابی است فصیح و گویا» (قُرْآنًا عَرَبِيًّا).

«برای جمعیتی که آگاهند و جویای حقیقت اند» (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

«قرآنی که بشیر و نذیر است، و امیدبخش و بیم‌آفرین، نیکان را بشارت می‌دهد و مجرمان را تهدید می‌کند» (بَشِيرًا وَ نَذِيرًا).

«اما اکثر آنها روی گردان شدند لذا چیزی نمی‌شنوند» (فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ). (۲)

به این ترتیب نخستین امتیاز این کتاب بزرگ آسمانی، این است که مسائل

۱ - «کتاب» خبر بعد از خبر است، به این ترتیب که «تنزیل» خبر مبتدای محذوفی است، و

«کتاب» خبر بعد

از آن.

۲ - «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» ممکن است متعلق به «فُصِّلَتْ» باشد یا متعلق به «تَنْزِيل».

مختلف مورد نیاز بشر در آن تبیین و تشریح شده است به گونه ای که هر کس در هر سطحی از فکر و اندیشه باشد و در هر مرحله ای از نیاز روحی، به مقدار فکر و نیاز خویش از آن بهره می گیرد.

وصف دیگرش این است که مجموعه ای کامل است، زیرا «قرآن» از ماده «قرائت» در اصل به معنی جمع کردن اجزای سخن است.

در توصیف سوم، فصاحت و بلاغت مخصوص آن را بیان می کند، که حقایق را صریح و دقیق، بی کم و کاست و گویا و رسا، و در عین حال زیبا و جذاب منعکس می سازد. توصیف چهارم و پنجم، بیانگر تأثیر عمیق تربیتی آن است، از طریق بشارت و انذار، گاه چنان آیاتش در تشویق نیکان و پاکان اوج می گیرد، که تمام وجود انسان را به وجد می آورد، و گاه در تهدید و انذار فاسدان و مجرمان چنان تکان دهنده است، که مو بر تن انسان راست می شود، و این دو اصل تربیتی را دوش به دوش یکدیگر در آیاتش پیش می برد. ولی افسوس، که متعصبان لجوج، گوش شنوا، ندارند، گوئی کنند و هیچ نمی شنوند، گوش ظاهرشان سالم است، ولی روح شنوائی و درک حقایق را از محتوای کلام از دست داده اند.

اما عکس العمل منفی این کوردلان، به همین جا ختم نمی شد، بلکه تلاش و کوشش داشته که پیامبر(صلی الله علیه وآله) را از دعوت خود مأیوس سازند، و به او ثابت کنند که در مقابل دعوت تو گوش شنوائی در این دیار نیست، و بیهوده تلاش مکن! چنان که در آیه بعد می گوید: «آنها گفتند: قلب های ما در برابر دعوت تو در پوشش هائی قرار گرفته، و گوش های ما سنگین است، و میان ما و تو حجابی

وجود دارد!) (وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ). «حالا که چنین است کار به کار ما نداشته باش، توبه سراغ عمل و برنامه های خود باش، و ما به عقائد و مذهب خود عمل می کنیم» (فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ).

درست همانند بیمار نادان و ابلهی، که از دست طبیب مسیحا نفسی فرار می کند و سعی دارد از همه وسائل برای جدا ساختن خود از او کمک گیرد. نخست می گفتند: عقل و فکر ما گوئی در محفظه هائی قرار گرفته که چیزی در آن وارد نمی شود!

توجه داشته باشید «اِکِنَّه» جمع «کِنَان» به معنی پوشش است، نه یک پوشش که در حقیقت پوشش های جهل و تعصب، پوشش لجاجت و عناد، پوشش تقلید کورکورانه، و مانند آن قلب های آنها را فرا گرفته بود.

آنها می گفتند: علاوه بر این که «عقل» ما چیزی درک نمی کند «گوش» ما هم سنگین است، و سخنان تو را نمی شنویم یعنی هم مرکز اصلی از کار افتاده و هم ابزار و وسیله ها!.

از همه اینها گذشته، گوئی در میان ما و تو پرده ضخیمی کشیده شده که اگر گوش سالمی هم می داشتیم صدایت به گوش ما نمی رسید، پس چرا این همه خود را خسته می کنی؟، فریاد می زنی؟، دل می سوزانی؟، شب و روز تبلیغ می کنی؟، ما را به حال خود بگذار، که در اینجا کالای تو مشتری ندارد! تو بر دین خود و ما هم بر آئین خود!!

این نهایت وقاحت و بی شرمی و نادانی است که انسان با تمام وجودش این چنین از حق گریزان باشد:

در چشم این سیاه دلان، صبح کاذب است *** در روشنی اگر ید بیضا کند کسی!

قابل توجه این که: نمی گفتند: وَ بَيَّنَّا وَ بَيَّنَّاكَ حِجَابٌ: «میان ما و تو حجابی است» بلکه کلمه «من» را به آن می افزودند و می گفتند: «وَ مِنْ بَيَّنَّا وَ بَيَّنَّاكَ حِجَابٌ» تا تأکید بیشتری را بیان کنند، زیرا با افزودن این کلمه، مفهوم جمله چنین می شود: تمام فاصله میان ما و تو را حجابی پر کرده، بدیهی است، حجابی که تمام این فاصله را در بر گیرد، باید بسیار ضخیم باشد، و طبیعی است سخن گفتن از پشت چنین حجابی کمترین اثری نخواهد داشت.

جمله «فَاعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ»، ممکن است برای مایوس ساختن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از ناحیه کافران گفته شده باشد، که تو مشغول برنامه خویش باش و ما مشغول برنامه آئین خویش هستیم.

و نیز ممکن است، یک نوع تهدید نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد که تو هر کار از دستت ساخته است انجام ده، ما هم آنچه در توان داریم بر ضد شخص تو و آئین تو انجام خواهیم داد، و این نهایت لجاجت آنها را بیان می کند.

- ۶ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا
إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا لَهُ وَبَلِّغُوا لِلْمُشْرِكِينَ
۷ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ
۸ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

ترجمه:

- ۶ - بگو «من فقط انسانی مثل شما هستم؛ این حقیقت بر من وحی می شود که معبود شما معبودی یگانه است؛ پس تمام توجه خویش را به او کنید و از وی آمرزش طلبید؛ و وای بر مشرکان!
- ۷ - همانها که زکات را نمی پردازند، و آخرت را منکرند!
- ۸ - اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاداشی دائمی دارند!»

تفسیر:

مشرکان چه کسانی هستند؟

این آیات همچنان سخن از مشرکان و کافران می گوید، و در حقیقت پاسخی است به گفتاری که از آنها در آیات قبل، نقل شده، و دفع هر گونه توهّم و اشتباه در زمینه دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله).

می فرماید: «بگو من تنها انسانی مثل شما هستم و این حقیقت پیوسته بر من وحی می شود که معبود شما معبودی یگانه است» (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ

إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ).

نه مدعی ام فرشته بوده ام، نه خداوند و نه فرزند خدا هستم، بلکه انسانی همچون شما هستم با این تفاوت که پیوسته فرمان توحید به من وحی می شود، من هرگز نمی خواهم شما را مجبور به پذیرش این آئین کنم، تا آن گونه که گفتید، سرسختانه در برابر من بایستید و مقاومت یا تهدید کنید، راهی است روشن پیش پای شما می گذارم، و بیش از این وظیفه ای ندارم، تصمیم گیری نهائی با خود شما است.

سپس ادامه می دهد «اکنون که چنین است، تمام توجه خویش را به این معبود یکتا کنید، و از شرک و گناه توبه و استغفار نمائید» (فَاسْتَغْفِرُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا لَهُ). (۱)
سپس به عنوان هشدار و اعلام خطر می افزاید: «وای بر مشرکان» (وَإِلَّ لِلْمُشْرِكِينَ).

آیه بعد، به معرفی مشرکان پرداخته، و جمله ای را در این زمینه بازگو می کند که منحصر به این آیه است می فرماید: «همان کسانی که زکات را اداء نمی کنند و نسبت به آخرت کافرنند» (الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ).

در حقیقت معرفت آنها دو چیز است: ترک زکات، و انکار معاد.

این آیه در میان مفسران گفتگوهای زیادی برانگیخته است، و در تفسیر آن احتمالات فراوانی داده اند، علت اصلی آن این است که، زکات یکی از فروع اسلام است، چگونه ترک آن دلیل بر کفر و شرک می شود؟

۱ - جمله «فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ» از ماده «استقامت» در اینجا به معنی مستقیم رو به چیزی بودن است و

لذا با

«إِلَىٰ» متعدی شده چرا که مفهوم «استواء» را در بر دارد.

بعضی ظاهر آیه را حفظ کرده و گفته اند: ترک زکات، هر چند توأم با انکار وجوب آن نباشد، باز نشانه کفر است.

بعضی دیگر ترکِ توأم با انکار را، دلیل بر کفر دانسته اند، چرا که زکات از ضروریات اسلام است و منکر آن کافر می باشد.

جمعی گفته اند: «زکات» در اینجا به معنی «تطهیر و پاکیزگی» است، و منظور از ترک زکات ترک پاک سازی صفحه دل از لوث شرک است، همان گونه که در آیه ۸۱ سوره «کَهِف» نیز آمده است «خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً» (فرزندی که از او پاک تر باشد).

ولی اشکال مطلب در اینجا است که تعبیر به «لَا يُؤْتُونَ» (نمی پردازند و اداء نمی کنند) هیچگونه تناسبی با این معنی ندارد.

بنابراین راهی جز این نیست که منظور همان اداء زکات باشد.

مشکل دیگر اینجا است که زکات در سال دوم هجرت در مدینه تشریع شد، و این آیات مکی است، حتی به گفته بعضی از مفسران بزرگ، سوره «فصلت» از نخستین سوره هائی است که در «مکه» نازل شده، لذا ناچار شده اند که «زکات» را در اینجا به معنی هر گونه «انفاق در راه خدا» تفسیر کنند، یا بگویند: اصل وجوب زکات در «مکه» نازل شده بود، اما حد و حدود و نصاب و مقدار آن در سال دوم هجرت نازل گردید.

به هر حال آنچه در اینجا نزدیکتر به مفهوم آیه است این است که، منظور از «زکات» همان مفهوم عام انفاق بوده باشد، و ذکر آن در نشانه های شرک، به خاطر این است که، انفاق های مالی در راه خداوند، یکی از روشن ترین نشانه های ایثار و گذشت و عشق به الله است، چرا که مال از محبوب ترین امور، نزد انسان می باشد، و انفاق و ترک انفاق می تواند شاخصی برای شرک و ایمان

در بسیاری از موارد گردد تا آنجا که بعضی اموال خویش را از جان خود نیز محبوب تر دارند، و نمونه های آن را در طول زندگی دیده ایم.

و به عبارت دیگر، منظور ترک انفاقی است که نشانه عدم ایمان آنها به خدا است، و به همین دلیل در ردیف عدم ایمان به معاد ذکر شده، و یا ترک زکات توأم با انکار وجوب آن است. نکته دیگری که می تواند به روشن شدن تفسیر آیه کمک کند، این است که: «زکات» در میان دستورات اسلام، وضع خاصی دارد، و پرداختن آن نشانه به رسمیت شناختن حکومت اسلامی بوده است، و ترک آن غالباً نوعی طغیان و سرکشی و قیام بر ضد حکومت اسلامی محسوب می شده، و می دانیم قیام بر ضد حکومت اسلامی موجب کفر است.

گواه این سخن، مطلبی است که در تاریخ اسلام درباره «اصحاب رَدّه» (گروهی که بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرتد شدند) آمده است، آنها جمعی از طوایف «بنی طیّ» و «غطفان» و «بنی اسد» بودند که، از دادن زکات به مأموران حکومت اسلامی سر باز زدند، و به این طریق پرچم مخالفت را برافراشتند، مسلمانان نیز با آنها پیکار کردند و آنان را در هم کوبیدند.

درست است که موقع نزول این آیه، هنوز حکومت اسلامی تشکیل نشده بود، ولی این آیه می تواند در عین حال، اشاره سربسته ای به مطلب فوق باشد.

در تواریخ آمده است: «اهل رَدّه» بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) گفتند: أَمَّا الصَّلَاةُ فَنُصَلِّي، وَ أَمَّا الزَّكَاةُ فَلَا يُعْصَبُ أَمْوَالُنَا! «نماز را می خوانیم، اما زکات نه، ما اجازه نخواهیم داد، اموال ما غصب گردد!» به دنبال این ماجرا مسلمانان تصمیم

گرفتند با این گروه به پیکار برخیزند و آن را دلیل بر ارتدادشان می دانستند. (۱)

در آخرین آیه مورد بحث، به معرفی گروهی که در نقطه مقابل این مشرکان بخیل و بی ایمان قرار دارند، و جزای آنها، پرداخته می گوید: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، اجر و پاداشی جاودانی و قطع ناشدنی دارند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ).

«مَمْنُون» از ماده «مَن» در اینجا به معنی قطع، یا نقص است، بنابراین «غَيْرُ مَمْنُون» یعنی «غیر مقطوع» و بدون نقص، بعضی واژه «مَنْوَن» (بر وزن زبون) به معنی مرگ را، نیز از همین ماده دانسته اند و همچنین «مَنْتَ گذاردن با زبان» را، چرا که اولی قطع و پایان عمر است، و دومی نعمت و شکر را قطع می کند. (۲)

بعضی از مفسران، نیز گفته اند: منظور از «غَيْرُ مَمْنُون» در اینجا این است که، هیچگونه متی بر مؤمنان در این اجر و پاداش گذارده نمی شود (ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد).

نکته:

اهمیت فوق العاده زکات در اسلام:

آیه فوق با تعبیر تکان دهنده اش، تأکید مجددی است بر اهمیت این فریضه اسلامی، خواه به معنی زکات واجب گرفته شود، یا به مفهوم وسیع و گسترده تر، و باید چنین باشد زیرا: «زکات» یکی از عوامل مهم عدالت اجتماعی، و مبارزه با فقر و محرومیت،

۱ - تفسیر «ابو الفتوح»، جلد ۱۰، صفحه ۶، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «راغب» در «مفردات» ماده «مَن».

و پر کردن فاصله های طبقاتی، و تقویت بنیه مالی حکومت اسلامی، و پاک سازی روح و جان از حب دنیا و مال پرستی، و خلاصه وسیله بسیار مؤثری برای قرب الهی است. در بسیاری از روایات اسلامی تعبیراتی آمده است که نشان می دهد «ترک زکات»، در سر حد کفر است و شبیه تعبیری است که در آیات فوق آمده، به عنوان نمونه :

۱ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم از جمله وصایای پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) این بود: یا عَلِيُّ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ، وَ عَدَّ مِنْهُمْ مَانِعُ الزَّكَاةِ... ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ! مَنْ مَنَعَ قِيرَاطًا مِنْ زَكَاتٍ مَالِهِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا مُسْلِمٍ وَلَا كَرَامَةً، يَا عَلِيُّ! تَارَكَ الزَّكَاةَ يَسْتَلُّ اللَّهُ الرَّجْعَةَ إِلَيَّ الدُّنْيَا، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ... «ای علی! ده طایفه از این امت، به خداوند بزرگ کافر شده اند، و یکی از این ده گروه را مانع الزکات شمرد... سپس فرمود: ای علی! هر کس قیراطی از زکات مالش را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان و ارزشی در پیشگاه خدا ندارد، ای علی! تارک الزکات، به هنگام مرگ تقاضای بازگشت به این دنیا (برای جبران گناه عظیم خود می کند اما پذیرفته نمی شود) و این همان است که خداوند در قرآن به آن اشاره فرموده: «زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید پروردگارا! مرا بازگردانید» (اما پاسخ منفی می شنود)...» (۱)

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۸ و ۱۹ (بابُ ثُبُوتِ الْكُفْرِ وَ الْإِرْتِدَادِ وَ الْقَتْلِ بِمَنْعِ الزَّكَاةِ)

إِسْتِخْلَافًا وَ جُحُودًا) جمعی از فقها و محدثین همانند صاحب «وسائل» روایات فوق را حمل بر مورد انکار

زکات کرده اند. «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۴، حدیث ۱۱۴۵۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۲،

حدیث ۱۱۴۵۰ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۳، حدیث ۱۱۴۵۳.

۲ - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَ هِيَ الزَّكَاةُ، بِهَا حَقُّنَا دِمَائَهُمْ وَ بِهَا سَمُّوا مُسْلِمِينَ: «خداوند بزرگ برای فقیران در اموال اغنیا فريضة ای قرار داده که جز با اداء آن شایسته ستایش نیستند، و آن زکات است که به وسیله آن خون خود را حفظ می کنند و نام مسلمان بر آنها می گذارند».(۱)

۳ - بالاخره در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ مَنَعَ قِيرَاطًا مِنَ الزَّكَاةِ فَلَيَمُتَ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا: «کسی که قیراطی از زکات را منع کند یا باید یهودی از دنیا برود یا نصرانی».(۲)

در زمینه اهمیت زکات در اسلام، و فلسفه آن، و همچنین تاریخ وجوب زکات در اسلام، و سایر خصوصیات مربوط به آن در جلد ۸ از صفحه ۶ به بعد (ذیل آیه ۶۰ سوره توبه) مشروحاً بحث کرده ایم.

۱ و ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۸ و ۱۹ (باب ثُبُوتِ الْكُفْرِ وَالْإِرْتِدَادِ وَالْقَتْلِ بِمَنَعِ الزَّكَاةِ)

إِسْتِخْلَافًا وَ جُحُودًا) جمعی از فقها و محدثین همانند صاحب «وسائل» روایات فوق را حمل بر مورد انکار

زکات کرده اند. «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۴، حدیث ۱۱۴۵۵ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۲،

حدیث ۱۱۴۵۰ - «وسائل الشیعه»، جلد ۹، صفحه ۳۳، حدیث ۱۱۴۵۳.

- ۹ قُلْ إِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ
أَنْدَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ
- ۱۰ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا
فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لِيَوْمَئِذٍ
- ۱۱ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً
أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ
- ۱۲ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا
وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

ترجمه:

- ۹ - بگو: «آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی
قرار می دهید؟! او پروردگار جهانیان است!
- ۱۰ - او در زمین، کوه های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر
فرمود - اینها همه در چهار روز بود - درست به اندازه نیاز تقاضاکنندگان!
- ۱۱ - سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود؛ به آن و به زمین
دستور داد: «به وجود آئید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت
می آئیم!»
- ۱۲ - در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید، در هر آسمانی کار آن
(آسمان) را وحی (و مقرر) فرمود، و آسمان پائین را با چراغهایی [= ستارگان] زینت بخشیدیم،
و (با شهاب ها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم؛ این است تقدیر خداوند توانا دانا!

تفسیر:

دوران های آفرینش آسمان ها و زمین

آیات فوق، نمونه ای از آیات آفاقی و نشانه های عظمت و علم و قدرت خدا در آفرینش زمین و آسمان و آغاز خلقت موجودات است که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد کافران و مشرکان را مخاطب ساخته و از آنها سؤال کند آیا خداوندی را که مبدأ این عوالم پهناور و گسترده است هرگز می توانند انکار کنند؟ تا از این طریق وجدان و عقل و هوش آنها را بیدار کند و به داوری طلبد.

می فرماید: «بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید، کافر هستید؟! (قُلْ أَإِنكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ).

«و برای او شبیه و نظیرهایی قائل می شوید؟ (وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا).

چه اشتباه بزرگ، و چه سخن بی پایه ای؟

«او پروردگار جهانیان است» (ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

آیا کسی که این جهان را هم اکنون، تدبیر می کند، او خالق این آسمان و زمین نیست؟ اگر او خالق و مدبر است پس این بت ها و معبودهای ساختگی را چگونه در کنار او قرار می دهید؟ شایستگی پرستش، تنها برای کسی است که خلقت و تدبیر و مالکیت و حکومت جهان از آن او است.

در آیه بعد، به آفرینش کوه ها، و معادن و برکات زمین، و مواد غذایی پرداخته می فرماید: «او در زمین کوه هایی قرار داد، و برکات و منافع در آن آفرید، و مواد غذایی مختلف آن را مقدر فرمود، اینها همه، در چهار روز بود» (وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ).

«این مواد غذایی درست به اندازه نیاز نیازمندان و تقاضاکنندگان است»

(سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ). (۱)

به این ترتیب، خداوند، نیازمندی های همه نیازمندان را پیش بینی کرده، و برای همه آنها آنچه لازم بوده است آفریده، و هیچ کم و کاستی در آن وجود ندارد، همان گونه که در آیه ۵۰ سوره «طه» می گوید: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه آفرینش او اقتضا داشت عطا کرد، و سپس او را در مسیرش هدایت نمود». منظور از «سائِلین» در اینجا ممکن است انسان ها بوده باشند، یا اعم از انسان ها و حیوانات و گیاهان، (و اگر به صورت جمع عاقل ذکر شده به اصطلاح از باب «تغلیب» است). مطابق این تفسیر، نه تنها نیاز انسان ها بلکه نیاز حیوانات و گیاهان را از آغاز در زمین پیش بینی کرده، و آنچه برای ادامه حیات آنها لازم بوده، آفریده است.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است، و آن این که:

چگونه، در آیات فوق آفرینش زمین را در دو روز، و کوهها و برکات و غذاها در چهار روز، و در دنباله این آیات، آفرینش آسمان ها را نیز در دو روز ذکر کرده، که مجموعاً هشت روز می شود؟ در حالی که در آیات فراوانی از قرآن مجید، آفرینش آسمان ها و زمین مجموعاً در شش روز، یا به تعبیر دیگر، در

۱ - در مورد «سَوَاءٌ» و همچنین «لِّلسَّائِلِينَ» احتمالات متعددی داده شده است:

نخست این که، «سَوَاءٌ» حال باشد برای «أَفْوَات» و «لِّلسَّائِلِينَ» متعلق به «سَوَاءٌ» و نتیجه آن همان

تفسیری می شود که در بالا آوردیم.

احتمال دیگر این که، «سَوَاءٌ» صفت برای «آیام» بوده باشد، یعنی این چهار دوران مساوی با یکدیگر بوده،

و اما «لِّلسَّائِلِينَ» یا متعلق به «قَدَرٌ» و یا به محذوفی، و در تقدیر چنین است: «كَأَنَّهُ لِّلسَّائِلِينَ»

یعنی این

چهار روز پاسخی است برای سؤال کنندگان (ولی تفسیر اول از همه روشن تر است).

شش دوران، بیان شده است. (۱)

مفسران، در پاسخ این سؤال، دو راه را انتخاب کردند:

راه اول، که مشهور و معروف است این که: آنجا که می گوید «أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ» (چهار روز) منظور، تتمه چهار روز است، به این ترتیب در دو روز اول از این چهار روز زمین آفریده شد، و در دو روز بعد، سایر خصوصیات زمین، به اضافه خلقت آسمان ها در دو روز، مجموعاً شش روز (شش دوران) می شود.

نظیر این تعبیر در زبان عرب و تعبیرات فارسی نیز وجود دارد که فی المثل گفته می شود: از اینجا تا مکه ده روز طول می کشد، و تا مدینه پانزده روز، یعنی پنج روز فاصله مکه و مدینه است و ده روز فاصله اینجا تا مکه. (۲)

البته اگر آیات متعدد آفرینش در شش روز، نبود چنین تفسیری پذیرفته نمی شد، ولی از آنجا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، و قرینه یکدیگر می شوند، تفسیر بالا به خوبی قابل قبول است.

راه دیگری که تعداد کمی از مفسران آن را انتخاب کرده اند این است که:

«أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ» (چهار روز) مربوط به آغاز خلقت نیست بلکه اشاره به فصول چهارگانه سال است که مبدأ پیدایش ارزاق و پرورش مواد غذایی انسان ها و حیوانات است. (۳)
ولی طبق این تفسیر علاوه بر این که، هماهنگی را در میان جمله های آیات فوق، تأمین نمی کند - چرا که در مورد خلقت زمین و آسمان، «یوم» به معنی

۱ - به آیات ۵۴ سوره اعراف، ۳ یونس، ۷ هود، ۵۹ فرقان، ۴ سجده، ۳۸ ق، ۴ حدید مراجعه شود.

۲ - طبق این تفسیر آیه تقدیری دارد به این صورت «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي تَمَتَّةٍ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» و یا به

تعبیری که در تفسیر «کشاف» آمده «كُلُّ ذَلِكَ فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ».

۳ - حدیثی به این مضمون در تفسیر «علی بن ابراهیم»، نیز آمده است (جلد ۲، صفحه ۲۶۲).

دوران آغاز پیدایش است - «یوم» در مورد خصوصیات زمین و مواد غذایی به معنی فصول سال گرفته شده، که پیوسته تکرار می گردد.

اضافه بر این نتیجه آن این است: از شش روز آفرینش، دو روز مربوط به خلقت زمین، و دو روز مربوط به خلقت آسمان ها، اما از دو روز باقیمانده که مربوط به خلقت موجوداتی است میان زمین و آسمان «ما بَيْنَهُمَا» سخنی به میان نیامده است.

به هر حال تفسیر اول، از جهاتی مناسب تر به نظر می رسد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که «روز» در آیات فوق، هرگز به معنی روز معمولی نیست، چرا که قبل از آفرینش زمین و آسمان، اصلاً روز به این معنی وجود نداشته، بلکه منظور از آن دوران های آفرینش است که گاه میلیون ها یا میلیارد ها سال به طول انجامیده.

توضیح این معنی را به طور کامل در «جلد ششم» (ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) صفحه ۲۰۰ به بعد آورده ایم.

در اینجا دو نکته دیگر، باقی می ماند که باید به آن توجه کرد:

نخست این که: منظور از «بَارَكَ فِيْهَا» چیست؟ ظاهر این است که اشاره به معادن و منابع زیرزمینی و روی زمینی و درختان و نهرها و منابع آب است که مایه برکت و استفاده همه موجودات زنده زمین می باشد.

در این که تعبیر به «فِيْ أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» (در چهار روز) مربوط به آفرینش کدام یک از موضوعاتی است که در آیه ذکر شده، بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که: تنها به مسأله «اقوات» (مواد غذایی) مربوط است، در حالی که چنین نیست، بلکه مربوط به هر سه قسمت مذکور در آیه است (آفرینش کوه ها، آفرینش منابع و برکات زمین، و آفرینش مواد غذایی) زیرا در غیر این صورت،

بعضی از این امور داخل در ایامی که در آیات فوق آمده است نخواهد بود و این با نظام آیات تناسب ندارد.

بعد از پایان سخنان مربوط به آفرینش زمین و مراحل تکاملی آن، به بحث از آفرینش آسمان ها، پرداخته می فرماید: «سپس اراده آفرینش آسمان نمود، در حالی که به صورت دود بود، به آسمان و زمین فرمود: به وجود آئید و شکل گیرید، چه از روی طاعت و چه اکراه» (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا).
«آنها گفتند ما از روی طاعت و امتثال فرمان می آئیم» (قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ).

«در این هنگام، خداوند آنها را به صورت هفت آسمان، در دو روز آفرید و کامل کرد» (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ).
«و در هر آسمان، آنچه را می خواست امر و فرمان داد» و موجودات و مخلوقات مختلف را در آنها آفرید، و به آنها نظام بخشید (وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا).
«و آسمان پائین را با چراغ های ستارگان زینت بخشیدیم، و با شهاب ها از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم» (وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا).
آری «این است، تقدیر خداوند قادر و دانا» (ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

در این دو آیه نکات مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد:

۱ - تعبیر به «ثُمَّ» (سپس) معمولاً برای تأخیر در زمان می آید، ولی گاه به معنی تأخیر در بیان می باشد.

اگر به معنی اول باشد، مفهومی این است که آفرینش آسمان ها، بعد از خلقت زمین و آفرینش کوه ها و معادن و مواد غذایی، صورت گرفته است، ولی اگر به معنی دوم باشد، هیچ مانعی ندارد که آفرینش آسمان ها قبلاً صورت گرفته، و زمین بعد از آن، ولی به هنگام بیان نخست، از زمین و ارزاق و منابع آن که مورد توجه و نیاز انسان هاست، شروع کرده، سپس به شرح آفرینش آسمان پرداخته است.

معنی دوم، گذشته از این که با اکتشافات علمی هماهنگ تر است، با آیات دیگر قرآن نیز موافقت دارد؛ چرا که در سوره «نازعات» چنین می فرماید: أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَ أَعْطَشَ لِبْئَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَائَهَا وَ مَرْعَاهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ. «آیا زنده شدن شما بعد از مرگ مشکل تر است، یا آفرینش آسمان؟ خداوند آن را بنا کرد، برافراشت و منظم ساخت، شب آن را تاریک، و روز آن را آشکار ساخت، و زمین را بعد از آن گسترده، آب های درونی آن و گیاهان و چراگاه های آن را خارج نمود، و کوه ها را بعد از آن پا بر جا ساخت، تا وسیله زندگی برای شما و چهارپایانان فراهم گردد».(۱)

این آیات، به خوبی روشن می سازد که گسترش زمین، و جوشیدن چشمه ها، و پیدایش درختان و مواد غذایی، همه، بعد از آفرینش آسمان ها صورت گرفته است، در حالی که اگر «ثُمَّ» را به تأخیر زمانی تفسیر کنیم باید بگوئیم همه اینها قبل از آفرینش آسمان صورت گرفته، و از آنجا که «بَعْدَ ذَلِكَ» به روشنی همه اینها را بعد از آن می شمرد، تفسیر «ثُمَّ» به تأخیر بیانی، روشن به

نظر می رسد. (۱)

۲ - «اِسْتَوَى» از ماده «استواء» در اصل، به معنی «اعتدال یا مساوات» دو چیز با یکدیگر است، ولی به طوری که بعضی از ارباب لغت و مفسران گفته اند، این ماده هنگامی که با «علی» متعدی شود، به معنی «استیلاء و سلطه بر چیزی» است، مانند الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اِسْتَوَى: «خداوند بر عرش استیلا دارد». (۲)

و هنگامی که با «إِلَى» متعدی شود، به معنی «قصد» می آید، مانند آیه مورد بحث که می فرماید: ثُمَّ اِسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ: «سپس اراده آفرینش آسمان کرد».

۳ - جمله «هِيَ دُخَانٌ» (آسمان ها در آغاز به صورت دود بود)، نشان می دهد که آغاز آفرینش آسمان ها از توده گازهای گسترده و عظیمی بوده است، و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملاً هماهنگ است.

هم اکنون نیز بسیاری از ستارگان آسمان، به صورت توده فشرده ای از گازها و دخان هستند. ۴ - جمله فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ اَنْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا: «خداوند به آسمان و زمین فرمود: به شکل خود در آید، از روی اطاعت یا اکراه» به این معنی نیست که واقعاً سخنی با لفظ گفته شده باشد، بلکه، گفته خداوند همان فرمان تکوینی، و اراده او بر امر آفرینش است، و تعبیر به «طَوْعاً أَوْ كَرْهًا» اشاره به این است که، اراده قطعی خداوند، به شکل گرفتن آسمان ها و زمین تعلق یافته بود، و در هر صورت می بایست آن مواد، به چنین صورت مطلوبی در آیند بخوانند، یا نخوانند.

۵ - جمله «أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (ما از روی اطاعت شکل نهائی به خود گرفتیم)

۱ - این که از «ابن عباس» نقل شده که، می گوید: «آفرینش زمین قبلاً بوده اما «دَحْوُ الْأَرْضِ» بعداً بوده،

هیچ مشکلی را حل نمی کند، گوئی «ابن عباس» به دنباله آیه که از آفرینش کوهها و مواد غذائی سخن

می گوید عنایت نکرده است (دقت کنید).

۲ - طه، آیه ۵.

اشاره به این است که، مواد تشکیل دهنده آسمان و زمین، از نظر تکوین و آفرینش کاملاً تسلیم اراده و فرمان خدا بود، اشکال لازم را به خود پذیرفت، و هیچگونه مقاومتی در برابر این فرمان الهی، از خود نشان نداد.

به هر حال، روشن است که آن «امر» و این «امثال» جنبه تکلیفی و تشریعی نداشته، بلکه، صرفاً از نظر تکوین صورت گرفته است.

۶ - جمله فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَواتٍ فِی یَوْمَیْنِ: «آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید»، اشاره به وجود دو دوران در آفرینش آسمان ها است که هر دورانی از آن میلیون ها، یا میلیارد ها سال به طول انجامیده، و هر دوران به نوبه خود، به ادوار دیگری تقسیم می شود، این دو دوران ممکن است دوران تبدیل گازهای فشرده به مایع و مواد مذاب، و دوران تبدیل مواد مذاب به جامد بوده باشد.

قبلاً نیز گفته ایم: استعمال «یوم» و معادل آن در فارسی (روز) و در لغات دیگر، به معنی «دوران» بسیار رایج و متداول است، و حتی در کلمات روزمره ما، فراوان دیده می شود، فی المثل، می گوئیم: انسان در زندگی یک روز گرفتار ناکامی می شود، و روز دیگر پیروز می گردد، اشاره به ترکیب زندگی از دوران های مختلف شکست و پیروزی است.

شرح مبسوطی در این زمینه، در جلد ۶ صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) ذکر شده است. ۷ - عدد «سَبْعَ» (هفت) ممکن است در اینجا «عدد تکثیر» باشد، یعنی آسمان های فراوان و کُرّات بی شماری آفریدیم، و نیز ممکن است «عدد تعداد» باشد، یعنی عدد آسمان ها درست هفت است، با این قید که تمام آنچه از کواکب و ستارگان ثوابت و سیارات را می بینیم، طبق گواهی جمله بعد، در این آیه، جزء

آسمان اول است، به این ترتیب عالم آفرینش از هفت مجموعه بزرگ تشکیل یافته، که تنها یک مجموعه آن در برابر دیدگان انسان ها قرار گرفته، و هنوز دستگاه های علمی و تحقیقاتی انسان به ماوراء این منطقه، یعنی غیر از آسمان اول نفوذ نکرده است.

اما شش عالم دیگر چگونه است؟ و از چه تشکیل یافته؟ جز خدا نمی داند. این تفسیر صحیح تر به نظر می رسد (شرح بیشتر این موضوع را در جلد اول، در تفسیر آیه ۲۹ بقره، تحت عنوان «آسمان های هفتگانه» مطالعه فرمائید). (۱)

۸ - جمله وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا: «در هر آسمانی فرمان خود را وحی کرد و نظام لازم را به آنها بخشید» اشاره به این است که تنها با آفرینش آسمان ها، مسأله تمام نشد، بلکه در هر کدام آنها موجودات و مخلوقات و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود، که هر یک به تنهایی نشانه ای از عظمت و علم و قدرت او است.

۹ - جمله وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا: «آسمان پائین را به چراغ های روشن ستارگان زینت بخشیدیم و در آن شهاب هائی که پهنه آسمان را از شیاطین حفظ می کنند آفریدیم» دلیل بر این است که همه ستارگان زینت بخش آسمان اول می باشند، و در نظر انسان ها همانند چراغ هائی هستند که از سقف این آسمان نیلگون آویزان شده است، و نه تنها زینت آسمانند و با تَلَأُلُوْهُ خاص و چشمک زدن های پر معنی و پی در پی، قلب عاشقان اسرار آفرینش را به سوی خود جذب می کنند، و ترانه توحید سر می دهند، بلکه در شب های تاریک، برای

گمشدگان بیابان‌ها چراغ‌هایی هستند که، هم با روشنائی خود راهنمایی می‌کنند، و هم سمت و جهت حرکت را معین می‌سازند.

«شهب» که در حس ما به صورت ستارگان سریع‌السیری در آسمان ظاهر می‌شوند، تیرهایی هستند که بر قلب شیاطین می‌نشینند، و پهنه آسمان را از نفوذ آنها حفظ می‌کنند (شرح این موضوع را در جلد ۱۱ صفحه ۴۰ به بعد، ذیل آیه ۱۷ سوره حجر، و شرح تکمیلی آن را در جلد ۱۹ ذیل آیه ۷ سوره صافات مطالعه فرمائید).

۱۰ - جمله ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: «این آفرینش و اندازه‌گیری خداوند قادر دانا است»، در حقیقت مکملی است برای ۹ جمله قبل و مجموعاً «عشره کامله‌ای» را تشکیل می‌دهد و می‌گوید: تمام آنچه در آسمان و زمین از آغاز آفرینش، سپس دوران شکل‌گیری و نظم دقیق رخ داده، همه برنامه حساب شده‌ای داشته که از ناحیه آن مبدأ بی پایان علم و قدرت، تنظیم گردیده، و اندیشه و تفکر در هر کدام راهی به سوی آن مبدأ بزرگ می‌گشاید.

- ۱۳ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ
 ۱۴ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
 قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَأِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
 ۱۵ فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنْنا
 قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا
 بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
 ۱۶ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيَّامٍ نَحِيسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ
 الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ

ترجمه:

- ۱۳ - اگر آنها رویگردان شوند، بگو: «من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه عاد و ثمود
 می ترسانم!»
 ۱۴ - در آن هنگام که رسولان از پیش رو و پشت سر (و از هر سو) به سراغشان آمدند و (آنان
 را دعوت کردند) که جز خدا را نپرستید! آنها گفتند: «اگر پروردگار ما می خواست فرشتگانی
 نازل می کرد؛ از این رو ما به آنچه شما مبعوث به آن هستید کافریم!»
 ۱۵ - اما قوم عاد، به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!
 آیا نمی دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قوی تر است؟! و (به خاطر
 این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند.
 ۱۶ - سرانجام تندبادی شدید و هول انگیز و سرد و سخت، در روزهای شوم و پر

غبار بر آنها فرستادیم، تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم؛ و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده تر است، و (از هیچ طرف) یاری نمی شوند!

تفسیر:

از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود بترسید!

به دنبال گفتار مؤثری که در زمینه توحید و شناسائی خداوند در آیات گذشته آمد، در آیات مورد بحث، مخالفان لجوج را که این همه نشانه های روشن و آیات بینات را نادیده می گیرند، شدیداً انداز کرده و به آنان هشدار می دهد و می گوید: «اگر با این همه دلائل روی گردان شوند، به آنها بگو: من شما را به صاعقه ای همچون صاعقه قوم عاد و ثمود تهدید می کنم» (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عاد وَ ثَمُودَ).

از آن بترسید که همان صاعقه های مرگبار و آتش زا و در هم کوبنده، به سراغ شما بیاید و به زندگی ننگین شما خاتمه دهد. (۱)

در آغاز این سوره خواندیم بعضی از سران مشرکان مکه، مانند «ولید بن مغیره» (و به روایتی عتبۀ بن ربیع)، برای تحقیق پیرامون قرآن و دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خدمتش آمدند و سؤالاتی کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ضمن پاسخ، آیات آغاز این سوره را برای آنها تلاوت کرد، هنگامی که به آیات فوق رسید، و آنان را به صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود تهدید نمود، چنان تکان خوردند و در وحشت فرو رفتند که دیگر قادر به ادامه سخن نبودند، برخاستند، به سوی گروه خود بازگشتند، و تأثر شدید خود را از این کلمات اضطراب انگیز، بیان کردند.

۱ - «فاء» در «فَإِنْ أَعْرَضُوا» بنابر آنچه گفته شد «فاء تفریع» است، و این انداز کوبنده را فرع

بر اعراض از

آیات توحیدی پیشین قرار می دهد.

«صاعقه» به گفته «راغب» در «مفردات» صدای مهیبی است که در جو ایجاد می شود، و آتش یا مرگ، یا عذاب همراه دارد (و به همین جهت است که گاهی صاعقه را به مرگ، و گاه به آتش اطلاق می کنند).

«صاعقه» طبق تحقیقات دانشمندان امروز، جرقه عظیم الکتریسته است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد، با زمین که بار منفی دارد، ایجاد می شود و معمولاً به نوک کوه ها، درختان و هر شیء مرتفع، و در بیابان های مسطح به انسان ها و چارپایان می خورد، حرارت آن به قدری زیاد است که هر چیزی در مسیر آن قرار گیرد، تبدیل به خاکستر می شود، و صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را در همان نقطه به همراه دارد، و می دانیم، خداوند گروهی از اقوام سرکش پیشین را به وسیله آن مجازات کرد و عجیب این که باتمام پیشرفت های علمی که نصیب بشر شده هیچ وسیله ای برای دفع آن وجود ندارد و انسان از مبارزه با آن عاجز است. اما چرا از میان همه اقوام در این جا، انگشت روی قوم عاد و ثمود گذاشته شده است؟ این به خاطر آن است که، عرب از وضع آنها اطلاع داشته، و آثار ویرانه های شهرهای آنها را با چشم خود دیده بودند، به علاوه به حکم آن که یک قوم بیابان گرد بودند، از خطرات صاعقه به خوبی آگاهی داشتند.

سپس می افزاید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبران الهی از هر سو، از پیش رو، و پشت سر، به سراغشان آمدند و آنها را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند» (إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ).

تعبیر «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ» ممکن است اشاره به همان باشد که در بالا گفتیم، یعنی پیامبران الهی از تمام وسائل هدایت و تبلیغ استفاده کردند، و از

هر دری ممکن بود، وارد شدند تا در دل این سیاه دلان نفوذ کنند. و نیز ممکن است اشاره به پیامبرانی باشد که در زمان های مختلف در میان این اقوام آمدند و ندای توحید، سر دادند.

اما ببینیم آنها در برابر تلاش عظیم و گسترده این رسولان الهی، چه پاسخی گفتند؟! می فرماید: «آنها گفتند: اگر پروردگار ما می خواست، فرشتگانی نازل می کرد تا دعوت او را به ما ابلاغ کنند، نه انسان هایی همانند خود ما» (قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً). اکنون که چنین است، «ما به طور مسلم به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم، و اصلاً اینها را از سوی خداوند نمی دانیم» (فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ). مفهوم این سخن آن نیست که، شما رسولان خدائید و ما به رسالت شما ایمان نمی آوریم، بلکه منظور این است، شما اصلاً رسالتی ندارید فقط ادعائی بی اساس می کنید، و به همین دلیل ما تسلیم سخنان شما نخواهیم شد (بنابراین منظور از جمله «ما أُرْسِلْتُمْ بِهِ» یا استهزاء و سخریه است و یا مقصود این است که: شما ادعای چنین را رسالتی دارید).

این همان بهانه ای است که، قرآن کراراً از منکران دعوت انبیاء (علیهم السلام) نقل می کند، که انتظار داشتند پیامبر الهی، همیشه فرشته باشد، گوئی بشر هرگز شایستگی این مقام را ندارد، چنان که در آیه ۷ سوره «فرقان» نیز آمده است، وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: «آنها گفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد، و در بازارها راه می رود؟ چرا لااقل فرشته ای بر او نازل نشده، تا همراه وی مردم را انذار کند؟! بی خبر از آن که رهبر انسان باید از نوع انسان باشد، تا به دردها و نیازها و

مشکلات و مسائل مختلف زندگی او آشنائی داشته باشد، تا بتواند قدوه و اسوه او گردد، لذا قرآن در آیه ۸ سوره «انعام» تصریح می کند: «اگر او را فرشته قرار می دادیم، حتماً وی را به صورت انسانی در می آوریم!» (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا).

در آیات بعد، چنان که روش قرآن است، بعد از ذکر اجمال، به تفصیل درباره عاد و ثمود پرداخته، می گوید: «اما قوم عاد، در زمین بدون حق تکبر کردند. (و هر کبری ناحق است) تا آنجا که گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟! (فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً).

می دانیم آنها جمعیتی بودند که در سرزمین «احقاف» در ناحیه «حضر موت» در جنوب «جزیره عربستان»، زندگی داشتند، و از نظر قدرت جسمانی، و تمکن مالی، و تمدن مادی، کم نظیر بودند، قصرهای زیبا و قلعه های محکم می ساختند، مخصوصاً بر مکان های مرتفع، بناهایی که نشانه قدرت و وسیله خودنمایی بود بر پا می کردند، مردمانی خشن و جنگجو بودند، و این قدرت ظاهری آنها را سخت مغرور کرده بود، چنان که خود را جمعیتی شکست ناپذیر و برتر از همه، می پنداشتند، و به همین دلیل در برابر خدا و پیامبرشان «هود» به طغیان و سرکشی و تکذیب و انکار، برخاستند.

اما قرآن در پاسخ این ادعا می گوید: «آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟! (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً). (۱)

۱ - در واقع این تعبیر شبیه جمله «الله اکبر» است که خدا را برتر و بالاتر از همه موجودات

معرفی

می کند در حالی که اصلاً این دو قابل مقایسه نیستند ولی چون خداوند با زبان ما با ما سخن می گوید ۲

این تعبیرات در کلام او دیده می شود.

نه تنها خالق آنها که خالق تمام آسمان ها و زمین است، اصلاً این دو قدرت قابل مقایسه نیست، قدرت ناچیز وابسته فانی کجا، و قدرت بی انتهای جاودانی و ذاتی حق کجا؟ و خاک را، با آفریننده افلاک چه نسبت؟ «مَا لِلْتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ؟» در پایان آیه می افزاید: «آنها بر اثر این پندار بی اساس، پیوسته آیات ما را انکار می کردند» (وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ).

* * *

آری انسان بی مایه و کم ظرفیت، هنگامی که مختصر قدرتی در خود احساس کند، سر به طغیان بر می دارد، و حتی گاه از بی خردی به مبارزه با قدرت خدا برمی خیزد، و خداوند بزرگ، چقدر ساده و آسان با یک اشاره عوامل حیاتشان را به عامل مرگشان تبدیل می کند، چنان که در همین ماجرای «عاد» در آیه بعد اضافه می کند: «سرانجام تندیادی شدید و پر صدا و هول انگیز و سرد و سخت، در روزهایی شوم و پرغبار، بر آنها فرستادیم، تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم» (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

این تندباد عجیب، چنان که در آیات دیگر قرآن آمده، چنان آنها را از زمین بلند می کرد و بر زمین می کوبید، همچون تنه های درخت خرما که از ریشه کنده شده باشد. (۱)
این تندباد، هفت شب و هشت روز، می وزید، و تمام زندگی این قوم جبار، خودخواه مغرور را در هم می کوبید، و جز ویرانه ای از آن قصرهای پرشکوه و

۱ - قمر، آیه ۱۹ - ۲۰، الحاقه، آیه ۶ به بعد.

زندگی مرفه و اموال سرشار، باقی نماند.

در پایان آیه می گوید: تازه این عذاب دنیا است، «و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده تر است» (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى).

به گونه ای که تمام این مجازات های دردناک، در مقابل آن، جرقه ای است در برابر دریای آتش!

و از همه سخت تر، این که: «هیچ کس به یاری آنها نمی شتابد، و از هیچ سو یاری نمی شوند» (وَهُمْ لَا يَنْصُرُونَ).

آری آنها یک عمر تلاش کردند که خود را بزرگ نشان دهند، خداوند هم به هنگام عذاب، مجازاتی خوارکننده در این دنیا و جهان دیگر، برای آنان قائل شده است، تا بینی این متکبران مغرور را بر خاک بمالد.

«صَرَصَرٌ» (بر وزن دفتر) در اصل از ماده «صَرَّ» (بر وزن شرّ) به معنی محکم بستن است، و به همین جهت کیسه ای را که در آن پول می گذاردند و در آن را محکم می بستند «صُرَّة» (بر وزن طره) می نامیدند، سپس به بادهای بسیار سرد یا پر سر و صدا، و یا مسموم و کشنده، اطلاق شده است، و شاید تندباد عجیبی که قوم عاد را در هم کوبید دارای همه این صفات سه گانه بوده است.

«ایام نحسات»، به معنی روزهای نحس و شوم است، و بعضی آن را به معنی روزهای پر گرد و غبار، یا روزهای بسیار سرد، دانسته اند، جمع این سه معنی نیز در آیات مورد بحث ممکن است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به عنوان یک درس بیدارکننده اخلاقی، در یکی از خطبه های «نهج البلاغه» انگشت روی همین داستان «قوم عاد» گذارده چنین می فرماید: وَ اتَّعَظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً؟ حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ، فَلَا يَدْعُونَ زُكْبَانًا، وَ أَنْزَلُوا الْأَجْدَاثَ فَلَا يَدْعُونَ ضِيْفَانًا، وَ جُعِلَ لَهُمْ مِّنْ

الصَّفِيحِ أَجْنَانٌ، وَ مِنْ التُّرَابِ أَكْفَانٌ، وَ مِنْ الرُّفَاتِ جِئِرَانٌ: «در این دنیا از کسانی پند گیرید که می گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ اما همان ها را به سوی قبرهایشان حمل کردند، در حالی که اختیاری از خود نداشتند، و درون قبرها واردشان ساختند، در حالی که میهمان ناخوانده ای بودند، در دل سنگ ها خانه های قبر برای آنان ساخته شد، و از خاک، کفن ها، و از استخوان های پوسیده همسایگان!» (۱)

نکته ها:

۱ - عامل نابودی قوم عاد چه بود؟

مطابق آیه ۱۳ همین سوره، قوم «عاد» و «ثمود» هر دو با «صاعقه» نابود شدند، در حالی که آیات دیگر مورد بحث می گوید: آنها با تندباد سرد و شدید (صَرْصَر) از میان رفتند، آیا این دو منافاتی با یکدیگر ندارد؟

در پاسخ باید گفت: مفسران و ارباب لغت برای «صاعقه» دو معنی ذکر کرده اند: معنی عام، و خاص.

«صاعقه» عام به معنی هر چیزی است که انسان را هلاک می کند و به گفته «مجمع البیان»: «الْمُهْلِكَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ».

و معنی خاص، جرقه عظیم آتشی است که از آسمان فرود می آید، و هر چیزی را که در مسیر آن قرار گیرد می سوزاند که شرح آن را در تفسیر همین آیات بیان کردیم (این جرقه بزرگ از مبادله الکتریسته میان ابر و زمین حاصل می شود).

بنابر این اگر «صاعقه» به معنی اول باشد، هیچ منافاتی با تندباد ندارد.

«راغب» در «مفردات» می گوید: بعضی گفته اند: «صاعقه» سه گونه است: صاعقه به معنی مرگ، و به معنی عذاب، و به معنی آتش، مخصوصاً در آیه «أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ» به معنی عذاب، تفسیر شده است، سپس «راغب» می افزاید: «همه اینها در یک معنی جمع می شود: صاعقه، صدای شدیدی است که از جوّ برمی خیزد که گاه تنها از آن آتش برمی خیزد، گاه عذاب دیگر، و گاه مرگ، صاعقه یک چیز است و اینها اثرات آن است».(۱)

این احتمال نیز وجود دارد که، قوم عاد گرفتار دو گونه عذاب شدند، نخست تندبادی کوبنده که همه چیز آنها را در یک مدت طولانی در هم کوبید و بر دیار آنها مسلط شد، سپس صاعقه آتشین مرگبار به فرمان خدا آنها را فرو گرفت.

ولی پاسخ اول با در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن که از مجازات قوم عاد سخن می گوید مناسب تر است.(۲)

* * *

۲ - روزهای نحس قوم عاد

گروهی معتقدند روزهای سال، بر دو گونه است: روزهای نحس و شوم، و روزهای سعد و برکت، و به آیات فوق استدلال کرده اند، آنها می گویند: تأثیر مرموز و ناشناخته ای در روزها و شب ها وجود دارد که آثار آن را احساس می کنیم، اما علل آن برای ما مبهم است.

در حالی که بعضی دیگر «ایام نحسات» را در آیات مورد بحث، به معنی روزهای پر گرد و غبار تفسیر کرده اند.

۱ - «مفردات راغب»، ماده «صعق».

۲ - به سوره «ذاریات»، آیه ۴۱ - «حاقه»، آیه ۶ - «قمر»، آیه ۱۸ و ۱۹ مراجعه شود.

و قوم عاد گرفتار چنین تندبادی شدند، به گونه ای که یکدیگر را با چشم نمی دیدند، چنان که از آیه ۲۴ سوره «احقاف» نیز استفاده می شود، می فرماید: «هنگامی که تندباد به سوی آنها حرکت کرد آنچنان تاریک و پر غبار بود که آنها گمان کردند ابری پر باران به سوی آنها می آید، ولی به آنها گفته شد این همان عذابی است که درباره آن عجله داشتید، این تندبادی است که در آن عذاب دردناکی نهفته است».

به خواست خداوند درباره «ایام سعد و نحس» بحث مشروح تری در ذیل آیه ۱۹ سوره «قمر» خواهد آمد.

۱۷ وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ

صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

۱۸ وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

ترجمه:

۱۷ - اما ثمود را هدایت کردیم، ولی آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند؛ به همین جهت صاعقه - آن عذاب خوارکننده - به خاطر اعمالی که انجام می دادند آنها را فرو گرفت!

۱۸ - و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند نجات بخشیدیم!

تفسیر:

سرنوشت قوم سرکش ثمود

بعد از توضیحی که در آیات گذشته پیرامون «قوم عاد» آمد در دو آیه مورد بحث، از «قوم ثمود» سخن به میان آورده می گوید: «اما ثمود را هدایت کردیم (پیامبران صالح را با دلایل روشن به سوی آنها فرستادیم) ولی آنها نابینائی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند!» (وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى).

«لذا صاعقه، عذاب خوارکننده، به خاطر اعمالی که انجام می دادند دامن آنها را فرو گرفت» (فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

آنها گروهی بودند که در سرزمین «وادی القری» (منطقه ای میان مدینه و شام) زندگی داشتند، خداوند زمین هائی آباد و خرم و سرسبز و باغ هائی پر

نعمت به آنها داده بود، در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند، عمرهائی طولانی، اندام هائی قوی و نیرومند داشتند، در ساختن بناهای محکم و پیشرفته، چنان ماهر بودند که قرآن در آیه ۸۲ سوره «حجر» می گوید: «در دل کوه ها خانه های امن و امان می ساختند».

پیامبر بزرگشان با منطق نیرومند و توأم با محبت فراوان، و همراه با معجزه الهی، به سراغ آنان آمد، اما این قوم مغرور، و از خود راضی نه تنها دعوت او را نپذیرفتند بلکه برای او و یاران اندکش، ناراحتی های فراوان به وجود آوردند نتیجه آن این شد که خداوند این مغروران را به عذابی سخت و خوارکننده گرفتار ساخت.

در سوره «اعراف» آیه ۷۸ می خوانیم: «زمین لرزه ای شدید آنها را فرو گرفت، و صبحگاهان، جسم های بی جانسان در خانه هاشان باقی مانده بود» (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ).

و در سوره «حاقه» آیه ۵ آمده است: «قوم ثمود به وسیله یک عامل ویرانگر نابود شدند» (فَأَمَّا ثَمُودُ فَاهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ).

و در سوره «هود» آیه ۶۷ می خوانیم: «قوم ستمگر ثمود به وسیله صیحه آسمانی از میان رفتند، در خانه هاشان به رو افتادند و مردند» (وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ).

اما در آیات مورد بحث چنان که دیدیم تعبیر به «صاعقه» شده است.

ممکن است در ابتداء تصور شود که میان این تعبیرات منافاتی وجود دارد، ولی کمی دقت نشان می دهد که، چهار تعبیر فوق (۱)

۱ - «رجفه» و «طاغیه» و «صیحه» و «صاعقه».

می‌کند: زیرا «صاعقه» چنان که قبلاً هم اشاره کردیم، هم دارای صدای وحشتناکی است که از آن می‌توان به «صیحه» آسمانی تعبیر کرد، و نیز آتش سوزانی همراه دارد، و هم بر نقطه ای که فرود می‌آید، تولید لرزه شدید می‌کند، و هم یک وسیله ویرانگر است.

در حقیقت، بلاغت قرآن اینجاست که، ابعاد مختلف یک عذاب را با تعبیرات گوناگون، در آیات مختلف، بیان کند، تا در نفوس انسان‌ها تأثیر عمیق‌تری بخشد، در واقع آنها با عوامل مختلف مرگ‌آور در یک حادثه، روبرو شدند که هر کدام به تنهایی برای نابودیشان کافی بود، «صیحه ای مرگبار»، «زمین لرزه ای کشنده»، «آتشی سوزان» و بالاخره «صاعقه ای وحشتناک».

* * *

ولی از آنجا که گروهی هر چند اندک، به «صالح» (علیه السلام) ایمان آورده بودند و ممکن است کسانی سؤال کنند: پس سرنوشت آنها در میان موج وحشتناک «صاعقه» چه شد؟ آیا آنها نیز به آتش دیگران سوختند؟ قرآن در آیه بعد می‌افزاید: «کسانی را که ایمان آوردند و تقوی پیشه داشتند، نجات بخشیدیم» (وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ).

این گروه را ایمان و تقوایشان نجات داد، و آن گروه طاغی را کفر و اعمال سویشان گرفتار عذاب الهی ساخت، و هر کدام می‌توانند الگوئی برای گروهی از این امت باشند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: از میان آن همه جمعیت، تنها یکصد و ده نفر! به «صالح» (علیه السلام) ایمان آوردند، و خداوند آن گروه اندک را حفظ کرد و به موقع نجات داد.

* * *

نکته:

انواع هدایت الهی

می دانیم هدایت بر دو گونه است: «هدایت تشریعی» که همان «ارائه طریق» و نشان دادن راه با تمام نشانه هاست، و «هدایت تکوینی» که «ایصال به مطلوب» و رسانیدن به مقصود است. در آیات مورد بحث هر دو یک جا جمع شده است، نخست می گوید: «ما قوم ثمود را هدایت کردیم» این هدایت، همان هدایت تشریعی و ارائه طریق است، سپس می افزاید: «آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند» این همان هدایت تکوینی و ایصال به مقصود است. به این ترتیب هدایت به معنی اول که وظیفه مسلم انبیای الهی است، حاصل شد، اما هدایت به معنی دوم که به اراده و اختیار هر انسانی بستگی دارد از سوی این قوم مغرور و خود خواه منتفی شد، چرا که آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند «فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى». این خود دلیل روشن و بارزی است بر مسأله «آزادی اراده انسان» و عدم اجبار او در اعمالش، و عجب این که با این صراحت و روشنی آیات، باز بعضی از مفسران همچون «فخر رازی» به خاطر پیش داوریهای که در مورد ترجیح مکتب جبر داشته اند، در اینجا اصرار و پافشاری بر انکار دلالت آیه کرده اند و سخنانی گفته اند که از شان یک محقق دور است. (۱)

۱ - به تفسیر «کبیر فخر رازی» ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود.

- ۱۹ وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ
 ۲۰ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 ۲۱ وَ قَالُوا لِمَ جُلِّوْا بِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ
 ۲۲ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَنَا أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ
 ۲۳ وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

ترجمه:

- ۱۹ - و (یاد کن) روزی را که دشمنان خدا را به سوی دوزخ گرد آورده، و صفوف پیشین را نگه می دارند (تا صف های بعد به آنها ملحق بشوند)!
- ۲۰ - وقتی به آن می رسند، گوش آنها و چشم ها و پوست های نشان به آنچه می کردند گواهی می دهد!
- ۲۱ - آنها به پوست های نشان می گویند: «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟! آنها جواب می دهند: «همان خدائی که هر موجودی را به نطق در آورده ما را گویا ساخته؛ و او شما را نخستین بار آفرید، و بازگشتان به سوی او است»!
- ۲۲ - شما اگر گناهانتان را مخفی می کردید نه بخاطر این بود که از شهادت گوش و چشم ها و پوست های تتان بیم داشتید، بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند!

۲۳ - آری، این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید، و سرانجام از زیان کاران شدید!

تفسیر:

در آیات پیشین، سخن از مجازات دنیوی کفار مغرور و ظالمان مجرم بود، اما در آیات مورد بحث، از عذاب آخرت آنها سخن می گوید، و دردها و مصائب دشمنان خدا را در مراحل مختلف قیامت، طی چندین آیه تکان دهنده بر می شمرد.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید آن روز را که دشمنان خدا را جمع کرده به سوی دوزخ می برند» (وَيَوْمَ يُخْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ).

و برای این که صفوف آنها به هم پیوسته باشد «صفوف پیشین را نگه می دارند تا صف های بعد به آنها ملحق شوند» و آنها را دسته جمعی روانه دوزخ می کنند (فَهُمْ يُوزَعُونَ). (۱)

«زمانی که به آن می رسند گوش آنها و چشم ها و پوست های تنشان به اعمال آنها گواهی می دهد!» (حَتَّى إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۲)
چه شاهدان عجیبی؟ که عضو پیکر خود انسانند، و شهادتشان به هیچ وجه

۱ - «يُوزَعُونَ» از ماده «وَزَعَ» (بر وزن وضع) به معنی بازداشتن است، این تعبیر هر گاه در

مورد لشکر یا

صفوف دیگر به کار می رود مفهومی این است که اول آنها را نگاه دارند تا آخرین نفرات به آنها ملحق

شوند.

۲ - «ما» در جمله «إِذَا مَا جَاؤُهَا» زائده است، و برای تأکید می آید.

قابل انکار نیست، چرا که در همه صحنه ها حاضر و ناظر بوده، و به فرمان الهی به سخن آمده اند!

آیا شهادت اعضاء از این طریق است که: خدا درک و شعور و قدرت سخن در آنها می آفریند؟ یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسی ایجاد صوت کرد؟ و یا آثار گناهان که در طول عمر در آنها نقش بسته، در آنجا که «يَوْمُ الْبُرُوزِ» و روز آشکار شدن اسرار نهانی است برملا می شود؟ در تعبیرات معمولی نیز گاهی از این گونه آثار، تعبیر به نطق یا اخبار می شود، و می گوئیم «رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون»! همه این تفسیرها قابل قبول است، و در لابلاي سخنان مفسران کم و بیش آمده.

البته هیچ مانعی ندارد که خداوند، درک و شعوری در آنها ایجاد کند و از روی علم و آگاهی در آن محضر بزرگ، شهادت دهند، شاید ظاهر آیات در بدو نظر نیز همین باشد، در مورد «تسبیح» و «حمد» و «سجده» ذرات جهان در پیشگاه خدا نیز جمعی را عقیده همین است.

ولی معنی اخیر، نیز چندان بعید به نظر نمی رسد؛ چرا که می دانیم هیچ موجودی در این عالم از بین نمی رود، و آثار گفتار و اعمال ما در اعضاء و جوارح ما باقی می ماند، و اتفاقاً این «شهادت تکوینی» گویاترین شهادت غیر قابل انکار است، همان گونه که زردی و رنگ پریدگی، گواهی غیر قابل انکاری بر ترس، و سرخی صورت، گواهی بر خشم، یا شرم می دهد، و اطلاق نطق، بر این معنی کاملاً قابل قبول است.

اما احتمال دوم که، خداوند در آنها نطقی بیافریند بی آن که درکی داشته

باشند و یا اثر تکوینی را نشان دهند، بعید به نظر می‌رسد، چون در این صورت، نه مصداق گواهی تشریعی است، و نه گواهی تکوینی، نه عقل و شعوری در آن است و نه اثر طبیعی عمل، و در محضر دادگاه بزرگ الهی ارزش شهادت را نخواهد داشت.

قابل توجه این که، جمله «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا»، نشان می‌دهد شهادت و گواهی اعضای پیکر انسان در دادگاه دوزخ است، آیا مفهوم این سخن این است که در دوزخ چنین گواهی صورت می‌گیرد، در حالی که دوزخ پایان کار است؟ و یا این که دادگاه آنها در کنار جهنم بر پا می‌شود؟ احتمال دوم، نزدیک تر به نظر می‌رسد.

از سوی دیگر: منظور از «جُلُود» (پوستها)، (به صیغه جمع) چیست؟ ظاهر این است که منظور، پوست های قسمت های مختلف تن است، پوست دست و پا و صورت و غیر آن، و اگر در بعضی از روایات، تفسیر به «فروج» شده است، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است، نه منحصر بودن مفهوم «جلود» در آن.

از سوی سوم، این سؤال مطرح می‌شود که؛ چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوست ها گواهان آن دادگاهند؟ آیا گواهان منحصر به اینهاست؟ یا اعضاء دیگر نیز گواهی می‌دهند؟

آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود، این است که: علاوه بر اینها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد، در آیه ۶۵ سوره «یس» می‌خوانیم: وَ تَكَلَّمْنَا أُيُودِهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: «دست های آنها با ما سخن می‌گویند، و پاهای آنها به اعمالشان گواهی می‌دهند».

در آیه ۲۴ سوره «نور» سخن از شهادت «زبان» و «دست و پا» به میان آمده: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أُيُودُهُمْ وَ أَرْجُلُهُمْ».

بنابراین به نظر می‌رسد: اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند، اما چون بیشترین اعمال انسان، به کمک چشم و گوش انجام می‌گیرد و پوست های تن، نخستین اعضای هستند که با اعمال تماس دارند، گواهان صف مقدمند.

به هر حال آن روز، روز رسوائی بزرگ است، روزی است که تمام وجود انسان به سخن در می‌آید، تمامی اسرار او را فاش می‌کنند، که تمام گنهکاران را در وحشت عمیقی فرو می‌برد، اینجاست که: «رو به پوست های تن خود کرده، فریاد می‌زنند: چرا شما بر ضد ما گواهی دادید؟! (وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا).

ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم، از سرما و گرما حفظ کردیم، شستشو و نظافت و پذیرائی نمودیم، شما چرا این چنین؟! »

«آنها در پاسخ می‌گویند: همان خدائی که هر موجودی را به نطق در آورده، ما را به سخن در آورده است» (قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ).

خداوند مأموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ، بر عهده ما گذارده، و ما چاره ای جز اطاعت فرمان او نداریم، آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده، در ما نیز این توانائی را قرار داده است. (۱)

جالب این که، آنها تنها از پوست تنشان این سؤال را می‌کنند نه از سایر

۱ - این تفسیر در صورتی است که این آیه را چنین معنی کنیم: «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ نَاطِقٍ»

ولی این احتمال نیز وجود دارد که «أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» به معنی مطلق باشد، یعنی خداوندی که همه موجودات

را بدون استثناء به نطق درآورده، و امروز همه اسرار را بازگو می‌کنند، ما را نیز به نطق درآورده است.

شما از سخن گفتن ما تعجب نکنید، تمام موجودات عالم امروز سخن می‌گویند!

گواهان، مانند چشم و گوش.

ممکن است به خاطر این باشد که، گواهی پوست از همه عجیب تر و شگفت انگیزتر، و از همه گسترده تر و وسیع تر است، همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضا، طعم عذاب الهی را بچشد به چنین گواهی برمی خیزد، و این راستی حیرت آور است. سپس ادامه می دهند: «او کسی است که شما را در آغاز آفرید، و بازگشت همه شما نیز به سوی او است» (وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

و باز می افزایند: «شما اگر گناهانتان را مخفی می کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوش و چشم ها و پوست هایتان بر ضد خودتان، بیم داشتید، شما اصلاً باور نمی کردید روزی اینها به سخن در آیند و بر ضد شما گواهی دهند» (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ).

«بلکه مخفی کاری شما به خاطر این بود که گمان می کردید خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند» (وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ).

غافل از این که هم خداوند در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال شماست، و از اسرار درون و برون شما آگاه است، و هم مأموران مراقبت او همه جا با شما هستند، آیا هرگز می توانید پنهان از چشم و گوش، و حتی پوست تنتان عملی انجام دهید؟!

آری شما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار دارید که حتی ابزارهای گناه شما، گواهانی هستند بر ضد شما!

جمعی از مفسران شأن نزولی برای این آیه نقل کرده اند که: «سه نفر از کفار

«قریش» و طایفه «بنی ثقیف» که افکاری کوتاه و شکمی بزرگ داشتند در کنار خانه کعبه اجتماع کرده بودند، یکی از آنها به دیگران گفت: آیا شما فکر می کنید خداوند سخنان ما را می شنود؟!

دیگری افزود: آهسته! اگر بلند بگوئیم می شنود و اگر آهسته تکلم کنیم نمی شود. دیگری اضافه کرد: من فکر می کنم اگر صدای بلند را بشنود، حتماً صدای آهسته را هم می شنود!

اینجا بود که آیه فوق نازل شد. (۱)

به هر حال، در آیه بعد، می افزاید: «این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید، و سرانجام از زیانکاران شدید» (وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (۲) - (۳)

آیا این گفتگوها سخن خداوند است، یعنی گفتگوی اعضا و جوارح، تا جمله «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» تمام می شود، سپس سخن خداوند در زمینه انحراف و بدبختی و گمان های زشت آنها آغاز می گردد؟

یا این که اینها ادامه سخنان پوست های اعضای تن انسان است.

۱ - این حدیث را بسیاری از مفسران با تفاوتی در عبارات نقل کرده اند از جمله قرطبی، تفسیر مجمع

البیان، فخر رازی، روح البیان، و مراغی، همچنین در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی نیز آمده است، و

آنچه در بالا نقل کردیم ترجمه عبارتی بود که در تفسیر قرطبی آمده است (جلد هشتم، صفحه ۵۷۹۵).

۲ - «ذَلِكُمْ» مبتداء «وَذَلِكُمْ» خبر آن است، بعضی نیز احتمال داده اند که «ظَنُّكُمْ» بدل است «وَأَرْدَاكُمْ» خبر «ذَلِكُمْ».

۳ - «أَرْدَاكُمْ» از ماده «رَدَّی» بر وزن (رأی) به معنی هلاکت است.

معنی دوم، مناسب تر به نظر می رسد، و تعبیرات آیه با آن سازگارتر است، هر چند اعضای تن نیز این سخنان را به فرمان خدا و تعلیم او می گویند و نتیجه همه تقریباً یک چیز است.

نکته ها:

۱ - حسن ظن و سوء ظن به خدا

آیات فوق، به خوبی گواهی می دهد که گمان بد درباره خداوند، به قدری خطرناک است که موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می گردد، نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می کردند خدا اعمال آنها را نمی بیند، و سخنان آنها را نمی شنود، همین سوء ظن سبب خسران و هلاکتشان شد.

به عکس، حسن ظن درباره خداوند، موجب نجات در دنیا و آخرت است، چنان چه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: *يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخَافَ اللَّهَ خَوْفًا كَأَنَّهُ يُشْرِفُ عَلَى النَّارِ وَ يَرْجُوهُ رَجَاءً كَأَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ... ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ بِهِ: إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ، وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ* «سزاوار است بنده مؤمن آنچنان از خدا بترسد که گوئی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است، و آنچنان به او امیدوار باشد که گوئی اهل بهشت است، چنان که خداوند متعال می فرماید: این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد، سپس امام (علیه السلام) افزود: خداوند نزد گمان بنده خویش است اگر گمان نیک ببرد نتیجه اش نیک، و اگر گمان بد ببرد، نتیجه اش بد است» (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ناگهان (به اطراف) نگاه می کند، خداوند بزرگ دستور می دهد او را برگردانید، او را بر می گردانند، خطاب می کند: چرا به من نگاه کردی؟ و در انتظار چه فرمانی بودی؟ عرض می کند: پروردگارا! من درباره تو این چنین گمان نمی کردم! می فرماید: چه گمان می کردی؟ عرض می کند: گمانم این بود که، گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی! خداوند می فرماید: یا مَلَأْتُكَ! لا، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ آلائي وَ غُلُوِّي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي، مَا ظَنَّ بِي عَبْدِي هَذَا سَاعَةً مِنْ خَيْرٍ قَطُّ، وَ لَوْ ظَنَّ بِي سَاعَةً مِنْ خَيْرٍ مَا وَدَعْتُهُ بِالنَّارِ، أُجِزُوا لَهُ كَذِبُهُ وَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ! «ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمت ها و مقام والایم سوگند، این بنده ام هرگز گمان خیر درباره من نبرده، و اگر ساعتی گمان خیر برده بود من او را به جهنم نمی فرستادم، گر چه او دروغ می گوید ولی با این حال، اظهار حسن ظن او را بپذیرید، و او را به بهشت برید»، سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد، مگر این که خدا نزد گمان وی خواهد بود، و این همان است که می فرماید: «وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ...» (۱)

۲ - گواهان در دادگاه قیامت

هنگامی که می گوئیم در جهان دیگر همه انسان ها محاکمه می شوند ممکن است دادگاه هائی را همچون دادگاه های عالم دنیا تداعی کند، که هر کس با پرونده ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاه ها در برابر قضات حاضر می شوند، و سؤال و جوابی صورت می گیرد، و حکم نهائی صادر

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم» (طبق نقل نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۴۴).

می شود.

ولی بارها گفته ایم، الفاظ در آنجا مفهوم عمیق تری به خود می گیرد که گاه تصور مفاهیم آنها برای ما زندانیان دنیا مشکل، و گاهی غیر ممکن است، ولی هر گاه اشاراتی را که در آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم (علیهم السلام) وارد شده مورد توجه قرار می دهیم حقایقی برای ما کشف می شود، که از عظمت و عمق زندگی در آن جهان، اجمالاً پرده بر می دارد، و نشان می دهد که دادگاه رستاخیز چه دادگاه عجیبی است.

مثلاً هنگامی که گفته می شود: «میزان عمل»، ممکن است این تصور پیدا شود که، اعمال ما در آن روز به صورت اجسام سبک و سنگینی در می آید که در ترازوهای دو کفه ای وزن می شود، اما هنگامی که در روایات معصومین می خوانیم: علی (علیه السلام) میزان اعمال است، یعنی ارزش اعمال و شخصیت افراد با مقیاس وجودی این بزرگ مرد عالم انسانیت، سنجیده می شود، و هر اندازه به آن شبیه و نزدیک است وزن بیشتری دارد، و هر قدر بی شباهت و دور است، وزن کمتری دارد، متوجه می شویم که «میزان عمل» در آنجا یعنی چه؟!

در مورد مسأله «گواهان» نیز آیات قرآن پرده از روی حقایقی برداشته، و پای گواهی اموری را به میان کشیده که، در دادگاه های دنیا مطلقاً مطرح نیستند، ولی در آنجا نقش اساسی را دارند. به طور کلی از آیات قرآن، استفاده می شود که شش نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد:

۱ - از همه برتر و بالاتر «ذات پاک خداوند» است: وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ: «در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را نمی خوانی و هیچ

عملی را انجام نمی دهید مگر این که ما گواه بر شما هستیم هنگامی که وارد آن می شوید». (۱)
البته همین گواهی، برای همه چیز و همه کس کافی است، ولی لطف خداوند و مقام عدالت او
ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است.

۲ - پیامبران و اوصیاء

قرآن می گوید: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: «چگونه خواهد
بود آن روز که از هر امتی گواهی می آوریم، و تو را گواه بر آنها قرار می دهیم». (۲)
در حدیثی در ذیل همین آیه در کتاب «کافی» از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: نَزَلَتْ فِي
أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله) خَاصَّةً، فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا، شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ، وَ مُحَمَّدٌ (صلی
الله علیه وآله) شَاهِدٌ عَلَيْنَا: «این، درباره امت محمد (صلی الله علیه وآله) نازل شده که در هر
قرنی برای آنها امامی از ما خواهد بود گواه بر آنان، و محمد (صلی الله علیه وآله) گواه بر همه
ما است». (۳)

۳ - زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می دهند

قرآن می گوید: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «در آن روز،
زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند گواهی
می دهد». (۴)

از آیات مورد بحث نیز استفاده می شود که چشم و گوش در زمره گواهانند، و از پاره ای از
روایات بر می آید که، همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام داده اند گواهی
می دهند. (۵)

۱ - یونس، آیه ۶۱.

۲ - نساء، آیه ۴۱.

۳ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۹۰.

۴ - نور، آیه ۲۴.

۵ - «لثالی الاخبار»، صفحه ۴۶۲.

۴ - پوست های تن نیز گواهی می دهند

آیات مورد بحث، با صراحت از این موضوع سخن می گفت، و حتی اضافه می کند، گنهکاران که هرگز انتظار نداشتند پوست های تن آنها به صورت گواهانی بر ضد آنان در آیند، آنها را مخاطب ساخته می گویند: «چرا شما بر ضد ما گواهی دادید؟» آنها پاسخ می دهند: «خدائی که همه چیز را به نطق در آورده ما را به سخن در آورده است». (۱)

۵ - فرشتگان

قرآن می گوید: وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ: «در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می شود در حالی که فرشته ای با او است که او را به سوی حساب سوق می دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می دهد». (۲)

۶ - زمین

آری زمین که زیر پای ما قرار دارد، و ما همیشه میهمان آن هستیم، و با انواع برکاتش از ما پذیرائی می کند، نیز دقیقاً مراقب ما است، و در آن روز، همه گفتنی ها را می گوید، چنان که می خوانیم: یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا: «در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند». (۳)

۷ - زمان نیز از شهود است

گر چه در متن آیات قرآن به این امر اشاره نشده، ولی در روایات معصومین (علیهم السلام) شاهد بر آن وجود دارد، چنان که از علی (علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَا ابْنَ آدَمَ! أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ، وَأَنَا عَلَيْكَ

۱ - فصلت، آیه ۲۱.

۲ - ق، آیه ۲۱.

۳ - زلزال، آیه ۴.

شَهِيدٌ، فَقُلْ فِيْ خَيْرًا وَ اَعْمَلْ فِيْ خَيْرًا، اَشْهَدُ لَكَ بِه يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد، مگر این که به او می گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه ای هستم و بر تو گواهم، در من سخن خوب بگو، و عمل نیک انجام ده، تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم». (۱)

به راستی عجیب است، این همه گواهان حق، و شاهدان آن دادگاه بزرگ، از زمان و مکان گرفته، تا فرشتگان و اعضای پیکر ما و انبیاء و اولیاء، و برتر از همه ذات پاک خدا، مراقب اعمال ما هستند و گواه بر ما، و ما چه بی خبریم؟! آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملاً در مسیر حق و عدالت و پاکی و تقوا قرار دهد؟

* * *

۲۴ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَنِينَ

۲۵ وَ قَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُّوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ

ترجمه:

۲۴ - اگر صبر کنند (یا نکنند، به هر حال) دوزخ جایگاه آنهاست؛ و اگر تقاضای عفو کنند مورد عفو قرار نمی گیرند!

۲۵ - ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتی ها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند!

تفسیر:

همنشینان بد

در تعقیب بحثی که در آیات گذشته، پیرامون سرنوشت دشمنان خدا (أَعْدَاءُ اللَّهِ) آمد، در دو آیه مورد بحث، به دو قسمت از مجازات دردناک آنها در آخرت و دنیا اشاره می کند. نخست خداوند می فرماید: «اگر آنها صبر و شکیبائی کنند یا نکنند، آتش

دوزخ قرارگاهشان است» و رهائی از آن امکان پذیر نیست (فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالْآرُ مَثْوًى لَهُمْ). (۱)
 «مَثْوًى» از ماده «ثَوًى» (بر وزن هوی) به معنی قرارگاه و محل استقرار است.
 این آیه در حقیقت شبیه آیه ۱۶ سوره «طور» است که می گوید: إِصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا
 سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ: «در آتش دوزخ وارد شوید، می خواهید صبر کنید، یا نکنید تفاوتی برای شما
 نمی کند» و همچون آیه ۲۱ سوره «ابراهیم»: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ:
 «برای ما یکسان است خواه صبر کنیم یا نکنیم، راه نجاتی نیست».
 سپس برای تأکید این مطلب می افزاید: «و اگر آنها تقاضای رضایت و عفو پروردگار کنند، به
 جائی نمی رسد و مورد عفو قرار نمی گیرند» (وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ).
 «يَسْتَغِيثُونَ» در اصل از «عَتَاب» گرفته شده، که به معنی اظهار خشونت است، و مفهومش این
 است که شخص گنهکار، خود را تسلیم سرزنش های صاحب حق کند، تا او را مورد عفو قرار
 دهد و راضی گردد، و لذا این ماده (اسْتِغْتَاب) به معنی «استرضاء» و تقاضای عفو نیز به کار
 می رود. (۲)

سپس، به مجازات دردناک دنیوی آنها اشاره کرده، می فرماید: «ما برای آنها دوستان و
 همنشینان بدانندیش و زشت سیرت قرار دادیم، که زشتی ها را از پیش رو و پشت سر همه
 چیز را در نظر آنان زینت دادند»، زشتی ها را زیبایی، و بدی ها را نیکی معرفی نمودند (وَ
 قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا

۱ - در تقدیر چنین است: «فَإِنْ يَصْبِرُوا أَوْ لَا يَصْبِرُوا فَالْآرُ مَثْوًى لَهُمْ».

۲ - «مفردات راغب»، و «لسان العرب»، ماده «عتب».

خَلَفَهُمْ).

«قَيْضُنَا» از ماده «قَيْض» (بر وزن فیض) در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است، سپس در مواردی که افرادی کاملاً بر انسان مسلط می شوند، مانند تسلط پوست بر تخم مرغ، به کار رفته است، اشاره به این که این دوستان تبهکار و فاسد آنها را از هر سو احاطه می کنند، افکارشان را می دزدند، و چنان بر آنان چیره می شوند که، حس تشخیص خود را از دست دهند، و زشتی ها در نظر آنها زیبا می گردد، و چه دردناک است چنین حالتی برای انسان؛ زیرا به آسانی در گرداب فساد فرو می رود، و درهای نجات، به روی او بسته می شود.

گاه ماده «قَيْضُنَا» در مورد تبدیل چیزی به چیزی، نیز به کار رفته است بنابراین معنی و تفسیر آیه، چنین می شود، که: دوستان صالح را از آنها می گیریم و به جای آنها دوستان فاسد به آنان می دهیم.

همین معنی به صورت گویاتری در آیات ۳۶ و ۳۷ سوره «زخرف» آمده است: وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنَّهُمْ لَيَصْدُوْنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُوْنَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ: «و هر کس از یاد خداوند رحمان رویگردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم، پس همواره قرین او است، و آنها این گروه را از راه حق باز می دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند».

و به راستی هنگامی که به جمع ظالمان و مفسدان و تبهکاران، نظر می افکنیم جای پای این شیاطین را در زندگی آنها به خوبی مشاهده می کنیم، اطرافیان اغواگر که آنها را از هر سو محاصره کرده، بر مغز و فکر آنها چیره می شوند، و حقایق را در نظرشان وارونه جلوه می دهند.

جمله «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» (آنچه پیش رو و پشت سر آنها است)

ممکن است اشاره به احاطه همه جانبه این شیاطین و تزیین آنها باشد. این احتمال نیز داده شده است که منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» لذات و زرق و برق دنیا است و از «ما خَلْفَهُمْ» انکار قیامت و روز رستاخیز است. این تفسیر نیز ممکن است که «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» اشاره، به وضع دنیای آنها باشد، «وَمَا خَلْفَهُمْ» آینده ای که برای آنها و فرزندانشان در پیش است، و معمولاً بسیاری از جنایات را به خاطر تأمین آینده آنها می کنند.

سپس می افزاید: «به سبب این وضع اسفبار، فرمان عذاب الهی درباره آنها تحقق یافت، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند» (وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ). (۱)

سپس آیه را با این جمله پایان می دهد: «آنها مسلماً زیانکار بودند» (إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ). این تعبیرات، در حقیقت نقطه مقابل تعبیراتی است که در آیات بعد، در مورد مؤمنان با استقامت می خوانیم که، یاران آنها در این دنیا و آخرت، فرشتگانند و به آنها بشارت می دهند که هیچ غم و اندوهی برای آنها نخواهد بود.

۱ - «فِي أُمَمٍ» متعلق است به عامل محذوفی، و در تقدیر چنین است: كَائِنِينَ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ... این احتمال

نیز داده شده که «فِي» در اینجا به معنی «مَعَ» باشد.

۲۶ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
تَغْلِبُونَ

۲۷ فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا
يَعْمَلُونَ

۲۸ ذَلِكَ جَزَاءُ أَغْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

۲۹ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ
نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ

ترجمه:

۲۶ - کافران گفتند: «گوش به این قرآن فرا ندهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید، شاید
پیروز شوید!»!

۲۷ - به یقین به کافران عذاب شدیدی می چشانیم، و آنها را به بدترین اعمالی که انجام
می دادند کیفر می دهیم!

۲۸ - این آتش کیفر دشمنان خداست، سرای جاویدشان در آن خواهد بود، کیفری است به
خاطر این که آیات ما را انکار می کردند.

۲۹ - کافران گفتند: «پروردگارا! آنهایی که از جنّ و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر
پای خود نهیم (و لگدمالشان کنیم) تا از پست ترین مردم باشند!»

تفسیر:

جنگال کنید تا صدای دل نواز قرآن را نشنوند!

به تناسب بحث هائی که درباره بعضی اقوام پیشین، قوم عاد و ثمود، در آیات گذشته آمد، و نیز به تناسب همنشینان بد سیرتی که حقایق را در نظر انسان وارونه جلوه می دهند، آیات مورد بحث، گوشه ای از انحراف و بداندیشی مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مجسم می سازد.

در بعضی از روایات آمده است: هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «مکه» صدای خود را به تلاوت قرآن مجید، و کلمات شیرین و جذاب و پر محتوای خداوند، بلند می کرد، مشرکان مردم را از او دور می کردند، و می گفتند: سوت و صفیر بکشید، و صدا را به شعر بلند کنید، تا سخنان او را نشنوند! (۱)

قرآن مجید، در آیات فوق به این معنی اشاره کرده، می گوید: «کافران گفتند: گوش به این قرآن فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن، لغو و باطل سر دهید و جنگال کنید تا غالب شوید!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلُونَ).

این یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق است، که امروز نیز به صورت گسترده تر و خطرناک تری ادامه دارد، که برای منحرف ساختن افکار مردم و خفه کردن صدای منادیان حق و عدالت، محیط را آنچنان پر از جنگال می کنند، که هیچ کس صدای آنها را نشنود، و با توجه به این که «وَالْغَوْا» از ماده «لَغَو» معنی گسترده ای دارد، و هر گونه کلام بیهوده ای را شامل می شود، وسعت این برنامه روشن خواهد شد:

۱ - تفسیر «مراغی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۲۵ و تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۰۶.

گاه با جار و جنجال و سوت و صفیر.

گاه با داستان های خرافی و دروغین.

گاه با افسانه های عشقی و هوس انگیز!

و گاه از مرحله سخن نیز فراتر رفته، مراکز سرگرمی و فساد، و انواع فیلم های مبتذل، و مطبوعات بی محتوای سرگرم کننده، و بازی های دروغین سیاسی و هیجان های کاذب، و خلاصه هر چیزی که افکار مردم را از محور حق منحرف سازد، به وجود می آورند. و از همه بدتر این که: گاه بحث های بیهوده ای در میان دانشمندان یک قوم مطرح می کنند و چنان آنها را به قیل و قال درباره آن وا می دارند، که هر گونه مجال تفکر، در مسائل بنیادی از آنها گرفته شود.

ولی آیا مشرکان توانستند، با این اعمالشان بر قرآن غلبه کنند؟ نه! آنها و شیطنت هایشان بر باد رفت، و قرآن روز به روز گسترده تر و پربارتر شد و در سراسر جهان درخشیدن گرفت.

آیه بعد به مجازات شدید این گونه افراد، اشاره کرده، می فرماید: «به طور مسلم به کافران - و در صف مقدم آنها، افرادی که مردم را از شنیدن آیات الهی باز می داشتند - عذاب شدیدی می چشانیم» (فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا).

این عذاب ممکن است در دنیا به صورت اسارت و کشته شدن به دست لشکریان ظفرمند اسلام باشد، و یا در آخرت، و یا هر دو.

«و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند، کیفر می دهیم» (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ).

چه عملی بدتر از کفر و شرک، و انکار آیات الهی، و مانع شدن مردم از

شنیدن سخنان حق است؟!

با این که مجازات همه اعمال خود را خواهند دید، چرا تنها روی «أَسْوَأَ» (بدترین آنها) تکیه شده است؟

این تعبیر، ممکن است به خاطر این باشد که موضوع مجازات را با تأکید و تهدید جدی تری روشن سازد، و نیز اشاره ای باشد، به مانع شدن مردم از شنیدن صدای پیامبر (صلی الله علیه وآله) بزرگ خدا.

تعبیر به «كَانُوا يَعْمَلُونَ»، دلیل بر این است که بیشتر روی اعمالی تکیه می شود که پیوسته آن را ادامه می دادند، و به عبارت دیگر یک لغزش دفعی نبوده، بلکه یک برنامه همیشگی برای آنها بوده است.

سپس برای تأکید بیشتر، می افزاید: «این کیفر دشمنان الهی است، آتش سوزان جهنم!» (ذَلِكَ جَزَاءُ أُعْدَاءِ اللَّهِ النَّارِ). (۱)

اما نه آتشی موقتی و زودگذر، بلکه «برای آنها در آتش، خانه ابدی است» (لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ). آری «آنها به این عذاب شدید و دردناک، مجازات می شوند، به خاطر این که آیات ما را انکار می کردند» (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ). (۲)

نه تنها آیات الهی را انکار می کردند، بلکه دیگران را نیز از شنیدن آن باز می داشتند.

«يَجْحَدُونَ» از ماده «جَحَدَ» (بر وزن عهد) به طوری که «راغب» در

۱ - «النَّارُ» ممکن است «عطف بیان» یا «بدل» برای «جزاء» بوده باشد، یا «خبر» برای «مبتدای محذوف» و

در تقدیر «هُوَ النَّارُ» است.

۲ - «جزاء» ممکن است مفعول فعل محذوفی باشد «يُجْزَوْنَ جَزَاءً» و یا «مفعول لاجله».

«مفردات» می گوید، در اصل به معنی نفی چیزی است که در دل، اثبات آن است، یا اثبات چیزی که در قلب، نفی آن است، و به تعبیر دیگر انکار کردن واقعیات با علم به آنها است و این بدترین نوع کفر است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ۱۵ صفحه ۴۱۲ ذیل آیه ۱۴ سوره «نمل» مطالعه کنید).

* * *

از آنجا که انسان وقتی به بلائی مبتلا می شود، مخصوصاً اگر بلای سخت و سنگینی باشد، به فکر مسبب اصلی می افتد، تا او را پیدا کند و انتقام خود را از او بگیرد، و گاه می خواهد اگر دستش برسد، عامل اصلی را قطعه قطعه کند، در آخرین آیه مورد بحث، به چنین حالتی که برای کفار در دوزخ پیدا می شود، اشاره کرده می فرماید: «کافران می گویند: پروردگارا! آنهایی که ما را همراه کردند از جنّ و انس، به ما نشان ده، تا آنها را زیر پای خود بگذاریم، لگدمالشان کنیم! تا از پست ترین مردم باشند!» (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أُضْلَلْنَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأُسْفَلِينَ).

آنها یک عمر بالای سر ما بودند، و ما را به مسیرهای بدبختی کشاندند، اکنون آرزوی ما این است که آنها را زیر پا قرار دهیم، تا سوز دل ما فرونشیند! همان کسانی که به ما می گفتند: گوش به سخنان محمد (صلی الله علیه وآله) ندهید، او ساحر است، او مجنون است، و هذیان می گوید، جار و جنجال می کردند تا ما صدای او را نشنویم و آهنگ دلربایش در دل ما مؤثر نشود، از «رستم و اسفندیار» و افسانه های دیگر به هم می بافتند، تا ما را سرگرم کنند، حالا می فهمیم که آب حیات جاویدان در سخنان او جاری بوده، و نغمه های دلنوازش، همچون «نفس مسیحا»، مردگان را زنده می کرده، ولی افسوس که دیگر دیر شده است. بدون شک، منظور از جن و انس در اینجا، گروه شیاطین و انسان های اغواگر

شیطان صفت هستند، نه دو شخص معین، و تشبیه بودن فعل، در جایی که فاعل دو گروه باشد، مانعی ندارد، همان گونه که در آیه «فَبَأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانِ» آمده است. بعضی از مفسران در تفسیر جمله «لَيَكُونَا مِنَ الْأُسْفَلِينَ» چنین گفته اند: منظور این است که، اغواگران جن و انس، در پائین ترین درکات جهنم قرار گیرند، ولی ظاهر، همان معنی است که قبلاً گفته شد و آن این که: آنها از شدت خشمشان می خواهند این اغواگران که در دنیا برترین مقام را داشتند، در آنجا زیر پای پیروانشان قرار گیرند و مقام پست ترین را داشته باشند.

۳۰ - إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ
 ۳۱ - نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ
 ۳۲ - نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ

ترجمه:

۳۰ - به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!»
 ۳۱ - ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است، و هر چه طلب کنید به شما داده می شود!
 ۳۲ - اینها وسیله پذیرائی از سوی خداوند آمرزنده و مهربان است!»

تفسیر:

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت

می دانیم روش قرآن برای تبیین مطالب، این است که، امور متضاد را در برابر هم قرار می دهد، تا با مقایسه با یکدیگر وضع آنها به خوبی روشن گردد، و از آنجا که در آیات گذشته، سخن از منکران لجوجی در میان بود که، بر کفر پافشاری داشتند، و خداوند آنها را به عذاب ها و کیفرهای مختلف تهدید می کند،

در آیات مورد بحث، سخن از مؤمنانی است که در ایمانشان راسخ و پا بر جا هستند، و خداوند به هفت پاداش و موهبت، که برای آنها قرار داده، اشاره می کند که غالباً نقطه مقابل کیفرهای گذشته است:

نخست می گوید: «کسانی که می گویند پروردگار ما، الله است، سپس بر سر گفته خود می ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی کنند، و آنچه لازمه آن است در عمل و گفتار نشان می دهند، فرشتگان الهی بر آنها نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید» (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا).

چه تعبیر جامع و جالبی! که در حقیقت همه نیکی ها و صفات برجسته را در بر دارد، نخست، دل به خدا بستن و ایمان محکم به او پیدا کردن، سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان در آوردن و در محور آن قرار دادن. (۱)

بسیارند کسانی که دم از عشق به الله می زنند، ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند، که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند، با ایمان وداع کرده، و در عمل مشرک می شوند، و هنگامی که منافعشان به خطر می افتد همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می دهند.

علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های «نهج البلاغه»، این آیه را با عبارت گویا و پر معنایی تفسیر می کند، و بعد از تلاوت آن می فرماید: وَقَدْ قُلْتُمْ «رَبُّنَا اللَّهُ» فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مِنْهَاجِ أَمْرِهِ وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ، ثُمَّ لَا تَمَرِّقُوا مِنْهَا، وَلَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا، وَلَا تُخَالِفُوا عَنْهَا: «شما گفتید پروردگار ما «الله» است، اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید، بر انجام دستورهای کتاب او،

۱ - «اسْتَقَامُوا» از ماده «استقامت»، به معنی ملازم طریق مستقیم بودن و ثبات بر خط صحیح است، و

بعضی از ارباب لغت نیز آن را به معنی «اعتدال» تفسیر کرده اند، و جمع میان این دو معنی بعید است.

و در راهی که فرمان داده، و در طریق پرستش شایسته او، استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید، در آئین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید» (۱).

در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که، این آیه را تلاوت فرمود، سپس افزود: قَدْ قَالَهَا نَاسٌ، ثُمَّ كَفَرَ أَكْثَرُهُمْ، فَمَنْ قَالَهَا حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِنْ اسْتِقَامَ عَلَيْهَا: «گروهی این سخن را گفتند، سپس اکثر آنها کافر شدند، اما کسی که این سخن را بگوید و همچنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد، او از کسانی است که بر آن استقامت کرده» (۲).

و اگر می بینیم در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده در پاسخ سؤال از تفسیر «استقامت»، فرمود: هِيَ وَاللَّهِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ: «استقامت همان روش ولایتی است که شما دارید» (۳) مسأله ولایت خلاصه شود، بلکه چون پذیرش رهبری ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، ضامن بقاء خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است، «استقامت» را به این معنی تفسیر فرموده است.

کوتاه سخن این که: ارزش انسان که در ایمان و عمل صالح خلاصه می شود که این آیه، در جمله «قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» منعکس شده، و لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده که: شخصی خدمتش عرض کرد: أَخْبِرْنِي بِأَمْرٍ أُغْتَصِمُ بِهِ: «دستوری به من ده، که به آن چنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم».

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۷، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۷، ذیل آیات مورد بحث.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ: «بگو پروردگار من الله است و بر این گفته خود بایست!»!

سپس می گوید: پرسیدم: «خطرناک ترین چیزی که باید از آن بترسم چیست؟» پیامبر(صلی الله علیه وآله) زبانش را گرفت و فرمود: «این»! (۱)

اکنون ببینیم کسانی که این دو اصل مهم را در وجود خود زنده می کنند مشمول چه مواهبی از سوی خدا هستند.

چنان که گفتیم قرآن در این آیات به هفت موهبت بزرگ اشاره می کند مواهبی که از سوی فرشتگان الهی که بر آنها نازل می شوند، به آنها بشارت داده می شود.

آری کار انسان به جایی می رسد که در پرتو ایمان و استقامت، فرشتگان بر او نازل می گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می دارند.

پس از نخستین و دومین بشارت در مورد عدم «خوف» و «حزن» که به آن اشاره شد.

در سومین مرحله می گویند: «بشارت باد بر شما، به آن بهشتی که به آن وعده داده می شدید» (وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ).

و در چهارمین بشارت، می افزایند: «ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم» هرگز شما را تنها نمی گذاریم، در نیکی ها به شما کمک می کنیم، و از لغزش ها شما را حفظ می نمایم تا وارد بهشت شوید (نَحْنُ

أُولَئِكَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ).

در پنجمین بشارت می گویند: «در بهشت برای شما هر چه بخواهید از مواهب و نعمت ها فراهم است و هیچ قید و شرطی در کار نیست» (وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُی أَنْفُسُكُمْ). ششمین بشارت این که، نه تنها نعمت های مادی و آنچه دلخواه شما است به شما می رسد، بلکه: «آنچه از مواهب معنوی طلب کنید در اختیار شما است» (وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ).

و بالاخره هفتمین و آخرین مرده ای که به آنها می دهند این است که: شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید، و «همه این نعمت ها به عنوان پذیرائی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می شود» (نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ).

نکته ها:

در این آیات و تعبیرات کوتاه و پرمعنیش، نکته های ظریف و فراوانی نهفته است:

۱ - آیا نزول فرشتگان بر مؤمنان بااستقامت به هنگام مرگ و انتقال از این عالم به جهان دیگر است؟ همان گونه که جمعی از مفسران احتمال داده اند، یا در سه موقف «به هنگام مرگ» و «به هنگام ورود در قبر» و «به هنگام زنده شدن در رستاخیز» به سراغ آنها می آیند؟ و یا این که این بشارت ها دائمی و مستمر است که با الهام های معنوی، این حقایق را در گوش جان مؤمنان پیوسته می خوانند، هر چند به هنگام مرگ یا

ورود در عرصه محشر، صدای فرشتگان رساتر و روشن تر می شود؟ از آنجا که آیه، قید و شرطی ندارد، با معنی اخیر سازگارتر است، به خصوص این که: فرشتگان در چهارمین بشارت، می گویند: «ما دوستان شما در دنیا و آخرت هستیم» و این دلیل بر آن است که این مژده ها را به هنگامی که آنها در دنیا زنده اند از فرشتگان می شنوند، اما نه بشارتی با زبان و الفاظ، بلکه بشارت هائی که مؤمنان با گوش جان می شنوند، و در مشکلات و گرفتاری ها، در اعماق دل احساس می کنند و آرامش می یابند. درست است که در روایات متعددی، این آیه، به زمان فرا رسیدن مرگ تفسیر شده است، ولی در روایات دیگری نیز تفسیر به معنی گسترده تری که حال حیات را نیز شامل می شود، گردیده. (۱)

و از مجموع این روایات، می توان نتیجه گرفت که، ذکر خصوص حال مرگ به عنوان یک مصداق روشن از این مفهوم وسیع و گسترده است، و می دانیم تفسیرهایی که در روایات وارد شده، غالباً به صورت بیان مصادیق روشن است. به هر حال این بشارت های فرشتگان الهی است، که در روح و جان انسان با ایمان و پر استقامت پرتوافکن می شود، در طوفان های سخت زندگی به آنها نیرو و توان می بخشد، و در پرتگاه ها و لغزشگاه ها به آنها ثبات قدم می دهد.

۲ - در این که میان «خوف» و «حزن» چه تفاوتی است؟ جمعی از مفسران گفته اند: «خوف» و ترس، مربوط به حوادث بیمناک آینده است، و «حزن» و اندوه، مربوط به حوادث ناگوار گذشته، به این ترتیب فرشتگان به آنها می گویند،

۱ - به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۴۶ و ۵۴۷، روایات شماره ۳۸ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۶ مراجعه شود.

نه از حوادث سختی که در پیش دارید، چه در دنیا و چه در هنگام مرگ و چه در مراحل رستخیز، نگران باشید، و نه از گناهان گذشته خود یا فرزندی که از شما در دنیا باقی می ماند غمی به دل راه دهید.

تقدیم «خوف» بر «حزن» نیز ممکن است به همین ملاحظه باشد که نگرانی انسان با ایمان بیشتر از حوادث آینده، مخصوصاً دادگاه محشر است.

بعضی نیز گفته اند: ترس و خوف در برابر عذاب است، و اندوه و حزن در برابر از دست رفتن ثواب، و فرشتگان الهی آنها را به لطف پروردگار در هر دو قسمت امیدوار می سازند.

۳ - تعبیر به «كُتِّمْتُوَعْدُونَ» (وعده داده می شدید) تعبیر جامعی است که همه اوصاف بهشت را در نظر مؤمنان با استقامت، تداعی می کند، یعنی بهشت با تمام اوصافی که شنیده اید، با حور و قصورش، و با مواهب معنوی و روحانیش، با نعمت های بسیار گران قدری که به گفته قرآن: «هیچ کس از آن آگاه نیست، و به ذهن کسی خطور نکرده» (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) (۱) همه در اختیار شما است.

۴ - چهارمین مزده، که فرشتگان خود را یار و یاور مؤمنین در دنیا و آخرت معرفی می کنند، در حقیقت نقطه مقابل آیات گذشته است که کفار بی ایمان از اولیاء و رهبران گمراه و اغواگر ناله سر می دهند، و می خواهند در دوزخ از این ناپاکان انتقام بگیرند.

* * *

۵ - تفاوت میان بشارت پنجم و ششم این است که در پنجم به آنها می گویند آنچه دلتان بخواهد در آنجا هست، و خواستن شما و فراهم گشتن آن یکی است ولی می دانیم تعبیر به «تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ» معمولاً در لذات مادی به کار می رود، در حالی که «مَا تَدْعُونَ» (آنچه بخوانید) به معنی تقاضاهای معنوی و مواهب و لذات روحانی است، خلاصه در آنجا همه چیز جمع است و هر نعمت معنوی و مادی بخواهند فراهم است.

* * *

۶ - «نُزِّل» - چنان که قبلاً هم گفته ایم - به معنی ارزاقی است که به وسیله آن از میهمان پذیرائی می کنند، و بعضی به اولین وسیله پذیرائی از میهمان تفسیر کرده اند، و در هر حال، این تعبیر لطیف و زیبا، نشان می دهد که مؤمنان با استقامت، همه میهمان خدایند و بهشت میهمان سرای الله است، و نعمت هایش وسائل پذیرائی دوستان خدا.

* * *

۷ - با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده های الهی، که به وسیله فرشتگان به مؤمنان داده می شود، روح آدمی به پرواز در می آید، و تمام وجود او را به سوی ایمان و استقامت، جذب می کند.

در پرتو این فرهنگ و تعلیمات بود که، اسلام از یک مشت عرب جاهلی، انسان های نمونه ای ساخت که از هیچ گونه ایثار و فداکاری مضایقه نداشتند، و همین ها است که امروز می تواند الهام بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات باشد.

البته نباید فراموش کرد که «استقامت» همچون «عمل صالح» میوه درخت

«ایمان» است زیرا «ایمان» هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند، انسان را دعوت به «استقامت» خواهد کرد، همان گونه که استقامت در مسیر حق، بر عمق ایمان نیز می افزاید، و این دو، تأثیر متقابل دارند.

از آیات دیگر قرآن، نیز استفاده می شود که ایمان و استقامت، نه تنها برکات معنوی را به سوی انسان سرازیر می کند، بلکه از برکات مادی این جهان نیز در سایه این دو بهره مند خواهد شد، در سوره «جن» آیه ۱۶ می خوانیم: **وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا: «هر گاه افراد با ایمان بر طریقه حق پایداری کنند آب فراوان به آنها می نوشانیم»** (و سال هائی پر باران و پر برکت نصیب آنها می کنیم).

- ۳۳ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
- ۳۴ وَ لَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ
- ۳۵ وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ
- ۳۶ وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ترجمه:

- ۳۳ - چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: «من از مسلمانانم»؟!
- ۳۴ - هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوست گرم و صمیمی است.
- ۳۵ - اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند!
- ۳۶ - و هر گاه وسوسه هائی از شیطان متوجه تو گردد، از خدا پناه بخواه که او شنونده و داناست!

تفسیر:

بدی را با نیکی دفع کن!

در آیات گذشته، سخن از کسانی در میان بود که، مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند، یعنی داعیان به سوی ضلال و گمراهی.

ولی در آیات مورد بحث، از نقطه مقابل آنها که گفتارشان بهترین گفتار است سخن می گوید، می فرماید: «چه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند، و عمل صالح انجام می دهد، و می گوید: من از مسلمانانم (و با تمام وجودم اسلام را پذیرفته ام)» (وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

گر چه آیه، به صورت استفهام است، ولی پیدا است که استفهام انکاری است، یعنی هیچ کس سخنش از داعیان به سوی الله و منادیان توحید بهتر نیست، همان منادیانی که با عمل صالح خویش، دعوت زبانی خود را تأکید و تثبیت می کنند، و با اعتقاد به اسلام، و تسلیم در برابر حق، بر عمل صالح خویش صحه می گذارند.

این آیه، با صراحت، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصفند: «دعوت به الله»، «عمل صالح»، و «تسلیم در برابر حق».

در حقیقت، چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان: اقرار به لسان، عمل به ارکان، و ایمان به جنان (قلب)، بر رکن چهارمی نیز چنگ زده اند و آن تبلیغ و نشر آئین حق، و اقامه دلیل بر مبانی دین، و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان خدا است. این منادیان با این چهار وصف، بهترین منادیان جهانند.

گر چه گروهی از مفسران این اوصاف را تطبیق بر شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا پیامبر، و امامانی که دعوت به سوی حق می کردند، و یا خصوص مؤذن ها،

کرده اند، ولی پیدا است آیه، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفاتند، فرا می گیرد، هر چند برترین مصداقش، شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است (مخصوصاً با توجه به زمان نزول آیه) و در درجه بعد ائمه معصومین (علیهم السلام) و بعد از آنها تمام علماء و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه، هستند، و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی نظیر، برای همه آنها که می توانند به آن دل گرم باشند.

و اگر گفته اند: در این آیه مدح «بلال حبشی» مؤذن مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، نیز به خاطر همین است که او در دورانی تاریک و وحشتناک، نغمه توحید را سر داد، و جان خود را در برابر آن سپر ساخت، و با ایمان راسخ و استقامت کم نظیر و اعمال صالح و تداوم خط صحیح اسلام، این اوصاف را تکمیل نمود!

جمله «وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» را دو گونه تفسیر کرده اند: نخست این که «قال» در اینجا از ماده «قول» به معنی «اعتقاد» است، یعنی: اعتقاد راسخ به اسلام دارد.

دیگر این که «قول» در اینجا به همان معنی «سخن گفتن» است، یعنی از روی افتخار و مباهات به آئین پاک خداوند، صدا می زند من از مسلمین هستم!

معنی اول مناسب تر است هر چند جمع هر دو، در مفهوم آیه امکان دارد.

بعد از بیان دعوت به سوی خداوند، و اوصاف داعیان الی الله، روش دعوت را شرح داده، می گوید: «نیکو و بدی یکسان نیست» (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ

لَا السَّيِّئَةَ» (۱).

در حالی که مخالفان حقّ سلاحی جز بدگوئی و افتراء و سخریه و استهزاء و انواع فشارها و ستم ها ندارند، باید سلاح شما پاکی و تقوا، و سخن حق و نرمش و محبت باشد. آری مکتب ضلالت، جز چنان ابزاری را نمی پسندد، مکتب حق تنها از چنین وسائلی بهره گیری می کند.

گر چه «حَسَنَةٌ» و «سَيِّئَةٌ» مفهوم وسیعی دارد، تمام نیکی ها و خوبی ها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است، همان گونه که هر گونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم «سَيِّئَةٌ» خلاصه شده است، ولی در آیه مورد بحث، آن شاخه ای از «حَسَنَةٌ» و «سَيِّئَةٌ» که مربوط به روش های تبلیغی است، منظور می باشد.

ولی جمعی از مفسران، «حسنة» را به معنی «اسلام و توحید» و «سَيِّئَةٌ» را به معنی «شرک و کفر» تفسیر کرده اند.

بعضی «حسنة» را به «اعمال صالح» و «سَيِّئَةٌ» را به «اعمال قبیح»، و بعضی «حسنة» را به «صفات عالی انسانی» همچون صبر و حلم و مدارا و عفو، و «سَيِّئَةٌ» را به معنی «غضب و جهل و خشونت و انتقام جوئی» تفسیر کرده اند ولی تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: الْحَسَنَةُ النَّقِيُّ وَ السَّيِّئَةُ الْإِذَاعَةُ؛ «حسنة، تقیه است، و سَيِّئَةٌ، افشاگری است، البته این حدیث، ناظر به مقامی است که افشا کردن عقیده، موجب اتلاف نیروها و از بین

۱ - تکرار «لا» در عبارت «وَلَا السَّيِّئَةَ» برای تأکید نفی است.

رفتن نقشه ها و هدف ها شود. (۱)

سپس برای تکمیل این سخن می افزاید: «با روشی که بهتر است بدی ها را پاسخ گوی و دفع کن» (إِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

به وسیله حق، باطل را دفع کن، و با حلم و مدارا، جهل و خشونت را، و با عفو و گذشت به مقابله با خشونت ها برخیز، هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی، که این روش انتقام جویان است و موجب لجاجت و سرسختی منحرفان می گردد.

در پایان آیه، به فلسفه عمیق این برنامه در یک جمله کوتاه اشاره کرده، می فرماید: «نتیجه این کار، آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، همچون دوستان گرم و صمیمی شوند» (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

آنچه را قرآن، در این آیه، بیان کرده، و در آیه ۹۶ سوره «مؤمنون» نیز به شکل دیگری آمده «إِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» از مهم ترین و ظریف ترین و پربارترین روش های تبلیغ، مخصوصاً در برابر دشمنان نادان و لجوج، است، و آخرین تحقیقات روان شناسان، نیز به آن منتهی شده است.

زیرا هر کس، بدی کند، انتظار مقابله به مثل، را دارد، مخصوصاً افراد بد، چون خودشان از این قماشند، و گاه یک بدی را چند برابر پاسخ می گویند، هنگامی که ببینند طرف مقابل، نه تنها بدی را به بدی پاسخ نمی دهد، بلکه با خوبی و نیکی، به مقابله برمی خیزد، اینجا است که طوفانی در وجودشان بر پا می شود، وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می گیرد، و بیدار می گردد، انقلابی در درون جانشان صورت می گیرد، شرمنده می شوند، احساس حقارت می کنند،

و برای طرف مقابل، عظمت قائل می شوند.

اینجا است که کینه ها و عداوت ها، با طوفانی از درون جان برخاسته و جای آن را، محبت و صمیمیت می گیرد.

بدیهی است، این یک قانون غالبی است نه دائمی، زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوء استفاده می کنند، و تا زیر ضربات خردکننده شلاق مجازات قرار نگیرند، آدم نمی شوند و دست از اعمال زشت خود بر نمی دارند.

البته حساب این گروه، جدا است، و باید در برابر آنها از شدت عمل، استفاده کرد، ولی نباید فراموش کرد که این دسته، همیشه در اقلیت هستند، قانونی که حاکم بر اکثریت است، همان قانون «دَفْعُ سَيِّئَةٍ بِحَسَنَةٍ» است.

و لذا ملاحظه می کنیم پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) همیشه از این روش عالی قرآنی، بهره می گرفتند، فی المثل، به هنگام «فتح مکه» که نه تنها دشمنان، بلکه دوستان، انتظار انتقام جوئی شدید مسلمین، و به راه انداختن حمام خون، در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگدل و بی رحم را داشتند، و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز، رو به سوی «ابو سفیان» کرده، و شعار اَلْيَوْمُ الْمَلْحَمَةُ، اَلْيَوْمُ تُسْبَى الْحَرَمَةُ، اَلْيَوْمُ اَذَلَّ اللّٰهُ قُرَيْشًا! «امروز، روز انتقام، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان، و روز ذلت و خواری قریش است» سر دادند، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) با جمله اِذْهَبُوا فَاَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ: «بروید و همه آزادید»، همه را مشمول عفو خود قرار داد، رو به سوی «ابو سفیان» شعار انتقام جویانه را به این شعار محبت آمیز تبدیل فرمود که: اَلْيَوْمُ يَوْمُ الرَّحْمَةِ اَلْيَوْمُ اَعَزَّ اللّٰهُ قُرَيْشًا! «امروز روز رحمت

است، امروز روز عزت قریش است»! (۱)

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل های مکّیان مشرک، بر پا کرد که به گفته قرآن: *يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا*: «فوج، فوج مسلمان شدند و آئین اسلام را با جان و دل پذیرا گشتند». (۲)

ولی با تمام این احوال، به طوری که در تواریخ اسلام آمده است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) چند نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنا کرد، چرا که افرادی خطرناک و غیرقابل بخشش بودند، اما بقیه را - جز این چند نفر - مشمول عفو عمومی ساخت، و در ضمن، این جمله پر معنی را بیان کرد: «من درباره شما همان می گویم که «یوسف» درباره برادران خود که بر او ستم کرده بودند»، گفت: *لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ*: «امروز ملامتی بر شما نیست، خدا شما را ببخشد که او ارحم الراحمین است»! (۳)

«وَلِيٌّ» در اینجا به معنی «دوست»، و «حَمِيمٌ» در اصل به معنی «آب داغ و سوزان» است، و اگر به عرق بدن، «حمیم» گفته می شود به خاطر گرمی آن است، و «حمام» را نیز به همین مناسبت «حمام» می گویند، به دوستان پر محبت و گرم و داغ نیز «حمیم» گفته می شود، و منظور در آیه همین است.

قابل توجه این که: می فرماید: *كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ*: «گویا یک دوست گرم و صمیمی است» اشاره به این که، اگر واقعاً در صف دوستان صمیمی هم در نیاید، حداقل در ظاهر چنین خواهد بود.

از آنجا که، چنین برخوردی با مخالفان، کار ساده و آسانی نیست، و رسیدن

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۹.

۲ - نصر، آیه ۲.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۱۳۲.

به چنین مقامی، نیاز به خودسازی عمیق اخلاقی دارد، در آیه بعد، مبانی اخلاقی این گونه برخورد با دشمنان را در عبارتی کوتاه و پر معنی، بیان کرده، می فرماید: «به این خصلت نمی رسد، مگر کسانی که دارای صبر و استقامتند» (وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا). (۱)

«و به این خوی و خلق عظیم نمی رسد، مگر کسانی که بهره بزرگی از ایمان و تقوی و اخلاق دارند» (وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

آری، انسان مدتها باید خودسازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد، باید در پرتو ایمان و تقوی، آن قدر روح او وسیع و قوی شود که به آسانی از آزار دشمنان متأثر نگردد، و حس انتقام جوئی در او شعلهور نشود، روحی بزرگ، و شرح صدر کافی لازم است، تا شخص به چنین مرحله ای از کمال انسانیت برسد که بدی ها را، با نیکی پاسخ گوید، و در راه خدا و برای رسیدن به اهداف مقدسش، حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود، و به مقام «دَفْعِ سَيِّئَةٍ بِحَسَنَةٍ» برسد!

باز در این جا، به مسأله «صبر» بر خورد می کنیم که ریشه همه ملکات فاضله اخلاقی، و پیشرفت ها و موفقیت های مادی و معنوی است. (۲)

* * *

و از آنجا که بر سر راه وصول به این هدف بزرگ، موانعی وجود دارد و وسوسه های شیطانی در اشکال مختلف انسان ها را مانع می شود، در آخرین آیه

۱ - ضمیر «يُلْقَاهَا» به «خصلت» یا «وصیت» که مستفاد از جمله سابق است باز می گردد.

۲ - جمعی از مفسران جمله «وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» را، اشاره به پادشاهای بزرگ چنین انسان های

شریف و پر گذشت، در آخرت دانسته اند، ولی با توجه به این که آیه در صدد بیان مبانی اخلاقی این عمل

بزرگ، است تفسیر مزبور بعید به نظر می رسد.

مورد بحث شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به عنوان الگو، مخاطب ساخته، می گوید: «هر گاه وسوسه هائی از شیطان در این مسیر متوجه تو گردد، به هوش باش، و در مقابل آن مقاومت کن، خود را به خداوند بسپار، و به سایه لطف او پناه بر، که او شنونده و آگاه است» (وَإِنَّمَا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). (۱)

«نَزْغٌ» (بر وزن نزد) به معنی «ورود در کاری، به قصد فساد» است، و به همین جهت، به وسوسه های شیطانی «نَزْغٌ» گفته می شود.

این هشدار، در واقع به خاطر این است که، در این گونه مواقع، معمولاً خطوراتی از ذهن می گذرد، و یا افراد به اصطلاح مصلحت اندیش، توصیه هائی از این قبیل می کنند:

«مردم را جز با زور نمی توان اصلاح کرد»، «خون را با خون باید شست»، «ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم کاری بر گوسفندان است» و مانند اینها، و با این وسوسه ها، می خواهند مقابله به مثل را در همه جا توصیه کنند، و بدی را به بدی پاسخ گویند.

قرآن می گوید: مبدا گرفتار این وسوسه ها شوید، و جز در موارد خاص و استثنائی، تکیه بر خشونت کنید، و هر گاه در برابر چنین سخنانی قرار گرفتید، پناه به خدا ببرید، و بر او اعتماد کنید، که او همه سخنان را می شنود، و از نیات همگان آگاه است.

البته آیه فوق، مفهوم وسیعی دارد و میگوید: در برابر همه وسوسه های شیطانی، باید به خدا پناه برد، ولی آنچه گفته شد، یکی از مصادیق روشن آن

۱ - «نَزْغٌ» در آیه فوق، ممکن است همان معنی مصدری داشته باشد و نیز ممکن است به

معنی «اسم

فاعل» باشد.

است.

نکته ها:

۱ - برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله

در چهار آیه فوق، چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده است:

«نخست»، خودسازی دعوت کنندگان، از نظر ایمان و عمل صالح.

«دوم»، استفاده از روش «دفع بدی ها به نیکی ها».

«سوم»، فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام این روش.

«چهارم»، برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه های شیطانی.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام)، خود بهترین الگو و اسوه، برای این برنامه بودند و یکی از دلائل پیشرفت سریع اسلام در آن محیط تاریک و پر از جهل، استفاده از همین برنامه بود.

امروز، روان شناسان کتاب ها و رساله هائی در زمینه راه نفوذ در دیگران، نوشته اند که در برابر عظمت آیات فوق، مطلب قابل ملاحظه ای به نظر نمی رسد، به خصوص این که، روش هائی را که آنها توصیه می کنند غالباً جنبه ظاهرسازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد، در حالی که روش قرآنی بالا، که بر ایمان و تقوی و اصالت ها استوار است، از همه این امور بر کنار می باشد.

چه خوب است که مسلمانان امروز، این روش را احیاء کنند و دامنه اسلام را در دنیائی که تشنه آن است، از این طریق گسترش دهند.

جالب این که، در حدیثی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده، می خوانیم: أَدَبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ فَقَالَ: وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ إِذْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، قَالَ اذْفَعُ سَيِّئَةً مِنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ بِحَسَنَتِكَ، حَتَّى يَكُونَ الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ

وَلَيْ حَیْمٌ: «خداوند، پیامبرش را به این آداب مؤدب ساخته و فرموده: نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با روشی که بهترین است دفع کن، یعنی عمل کسانی را که در حق تو، بد کرده اند به نیکی پاسخ ده، تا کسانی که با تو عداوت دارند دوست صمیمی شوند». (۱)

۲ - انسان در برابر طوفان وساوس

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد، گردنه های صعب العبوری است که شیاطین در آنجا کمین کرده اند، و اگر انسان تنها بماند، هرگز توانائی پیمودن این راه را ندارد، باید دست به دامن لطف الهی زند، و با تکیه و توکل بر او، این راه پر خطر را بسپرد، هر گاه طوفان ها شدید و شدیدتر می شود، او بیشتر به سایه لطف خدا پناه برد.

در حدیثی می خوانیم که در حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله)، یکی نسبت به دیگری بدگوئی کرد، آتش غضب در دل او افروخته شد، پیامبر فرمود: إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ: أُعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: «من سخنی می دانم که اگر مرد خشمگین، آن را بگوید، خشمش فرو می نشیند، و آن جمله: أُعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است!»
مرد خشمگین، عرض کرد: أَمْجُنُونًا تَرَانِي: «یعنی فکر می فرمائید من دیوانه ام؟! (و شیطان در پوست من رفته است؟)».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به قرآن استناد فرمود: و این آیه را تلاوت کرد، وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ: «هر گاه وسوسه های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا

پناه بر».(۱)

اشاره به این که، طوفان غضب، از وسوسه های شیطان است، همان گونه که طوفان شهوت و هوی و هوس، هر کدام یکی از آن وسوسه ها است.

در کتاب «خصال» می خوانیم: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) «چهارصد باب»، درباره اموری که به نفع دین و دنیای مسلمانان است به اصحابش تعلیم داد و از آن جمله این بود: إِذَا وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى أَحَدِكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَقُلْ آمَنْتُ بِاللَّهِ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ: «هر گاه شیطان، یکی از شما را وسوسه کند، باید به خدا پناه برد، و بگوید: به خداوند ایمان آوردم، و دین (خود) را برای او خالص می کنم».(۲)

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۱۱.

۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۵۱.

۳۷ وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ
لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ
۳۸ فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ
لَا يَسْأَمُونَ
۳۹ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ
وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۳۷ - از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است، برای خورشید و ماه سجده نکنید،
برای خدائی که آفریننده آنهاست سجده کنید، اگر می خواهید او را عبادت نمائید.
۳۸ - هر گاه (از عبادت پروردگار) تکبر کنند کسانی که نزد پروردگار تواند شب و روز برای
او تسبیح می گویند، و خسته نمی شوند.
۳۹ - از آیات او این است که زمین را خشک و خاضع می بینی، اما هنگامی که آب بر آن
می فرستیم به جنبش در می آید و نمو می کند، همان کس که آن را زنده کرد مردگان را نیز
زنده می کند، او بر هر چیز تواناست.

تفسیر:

فقط برای خدا سجده کنید

این آیات، در حقیقت آغازگر فصل تازه ای در این سوره، در زمینه توحید و معاد، و بیان نبوت
و عظمت قرآن است، و در حقیقت مصداقی است روشن، از

«دعوت الی الله» در برابر مشرکان، که دعوت به سوی بت می کردند. نخست، از مسأله «توحید» شروع کرده، از طریق آیات آفاقی مردم را به سوی خدا دعوت می نماید، می فرماید: «از آیات و نشانه های پروردگار، شب و روز و خورشید و ماه است» (۱) «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ».

شب، مایه آرامش، و روشنایی روز وسیله جنبش و حرکت است، و این دو توأماً چرخ های زندگی انسان ها را به گردش منظم و متناوبی در می آورند که اگر هر کدام، جاویدان و یا حتی طولانی بود، زندگی تمام موجودات زنده دست خوش فنا می شد، لذا کره ماه که شب هایش، معادل ۱۵ شبانه روز زمین، و روزهایش به همین اندازه است، به هیچ وجه قابل سکونت نیست، چرا که در شب های سرد و تاریکش همه چیز منجمد می شود، و در روزهای سوزانش همه چیز آتش می گیرد، به همین دلیل، زندگی کردن موجودات زنده ای همچون انسان، در آنجا غیر ممکن است.

اما خورشید، منبع همه برکات مادی در منظومه ما است، نور و گرما و حرکت و جنبش و نزول باران ها، و روئیدن گیاهان، و رسیدن میوه ها، حتی رنگ های زیبای گل ها، همه از پرتو وجود او است.

ماه، نیز روشنی بخش شب های تار، و چراغ پر فروغ و زیبای رهروان بیابان ها و گمشدگان صحراها است، و با جزر و مد خود، نیز برکات فراوانی می آفریند. ولی به خاطر همین برکات، گروهی در مقابل این دو کوكب پر فروغ آسمان، سجده می کردند و آنها را پرستش می نمودند، آنها در عالم اسباب، متوقف مانده،

۱ - توجه داشته باشید، این آیه از آیاتی است که به هنگام تلاوت یا شنیدن آن سجده کردن واجب است.

بی آن که مسبب الاسباب را ببینند.

لذا قرآن، بعد از این بیان، بلافاصله می گوید: «برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدائی که آفریننده آنها است سجده کنید، اگر می خواهید او را عبادت نمائید» (لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ). (۱)

شما چرا به سراغ سرچشمه این برکات نمی روید؟ چرا سر بر آستان او نمی سائید؟ چرا موجوداتی را می پرستید، که خود اسیر قوانین آفرینش اند، و دارای طلوع و غروبند و دست خوش انواع تغییرات.

باید به سراغ کسی رفت، که حاکم و خالق این قوانین است، هرگز غروب و افولی ندارد و دست تغییر و دگرگونی به دامان کبریائی اش دراز نمی شود.

به این ترتیب یکی از شعبه های گسترده شرک و بت پرستی را، که به صورت پرستش موجودات مختلف طبیعت، - که دارای فوایدی هستند - نفی می کند، و به همه آنها پیام می دهد، به سراغ خالق این موجودات بروید و در معلول متوقف نشوید، به دنبال علّه العلل بگردید.

در حقیقت در این آیه، از نظام واحدی که بر خورشید و ماه و شب و روز حاکم است، استدلال بر وجود خداوند یکتا، شده و از خالقیت و حاکمیت او،

۱ - در اینجا ضمیر جمع مؤنث در «خَلَقَهُنَّ» به لیل و نهار و شمس و قمر، برمی گردد و به گفته ارباب ادب

و مفسران ضمیر جمع مؤنث عاقل گاه به جمع غیر عاقل نیز برمی گردد، همان گونه که می گویند: «الاقلام»

بَرِيْتُهُنَّ (قلمها را تراشیدم). بعضی نیز معتقدند این ضمیر به آیات برمی گردد که آن نیز جمع مؤنث غیر عاقل است.

بعضی نیز احتمال داده اند: این ضمیر، تنها به خورشید و ماه باز می گردد به اعتبار جنس آنها که شامل

همه کواکب می شود، گوئی برای آنها عقل و شعور قائل شده است.

برای لزوم عبادتش اتخاذ سند کرده است.

جمله «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»، در حقیقت، اشاره به این نکته دارد که اگر قصد عبادت خدا را دارید غیر او را حذف کنید و چیزی را در عبادت او شریک قرار ندهید، چرا که عبادت او، با عبادت دیگری هرگز جمع نمی شود.

سپس می افزاید: اگر این دلیل منطقی در فکر آنها اثر نگذاشت و باز هم به سراغ بت ها و معبودهای مجازی رفتند، و معبود حقیقی را به دست فراموشی سپردند، «اگر در عبادت خدا استکبار کردند، هرگز نگران نباش، چون فرشتگان مقربی که در پیشگاه او هستند، شب و روز برای او تسبیح می گویند، و هیچ گاه از عبادت او ملالت و خستگی پیدا نمی کنند» (فَإِنْ اسْتَكَبَرُوا فَاَلَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ). (۱)

اگر گروهی نادان و جاهل و بی خبر، در برابر ذات پاکش سجده نکنند، مساله ای نیست، این عالم وسیع پر است از فرشتگان مقرب، که دائماً در حال رکوع و سجود و حمد و تسبیح اند، تازه نیازی به عبادت آنها نیز ندارد، آنها نیازمند عبادت اویند، چرا که هر افتخار و کمالی برای ممکنات، است در سایه عبودیت او است.

چنان که گفتیم، آیات فوق از آیات سجده است ولی در این که آیا سجده، بعد از پایان آیه اول (جمله تَعْبُدُونَ) واجب است، یا بعد از اتمام هر دو آیه (جمله وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ)، در میان فقهای اهل سنت گفتگو است، گروهی اولی را

۱ - «لَا يَسْأَمُونَ» از ماده «سَأَمَت» به معنی خستگی از ادامه کار یا جریانی است - ضمناً جمله

«فَإِنْ

اسْتَكَبَرُوا» جمله شرطیه است و جزای آن محذوف می باشد و در تقدیر چنین است: «فَإِنْ اسْتَكَبَرُوا مِنْ

عِبَادَةِ اللَّهِ وَ تَوَحِيدِهِ لَا يَضُرُّهُ شَيْئاً».

پذیرفته اند، مانند «شافعی» و «مالک» و بعضی دوم را ترجیح داده اند مانند «ابو حنیفه» و «احمد حنبل»، اما به عقیده علمای امامیه بر اساس روایاتی که از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، محل سجده همان جمله «تَعْبُدُونَ» است.

توجه به این نکته نیز لازم است که آنچه واجب است اصل سجده می باشد، اما ذکر آن مستحب است، در روایتی می خوانیم، که در سجده، این ذکر را بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِيقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُبُودِيَّةً وَ رِقًّا سَجْدَتُ لَكَ يَا رَبُّ تَعْبُدًا وَ رِقًّا، لَا مُسْتَكْبِرًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ» (۱).

بار دیگر به آیات توحید که زمینه ساز مسأله معاد است، باز می گردد، و اگر قبلاً سخن از خورشید و ماه و آیات سماوی بود، در اینجا سخن از آیات ارضی و زمینی است. می فرماید: «از آیات او، این است که زمین را خاشع و خاضع و خشک و بی حرکت می یابی، اما هنگامی که قطره های حیات بخش آب باران را بر آن می فرستیم، به جنبش در می آید، و افزایش می یابد و نمو می کند» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ).

زمین خشک و مرده و بی حرکت، کجا؟ و این همه آثار حیات و جلوه های گوناگون آن، کجا؟ کدام قدرت است که با نزول چند قطره باران، از خاک مرده، این همه حرکت و جنبش و حیات، می آفریند؟ این یکی از نشانه های علم و قدرت بی پایان پروردگار، و علائم وجود ذی جود او است.

۱ - «وسائل الشیعه»، کتاب الصلاة، جلد ۴، صفحه ۸۸۴ (باب ۴۶ از ابواب قرائت القرآن، حدیث ۲). (وسائل، جلد ۶، صفحه ۲۴۵، حدیث ۷۸۵۲).

سپس از این مسأله روشن توحیدی، یعنی مسأله «حیات» که هنوز اسرارش برای بزرگ ترین دانشمندان، کشف نشده، با یک انتقال سریع و جالب، به مسأله معاد پرداخته، می گوید: «آن کس که این زمین مرده را زنده کرد، هم او مردگان را نیز در قیامت زنده می کند!» (إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِي).

آری، «او بر همه چیز توانا است» (إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

دلائل قدرتش، در همه جا نمایان است و همه سال، نشانه های آن را با چشم خود می بینید، با این حال، چگونه در مسأله معاد تردید می کنید؟

و آن را جزء محالات می شمیرید؟ زهی نادانی و غفلت و بی خبری!

«خاشِعَةً»، از ماده «خشوع» در اصل به معنی تضرع و تواضع توأم با ادب است، و به کار بردن این تعبیر، در مورد زمین خشکیده، در حقیقت یک نوع کنایه است.

آری، زمین به هنگامی که خشکیده و فاقد آب می شود، از هر گونه گل و گیاه خالی می گردد، و به صورت انسان افتاده و یا مرده بی جانی در می آید، اما نزول باران، حیات جدیدی به آن می بخشد آن را به حرکت و نمو و رشد وا می دارد.

جمله «رَبَّتْ» از ماده «رَبَّوْ» (بر وزن غلو) به معنی افزایش و نمو است و «رَبَا» نیز از همین ماده است، چرا که «رباخوار» طلب خود را با افزایشی می گیرد. «إِهْتَزَّتْ» از ماده «هَزَّ» (بر وزن حظ)، به معنی تحریک شدید است، درباره طرق اثبات معاد جسمانی، و چگونگی استدلال، از جهان گیاهان بر این مسأله، در پایان سوره «یس» (اواخر جلد هیجدهم) بحث مشروح تری داشته ایم.

۴۰ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

۴۱ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ
۴۲ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

ترجمه:

۴۰ - کسانی که آیات ما را تحریف می کنند بر ما پوشیده نخواهند بود! آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که در نهایت امن و امان در قیامت به عرصه محشر می آید؟! هر کاری می خواهید بکنید، او به آنچه انجام می دهید بیناست!
۴۱ - کسانی که به این قرآن هنگامی که به سراغشان آمد کافر شدند (بر ما مخفی نخواهند ماند)! و این کتابی است شکست ناپذیر.
۴۲ - که هیچگونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است!

تفسیر:

تحریف گران آیات حق!

بعد از بیان آیات الهی، و نشانه های پروردگار در آیات پیشین، اکنون سخن از تهدید کسانی است، که نشانه های توحید را تحریف می کنند، و به اغفال و گمراه ساختن مردم، می پردازند می گوید: «آنها که آیات ما را تحریف می کنند بر

ما پوشیده نخواهند بود» (إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا). ممکن است با مغالطه و سفسطه مردم را بفریبند، و ممکن است بر این عمل زشت و ننگین خود، پرده بی افکنند و خود را از انظار مردم، مستور دارند، اما هرگز نمی توانند کمترین عمل خود را از ما پنهان نمایند.

«يُلْحِدُونَ» از ماده «لَحَد» در اصل از «لَحَد» (بر وزن عهد) گرفته شده، و به معنی حفره ای است که در یک طرف قرار گیرد، و به همین جهت، به حفره ای که در یک جانب قبر، قرار گرفته «لَحَد» گفته می شود، سپس به هر کاری که از حد وسط، به سوی افراط و تفریط متمایل شود، «الحاد» گفته اند. اطلاق این کلمه بر «شُرک و بت پرستی و کفر و بی دینی»، نیز به همین مناسبت است.

منظور، از «الحاد در آیات خدا»، ایجاد وسوسه در دلایل توحید و معاد است که در آیات قبل، با عنوان «وَمِنْ آيَاتِهِ» بیان شد، و یا همه آیات الهی اعم از آیات تکوینی گذشته، یا آیات تشریعی که در قرآن مجید و کتب آسمانی نازل شده است.

مکتب های مادی و الحادی جهان امروز، که برای منحرف ساختن مردم جهان از توحید و معاد، گاه، دین را زائیده «جهل و ترس»، و گاه، مولود «عوامل اقتصادی»، و گاه، امور مادی دیگر، معرفی می کنند، نیز بدون شک از کسانی هستند که مشمول این آیه اند.

قرآن، مجازات همه آنها را در ادامه این بحث، با یک مقایسه روشن، بیان کرده می گوید: «آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است؟ یا کسی که در سایه ایمان در نهایت امن و امان در قیامت، قدم به عرصه محشر می گذارد؟! (أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

آنها که با ایجاد شک و فساد، عقائد و ایمان مردم را به آتش کشیدند، باید در

آن روز، طعمه آتش شوند، و آنها که در سایه ایمان، محیط امن و امانی برای جامعه بشری آفریدند، باید در قیامت در نهایت امنیت به سر برند، مگر در آن روز، همه اعمال ما تجسم نمی یابد؟

گر چه بعضی از مفسران، این قسمت از آیه را به «ابو جهل» و نقطه مقابلش «حمزه»، یا «عمار یاسر»، تفسیر کرده اند، ولی پیدا است که این، یک تطبیق بیش نیست، آیه، مفهوم وسیعی دارد که همه آنها و غیر آنها را شامل می شود.

جالب این که، در مورد دوزخیان، تعبیر به «القاء» می کند، که دلیل بر این است آنجا اختیاری از خود ندارند، اما در مورد بهشتیان، تعبیر به «آمدن» می نماید، که دلیل بر احترام و آزادی اراده آنها در انتخاب امنیت و آرامش است.

از این گذشته، با این که باید در مقابل دوزخ، بهشت قرار گیرد، در اینجا امنیت از «عذاب» را در مقابل «دوزخ» قرار داده، اشاره به این که، مهم ترین مسأله در آن روز، همین «امنیت» است. و از آنجا که وقتی از هدایت کسی، مأیوس شوند، او را به حال خود رها می کنند، و می گویند: هر کاری می خواهی بکن! در ادامه این آیه، آنها را مخاطب ساخته می گوید: «هر چه می خواهید انجام دهید!» (إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ).

«اما بدانید که خدا به آنچه انجام می دهید بیناست» (إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

بدیهی است، این امر به معنی آزادی عمل آنها، و یا الزام به انجام هر کار نیست، بلکه، تهدیدی است، نسبت به آنها که هیچ حرف حقی، در گوششان فرو نمی رود، تهدیدی است پر معنی، و توأم با وعده مجازات، چرا که دیدن اعمال و نگه داشتن حساب آنها، برای همین منظور است.

آیه بعد، سخن را از توحید و معاد، به قرآن و نبوت می کشاند، و باز به

صورت هشدار، به کافران لجوج و بی منطق، می فرماید: «آنها که به این قرآن هنگامی که به سراغ آنها آمد، کافر شدند بر ما مخفی نخواهند ماند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ). (۱) اطلاق «ذکر»، بر «قرآن» به خاطر این است که، قبل از هر چیز، انسان را متذکر و بیدار می سازد، و حقایقی را که انسان اجمالاً با فطرت خدادادی دریافته، با وضوح و تفصیل، شرح می دهد، نظیر این تعبیر، در آیات دیگر قرآن، نیز آمده است، از جمله در آیه ۹ سوره «حجر» می خوانیم: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ: «ما این «ذکر»، و یادآوری را نازل کردیم، و به طور قطع از آن پاسداری خواهیم کرد».

و بعد، برای بیان عظمت قرآن، می افزاید: «به طور مسلم، کتابی است شکست ناپذیر» (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ).

کتابی است که، هیچ کس، نمی تواند همانند آن را بیاورد، و بر آن غلبه کند، کتابی است بی نظیر، منطقش محکم و گویا، استدلالش قوی و نیرومند، تعبیراتش منسجم و عمیق، تعلیماتش ریشه دار و پرمایه، و احکام و دستوراتش هماهنگ با نیازهای واقعی انسان ها در تمام ابعاد زندگی.

* * *

سپس به توصیف مهم و گویائی، درباره عظمت این کتاب آسمانی پرداخته می گوید: «هیچگونه باطلی، نه از پیش رو، نه از پشت سر، به سراغ قرآن

۱ - در این که خبر «إِنَّ الَّذِينَ» چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند که از همه مناسب تر این است که،

گفته شود خبر، جمله «لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا» است که به قرینه آیه قبل حذف شده. بعضی نیز خبر را «يُلْقُونَ فِي»

النَّارِ» که از آیه قبل فهمیده می شود، گرفته اند، و بعضی جمله «أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» که در آیات

آینده، خواهد آمد می دانند، ولی معنی اول، مناسب تر به نظر می رسد.

نمی آید!» (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ).

چرا که، «از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است» (تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ). خداوندی، که افعالش از روی حکمت، و در نهایت کمال و درستی است و لذا شایسته هرگونه، حمد و ستایش می باشد.

در تفسیر جمله «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ...» مفسران، سخنان بسیار گفته اند که جامع تر از همه آنها این است: «هیچگونه باطل، از هیچ نظر، و از هیچ طریق، به سراغ قرآن نمی آید» یعنی: نه تناقضی در مفاهیم آن است، نه چیزی از کتب و علوم پیشین بر ضد آن می باشد، و نه اکتشافات علمی آینده با آن مخالفت خواهد داشت.

نه کسی می تواند حقایق آن را ابطال کند، و نه در آینده منسوخ می گردد. نه در معارف و قوانین و اندرزها و خبرهایش خلافی وجود دارد، و نه خلافاً بعداً کشف می شود.

نه آیه و حتی کلمه ای از آن کم شده، و نه چیزی بر آن افزون می شود، و به تعبیر دیگر، دست تحریف کنندگان، از دامان بلندش، کوتاه بوده و هست.

در حقیقت این آیه، تعبیر دیگری است از آیه ۹ سوره «حجر»: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ: «ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آنیم». (۱)

۱ - این تفسیر را به طور خلاصه و سربسته «زمخشری» در «کشاف» برگزیده، سخن «علامه

طباطبائی» در تفسیر «المیزان» نیز شبیه آن است، در حالی که بسیاری از مفسران یا واژه «باطل» را محدود کرده اند، و آن را به معنی «شیطان»، یا «تحریف کنندگان»، یا «کذب» و مانند آن گرفته اند، در حدیثی

از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: إِنَّهُ لَيْسَ فِي أَخْبَارِهِ عَمَّا مَضَى بَاطِلٌ وَلَا فِي أَخْبَارِهِ

عَمَّا يَكُونُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ بَاطِلٌ: «نه در اخباری که از گذشته می دهد باطلی وجود دارد و نه در خبرهائی^۲

که از آینده می دهد» (مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث) و می دانیم همه اینها بیان مصداقی است از مفهوم

وسیع و گسترده آیه فوق (دقت کنید).

از آنچه گفتیم، چنین می توان نتیجه گرفت که، جمله «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» (نه از پیش رو و نه از پشت سر) کنایه، از همه جانبه بودن است، یعنی از هیچ سو و از هیچ طرف و ناحیه، بطلان و فساد، به سراغ این کتاب بزرگ نیامده، و نخواهد آمد، ولی بعضی آن را کنایه از «زمان حال» و «زمان استقبال» گرفته اند، که در حقیقت مصداقی از مفهوم وسیع اول است. واژه «باطل» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: نقطه مقابل حق است، متنها گاه آن را به یکی از مصداق هایش تفسیر کرده اند، مانند شرک، شیطان، موجود فناشونده و ساحر، و این که شخص شجاع و قهرمان را «بطل» می گویند، به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند، و از میدان بیرون کرده یا به قتل می رساند. به هر حال، ظاهر آیه، مطلق است و نمی توان مفهوم «باطل» را در مصداق خاصی محدود ساخت.

جمله آخر آیه «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» در حقیقت، دلیل روشن و گویائی است برای عدم راه یابی باطل، در هیچ شکل و صورت به قرآن مجید، زیرا باطل به سخنی راه می یابد که از شخصی صادر شده است، با علم محدود و با کمالات معین، اما کسی که علم و حکمتش نامحدود است و جامع همه کمالاتی است که او را درخور حمد و ستایش قرار می دهد، نه تناقض و اختلافی به سخنش راه می یابد، و نه خط نسخ و بطلان بر آن کشیده می شود، نه دست تحریف به سوی آن دراز می گردد، و نه تضادی با حقایق کتب پیشین و اکتشافات علمی، در حال و آینده دارد.

به هر حال، این آیه از آیات روشنی است که نفی هر گونه تحریف، چه از نظر نقصان، و چه اضافه، از قرآن مجید می کند (شرح بیشتر درباره عدم تحریف قرآن در جلد ۱۱، صفحه ۱۸ به بعد - ذیل آیه ۹ سوره «حجر»): «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، بیان شد، و دلایل مختلف آن را شرح داده، و به سؤالاتی که در این زمینه است پاسخ گفته ایم).

سؤال :

ممکن است گفته شود: «باطل» همان گونه که اشاره شد، به معنی «مخالف حق» است، در حالی که شما و مفسران دیگر آن را به معنی «مبطل» و ابطال کننده تفسیر کرده اید. پاسخ، این سؤال را با توجه به نکته ظریفی می توان دریافت، و آن این که قرآن نمی گوید، باطلی بعد از این کتاب آسمانی به وجود نمی آید، بلکه می گوید: باطلی به سراغ این کتاب آسمانی نخواهد آمد (به ضمیر در جمله «يَأْتِيهِ» توجه کنید) و معنی این سخن آن است که چیزی نمی تواند به سراغ آن بیاید و آن را ابطال کند (دقت کنید).

- ۴۳ ما يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ
ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ
- ۴۴ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَ أَعْجَمِيٌّ وَ
عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي
آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَىٰ هِمِّ أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ
- ۴۵ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ
رَبِّكَ لَفُضِّي بَيْنَهُمْ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ
- ۴۶ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

ترجمه:

- ۴۳ - آنچه به ناروا درباره تو می گویند همان است که درباره پیامبران قبل از تو نیز گفته شده؛
پروردگار تو دارای مغفرت و (هم) دارای مجازات دردناکی است!
- ۴۴ - هر گاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتماً می گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! آیا
قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟! بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و
درمان است؛ ولی کسانی که ایمان نمی آورند، در گوش هایشان سنگینی است و گوئی نابینا
هستند و آن را نمی بینند؛ آنها (همچون کسانی هستند که گوئی) از راه دور صدا زده
می شوند!
- ۴۵ - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ سپس در آن اختلاف شد؛ و اگر فرمانی از ناحیه
پروردگارت در این باره صادر نشده بود، در میان آنها داوری می شد (و به کیفر می رسیدند)؛
ولی آنها هنوز درباره آن شکی تهمت انگیز دارند!

۴۶ - کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود او است؛ و هر کس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است؛ و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند!

تفسیر:

قرآن هدایت است و درمان

از آنجا که کفار «مکه» شدیدترین مبارزه را با آئین اسلام و شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) آغاز کرده بودند، و آیات گذشته از الحاد آنها در دلائل توحید و کفر، و تکذیب شان نسبت به آیات الهی، خبر می داد، در نخستین آیه مورد بحث، به عنوان تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و آموختن درس استقامت و پایداری به همه مسلمین که در فشار دشمنان قرار می گیرند، می فرماید: «نسبت های ناروایی که به تو داده می شود همان است که به پیامبران پیش از تو داده شد» (مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ).

اگر مجنون و ساحرت می خوانند، به پیامبران بزرگ پیشین همین نسبت ها را دادند، و اگر دروغگویت می نامند، آنها نیز از این نسبت در امان نبودند، خلاصه، نه دعوت تو به سوی آئین توحید و حق، مطلب تازه ای است، و نه تهمت و تکذیب آنها، محکم بایست و به این سخنان اعتنا مکن، و دعوت توحید را تداوم بخش، و بدان خدا با تو است.

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: منظور از این جمله، این است: سخنانی که از سوی خدا به تو گفته می شود، همان سخنانی است که به انبیای پیشین گفته شد. (۱)

۱ - این تفسیر در «مجمع البیان» و تفسیر «کبیر فخر رازی» به عنوان یک احتمال آمده است،

ولی خود

آنها نیز تفسیر اول را ترجیح داده اند.

ولی با توجه به جمله بعد، و آیات آینده، تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد. سپس، در پایان آیه می افزاید: «پروردگار تو دارای مغفرت و آمرزش، و هم دارای مجازات دردناک است» (إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ). رحمت و آمرزش، برای آنها که پذیرا شوند، و عذاب الیم برای آنها که تکذیب کنند و تهمت زنند و به مخالفت برخیزند. این جمله، در حقیقت، بشارت و تشویقی است برای مؤمنان، و انذار و تهدیدی است برای کافران.

مقدم داشتن «مغفرت» بر «عقاب»، همانند موارد دیگر دلیل بر «پیشی گرفتن رحمت، بر غضب» است، چنان که در دعا آمده: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (۱)

در آیه بعد، سخن از بهانه جوئی این افراد لجوج، به میان آورده، و پاسخ یکی از این بهانه های عجیب را مطرح می کند، و آن این که، می گفتند: «چرا قرآن به لسان عجم، نازل نشده، تا ما برای آن اهمیت بیشتری قائل باشیم، و غیر عرب نیز از آن بهره گیرند؟» ظاهراً هدفشان این بود که توده مردم از آن چیزی نفهمند و نیازی به آن نباشد که به آنها بگویند: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ: «به این قرآن گوش فرا ندهید، و با سخنان لغو و باطل آن را از اثر ببندازید» (چنان که در آیات قبل آمده بود). (۲)

۱ - دعای جوشن کبیر، فصل ۱۹، جمله ۸

۲ - در تفسیر «کبیر فخر رازی» می خوانیم: نَقُلُوا فِي سَبَبِ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنَّ الْكُفَّارَ لِأَجْلِ التَّعَنُّتِ قَالُوا

لَوْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلُغَةِ الْعَجَمِ: «در سبب نزول این آیه چنین نقل کرده اند که کفار بهانه جو، گفتند: این ۲

قرآن، اگر به لغت عجم نازل شده بود بهتر بود!»

اینجاست که قرآن، در پاسخ آنها می گوید: «هرگاه ما آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم، حتماً می گفتند: چرا آیتش، روشن نیست؟ چرا پیچیده است؟ و ما از آن سر در نمی آوریم!» (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أُعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ).

سپس، اضافه می کردند: «راستی عجیب است، قرآنی عجمی از پیغمبری عربی؟» (أُعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ).

یا می گفتند: «کتابی است عجمی، برای امتی عربی؟»

و اکنون که به زبان عربی نازل شده، و همگان به خوبی مفاهیم آن را درک می کنند، و به عمق پیام و دعوت آن می رسند، باز فریاد می زنند: گوش به این قرآن ندهید و با جار و جنجال و سخنان لغو و باطل، مردم را از شنیدن آن باز دارید.

خلاصه، آنها بیماردلانی هستند که، هر طرحی ریخته شود و هر برنامه ای پیاده گردد، به آن ایرادی می کنند، و بهانه ای می تراشند، اگر عربی باشد، سحر و افسونش می خوانند، و اگر عجمی باشد، نامفهومش می شمردند، و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد، ناموزونش معرفی می کنند! (۱)

باید توجه داشت که «أُعْجَمِيٌّ» از ماده «عُجْمَةٌ» (بر وزن لقمه) به معنی عدم فصاحت و ابهام در سخن است، و «عجم» را به غیر عرب، می گویند چرا که زبان آنها را به خوبی نمی فهمند، و «أُعْجَمَ» به کسی گفته می شود که، مطالب را خوب اداء نمی کند (خواه عرب باشد، یا غیر عرب).

بنابراین واژه «أُعْجَمِيٌّ» همان «أُعْجَمَ» است که، با یاء نسبت توأم شده.

۱ - بعضی از مفسران جمله «أُعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ» را به همین معنی یعنی مخلوطی از عربی و

عجمی تفسیر

کرده اند.

سپس، قرآن خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می افزاید: «بگو این کتاب آسمانی برای کسانی که ایمان آورده اند، مایه هدایت و درمان است» (قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ). «اما کسانی که ایمان نمی آورند، در گوش هایشان سنگینی است» و آن را درک نمی کنند (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ). «و قرآن برایشان پوشیده است» (وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى). «درست مثل کسانی هستند که آنها را از راه دور، صدا می زنند» (أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ). (۱)

و معلوم است چنین کسانی، نه می شنوند و نه می بینند! آری، برای پیدا کردن راه، و رسیدن به مقصد، تنها وجود نور کافی نیست، چشم بینا نیز لازم است، همچنین برای تعلیم یافتن، تنها وجود مبلغ دانشمند و فصیح، کفایت نمی کند، گوش شنوایی نیز باید باشد. در لطافت دانه های باران و تأثیر حیات بخش آن، شک نیست، اما «در باغ سبزه روید و در شوره زار خس». آنها که با روح حق طلبی، به سراغ قرآن می آمدند، هدایت و شفا از آن می یافتند، بیماری های اخلاقی و روحی آنها در شفاخانه قرآن، درمان می شد، سپس بار سفر را می بستند و در پرتو نور هدایت قرآن با سرعت به سوی کوی دوست حرکت می کردند. اما لجوجان متعصب، و دشمنان حق و حقیقت، و آنها که از قبل تصمیم

۱ - بعضی از مفسران، جمله فوق را چنین معنی کرده اند: «قرآن مایه نابینائی این گروه می شود»، در

حالی که به گفته «راغب» در «مفردات» و «ابن منظور» در «لسان العرب» جمله «عَمًى عَلَيْهِ» به معنی

إِشْتَبَهَ حَتَّى صَارَ بِالْإِضَافَةِ إِلَيْهِ كَالْأَعْمَى: «مطلب چنان بر او مشتبه شد، که نسبت به آن گویا نابینا است».

خودشان را بر مخالفت انبیاء گرفته بودند، چه بهره ای می توانستند از آن بگیرند؟ آنها همچون کوران و کرانی بودند، که در نقطه دور دستی قرار داشتند، آنها گرفتار ناشنوائی و نابینائی مضاعف بودند، هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان!

بعضی از مفسران، نقل کرده اند: اهل لغت، برای کسی که می فهمد، می گویند: *أَنْتَ تَسْمَعُ مِنْ قَرِيبٍ*: «تو از نزدیک می شنوی» و برای کسی که نمی فهمد، می گویند: *أَنْتَ تُنَادِي مِنْ بَعِيدٍ*: «تو از دور صدا زده می شوی که اگر همه ای بشنوی مفهوم مطالب را درک نمی کنی». (۱)

در این که چگونه، قرآن مایه شفا و درمان دردهای جانکاه انسان ها است بحث مشروحی ذیل آیه ۸۲ سوره «اسراء» آورده ایم (جلد ۱۲ صفحه ۲۳۶ به بعد).

در آیه بعد، برای تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان نخستین، می فرماید: از انکار و لجاجت و بهانه جوئی این قوم خیره سر، نگران مباش، این سابقه طولانی دارد، «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، و در آن اختلاف شد، بعضی پذیرا گشتند و بعضی از در انکار، در آمدند» (*وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ*).

و اگر مشاهده می کنی ما در مجازات این دشمنان لجوج تعجیل نمی کنیم، به خاطر این است که، مصالح تربیتی ایجاب می کند آنها آزاد باشند، و تا آنجا که ممکن است، اتمام حجت شود، «و اگر فرمانی از ناحیه پروردگارت در این زمینه صادر نشده بود، در میان آنها داوری می شد»، و مجازات الهی به سرعت

۱ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

دامانشان را می گرفت (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ).

این فرمان الهی، بر اساس مصالح هدایت انسان ها، و اتمام حجت بوده، و این سنت، در میان تمام اقوام گذشته جاری شده، و درباره قوم تو نیز جاری است.

ولی آنها هنوز این حقیقت را باور نکرده اند «و در قرآن تو شک و تردید دارند، شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی» (وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ).

«مُرِيبٌ» از ماده «ریب»، به معنی شکی است که آمیخته با بدبینی، سوء ظن و اضطراب باشد، بنابراین مفهوم جمله این می شود: مشرکان نه تنها در سخنان تو تردید دارند، بلکه مدعی هستند که قرائن خلاف که مایه بدبینی است نیز در آن موجود است!

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: جمله اخیر، درباره یهود و کتاب موسی است، یعنی این قوم هنوز در «تورات» شک و تردید دارند. اما این معنی بعید به نظر می رسد، و ظاهر، همان تفسیر اول است. (۱)

در آخرین آیه مورد بحث، یک قانون کلی را که قرآن، بارها روی آن تأکید کرده، در ارتباط با اعمال انسان ها، بیان می کند، که تکمیلی است بر بحث گذشته در زمینه بهره گیری مؤمنان، از قرآن، و محروم ماندن افراد بی ایمان از این سرچشمه فیض الهی. می فرماید: «هر کسی عمل صالحی انجام دهد، نفعش برای خود او است، و هر کسی بدی کند، به خویشتن بدی کرده، و پروردگار تو به بندگان، هرگز ظلم و

۱ - توجه داشته باشید که این آیه درست به همین عبارت در سوره «هود» آیه ۱۱۰ گذشت.

ستم نمی کند» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ). بنابراین، اگر آنها به این کتاب، و این آئین بزرگ، ایمان نیاورند، نه به خداوند زبانی می رسانند، و نه به تو، چرا که خوبی ها و بدی ها، همه به صاحبانش باز می گردد و آنها هستند که میوه شیرین، یا تلخ اعمال خویش را، می چینند.

نکته ها:

۱ - اختیار و عدالت

جمله «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»، دلیل روشنی است بر مسأله اختیار، و آزادی اراده، و بیانگر این حقیقت است که خداوند، نه بی جهت، کسی را کیفر می دهد، و نه بر مجازات کسی بدون دلیل می افزاید، برنامه او عدالت محض است، چرا که سرچشمه ظلم، کمبودها و نقصان ها، جهل و ناآگاهی، و یا هوای نفس است، و ذات پاک او از همه این امور، منزّه می باشد. تعبیر به «ظَلَّام» که صیغه مبالغه، و به معنی «بسیار ظلم کننده» است، در اینجا و در بعضی دیگر از آیات قرآن، ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بی دلیل از سوی خداوند بزرگ، همیشه مصداق ظلم بسیار خواهد بود، چرا که از او هرگز چنین انتظاری نیست. بعضی، نیز گفته اند: چون او بندگان فراوانی دارد، اگر بر هر کس مختصر ستمی کند مصداق «ظَلَّام» خواهد بود (این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد). به هر حال، قرآن، در این آیات بینات خود، قلم بطلان بر «مکتب جبر» را که مایه اشاعه فساد، و امضای انواع زشتی ها، و نفی هر گونه تعهد و مسئولیت است می کشد، همگان را در برابر اعمالشان، مسئول می شمرد، و نتایج اعمال هر کس

را، در درجه اول متوجه خود او می داند.

لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می خوانیم: که یکی از یارانش سؤال کرد: هَلْ يَجْبُرُ (اللَّهُ) عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي: «آیا خداوند، بندگان را بر گناه مجبور می کند؟» فَقَالَ: لَا، بَلْ يُخَيِّرُهُمْ وَ يُمَهِّلُهُمْ حَتَّى يَتُوبُوا: «فرمود: نه، بلکه آنها را آزاد می گذارد، و مهلت می دهد، تا از گناه خویش توبه کنند».

مجدداً سؤال کرد: هَلْ كَلَّفَ عِبَادَهُ مَا لَا يُطِيقُونَ؟: «آیا بندگان خود را تکلیف ما لایطاق می کند؟»

امام(علیه السلام) فرمود: كَيْفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ: «چگونه چنین کاری را می کند در حالی که خودش فرموده: پروردگار تو، به بندگان ظلم و ستم روا نمی دارد؟»

سپس امام(علیه السلام) افزود: پدرم موسی بن جعفر(علیه السلام)، از پدرش جعفر بن محمد(علیه السلام)، چنین نقل فرمود: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَجْبُرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي أَوْ يُكَلِّفُهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَلَا تَأْكُلُوا ذَبْحَتَهُ، وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ، وَلَا تَصَلُّوا وَرَأْتَهُ، وَلَا تَعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئاً: «کسی که گمان کند خداوند، بندگان را مجبور بر گناه می کند، یا تکلیف ما لایطاق می نماید، از گوشت حیوانی که او ذبح می کند نخورید، شهادتش را نپذیرید، پشت سرش نماز نخوانید و از زکات نیز چیزی به او ندهید!» (خلاصه، احکام اسلام را بر او جاری نکنید). (۱)

حدیث فوق ضمناً اشاره ای است به این نکته ظریف، که «مکتب جبر» سر از «تکلیف به ما لایطاق» در می آورد، چرا که اگر انسان از یکسو، مجبور به گناه باشد، و از سوی دیگر او را از آن نهی کنند، مصداق روشن «تکلیف به ما

۱ - «عیون اخبار الرضا» مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۵۵ - «وسائل الشیعه»، جلد

۸، صفحه

۳۱۳، حدیث ۱۰۷۶۲، «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۱۱، حدیث ۱۷.

لایطاق» است.

۲ - گناه و سلب نعمت

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: وَ أَيْمُ اللَّهِ! مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا، لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ: «به خدا سوگند، هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد، مگر به واسطه گناهایی که مرتکب شدند، زیرا خداوند، هرگز به بندگانیش ستم روا نمی دارد!» سپس افزود: وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّعَمُ، وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النِّعَمُ، فَرِغُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ، وَ وَلَّهِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ: «هر گاه مردم موقعی که بلاها نازل می شود، و نعمتهای الهی از آنها سلب می گردد، با صدق نیت رو به درگاه خدا آورند، و با قلب هائی آکنده از عشق و محبت به خدا، از او درخواست حل مشکل کنند، خداوند آنچه را از دستشان رفته، به آنها باز می گرداند، و هرگونه فساد را برای آنها اصلاح می کند».(۱)

و از این بیان رابطه گناهان با سلب نعمت ها، به خوبی آشکار می شود.

۳ - چرا این همه بهانه می گیرند

بدون شک، زبان عربی از غنی ترین و پرمایه ترین زبان های دنیا است، اما با این حال، عظمت قرآن از این نظر نیست که به زبان عربی است، بلکه عربی بودن آن به خاطر این است که خداوند هر پیامبری را به زبان قوم خود، می فرستد، تا در

درجه اول، آنها ایمان بیاورند و بعد دامنه آئین او به دیگران گسترش پیدا کند. اما بهانه جویانی که مانند کودکان، هر روز مطلب غیر منطقی تازه ای را مطرح می کردند، و با حرف های کودکانه و ضد و نقیض خود نشان می دادند که به دنبال حق طلبی نیستند، یک روز می گفتند: چرا این قرآن، تنها به زبان عرب نازل شده؟ آیا بهتر نبود، همه، یا قسمتی از آن، به غیر این زبان بود، تا دیگران نیز بهره گیرند؟ (در حالی که آنها هدف دیگری داشتند، منظورشان این بود که توده مردم عرب از جاذبه فوق العاده، محروم گردند).

و اگر این خواسته آنها انجام می شد، می گفتند: چگونه او عرب است و کتابش غیر عربی؟ خلاصه، هر روز، به بهانه ای خود و دیگران را سرگرم و از راه حق باز می داشتند.

اصولاً «بهانه جوئی»، همیشه دلیل بر این است که انسان درد دیگری دارد که نمی خواهد آن را فاش بگوید، درد این گروه، نیز این بود که توده های مردم سخت مجذوب قرآن شده بودند، و لذا منافع آنها سخت به خطر افتاده بود، برای خاموش کردن نور اسلام، به هر وسیله ای متوسل می شدند.

* * *

پایان جزء ۲۴ قرآن مجید

آغاز جزء ۲۵ قرآن مجید

آیه ۴۷ سوره «فصلت»

۴۷ إِيْلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ
 ۴۸ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنَّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ

ترجمه:

۴۷ - علم به قیامت (و لحظه وقوع آن) تنها به خدا باز می گردد؛ هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود، و هیچ زنی باردار نمی گردد و وضع حمل نمی کند مگر به علم او؛ و آن روز که آنها را ندا می دهد کجایند شریکان من؟! می گویند: «ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم»!
 ۴۸ - و همه معبودانی را که قبلاً می خواندند محو و گم می شوند؛ و می دانند هیچ گریزگاهی ندارند!

تفسیر:

اسرار همه چیز، نزد او است
 در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از بازگشت اعمال نیک و بد به صاحبان آنها بود، که اشاره ضمنی به مسأله ثواب و جزای روز قیامت داشت.
 در اینجا این سؤال برای مشرکان، مطرح می شد که، این قیامت که می گوئی کی خواهد آمد؟! قرآن، در آیات مورد بحث، نخست در پاسخ این سؤال می گوید: آگاهی بر

زمان قیامت، مخصوص خدا است «و علم آن تنها به خدا باز می گردد» (إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ). هیچ پیامبر مرسل، و فرشته مقربی، نیز از آن آگاه نیست، و باید هم آگاه نباشند، تا هر لحظه، همگان وقوع آن را احتمال دهند، و اثر تربیتی خاص این انتظار، در همه مکلفین محفوظ باشد. سپس می افزاید: نه تنها آگاهی بر زمان قیام قیامت، مخصوص خدا است، علم به اسرار این عالم و موجودات پنهان و آشکارش، نیز از آن او است، «هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود، و هیچ زن یا حیوان ماده ای باردار نمی گردد، و حمل خود را بر زمین نمی نهد، مگر به علم و آگاهی پروردگار» (وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَثْنَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ). (۱)

نه در عالم گیاهان، و نه در عالم حیوان و انسان، نطفه ای منعقد نمی شود و بارور نمی گردد و تولد نمی یابد، مگر به فرمان خداوند بزرگ، و به مقتضای علم و حکمت او. «اُكْمَام» جمع «كِم» (بر وزن جن) به معنی غلافی است که روی میوه را می پوشانند، و «كُم» (بر وزن قم) به معنی آستینی است که دست را می پوشانند و «كُمَّة» (بر وزن قبه) به معنی عرق چین است که بر سر می گذارند. (۲)

«طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: «تَكَمَّم الرَّجُلُ فِي ثَوْبِهِ» هنگامی گفته می شود، که شخصی خود را در لباس بپوشاند.

«فخر رازی» در تفسیر خود «اُكْمَام» را به پوسته ای تفسیر می کند، که میوه در آن قرار دارد.

۱ - «مِنْ» در «مِنْ ثَمَرَاتٍ» و «مِنْ أَثْنَى» و همچنین در «مِنْ شَهِيدٍ» که در ذیل آیه می آید زائده است که برای

تأکید آمده.

۲ - «راغب» در «مفردات».

بعضی از مفسران، نیز آن را به عنوان «وَعَاءُ الثَّمَرَةِ» (ظرف میوه) تفسیر کرده اند. (۱)
 ظاهر این است که همه این تفسیرها، به یک معنی باز می گردد، از آنجا که یکی از ظریف ترین و دقیق ترین مسائل، در جهان موجودات زنده، مسأله بارور شدن در رحم و تولد آنها است، قرآن مخصوصاً روی آن تکیه کرده است، چه در عالم جانداران و چه در گیاهان.
 آری او است که می داند، کدامین نطفه در کدامین رحم، و در چه زمانی منعقد می شود، و کی متولد می گردد، کدام میوه بارور می گردد، و چه وقت غلاف و پوسته خود را می شکافد و سر بیرون می زند.

سپس می افزاید: این گروه که قیامت را انکار می کنند، یا به باد استهزاء می گیرند، «در آن روز که قیامت برپا می شود آنها را ندا می دهد: کجا هستند شریک هائی که برای من می پنداشتید؟ آنها می گویند: پروردگارا! ما به تو عرض کردیم که هیچ گواهی بر گفته های خود نداریم» (وَ یَوْمَ یُنَادِیْهِمْ اَیْنَ شُرَکَآئِی قَالُوا اَذْنَاکَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِید). (۲) - (۳)
 آنچه می گفتیم، سخنان بی اساس و بی پایه بود، سخنانی که از جهل و بی خبری یا تقلید کورکورانه، سرچشمه می گرفت، امروز بهتر از هر زمان، می فهمیم که چه اندازه این ادعاها باطل و بی اساس بوده است.

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۴۰۱ - تفسیر «مراغی».

۲ - «اَذْنَاکَ» از ماده «ایذان» به معنی اعلام است، و جمله «وَ یَوْمَ یُنَادِیْهِمْ» متعلق محذوفی دارد، و در

تقدیر «أَذْکُرُ یَوْمَ یُنَادِیْهِمْ...» می باشد.

۳ - در تفسیر این جمله، احتمال دیگری نیز داده اند و آن این که: در میان ما هیچ کس، امروز گواهی بر

وجود شریک برای تو نمی دهد، و همه این مطلب را انکار می کنند.

و در این حال می بینند اثری از معبودانی که قبلاً می خواندند، پیدا نیست «و همه محو و نابود شدند» (وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ).

اصلاً صحنه قیامت، آنچنان برای آنها وحشتناک است که خاطره بت ها، نیز از نظرشان محو و نابود می شود، همان معبودانی که یک روز، سر بر آستانشان می نهادند، برای آنها قربانی می کردند، حتی گاه در راه آنها جان می دادند، و پناهگاه روز بیچارگی و حلال مشکلات خود می پنداشتند، همه همچون سرابهائی محو می شوند.

آری «در آن روز می دانند که هیچ پناهگاهی و راه فراری برای آنها وجود ندارد» (وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ).

«مَحِيص» از ماده «حَيْص» (بر وزن حیف) به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است، و از آنجا که «مَحِيص»، اسم مکان است، این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید. (۱)

«ظَنُّوا» از ماده «ظَنَّ» در لغت، معنی وسیعی دارد: گاه به معنی «یقین»، و گاه به معنی «گمان» می آید، و در آیه مورد بحث به معنی «یقین» است، چه این که آنها در آن روز یقین پیدا می کنند که، راه فرار و نجاتی از عذاب الهی ندارند.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «ظَنَّ» به معنی «اعتقادی» است که از دلیل و قرینه حاصل می شود، این اعتقاد گاه قوی می شود و به مرحله یقین می رسد و گاه ضعیف است و از حد گمان تجاوز نمی کند.

۱ - در جلد دهم تفسیر نمونه، صفحه ۳۲۵ این کلمه از ماده «محص» ذکر شده که باید اصلاح شود.

۴۹ لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ
 ۵۰ وَلَكِنْ أَذْقَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا إِلَى وَمَا
 أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْخُسْنَى
 فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ
 ۵۱ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
 فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ
 ۵۲ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي
 شِقَاقٍ بَعِيدٍ

ترجمه:

۴۹ - انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی شود؛ و هر گاه شرّ و بدی به او رسد
 بسیار مأیوس و نومید می گردد!
 ۵۰ - و هر گاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می گوید:
 «این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمی کنم قیامت برپا شود؛ و هر گاه به
 سوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداش های نیک است». ما کافران را از
 اعمالی که انجام داده اند آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می چشانیم.
 ۵۱ - و هر گاه به انسان (غافل و بی خبر) نعمت دهیم، روی می گرداند و با حال تکبر از حق
 دور می شود؛ ولی هر گاه مختصر ناراحتی به او رسد، تقاضای فراوان و مستمر (برای برطرف
 شدن آن) دارد!

۵۲ - بگو: «به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خداوند باشد و شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر خواهد بود از کسی که در مخالفت شدیدی قرار دارد؟!»

تفسیر:

این انسان های کم ظرفیت

به تناسب بحثی که در آیات گذشته، درباره مشرکان و سرنوشت آنها بیان شده بود، در آیات مورد بحث، ترسیمی از حال این انسان های ضعیف و بی ایمان شده، ترسیمی گویا و روشنگر، و تجسمی زنده و آشکار از این افراد کوتاه فکر و کم ظرفیت.

نخست می فرماید: «انسان هرگز از تقاضای نیکی ها، اموال و ثروت ها و مواهب زندگی، خسته و ملول نمی شود» (لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ).

هرگز تنور حرص او از گرمی نمی افتد، هر چه بیشتر پیدا می کند، باز بیشتر می خواهد، و هر چه به او بدهند، باز سیر نمی شود.

«اما اگر دنیا به او پشت کند، نعمت های او زائل گردد، و شرّ و بدی و تنگدستی و فقر دامن او را بگیرد، به کلی مأیوس و نومید می شود» (وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ).

منظور از «انسان» در اینجا «انسان تربیت نایافته» ای است که قلبش به نور معرفت الهی و ایمان پروردگار، و احساس مسئولیت در روز جزا روشن نشده، انسان هائی که بر اثر جهان بینی های غلط در محدوده عالم ماده گرفتارند، و روح بلندی که ماورای آن را ببیند، و ارزش های والای انسانی را بنگرد، ندارند.

آری، آنها به هنگام اقبال دنیا، مسرور و مغرورند، و به هنگام ادبار دنیا مغموم و مأیوسند، نه پناهگاهی دارند که به آنها پناه دهد، و نه چراغ فروزانی که

نور امید بر قلب آنها بپاشد.

ضمناً، باید توجه داشت که «دعاء»، گاه به معنی «خواندن» کسی است، و گاه به معنی «طلب کردن» چیزی است، و در آیه مورد بحث، به معنی دوم می باشد، بنابراین لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ: «یعنی انسان از طلب و تقاضای نیکی ها هرگز ملول و خسته نمی شود».

در این که «يُتَوَسَّ» و «قُنُوطُ» به یک معنی است، یعنی انسان نومید، یا دو معنی مختلف دارد؟ و تفاوت میان این دو چیست؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی هر دو را به یک معنی (برای تأکید) دانسته اند. (۱)

ولی بعضی «يُتَوَسَّ» را از ماده «يَأْسُ» به معنی وجود نومیدی در درون قلب و «قُنُوطُ» را به معنی ظاهر ساختن آن در چهره و در عمل دانسته اند. (۲)

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» در میان این دو چنین فرق گذاشته که، «يَأْسُ»، «نومیدی از خیر» است و «قُنُوطُ»، «نومیدی از رحمت». (۳)

ولی آنچه از موارد استعمال واژه «يَأْسُ» و «قُنُوطُ» در قرآن مجید به دست می آید، این است که «يَأْسُ» و «قُنُوطُ» تقریباً در یک معنی به کار می رود، مثلاً در داستان «یوسف» می خوانیم که «يعقوب» فرزندان خود را از یأس از رحمت الهی بر حذر داشت، در حالی که آنها در مورد پیدا کردن «یوسف» هم قلباً مأیوس بودند، و هم نشانه های یأس را ظاهر کرده بودند. (۴) و در مورد «قُنُوطُ» در داستان بشارت فرزند به «ابراهیم» می خوانیم که، او از این مسأله اظهار تعجب کرد، اما فرشتگان به او گفتند: بَشَرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ

۱ - «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۴۰۲، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۳۷ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۴.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۲۸.

۴ - یوسف، آیه ۸۷.

مِنْ الْقَانِطِينَ: «ما تو را به حق بشارت دادیم بنابراین مأیوس نباش!» (۱)

در آیه بعد، به یکی دیگر از حالات نامطلوب انسان های دور مانده از علم و ایمان، یعنی حالت غرور و از خود راضی بودن، اشاره کرده، می فرماید: «هر گاه ما به انسان رحمتی از سوی خود، بعد از ناراحتی که به او رسیده بپشانیم، می گوید: این به خاطر شایستگی من است و لایق چنین مقام و موهبتی بوده ام» (وَلَيْنُ أَدْقَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَه لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي). (۲)

این بینوای مغرور، فراموش می کند که اگر لطف خدا نبود، به جای این نعمت، باید گرفتار بلا شود، و همچون «قارون» مستکبر که وقتی خداوند برای آزمایش او ثروت زیادی به وی بخشید، و به او گفتند: تو هم نیکی کن آنگونه که خدا بر تو روا داشته، «گفت: نه، من هر چه دارم بر اثر علم و دانش و لیاقت ذاتی خودم دارم» (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي). (۳) در دنباله آیه می افزاید: این غرور، سرانجام او را به انکار آخرت می کشاند، و می گوید: «من باور ندارم قیامتی در کار باشد» (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً).

«و به فرض که قیامتی در کار باشد، هر گاه من به سوی پروردگارم بازگردم پاداش های نیک و مواهب بسیار از برای من نزد او آماده است!» خدائی که در دنیا مرا این چنین گرامی داشته، حتماً در آخرت بهتر از این پذیرائی خواهد کرد! (و)

۱ - حجر، آیه ۵۵.

۲ - بعضی از مفسران گفته اند که جمله «هذا لی» یعنی: «این نعمت همیشه برای من پایدار خواهد بود»، در

حقیقت دوام آن را می رساند، اما تفسیری که در بالا گفتیم مناسب تر است، هر چند میان این دو تضادی

وجود ندارد و قابل جمع است که هم خود را مستحق نعمت بدانند و هم آن را دائم و جاودانی پندارند.

۳ - قصص، آیه ۷۸.

لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ).

نظیر این مطلب در سوره «کهف»، در داستان آن دو دوستی که یکی ثروتمند بود و راه کفر و غرور را پیش گرفت، و دیگری در مسیر ایمان ثابت قدم ماند، آمده است: آنجا که قرآن از زبان آن مرد مغرور که صاحب باغ‌ها و چشمه‌های پر آب بود نقل می‌کند: مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا - وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلِبًا: «من هرگز گمان نمی‌کنم قیامت بر پا شود، و اگر قیامتی در کار باشد و به سوی پروردگارم بازگردم جایگاهی بهتر و عالی‌تر از این خواهم یافت»!! (۱)

ولی خداوند این افراد مغرور و خیره‌سر را در پایان این آیه چنین تهدید می‌کند که: «ما به زودی کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند آگاه خواهیم کرد، و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم» (فَلَنُبَيِّنَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ). (۲)

همین معنی در جای دیگر از قرآن مجید، و به تعبیر دیگر آمده است: آنجا که می‌فرماید: وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُمْ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ: «هرگاه به انسان نعمتی را پس از ناراحتی و شدت بچشانیم، می‌گوید: مشکلات و گرفتاری‌ها برای همیشه از من برطرف شد، و دیگر بر نخواهد گشت، سپس غرق شادی و غفلت و کبر و غرور می‌شود». (۳)

در آیه بعد، سومین حالتی را که برای این گونه انسان‌ها به هنگام اقبال و ادبار دنیای مادی رخ می‌دهد، بازگو می‌کند که حالت فراموش کاری به هنگام نعمت، و

۱ - کهف، آیه ۳۵ و ۳۶.

۲ - «عَذَابٍ غَلِيظٍ» به معنی «عذاب شدید و متراکم» است.

۳ - هود، آیه ۱۰.

جزع و فرح، به هنگام مصیبت است.

می فرماید: «هر گاه به انسان نعمتی دهیم روی می گرداند، و با تکبر از حق دور می شود» (وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَغْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ).

«اما هر گاه مختصر ناراحتی به او برسد، تقاضای فراوان و زیادی برای برطرف شدن آن دارد و دعای مستمر می کند» (وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُوْ دُعَاءِ عَرِيضٍ).

«نا» از ماده «نأى» (بر وزن رأى) به معنی دور شدن، می باشد و هنگامی که «جانب» (پهلوی) پشت سر آن قرار گیرد، کنایه از تکبر و غرور است، چون آدم های متکبر صورت خود را بر می گردانند و با بی اعتنائی دور می شوند.

«عریض» به معنی پهن، در مقابل طویل است، و عرب این دو تعبیر را در مورد کثرت و زیادی به کار می برد.

شبیهِ همین معنی در سوره «یونس» آمده است: وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «هنگامی که به انسان، مختصر زیانی برسد ما را در همه حال می خواند، در حالی که به پهلوی خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده است، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف سازیم، چنان می رود که گوئی هرگز ما را برای حل مشکلی نخوانده! این گونه برای اسراف کاران اعمالشان زینت داده شده است»! (۱)

آری، چنین است انسان فاقد ایمان و تقوا، که دائماً به این حالات گرفتار است، به هنگام روی آوردن نعمت ها «حریص» و «مغرور» و «فراموشکار» و به

هنگام پشت کردن نعمت‌ها «مأیوس» و «نومید» و «پر جزع».

ولی در مقابل، مردان حق و پیروان راستین مکتب انبیاء، آنچنان پرطرفیت و پرمایه اند که نه روی آوردن نعمت‌ها آنها را دگرگون می‌سازد، و نه ادبار دنیا ضعیف و ناتوان و مأیوس، آنها به مصداق «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»، سودمندترین تجارت‌ها، و پرفایده‌ترین درآمدها، آنها را از یاد خدا غافل نمی‌سازد، آنها فلسفه تلخی‌ها و شیرینی‌های زندگی را به خوبی می‌دانند، آنها می‌دانند که گاه تلخی‌ها زنگ بیدارباش است، و شیرینی‌ها آزمایش و امتحان الهی.

گاه تلخی‌ها، مجازات غفلت‌ها است، و نعمت‌ها، برای برانگیختن حس شکرگزاری بندگان. قابل توجه این که: در آیات فوق تعبیر به «أَذْقْنَا» و «مَسَّهُ» شده، که مفهومی این است با مختصر رو آوردن دنیا، یا زوال نعمت‌ها وضع این افراد کم‌مایه دگرگون می‌شود، و راه غرور، یا نومیدی و یأس را پیش می‌گیرند، آنها چنان کوتاه فکر و ضعیف اند که طبق ضرب المثل معروف: «با غوره ای ترش می‌شوند و با مویزی شیرین».

آری، یکی از مهم‌ترین آثار ایمان به خدا، همان وسعت روح، و بلندی افق فکر، و شرح صدر، و آمادگی مقابله با مشکلات و مصائب و مبارزه با هیجانات نامطلوب نعمت‌ها است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ضمن دعاهائی که در آن، سرمشق به یاران خود می‌دهد عرض می‌کند: نَسْتَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ، وَ لَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً، وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ كِتَابَةً: «از خدا می‌خواهیم: ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنها را مست و مغرور

نمی سازد، و هیچ هدفی آنها را از طاعت پروردگار باز نمی دارد، و پس از فرا رسیدن مرگ پشیمانی و اندوه دامانشان را نمی گیرد» (۱).

در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخن را با این افراد لجوج در میان می گذارد، و اصل عقلی معروف «دفع ضرر محتمل» را با بیانی روشن برای آنها تشریح می کند، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می فرماید: «به آنها بگو! به من خبر دهید! اگر این قرآن از سوی خداوند یگانه یکتا باشد (و حساب و جزا و بهشت و دوزخی در کار باشد) و شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر خواهد بود از آن کس که در مخالفت، شدیدی قرار دارد؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ)» (۲).

البته، این گفتار، در مورد کسانی است که هیچ دلیل منطقی در آنها کارگر نیست، در حقیقت آخرین سخنی است که به اشخاص لجوج و مغرور و متعصب گفته می شود، و آن این که: اگر شما حقانیت قرآن و توحید و وجود عالم پس از مرگ را صددرصد، نپذیرید، مسلماً دلیل بر نفی آن نیز ندارید، بنابراین، این احتمال باقی است که دعوت قرآن و مسأله معاد واقعیت داشته باشد، آنگاه فکر کنید چه سرنوشت تاریک و وحشتناکی خواهید داشت با این گمراهی و مخالفت شدید و موضع گیری در برابر این مکتب الهی.

این همان سخنی است که ائمه دین (علیهم السلام)، در برابر افراد لجوج در آخرین مرحله، مطرح می کردند چنان که در حدیثی که در کتاب «کافی» آمده، می خوانیم:

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۶۴.

۲ - «أَرَأَيْتُمْ» معمولاً آن را به معنی «أَخْبِرُونِي» (به من خبر دهید) تفسیر می کنند و ما بحث مشروحی در

این زمینه در جلد ۵، صفحه ۲۳۱ داشتیم.

امام صادق (علیه السلام) با «ابن ابی العوجاء»، مادی و ملحد عصر خود، سخنان بسیاری داشت، آخرین مرحله که او را در «مراسم حج» ملاقات کرد، بعضی از یاران امام عرض کردند، مثل این که «ابن ابی العوجاء» مسلمان شده؟! امام فرمود: او از این کوردل تر است، هرگز مسلمان نخواهد شد، هنگامی که چشمش به امام صادق (علیه السلام) افتاد گفت: ای آقا و بزرگ من!

امام فرمود: ما جاءَ بِكَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ؟ «تو اینجا برای چه آمده ای؟! عرض کرد: عَادَةُ الْجَسَدِ، وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ، وَ لَنْظَرُ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْخُلُقِ وَ رَمِي الْجِبَارَةُ! «برای این که هم جسم ما عادت کرده، هم سنت محیط اقتضاء می کند، ضمناً نمونه هائی از کارهای جنون آمیز مردم، و سر تراشیدن ها، و سنگ انداختن ها را تماشا کنم!! امام فرمود: أَنْتَ بَعْدُ عَلَى عُتُوكَ وَ ضَلَالِكَ، يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ! «تو هنوز بر سرکشی و گمراهی خود باقی هستی، ای عبد الکریم!». (۱)

او خواست شروع به سخن کند، امام فرمود: لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ. «در حج جای مجادله نیست» و عباي خود را از دست او کشید، و این جمله را فرمود: إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ - وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ - نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ، وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ - وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ - نَجَوْنَا وَ هَلَكْتَ! «اگر مطلب این باشد که تو می گوئی (خدا و قیامتی در کار نباشد) - که مسلماً چنین نیست - هم ما اهل نجاتیم و هم تو، ولی اگر مطلب این باشد که ما می گوئیم، - و حق نیز همین است - ما اهل نجات خواهیم بود و تو هلاک می شوی».

«ابن ابی العوجاء» رو به همراهانش کرد و گفت: وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَزَاةً

۱ - «عبدالکریم» اسم اصلی «ابن ابی العوجاء» بود، و چون او منکر خدا بود امام (علیه السلام) مخصوصاً او را به

این نام صدا می زد تا شرمنده شود.

فَرَدُّونِي، فَرَدُّوهُ فَمَاتَ! «در درون قلبم دردی احساس کردم، مرا بازگردانید، او را بازگرداندند و به زودی از دنیا رفت»! (۱)

نکته:

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: در آیات مورد بحث خواندیم: إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَرَدُّوْهُ دُعَاءِ عَرِيضٍ: «هنگامی که به انسان شر و ناراحتی برسد، دعای عریض و مستمر دارد». ولی در آیه ۸۳ «اسراء» آمده است: وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَوْسَأُ: «هنگامی که بدی به او برسد مأیوس می شود» (همین مضمون در آیات مورد بحث نیز آمده بود). سؤال این است: «دعای مستمر» و کثیر، دلیل بر امیدواری است، در حالی که در آیه دیگر، می گوید: او نومید می شود.

بعضی از مفسران، در پاسخ این سؤال، مردم را به دو گروه تقسیم کرده اند: گروهی که به هنگام سختی ها به کلی مأیوس می شوند، و گروهی که اصرار در دعا و جزع و فزع دارند. (۲) بعضی دیگر گفته اند: منظور از یأس، نومیدی از اسباب عادی است، و این منافات با تقاضای از خداوند و دعا کردن ندارد. (۳)

۱ - «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۷۸ (کتاب التوحید، باب حدوث العالم).

۲ - تفسیر «روح البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۸۰.

۳ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۴۰۲ ولی این تفسیر، با توجه به این که آیات فوق در مورد مذمت این

گونه اشخاص است، در حالی که قطع امید از اسباب ظاهری کردن و روی به خدا آوردن نه تنها عیب نیست

بلکه شایسته مدح و تمجید است، زیاد مناسب به نظر نمی رسد.

این احتمال نیز وجود دارد که، منظور از: «ذُو دُعَاءِ عَرِیضٍ» تقاضای از خداوند نیست، بلکه جزع و فزع فراوان است، شاهد این سخن آیه ۱۹ و ۲۰ سوره «معارج» است که می فرماید: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً: «انسان حریص آفریده شده * هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فزع می کند».

یا این که این دو حالت در دو مرحله به این گونه افراد کم ظرفیت دست می دهد، در ابتداء شروع به دعا و تقاضای زیاد از پیر و پیغمبر می کنند، و فریاد و جزع و فزع سر می دهند، اما چیزی نمی گذرد که حالت یأس سراسر وجود آنها را فرا گرفته مأیوس و خاموش می شوند.

۵۳ سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ
أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
۵۴ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ

ترجمه:

۵۳ - به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!
۵۴ - آگاه باشید که آنها از لقای پروردگارشان در شک و تردیدند؛ و آگاه باشید که خداوند به همه چیز احاطه دارد!

تفسیر:

نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک
در این دو آیه که سوره «فصلت» با آن پایان می گیرد، به دو مطلب مهم که در حقیقت، یک نوع جمع بندی از بحث های این سوره است، اشاره شده، آیه اول درباره توحید (یا قرآن) سخن می گوید، و آیه دوم درباره معاد.
در آیه اول می فرماید: «ما به زودی آیات و نشانه های خود را در آفاق و اطراف جهان، و همچنین در درون جان خود آنها، به آنان، نشان می دهیم، تا برای آنها روشن شود که، خداوند حق است» (سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ).
«آیات آفاقی»، همچون آفرینش خورشید و ماه و ستارگان با نظام دقیقی که

بر آنها حاکم است، و آفرینش انواع جانداران و گیاهان و کوه ها و دریاها با عجائب و شگفتی های بی شمارش، و موجودات گوناگون اسرارآمیزش، که هر زمان اسرار تازه ای از خلقت آنها کشف می شود، و هر یک، آیه و نشانه ای است بر حقانیت ذات پاک او.

و «آیات انفسی»، همچون آفرینش دستگاه های مختلف جسم انسان، و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق، و بافت ها و استخوان ها، و انعقاد نطفه و پرورش جنین، در رحم مادران، و از آن بالاتر اسرار و شگفتی های روح انسان حاکم می باشد، که هر گوشه ای از آن کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان.

درست است که این آیات، قبلاً به اندازه کافی از سوی پروردگار ارائه شده، اما با توجه به جمله «سَنُرِيهِمْ» که «فعل مضارع» و دلیل بر استمرار است، این ارائه به طور مستمر ادامه دارد، و اگر انسان صدها هزار سال نیز عمر کند هر زمان کشف تازه و ارائه جدیدی از آیات الهی خواهد داشت، چرا که اسرار این جهان پایان پذیر نیست!

تمام کتاب های علوم طبیعی، و انسان شناسی در تمام ابعادش (علم تشریح، فیزیولوژی، روان شناسی، روانکاوی) و علوم مربوط به شناخت گیاهان و حیوانات، و مواد آلی طبیعت، و هیئت، و غیر آن، در حقیقت همه، کتب توحید و معرفه الله هستند، چرا که عموماً پرده از روی اسرار شگفت انگیزی بر می دارند که بیانگر علم و حکمت و قدرت بی پایان آفریننده اصلی این جهان است.

گاه یکی از این علوم، بلکه یک رشته از ده ها رشته از یکی از این علوم، تمام عمر یک دانشمند را به خود اختصاص می دهد، و در پایان می گوید: «افسوس که هنوز از این رشته چیزی نمی دانم، و آنچه تا به حال دانسته ام مرا به عمق نادانیم

رهنمون گردیده!»!

و در پایان این آیه، این بیان لطیف و جالب را با جمله زیبا و پر معنای دیگری تکمیل کرده، می افزاید: «آیا برای آنها کافی نیست که خداوند شاهد و گواه بر هر چیز است» (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ). (۱)

چه شهادتی از این برتر و بالاتر، که با خط تکوین، قدرت خود را بر پیشانی همه موجودات نوشته است، بر صفحه برگ های درختان، در لابلاي گلبرگ ها، در میان طبقات اسرارآمیز مغز، و بر روی پرده های ظریف چشم، بر صفحه آسمان و بر قلب زمین، و خلاصه، بر همه چیز نشانه های توحید خود را نوشته و گواهی تکوینی داده است.

آنچه در بالا گفته شد، یکی از دو تفسیر معروف و مشهور این آیه است که بر طبق این تفسیر، گفتگوی آیه، تمام پیرامون مسأله توحید و ظهور آیات حق در آفاق و انفس است. اما تفسیر دیگر، ناظر به «اعجاز قرآن» است، و خلاصه اش چنین است: خداوند در این آیه می گوید: ما معجزات و نشانه های گوناگون خود را در نقاط مختلف جزیره عرب، و مناطق دیگر جهان، و در مورد خود این مشرکان، به آنها نشان می دهیم، تا بدانند این قرآن بر حق است.

نشانه های آفاقی مانند پیروزی اسلام در میدان های مختلف نبرد، و در میدان مبارزه منطقی، و سپس نقاط مختلفی که آئین اسلام آنجا را گشود، و بر افکار مردم حاکم گردید، و همان جمعیتی که در «مکه» به هنگام نزول این آیات، به

۱ - ترکیب این جمله از آیه به طوری که بسیاری از مفسران گفته اند چنین است که، «با» زائده است و

«رَبِّكَ» فاعل است، و جمله «أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» بدل آن می باشد و معنی چنین است: «أَوَلَمْ يَكْفِ

بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (دقت کنید).

ظاهر آنچنان در اقلیت قرار داشتند که توانائی هیچگونه فعالیت مثبتی برای آنها وجود نداشت، آری، همانها به فرمان پروردگار هجرت کردند و در مدت کوتاهی همه جا زیر پرچم آنها در آمد، و مکتب آنها از سوی گروه عظیمی از مردم سراسر جهان مورد استقبال قرار گرفت. و آیات انفسی، پیروزی مسلمانان بر مشرکان مکه در جنگ «بدر»، و در روز «فتح مکه»، و نفوذ نور اسلام در قلب بسیاری از آنها بود.

این آیات آفاقی و انفسی نشان داد که قرآن مجید بر حق است. همان خدائی که بر همه چیز شاهد و گواه است، بر حقانیت قرآن نیز از این طریق گواهی داد. هر یک از این دو تفسیر، قرائن و مرجحاتی دارد، ولی با توجه به ذیل آیه و آیه بعد، تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد. (۱)

در تفسیر این آیه، اقوال دیگری نیز هست که چون قابل ملاحظه نبود از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

۱ - تفسیر اول چهار مرجح دارد: نخست این که: تعبیر آیات بیشتر در مورد دلایل توحید است. دیگر این که: تعبیر آفاق و انفس، با نشانه های توحید سازگارتر می باشد. سوم این که: ذیل آیه (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) اشاره به مسأله توحید و شهادت تکوینی

پروردگار، بر حقانیت ذات پاک او است.

چهارم در آیه بعد، سخن از «معاد» است و می دانیم «مبدأ و معاد» غالباً قرین یکدیگرند. تفسیر دوم نیز سه مرجح دارد: نخست این که ضمیر «أنه» مفرد غائب است، در حالی که ضمیر در «آیاتنا»

متکلم مع الغیر است، و مناسب این است که هر کدام از این دو ضمیر، مطلب خاصی را دنبال کند. دوم این که: آیه قبل بالخصوص درباره قرآن بود. سوم این که: جمله «سنریهم» که فعل مضارع است تناسب با این است که آیات مزبور بعداً ارائه می شود.

(البته در لابلای عبارت ما، پاسخ این مرجحات آمده است) (دقت کنید).

آخرین آیه این سوره، سرچشمه اصلی بدبختی های این گروه مشرک و فاسد و ظالم را بیان کرده، می گوید: «آگاه باشید که آنها از ملاقات پروردگار و رستاخیز در شک و تردیدند» (أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ).

و چون ایمان به حساب و جزا ندارند، دست به هر جنایتی می زنند، و تن به هر کار ننگینی می دهند، پرده های غفلت و غرور، بر قلب آنها افتاده، و فراموشی ملاقات پروردگار، آنها را از اوج عظمت انسانیت به سقوط کشانده است.

اما آنها باید بدانند که «خداوند به هر چیزی احاطه دارد» (أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ). همه اعمال و گفتار و نیت آنها در پیشگاه علمش، روشن است، و تمام آن، برای دادگاه بزرگ قیامت، ثبت و ضبط خواهد شد.

«مِرْيَةٍ» (بر وزن «جَزِيَه» و هم بر وزن «قَرِيَه» آمده است) و به معنی «تردید در تصمیم گیری» است، و بعضی آن را به معنی «شک و شبهه عظیم» می دانند، ریشه اصلی این لغت را از «مَرَيْتُ النَّاقَةَ»، به معنی فشار دادن پستان شتر بعد از گرفتن شیر است، به این امید که بقایائی در آن باشد، و چون این کار، با شک و تردید صورت می گیرد، این کلمه به معنی «شک و تردید» آمده است.

و اگر به «مجادله»، «مراء» گفته می شود، نیز به خاطر این است که انسان می کوشد آنچه را در ذهن طرف است بیرون آورد.

در حقیقت، جمله اخیر، پاسخی است به بعضی از شبهات کفار، در مورد معاد، از جمله این که: چگونه ممکن است، این خاک های پراکنده و به هم آمیخته شده از هم جدا گردد؟ و چه کسی می تواند اجزای هر انسانی را جمع کند؟ و از این گذشته، چه کسی آگاه از نیت و اعمال و گفتار همه انسان ها در طول تاریخ

بشر است؟.

قرآن در پاسخ همه این سؤالات، می گوید: خدائی که به همه چیز احاطه دارد، تمام این مسائل برای او روشن است، و دلیل بر احاطه علمی او بر همه چیز، تدبیر او نسبت به همه اشیاء است، چگونه ممکن است مدبّر عالم، از وضع جهان بی خبر باشد؟! بعضی از مفسران، این آیه را نیز مربوط به مسأله توحید، دانسته اند، نه معاد، و گفته اند: منظور این است که: این استدلال ها در زمینه توحید پروردگار، این گروه کافر لجوج را سودی نمی بخشد، چرا که آنها روشن ترین دلیل توحید یعنی حضور خداوند را در همه جا و شهود او را بر همه چیز، منکرند، با این حال چگونه می توانند از دلائل توحید، بهره گیرند؟! (۱) ولی با توجه به این که تعبیر «لِقَاءُ اللَّهِ» در قرآن مجید، معمولاً کنایه از قیامت می باشد، این تفسیر بعید به نظر می رسد.

نکته ها:

۱ - برهان «نظم» و برهان «صدیقین»

می دانیم فلاسفه از میان دلائل توحید، به دو دلیل اهمیت زیادی می دهند: نخست برهان «نظم» سپس برهان «صدیقین».

«برهان نظم» چنان که از نامش پیداست، انسان را از نظام عالم هستی و اسرار و دقایق آن، به مبدأ علم و قدرتی که آن را ایجاد و تدبیر نموده، رهنمون می گردد، و قرآن مجید پر است از استدلال به این دلیل روشن، و در همه جا

نمونه هائی از آیات حق را در آسمان و زمین، و عالم حیات، و موجودات مختلف، بیان می کند، و از آن طریق آشکاری به سوی ذات پاکش می گشاید.

این دلیل برای همه قشرها قابل درک است، و هر کس به مقدار فهم و معلومات خود، می تواند از آن بهره گیرد، بزرگترین دانشمندان، به مقدار فهمشان و افراد کم سواد و بی سواد نیز به مقدار درکشان.

ولی «برهان صدیقین» برهانی است که، با آن از «ذات» به «ذات» می رسند و از وجود واجب تعالی، به او پی می برند، و به تعبیر دیگر در اینجا ممکنات و مخلوقات واسطه اثبات وجود او نیستند، بلکه خود ذات او، دلیل بر ذات پاکش می شود، و مصداق: «یا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»^(۱) شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: «خداوند گواهی می دهد که معبودی غیر از او نیست»^(۲). این استدلال، یک استدلال پیچیده فلسفی است که جز آگاهان به مبادی آن، نمی توانند به عمق آن پی برند، و منظور ما در اینجا شرح و بسط آن نیست که جای آن کتب فلسفی است، بلکه منظور، تنها بیان این حقیقت است که بعضی از مفسران آغاز آیه «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ» را اشاره، به برهان نظم و علت و معلول دانسته اند، و ذیل آن را «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، اشاره به برهان صدیقین، ولی قرینه روشنی در خود آیه بر این مطلب وجود ندارد.

۲ - حقیقت احاطه خداوند به همه چیز

هرگز نباید تصور کرد که احاطه خداوند به همه موجودات، فی المثل شبیه

۱ - از «دعای صباح» منقول از امیرمؤمنان علی (علیه السلام).

۲ - آل عمران، آیه ۱۸.

احاطه هوای پیرامون کره زمین، به کره زمین است، که این احاطه دلیل بر محدودیت است، بلکه منظور از احاطه پروردگار به همه چیز، معنی بسیار دقیق تر و لطیف تری است و آن وابستگی همه موجودات در ذاتشان به وجود مقدس او است.

به تعبیر دیگر، در عالم هستی یک وجود اصیل، و قائم به ذات، بیش نیست، و بقیه موجودات امکانیه، همه متکی و وابسته به او هستند، که اگر یک دم این ارتباط از میان برداشته شود، همه فانی و معدوم می شوند.

این احاطه، همان حقیقتی است که در کلمات عمیق امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه اول «نهج البلاغه» به این عبارت بیان شده است: مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَابِمُقَارَنَتِهِ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَابِمُزَايَلَتِهِ: «خداوند با همه چیز است، اما نه این که قرین آنها باشد، و مغایر با همه چیز است نه این که از آنها بیگانه و جدا باشد».

و این شاید همان است که امام حسین (علیه السلام) در آن دعای پر محتوا و غراء و شیوای «عرفه» بیان فرموده: أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؟، مَتَى غَبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟ عَمِيتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا! وَ خَسِرْتَ صَفْقَةً عِنْدَ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُجُبِكَ نَصِيبًا: «الهی! آیا برای موجودات دیگر، ظهوری است که برای تو نیست تا آنها نشان دهنده تو باشند؟! کی پنهان بودی، تا نیاز به دلیلی داشته باشی که دلالت بر وجودت کند؟ و کی دور شده ای که آثار تو در عالم هستی ما را به تو رهنمون گردد؟!»

کور باد! چشمی که تو را مراقب خود نبیند، و زیانکار باد! تجارت بنده ای که

نصیبی از حب و عشق تو ندارد»! (۱)

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را؟ *** کی گشته ای نهفته، که پیدا کنم تو را؟!

با صد هزار جلوه برون آمدی، که من *** با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

۳ - آیات «آفاقی» و «انفسی»

ما هر چه را بتوانیم انکار کنیم، نمی توانیم وجود یک نظام حساب شده شگفت انگیز را در عالم هستی، در اطراف خود، و در وجود خودمان، انکار کنیم، گاه یک دانشمند، در تمام عمرش به مطالعه ساختمان و اسرار چشم، یا مغز، یا قلب، می پردازد، و کتاب های زیادی که درباره هر یک از اینها نوشته شده، مطالعه می کند، و باز هم معترف است که هنوز اسرار ناگشوده درباره این موضوعات فراوان است.

وانگهی، نباید فراموش کرد که، علوم دانشمندان امروز، محصول مطالعات متراکم میلیون ها دانشمند، در طول تاریخ بشر است.

و به این ترتیب، در همه جا و بر هر چه بنگریم، آثار علم و قدرت بی پایانی را در ماورای آنها می بینیم، و هر گیاهی که از زمین روید، «وَحْدَهُ لَاشْرَیْکَ لَهُ» گوید، و دل هر ذره ای را که بشکافیم، آفتابی در میان آن می بینیم.

بد نیست، از موضوعات مهم و پیچیده جهان چشم بر بندیم، و به موضوعات ساده و به اصطلاح پیش پا افتاده، رو آوریم تا ببینیم همانها نیز دلائل روشنی برای اثبات وجود آن مبدأ بزرگند.

در اینجا دو مثال می آوریم:

۱ - از «دعای عرفه»، که در غالب کتب معروف دعا، در اعمال «روز عرفه» آمده است.

۱ - حتماً می دانید، در کف پای هر انسانی گود مخصوصی است که به هیچ وجه، چیز مهمی به نظر نمی رسد، اما وقتی می شنویم که در معاینات مخصوص سربازی، جوانانی را که ندرتاً فاقد این گودی کف پا، هستند از سربازی معاف می کنند و یا به کارهای دفتری می گمارند، متوجه می شویم که همین موضوع بسیار ساده، چه نقشی حساسی در وجود انسان دارد، که با نداشتن آن به هنگام ایستادن، زود خسته می شود، و به هنگام راه رفتن، توانائی لازم برای سربازی را ندارد، اینجا است که اعتراف می کنیم، همه چیز در عالم حساب شده است حتی گودی کف پا.

۲ - در درون چشم و دهان انسان، چشمه های جوشانی است که دقیقاً تنظیم شده، و از روزنه بسیار ظریف و باریکی، در تمام طول عمر و بدون وقفه، دو مایه کاملاً مختلف روان است، که اگر نمی بود نه انسان قدرت دیدن داشت، و نه توانائی بر سخن گفتن و جویدن و بلعیدن غذا، و به تعبیر دیگر، بدون این دو موضوع ظاهراً کوچک، زندگی برای انسان غیر ممکن است. اگر سطح چشم، دائماً مرطوب نباشد گردش حذقه سخت آزار دهنده و غیر ممکن است، و برخورد پلک ها با سطح چشم، آن را می خراشد، بلکه آن را از حرکت باز می دارد! اگر زبان و گلو و دهان، مرطوب نباشد، نه سخن گفتن ممکن است، و نه فروبردن غذا، تجربه کرده اید که وقتی کمی دهان و گلوی انسان خشک می شود حرف زدن، و حتی تنفس و غذا خوردن برای او چقدر مشکل می شود؟ چه رسد به این که به کلی این آب قطع گردد. درون بینی نیز، باید دائماً مرطوب باشد، تا برخورد مداوم هوا و عبور آن به آسانی صورت گیرد.

جالب این که از روزنه باریکی که، فاضلاب چشم محسوب می شود، آبی که از غده های اشکی می جوشد، سرازیر بینی می شود و آن را مرطوب نگه می دارد، اگر یک روز این روزنه بسیار ظریف و باریک بسته شود - چنان که در بعضی از بیماران می بینیم - دائماً سیلابی از آب چشم، بر صورت جاری است و منظره زننده و وضع مزاحمی دارد. و اگر تناسب چشمه های اشک، با کشش این روزنه ها، نیز به هم خورد باز همین موضوع تکرار می شود.

در مورد غده های بزاقی دهان نیز، مسأله همین است کمبود آن، زبان و دهان و گلو را خشک، و فزونی آن مزاحم سخن گفتن، و موجب جریان آب از دهان به خارج است. ترکیب آب چشم، که طعم شوری دارد، چنان است که بافت های ظریف چشم را کاملاً حفظ می کند، و به هنگام نشستن گرد و غبار و اشیاء دیگر بر چشم، به طور خودکار فوران می یابد، و موجود مزاحم را به بیرون پرتاب می کند. اما ترکیب آب دهان، طعم دیگری ندارد، تا طعم غذاها حفظ شود و املاحی در آن وجود دارد که عامل بسیار مؤثری برای هضم غذا است.

اگر در جنبه های فیزیکی و شیمیائی، این دو چشمه جوشان، و نظام دقیق و حساب شده و ظرافت ها و منافع و برکات آن بیندیشیم، یقین خواهیم کرد که، نمی تواند عامل تصادف کور و کر، به وجود آورنده آن باشد، مطالعه همین یک آیه انفسی به ظاهر کوچک، کافی است که برای ما تبیین کند: او حق است «سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».

امام صادق (علیه السلام) در حدیث معروف «توحید مفضل» که پر است از ذکر آیات آفاقی و انفسی پروردگار، در اشاره کوتاه و پر معنی به این مطلب می فرماید: أَيْ

مُفَضَّلٌ! تَأْمَلِ الرِّیْقَ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُنْفَعَةِ، فَإِنَّهُ جُعِلَ يَجْرِي جَرِيَانًا دَائِمًا إِلَى الْفَمِ، لِئَبْلَ الْحَلَقِ وَ اللَّهْوَاءِ فَلَا يَجْفَأُ، فَإِنَّ هَذِهِ الْمَوَاضِعَ لَوْ جُعِلَتْ كَذَلِكَ كَانَ فِيهِ هَلَاكُ الْإِنْسَانِ، ثُمَّ كَانَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُسَيِّغَ طَعَامًا إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي الْفَمِ بَلَّةٌ تَنْفُذُهُ، تَشْهَدُ بِذَلِكَ الْمُشَاهَدَةُ: «ای مفضل! در آب دهان و منافعی که در آن وجود دارد، بیندیش، این آب به طور دائم به سوی دهان، سرازیر است تا حلق و زبان کوچک را (که نقش مهمی در بلع غذا دارد) مرطوب نگهدارد، و خشک نشود؛ چرا که اگر این اعضاء خشک شوند، انسان هلاک می شود، و اصولاً هنگامی که در دهان رطوبتی نباشد، نمی تواند غذائی فرو برد تجربه و مشاهده گواه بر این معنی است».(۱)

از جسم انسان که بگذریم، روح او کانون عجائبی است که همه دانشمندان را حیران کرده، و از این آیات بینات، هزاران هزار، در عالم هستی وجود دارد که همه گواهی می دهند «أَنَّهُ الْحَقُّ».

اینجاست که بی اختیار، با سید الشهداء حضرت امام حسین (علیه السلام) هم صدا شده می گوئیم عَمِيتٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ: «خداوندا! کور باد چشمی که تو را نبیند»!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره فصلت

۱۲ / ربيع الاول / ۱۴۰۵

۱۵ / ۹ / ۱۳۶۳

سوره شوری

این سوره، دارای ۵۳ آیه است و همه آن در «مکه» نازل شده

(جز چند آیه که محل گفتگو است)

تاریخ شروع

۱۲ / ربیع الاول / ۱۴۰۵

۱۵ / ۹ / ۱۳۶۳

محتوای سوره شوری

نام گذاری این سوره، به این نام، به خاطر آیه ۳۸ است که مسلمانان را دعوت به «مشورت» در امور می کند، اما از این که بگذریم، این سوره ضمن داشتن محتوای عمومی سوره های مکی، یعنی بحث از مبدأ و معاد و قرآن و نبوت، بحث های مختلفی دارد که به طور خلاصه چنین است:

بخش اول: - که مهم ترین بخش این سوره را تشکیل می دهد - بحث، پیرامون وحی و ارتباط خداوند با پیامبران، از این طریق مرموز است، که می توان گفت: بر تمام سوره سایه افکنده، با آن آغاز می شود، و با آن پایان می یابد، و در لابلای سوره، نیز از آن سخن به میان آمده، و به تناسب آن، بحث هائی پیرامون قرآن و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و آغاز شروع رسالت از زمان نوح (علیه السلام)، مطرح شده.

بخش دوم: اشاراتی است پر معنی، به دلائل توحید، و آیات خداوند در آفاق و انفس، که بحث وحی را تکمیل می کند، و همچنین بحث هائی از توحید ربوبیت.

بخش سوم: اشاراتی به مسأله معاد و سرنوشت کفار در قیامت دارد، این بخش، نسبت به بخش های دیگر، در این سوره کم است.

بخش چهارم: یک سلسله مباحث اخلاقی است که با ظرافت مخصوصی بیان شده، گاه به ملکات برجسته ای همچون استقامت و توبه و عفو و گذشت و شکیبائی و فرونشاندن آتش خشم، با تعبیرات لطیفی، دعوت می کند.

و گاه از ملکات رذیله ای همچون طغیان به هنگام رو آوردن نعمت های

الهی، و لجاجت، و دنیاپرستی، و جزع و فرع به هنگام بروز مشکلات، با عبارات زنده ای نهی می کند.

و در نهایت مجموعه ای است کامل و داروئی است شفابخش برای رهروان راه حق.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ حَمْدِ عَسَقِ كَانَ مِمَّنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَ يَسْتَرْحِمُونَ: «کسی که سوره «شوری» را تلاوت کند، از کسانی است که فرشتگان بر او رحمت می فرستند و برای او استغفار و طلب آمرزش می کنند».(۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که سوره «شوری» را بخواند روز قیامت با صورتی سفید و درخشنده همچون آفتاب، محشور می شود، تا به پیشگاه خدا می آید، می فرماید: بنده من! قرائت سوره حم، عسق را تداوم دادی! در حالی که پاداش آن را نمی دانستی، اما اگر می دانستی چه پاداشی دارد، هیچ گاه از قرائت آن خسته نمی شدی! ولی من امروز پاداش تو را به تو خواهم داد، سپس دستور می دهد او را وارد بهشت کنند و غرق در نعمتهای ویژه بهشتی».(۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۳۱، آغاز سوره شوری.

۲ - «ثواب الاعمال»، مطابق تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۵۶ (با کمی تلخیص).

- ۱ حم
 ۲ عسق
 ۳ کَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ۴ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
 ۵ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - حم.

۲ - عسق.

۳ - این گونه خداوند عزیز حکیم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند وحی می کند.

۴ - آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن او است؛ و او بلندمرتبه و بزرگ است!

۵ - نزدیک است آسمان ها (به خاطر نسبت های ناروای مشرکان) از بالا متلاشی شوند. و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند؛ آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

نزدیک است آسمان ها متلاشی شود!

باز در این سوره، با «حروف مقطعه» روبرو می شویم، حروف مقطعه ای که در یکی از مفصل ترین اشکال، منعکس شده، یعنی پنج حرف (حم، عسق).

«حم» در آغاز هفت سوره قرآن مجید است (سوره های مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف) منتها، در خصوص سوره شوری «عسق» نیز بر آن افزوده شده است.

کراراً گفته ایم، درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن، سخن بسیار گفته شده و هر یک از مفسران در این زمینه بحث های فراوانی دارند، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» یازده تفسیر برای حروف مقطعه قرآن شده است که قسمت های قابل توجه آن را ما قبلاً در آغاز سوره های «بقره»، «آل عمران»، «اعراف» و «مریم» آورده ایم، ولی بعضی دیگر از این تفسیرها چندان قابل ملاحظه، نیست، لذا از ذکر آن چشم پوشیدیم.

اما پاره ای دیگر از آنها را که تا حدی قابل ملاحظه است در اینجا می آوریم، هر چند دلیل قاطعی برای اثبات آن در دست نیست.

از جمله، این که: «حروف مقطعه» برای خاموش ساختن کفار، و جلب توجه مردم به محتوای قرآن بوده، زیرا مشرکان لجوج مخصوصاً به یکدیگر توصیه کرده بودند، هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرآن می خواند کسی گوش به آن فرا ندهد، و با ایجاد سر و صدا و غوغا، نگذارند صدای پیامبر(صلی الله علیه وآله) به گوش مردم برسد، لذا خداوند در آغاز بسیاری از سوره های قرآن (سوره ۲۹) حروف مقطعه را که مطلب نوظهوری بوده، و جلب توجه می کرده، قرار داده است.

علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) احتمال دیگری ابداع کرده است

که آن را دوازدهمین تفسیر برای این حروف، می توان شمرد، هر چند خود او آن را به عنوان یک احتمال و حدس بیان نموده است.

و خلاصه آن چنین است:

هنگامی که سوره هائی را که با «حروف مقطعه» آغاز می شود مورد دقت قرار می دهیم، می بینیم سوره هائی که با یک نوع حروف مقطعه آغاز می شود، مطالب مشترکی دارند، فی المثل سوره هائی که با «حم» شروع می شود، بلافاصله بعد از آن جمله «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ» یا چیزی که به معنی آن است قرار گرفته، و سوره هائی که با «الر» شروع می شود، بعد از آن «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» و یا شبیه آن است.

و سوره هائی که با «الم» آغاز می گردد، به دنبال آن «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»، یا مفهوم آن است.

از اینجا می توان حدس زد که میان «حروف مقطعه»، و محتوای این سوره ها ارتباط خاصی است، تا آنجا که مثلاً سوره «اعراف» که با «المص» شروع شده، مضمون و محتوایش جامع میان مضمون سوره های «الم» و سوره «ص» است.

البته، این ارتباط، ممکن است بسیار عمیق و دقیق باشد، و افهام عادی به آن راه نیابد. و شاید، اگر آیات این سوره ها را در کنار هم بچینیم، و با هم مقایسه کنیم مطالب تازه ای برای ما در این زمینه کشف شود. (۱)

تفسیر دیگری که قبلاً نیز به آن اشاره کرده ایم، این است که: این حروف ممکن است اشارات و رموزی برای نام های خدا و نعمت های او، و مسائل دیگر

باشد، فی المثل در سوره مورد بحث، سوره «شوری»، «ح» را اشاره به «رحمن»، «م» را به «مجید»، «ع» را به «علیم»، «س» را به «قدوس»، و «ق» را به «قاهر»، دانسته اند.^(۱)

گرچه، بعضی به این سخن ایراد کرده اند که، اگر منظور از رموز این است که دیگری آگاه نشود، این معنی در حروف مقطعه صادق نیست، چرا که این نام های بزرگ خدا در آیات دیگر، با صراحت آمده، ولی باید توجه داشت که اشارات و رموز همیشه برای محرمانه ماندن مطالب نیست، بلکه گاه جنبه علامت اختصاری دارد، این معنی در گذشته وجود داشته، و در عصر ما نیز بسیار گسترش پیدا کرده است، به طوری که نام های بسیاری از مؤسسات و تشکیلات بزرگ به صورت حروف مقطعه است که هر کدام را از آغاز یک کلمه انتخاب نموده، سپس با هم تلفیق کرده اند.

بعد از «حروف مقطعه»، طبق معمول، سخن از وحی و قرآن شروع می شود، می فرماید: «این گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی می کند» (كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

در حقیقت «كَذَلِكَ» اشاره به محتوای این سوره و مطالب بلند و والای آن است.

سرچشمه وحی همه جا یکی است، و آن علم و قدرت پروردگار است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلیات، نسبت به تمام پیامبران یکی است، هر چند در خصوصیات آن، بر حسب نیاز زمان و مسیر تکاملی انسان ها تغییراتی رخ

۱ - این تفسیر در حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است (تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه

می دهد. (۱)

قابل توجه این که: در آیات مورد بحث، به هفت وصف از اوصاف کمال خداوند اشاره شده است، که، هر کدام از آنها به نحوی در مسأله وحی، دخالت دارد، از جمله، دو وصفی است که در همین آیه می خوانیم «عَزِيزٌ وَ حَكِيمٌ».

عزت و قدرت شکست ناپذیر او، ایجاب می کند که، توانائی بر وحی و محتوای عظیم آن را داشته باشد، و حکمت او ایجاب می کند که، وحی الهی از هر نظر حکیمانه و هماهنگ با نیازهای تکامل انسان ها باشد، جمله «يُوحِي» (وحی می فرستد)، به حکم این که: فعل مضارع است، دلیل بر استمرار وحی از آغاز خلقت آدم، تا عصر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) است.

سپس می افزاید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن او است، و او بلند مرتبه و با عظمت است» (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ). مالکیت او، نسبت به آنچه در آسمان و زمین است، ایجاب می کند که از مخلوقات خود و سرنوشت آنها بیگانه نباشد، بلکه به تدبیر امر آنها پردازد، و نیازهای آنها را از طریق وحی بر آنها نازل کند، و این سومین وصف از هفت وصف کمال او است.

۱ - گرچه مفسران در مشار الیه «كَذَلِكَ»، احتمالات و تفسرهای مختلفی ذکر کرده اند، ولی ظاهر این است

که، مشار الیه همین آیاتی است که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است، بنابراین مفهوم آیه، چنین

می شود: «وحی همین گونه است که خداوند بر تو و پیامبران پیشین نازل می کند» و این که: به صورت

اشاره به دور ذکر شده، با این که مشار الیه نزدیک است برای عظمت و احترام است، چنان که قبلاً نیز گفته ایم.

«علو مقام» و «عظمت» او، که چهارمین و پنجمین اوصاف او در این آیات است اشاره به این است که، او هیچگونه نیاز و حاجتی به اطاعت و بندگی بندگان ندارد، و اگر برنامه هائی برای آنان تنظیم کرده، و از طریق وحی فرستاده است تنها برای این است که بر بندگان جودی کند.

در آیه بعد، می افزاید: «نزدیک است آسمان ها (به خاطر نزول این وحی بزرگ، از سوی خداوند بزرگ - یا - به خاطر نسبت های ناروائی که مشرکان و کفار به ذات پاک او می دهند و بت ها را شریک او می شمردند) از بالا متلاشی شوند» (تَكَاذُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ). (۱)

این جمله، چنان که اشاره کردیم، دو گونه تفسیر دارد که برای هر کدام شاهی در دست است: نخست این که: در ارتباط با مسأله وحی که موضوع بحث آیات گذشته بود، باشد، و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره «حشر» آمده: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: «هر گاه این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، به خاطر خوف خداوند خاشع و از هم شکافته می دیدی!»

آری، این کلام خدا است که نزولش از آسمان ها لرزه بر آنها می افکند، نزدیک است آنها را از هم متلاشی سازد، اگر بر کوه ها نازل می شد از هم می شکافت؛ چرا که سخنی است عظیم از سوی خداوندی حکیم، تنها قلب این انسان لجوج و خیره سر است که در برابر آن نرم و تسلیم نمی شود!

دیگر این که: نزدیک است آسمان ها به خاطر شرک و بت پرستی این

۱ - «يَتَفَطَّرْنَ» از ماده «فَطَّرَ» (بر وزن سطر) در اصل به معنی شکاف از طول است.

مشركان كه پست ترين موجودات را هم ردیف مبدأ بزرگ عالم هستی قرار می دهند، از هم متلاشی گردد.

تفسیر اول، متناسب آیات مورد بحث، در زمینه وحی است و تفسیر دوم، متناسب با آیه ۹۰ و ۹۱ سوره «مریم» می باشد که بعد از ذکر گفتار ناهنجار کفار، که برای خدا فرزند قائل شدند، می فرماید: تَكَاذُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا: «نزدیک است آسمان ها به خاطر این سخن از هم پاره شود، و زمین بشکافد، و کوه ها به شدت فرو ریزد، چرا که آنها برای خداوند رحمن فرزندی قائل شدند». این دو تفسیر در عین حال، با هم منافاتی ندارد، و می تواند در مفهوم آیه جمع باشد.

در این که: چگونه آسمان ها و کوه ها که موجوداتی جامدند در برابر عظمت وحی، یا گفتار ناهنجار مشرکان، ممکن است از هم بشکافند، تفسیرهای متعددی وجود دارد، خلاصه اش چنین است:

مجموعه عالم هستی، از جماد و نبات و غیر آن، دارای یک نوع عقل و شعور است، هر چند ما آن را درک نمی کنیم، و بر همین اساس، تسبیح و حمد خدا می گویند، و در برابر کلام او خاضع و خاشعند و این آیات و آیات سوره «مریم» شاهد آن است.

یا این که این تعبیر کنایه از عظمت و اهمیت مطلب است، مثل این که می گوئیم حادثه به قدری عظیم بود که گوئی آسمان و زمین را بر سر ما خراب کردند.

سپس در دنباله آیه می افزاید: «فرشتگان، تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می آورند، و برای کسانی که در زمین هستند، استغفار می کنند» (وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ).

رابطه این جمله، با جمله قبل، بنا بر تفسیر اول، چنین است که، فرشتگان حامل این وحی بزرگ آسمانی، پیوسته حمد و تسبیح خدا به جا می آورند، و او را به هر کمالی می ستایند، و از هر نقصی منزّه می شمردند، و چون در محتوای این وحی بزرگ، یک سلسله تکالیف و وظائف الهی است، و احیاناً ممکن است برای مؤمنان لغزش هائی پیش آید، می گوید: آنها به یاری مؤمنان می شتابند، و برای لغزش های آنها از خدا طلب آمرزش می کنند.

اما بنابر تفسیر دوم، تسبیح و حمد ملائکه برای تنزیه خداوند از نسبت شرک به او است، و استغفارشان نیز برای مشرکانی است که بیدار شده و ایمان آورده اند، و راه توحید را یافته و به سوی پروردگار یکتا، باز گشته اند.

جائی که فرشتگان، برای این گناه بزرگ، در مورد گروه با ایمان، استغفار کنند به طریق اولی، برای سایر گناهان آنها نیز استغفار خواهند کرد و شاید مطلق بودن آیه نیز به همین دلیل است. نظیر این بشارت بزرگ، در آیه ۷ سوره «مؤمن» نیز آمده است: **الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ: «حاملان عرش الهی و فرشتگانی که پیرامون آن هستند، تسبیح و حمد پروردگارشان می گویند، و برای مؤمنان استغفار می کنند، و می گویند: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته، مؤمنانی که از راه تو پیروی کردند را ببامرز».**

در پایان این آیه، به ششمین و هفتمین اوصاف پروردگار، که آن هم در زمینه غفران و رحمت است و تناسب نزدیکی با مسأله وحی و محتوای آن در مورد وظائف مؤمنان دارد، اشاره کرده می فرماید: «آگاه باشید! خداوند آمرزنده و

مهربان است» (أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

و به این ترتیب، مجموعه کاملی از اسمای حسنای خداوند را، در رابطه با مسأله وحی بیان می کند، و در ضمن اشاره لطیفی است بر اجابت دعای فرشتگان در مورد استغفار برای مؤمنان، بلکه علاوه بر آمرزش، رحمتش را نیز بر آن می افزاید که فضل او عظیم است. درباره حقیقت «وحی»، در پایان همین سوره به تناسب آیه ۵۱ - ۵۲ سخن خواهیم گفت.

نکته:

آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند؟

در اینجا سؤالی پیش می آید، و آن این که: جمله «وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» در اینجا مطلق است، و نشان می دهد که فرشتگان برای تمام اهل زمین استغفار می کنند، اعم از مؤمن و کافر، آیا این معنی ممکن است؟

پاسخ این سؤال را آیه ۷ سوره «مؤمن» داده است، زیرا می گوید: «يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»، بنابراین، شرط آن ایمان است، به علاوه آنها معصومند، و هرگز برای کسانی که زمینه آمرزش ندارند تقاضای محال نمی کنند.

- ۶ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ
بَوَكِيلٍ
- ۷ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَ
تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ
- ۸ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ

ترجمه:

- ۶ - کسانی که غیر خدا را ولیّ خود انتخاب کردند، خداوند حساب همه اعمال آنها را نگه می دارد؛ و تو مأمور نیستی که آنان را مجبور به قبول حق کنی!
- ۷ - و این گونه قرآنی عربی [= فصیح و گویا] را بر تو وحی کردیم، تا «امّ القری» [= مکه] و مردم پیرامون آن را انداز کنی و آنها را از روزی که همه خلائق در آن روز جمع می شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی؛ گروهی در بهشتند و گروهی در آتش سوزان!
- ۸ - و اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد (و به زور هدایت می کرد)؛ اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند، و برای ظالمان ولیّ و یآوری نیست.

تفسیر:

قیامی از «امّ القری»

به تناسب اشاره ای که در آیات گذشته به مسأله شرک شده، در نخستین آیه مورد بحث به نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان پرداخته، می گوید: «کسانی که غیر خدا را ولیّ خود برگزیدند خداوند حساب اعمال آنها را نگه می دارد، و از نیاتشان آگاه است» (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ).

تا به موقع حساب آنها را برسد و کیفر لازم را به آنها بدهد.

سپس روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «تو مأمور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق سازی» (وَمَا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَكِیْلٍ).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت، و رسانیدن پیام خدا به همه بندگان است. شبیه این جمله در قرآن فراوان است: لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصِیْطِرٍ: «تو سیطره و غلبه بر آنها نداری». (۱)

مَا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ: «تو موظف به اجبار آنها نیستی». (۲)

وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَیْهِمْ حَفِیْظًا: «تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنان مبعوث نشده ای». (۳)

وَمَا عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ: «رسول وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد». (۴)

و بیانگر این واقعیت است که خداوند می خواهد بندگان آزاد باشند و راه او را با اراده و اختیار خود بپویند، چرا که ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است، و ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد.

۱ - غاشیه، آیه ۲۲.

۲ - ق، آیه ۴۵.

۳ - انعام، آیه ۱۰۷.

۴ - مائده، آیه ۹۹.

بار دیگر به مسأله وحی باز می گردد، و اگر در آیات قبل، از اصل وحی سخن در میان بود، در اینجا سخن از هدف نهائی وحی است، می فرماید: «این گونه قرآنی عربی، فصیح و گویا، بر تو وحی کردیم تا امّ القری (مکه) و کسانی را که در اطراف آن هستند انذار کنی» (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا).

«و آنها را از روزی که همه خلایق در آن روز جمع می شوند، و شک و تردیدی در آن نیست بترسانی» (وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

از آن روز که مردم به دو گروه تقسیم می شوند «گروهی در بهشتند، و گروهی در آتش سوزان دوزخ» (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ).

تعبیر «كَذَلِكَ» ممکن است اشاره به این معنی باشد؛ همان گونه که بر انبیای پیشین، به زبان خودشان وحی فرستادیم بر تو نیز به زبان خودت قرآنی عربی وحی کردیم (بنابراین «كَذَلِكَ» اشاره، به جمله «وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» می باشد).

و نیز می تواند اشاره، به جمله بعد باشد، یعنی وحی ما بر تو این گونه است: به صورت قرآنی عربی با هدف انذار.

درست است که، از ذیل آیه، یعنی جمله «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» استفاده می شود که وظیفه پیامبر، هم انذار است و هم بشارت، ولی از آنجا که تأثیر «انذار» در نفوس، مخصوصاً در افراد نادان و لجوج عمیق تر است، در آیه، دو بار فقط روی «انذار» تکیه شده، با این تفاوت که، در مرحله اول سخن از اندازشوندگان است، و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند یعنی دادگاه قیامت.

روزی که به خاطر اجتماع عموم انسان ها رسوایش بسیار دردناک و شدید

است. (۱)

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: آیا از جمله «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» استفاده نمی شود که هدف از نزول قرآن، انداز مردم «مکه» و اطراف آن است؟ آیا این تعبیر با جهانی بودن اسلام، تضاد ندارد؟!

پاسخ این سؤال، با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این که: کلمه «امّ القری» که یکی از نام های «مکه» است از دو واژه ترکیب یافته «امّ» که در اصل به معنی «اساس و ابتداء و آغاز» هر چیزی است، و مادر را هم به همین جهت «امّ» می گویند که، اساس و اصل فرزندان است. و «قری» که جمع «قریه» به معنی هرگونه آبادی و شهر است، اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها، و شواهد زیادی نیز در قرآن بر این معنی وجود دارد.

اکنون ببینیم چرا «مکه» را «امّ القری» نامیده اند؟ (مادر و اصل همه آبادی ها). روایات اسلامی تصریح می کند که، همه زمین نخست زیر آب غرق بود و خشکی ها تدریجاً سر از آب بیرون آوردند (علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است). این روایات می گوید: نخستین نقطه ای که از زیر آب سر برآورد «کعبه» بود، و سپس خشکی های زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن به عنوان «دحو الارض» (گسترش زمین) یاد شده است.

با توجه به این تاریخچه روشن می شود که «مکه» اصل و اساس و آغاز همه

۱ - توجه داشته باشید «انذار» به دو مفعول متعدی می شود که در آیه مورد بحث در جمله

اول مفعول اول

ذکر شده، و در جمله دوم مفعول دوم. البته گاه مفعول دوم آن همراه «با» می باشد و می گویند: «أُنْذِرْهُ بِذَلِكَ».

آبادی های روی زمین است، بنابراین هر گاه گفته شود «أُمُّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» تمام مردم روی زمین را شامل می شود. (۱)

از این گذشته می دانیم اسلام تدریجاً گسترش یافت:

پیامبر (صلی الله علیه وآله) نخست، مأمور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند، چنان که در آیه ۲۱۴ سوره «شعرا» می خوانیم: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، تا هسته بندی اسلام محکم شود، و آماده گسترش گردد.

سپس در مرحله دوم، پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأمور شد، ملت عرب را تبلیغ و انذار کند، چنان که در آیه ۳ سوره «فصلت» آمده: «قُرْآنًا غَرِيبًا لِّقَوْمٍ يَّعْلَمُونَ»: «این قرآنی است عربی برای قومی که می فهمند و درک می کنند». (۲)

و در آیه ۴۴ سوره «زخرف» نیز آمده است: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ»: «این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است».

هنگامی که پایه های اسلام در میان این قوم، قوی و مستحکم شد پیامبر (صلی الله علیه وآله) مأموریت گسترده تری یافت، و مأمور انذار جهانیان شد، چنان که در آیه اول سوره «فرقان» می خوانیم: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»: «جاوید و پر برکت است، خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد، تا همه جهانیان را انذار کند» (و آیات فراوان دیگر).

و به خاطر همین مأموریت بود، که پیامبر (صلی الله علیه وآله) نامه به سران بزرگ جهان آن روز، در خارج از جزیره عربستان نوشت، و کسرها و قیصرها و نجاشی ها را به

۱ - این تعبیر در سوره انعام، آیه ۹۲، نیز آمده است، و ما توضیح بیشتر را در این زمینه در جلد پنجم،

صفحه ۳۴۴ داده ایم.

۲ - آنچه در بالا گفته شد، در صورتی است که «عربی» را به معنی «زبان عربی» بدانیم، اما اگر به معنی

«فصیح»، تفسیر شود، آیه مفهوم دیگری خواهد داشت.

اسلام دعوت کرد.

و نیز بر اساس همین خط و برنامه بود، که پیروانش برای تبلیغ اسلام بعد از او، به همه جهان گام نهادند، و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند.

در این که چرا روز قیامت «یَوْمُ الْجَمْعِ» نامیده شده، تفسیرهای متعددی وجود دارد:

گاه گفته اند: به خاطر آن است که میان ارواح و اجساد جمع می شود.

گاه گفته اند: از این نظر است که بین انسان و عملش جمع خواهد شد.

و یا از این نظر: که میان ظالم و مظلوم اجتماع حاصل می شود.

ولی ظاهر این است که منظور، اجتماع همه خلایق در آن روز بزرگ است از اولین و آخرین،

همان گونه که در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره «واقعه» آمده است: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ

إِلَىٰ مِيقَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ: «بگو اولین و آخرین همگی در موعد روز معینی، جمع می شوند».

و از آنجا که جمله «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود، در

آیه بعد می افزاید: «اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد، و به حکم

اجبار، هدایت می کرد و مؤمن می ساخت» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً).

اما ایمان اجباری، چه ارزشی دارد؟ و چگونه می تواند، معیار کمال انسانی گردد؟ تکامل واقعی

آن است که انسان با اراده خویش، و در نهایت اختیار و آزادی طی کند.

آیات قرآن، پر است از دلایل اختیار و آزادی اراده انسان، اصولاً امتیاز انسان از جانداران دیگر،

همین مسأله است، و اگر آزادی انسان از او گرفته شود، در

حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است!

این بزرگ ترین امتیازی است که، خداوند به او داده، و راه تکامل را به صورت نامحدود به روی او گشوده است، این سنت غیر قابل تغییر الهی است.

و عجیب است که گروهی بی خبر، هنوز طرفدار «مکتب جبرند»، و در عین حال دم از «مکتب انبیاء» می زنند، در حالی که قبول جبر، مساوی است با نفی تمام محتوای مکتب انبیاء، نه تکلیف مفهومی خواهد داشت، نه سؤال و جواب، نه اندرز و نصیحت، و به طریق اولی، نه ثواب و عقاب!

نه انسان هرگز در کار خود تردید می کند، و نه پشیمانی مفهومی خواهد داشت، و نه اصلاح اشتباهات گذشته .

سپس به مسأله مهم دیگری، در این رابطه می پردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادتند، در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می شوند، با این عبارت بیان می کند: «ولی خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می کند، و برای ظالمان ولی و یآوری نیست» (وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

با توجه به این که گروه دوزخی را با وصف «ظلم» مشخص می کند، روشن می شود منظور از «مَنْ يَشَاءُ» (هر کس را بخواهد) در جمله اول، گروهی است که ظالم نیستند.

به این ترتیب، «عادلان» بهشتی اند، و غرق در رحمت خدا، و «ظالمان» دوزخی اند.

اما باید توجه داشت که «ظالم» در این جا، و در بسیاری دیگر از آیات قرآن، معنی وسیع و گسترده ای دارد، و تنها شامل کسانی نمی شود که به دیگران ستم کرده اند، بلکه کسانی که بر خود ستم کرده، یا آنها که در عقیده منحرفند، نیز

ظالمند، و چه ظلمی برتر از شرک و کفر است؟ «لقمان» به فرزندش، می گوید: یا بُنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: «فرزندم چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیم است». (۱)

در آیه دیگر، می خوانیم: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ: «آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است، همانها که مردم را از راه حق باز می دارند، و آن را دگرگون می سازند، و به آخرت ایمان ندارند». (۲)

در مورد فرق میان «ولی» و «نصیر» بعضی گفته اند: «ولی» کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند، اما «نصیر» مفهومی اعم دارد. (۳)

این احتمال نیز وجود دارد که «ولی» اشاره به سرپرستی است که به حکم ولایت و بدون درخواست، حمایت و کمک می کند، و «نصیر» فریادرسی است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می شتابد.

۱ - لقمان، آیه ۱۳.

۲ - هود، آیات ۱۸ و ۱۹.

۳ - «طبرسی» در «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۴۳۸ (ذیل آیه ۲۲ عنکبوت).

- ۹ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۱۰ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
- ۱۱ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
- ۱۲ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

- ۹ - آیا آنها غیر خدا را ولیّ خود برگزیدند؟! در حالی که «ولی» فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می کند، و اوست که بر هر چیزی تواناست.
- ۱۰ - و در هر چیز اختلاف کنید، داوریش با خداست؛ این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده ام، و به سوی او باز می گردم!
- ۱۱ - او آفریننده آسمان ها و زمین است، و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد، و جفت هائی از چهارپایان آفرید؛ و شما را به این وسیله [= به وسیله همسران] زیاد می کند؛ هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست!
- ۱۲ - کلیدهای آسمان ها و زمین از آن او است؛ روزی را برای هر کس بخواهد

گسترش می دهد یا محدود می سازد؛ او به همه چیز داناست.

تفسیر:

ولی مطلق خدا است

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، این واقعیت بیان شده که هیچ ولی و یاوری جز خداوند نیست، در آیات مورد بحث، برای تأیید این واقعیت و نفی ولایت غیر خدا، دلائل زنده ای را مطرح می کند.

نخست، در لباس تعجب و انکار، می فرماید: «آیا آنها غیر خدا را ولی خود برمی گزینند؟ (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ). (۱)

با این که، «ولی، تنها اوست» (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ).

پس، اگر می خواهند برای خود ولی و سرپرستی برگزینند، باید خدا را برگزینند.

چرا که دلائل ولایت او، با بیان اوصاف کمالیه اش، در آیات پیشین روشن شد، خداوندی که عزیز و حکیم است، خداوندی که مالک و علی و عظیم است، پروردگاری که غفور و رحیم می باشد این اوصاف هفتگانه ای که گذشت، خود بهترین دلیل برای انحصار ولایت در او است.

آن گاه، به دلیل دیگری پرداخته می گوید: «او است که مردگان را حیات می بخشد» (وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى).

و چون معاد و رستاخیز به دست او است، و بزرگ ترین نگرانی انسان

۱ - بعضی از مفسران مانند «زمخشری» در «کشاف» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، «أَمْ» را در اینجا به

معنی استفهام انکاری گرفته اند، و بعضی مانند «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیر

«الجامع لاحکام القرآن» به معنی «بَلْ» گرفته اند.

چگونگی زندگی او بعد از مرگ است، بنابراین، باید دست به دامن والای او زد، و نه غیر او. سپس، به ذکر دلیل سومی پرداخته، می گوید: «او است که بر هر چیزی قادر و توانا است» (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

اشاره، به این که، شرط اصلی «ولی» دارا بودن قدرت است و قادر حقیقی او است.

و در آیه بعد، چهارمین دلیل ولایت او را به این صورت شرح می دهد: «در هر چیز اختلاف کنید، داوری و حکمش با خدا است» و تنها او است که می تواند به اختلافات شما پایان دهد (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ).

آری، یکی از شؤون ولایت آن است، که بتواند به اختلافات کسانی که تحت ولایت او هستند، با داوری صحیحش پایان دهد، آیا بت ها و شیاطینی که معبود واقع شده اند، توانائی بر چنین کاری دارند؟ یا این کار مخصوص خداوندی است که هم حکیم و آگاه به طرق حل هرگونه اختلاف است، و هم قادر است حکم و داوری خود را اجرا کند، پس، خداوند عزیز و حکیم، باید حاکم باشد نه غیر او.

گر چه، بعضی از مفسران، خواسته اند مفهوم «مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ» را محدود به اختلاف در تأویل آیات متشابه، یا فقط مخاصمات و اختلافات حقوقی، بدانند، ولی مفهوم آیه گسترده است، و هر گونه اختلافی چه در معارف الهی و عقائد، چه در احکام تشریعی، چه در مسائل حقوقی و قضائی، و یا غیر آن در میان انسان ها روی دهد، به حکم آن که معلوماتشان محدود و ناچیز است، باید از سرچشمه فیض علم حق، و از طریق وحی برطرف گردد.

بعد از ذکر این دلائل مختلف، بر انحصار مقام ولایت در ذات پاک خداوند، از قول پیامبرش (صلی الله علیه وآله) می گوید: «این است خداوند پروردگار من، با این اوصاف کمالیه» (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي).

و به همین دلیل من او را ولیّ و یاور خود برگزیده ام، «بر او توکل کردم و به سوی او در مشکلات و گرفتاری ها و لغزش ها باز می گردم» (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ). قابل توجه این که: جمله «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي»، اشاره به ربوبیت مطلقه خداوند، یعنی، مالکیت توأم با تدبیر می کند، و می دانیم «ربوبیت» دارای دو شاخه است: «شاخه تکوینی» که به اداره نظام آفرینش، باز می گردد، و «شاخه تشریعی» که بیانگر احکام و وضع قوانین و ارشاد مردم، وسیله سفیران الهی است.

و بر این اساس، به دنبال آن، دو مسأله «تَوَكُّل» و «إِنَابَه» مطرح شده است، که اولی، واگذاری امور خویش در نظام تکوین به خدا است، و دومی بازگشت، در امور تشریعی به او است (دقت کنید). (۱)

* * *

آیه بعد، می تواند دلیل پنجمی بر ولایت مطلقه پروردگار، باشد، یا دلیلی بر مقام ربوبیت و شایستگی او، برای توکل و انابه، می فرماید: «او است که آسمان ها و زمین را به وجود آورده است» (فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«فَاطِر» از ماده «فَطَرَ» (بر وزن سطر) در اصل به معنی شکافتن چیزی از طول است، در مقابل «قَطَّ» که به قول بعضی، به معنی قطع عرضی است، گوئی به هنگام آفرینش موجودات، پرده تاریک عدم شکافته می شود، و هستی ها از آن

بیرون می آیند، به همین مناسبت، هنگامی که غلاف خوشه خرما شکافته می شود و خوشه از آن سر بر می آورد، به آن «فطر» (بر وزن شتر) می گویند. (۱)

البته، منظور از آسمان ها و زمین، در اینجا تمام آسمان ها و زمین و موجوداتی است که در آنها و میان آنها وجود دارد، چرا که خالقیت خداوند، شامل همه آنها است.

سپس، به توصیف دیگری از افعال او پرداخته، می گوید: «برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد، و همچنین، از چهارپایان جفت هائی آفرید، و شما را بدین وسیله تکثیر می کند» (جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ). (۲)

این خود، یکی از نشانه های بزرگ تدبیر پروردگار، و ربوبیت و ولایت او است، که برای انسان ها همسرانی از جنس خودشان آفریده، که از یکسو مایه آرامش روح و جان او هستند، و از سوی دیگر، مایه بقاء نسل و تکثیر مثل و تداوم وجود او.

گر چه قرآن، با توجه به خطاب «يَذُرُّكُمْ» (شما انسان ها را تکثیر می کند) این معنی را در مورد انسان بیان داشته، ولی ناگفته پیداست که این حکم، از نظر تکثیر مثل در مورد چهارپایان و موجودات زنده دیگر نیز جاری است، در واقع خداوند نخواست است در یک خطاب، جمع کند، و از مقام والای او بکاهد، لذا خطاب را تنها به انسان ها کرده، تا حکم بقیه نیز به تبع انسان ها روشن شود.

۱ - درباره معنی «فطر» بحث جالبی در جلد ۵، صفحه ۱۷۱ داشتیم که نیاز به تکرار آن نمی بینیم.

۲ - ضمیر «فیه» به «تدبیر» یا «جعل ازواج» باز می گردد - ضمناً «یذرو» از ماده «ذرع» (بر وزن زرع) به

معنی «خلقت و آفرینش» است، لکن آفرینشی که با ظاهر ساختن افراد توأم باشد، و به معنی پراکنده

ساختن و منتشر نمودن نیز آمده است.

در توصیف سومی که در این آیه ذکر شده، می فرماید: «هیچ چیزی همانند او نیست» (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).

این جمله، در حقیقت، پایه اصلی شناخت تمام صفات خدا است که بدون توجه به آن، به هیچ یک از اوصاف پروردگار نمی توان پی برد، زیرا خطرناک ترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق «معرفة الله» قرار دارد، همان «پرتگاه تشبیه» است که خدا را در وصفی از اوصاف، شبیه مخلوقاتش بدانند، این امر، سبب می شود که به «دره شرک» سقوط کنند.

به تعبیر دیگر، او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر، و هر چه غیر او است محدود و متناهی است از هر نظر، از نظر عمر، قدرت، علم، حیات، اراده، فعل، و خلاصه همه چیز، و این همان خط «تنزیه» و پاک شمردن خداوند از نقائص ممکنات است.

به همین دلیل، بسیاری از مفاهیمی که در مورد غیر خداوند، ثابت است در مورد ذات پاک او اصلاً معنی ندارد، فی المثل، بعضی از کارها برای ما «آسان» است و بعضی «سخت»، بعضی از اشیاء از ما «دور» است و بعضی «نزدیک»، بعضی از حوادث در «گذشته» واقع شده، و بعضی در «حال» یا «آینده» واقع می شود، همچنین بعضی «کوچک» است، و بعضی «بزرگ»، چرا که وجود ما محدود است و با مقایسه موجودات دیگر با آن، این مفاهیم پیدا می شود، اما برای وجودی که از هر نظر بی نهایت است و ازل و ابد را، همه، در بر گرفته، این معانی تصور نمی شود، دور و نزدیکی درباره او نیست، همه نزدیکند، مشکل و آسانی وجود ندارد، همه آسان است، آینده و گذشته ای نیست، همه برای او «حال» است، و قابل توجه این که: درک این معانی، نیاز به دقت و خالی کردن ذهن از آنچه به آن خو گرفته است، می باشد.

به همین دلیل، می گوئیم: شناخت اصل وجود خدا آسان است، اما شناخت صفات او مشکل! امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» می فرماید: وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ: «موجودات بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسانند، و در برابر قدرت او بی تفاوت» (۱).
و در پایان آیه، و بیان اوصاف دیگر ذات مقدسش، می گوید: «او شنوا و بینا است» (وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

آری، او هم خالق است، و هم مدبّر، هم شنوا است و هم بینا، و در عین حال، شبیه و نظیر و مانند ندارد، به همین دلیل، باید تنها در سایه ولایت و ربوبیت او قرار گرفت، و قید بندگی غیر او را از خود برداشت.

در آخرین آیه مورد بحث، سخن از سه قسمت دیگر از صفات فعل و ذات پروردگار است، که هر کدام مسأله «ولایت و ربوبیت» او را در بعد خاصی نشان می دهد:
نخست می فرماید: «کلیدهای آسمان ها و زمین در دست او است» (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

بنابراین، هر کس هر چه دارد از او است، و هر چه می خواهد، باید از او بخواهد، نه تنها «کلیدها»، بلکه «خزائن» آسمان ها و زمین نیز از آن او است «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲).

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۵.

۲ - منافقون، آیه ۷.

«مَقَالِد» جمع «مَقْلِد» (بر وزن اقلید) به معنی کلید است، و این کلمه در بسیاری از مواقع، به صورت کنایه از تسلط کامل بر چیزی به کار می رود، گفته می شود: کلید این کار در دست من است، یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن، همه در اختیار من قرار دارد و (درباره ریشه این لغت و ویژگی های آن بحث مشروح تری در ذیل آیه ۶۳ سوره «زمر» در جلد ۱۹ آورده ایم).

در توصیف بعد، که در حقیقت نتیجه ای است برای توصیف قبل، می افزاید: «روزی را برای هر کس بخواهد، گسترش می دهد، و برای هر کس بخواهد تنگ و محدود می سازد» (يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ).

از آنجا که خزائن عالم در دست او است، تمام رزق و روزی ها نیز در قبضه قدرت او قرار دارد، و بر طبق «مشیتش» که از «حکمت» او سرچشمه می گیرد، و مصالح بندگان، در آن ملحوظ است، آن را تقسیم می کند.

و از آنجا که بهره مند ساختن همه موجودات زنده، از روزی ها نیاز به علم و آگاهی از مقدار، احتیاجات و محل، و سایر خصوصیات آنها دارد، در آخرین توصیف، اضافه می کند: «او به همه چیز دانا است» (إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

درست، همانند مطلبی که در آیه ۶ سوره «هود» آمده است: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: «هیچ جنبه ای در زمین نیست، مگر این که روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند، همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است».

و به این ترتیب، در چهار آیه مورد بحث، یازده وصف دیگر، از اوصاف کمالیه پروردگار (اعم از اوصاف ذات و اوصاف فعل) بیان شده است:

وصف ولایت مطلقه او، احیای مردگان، توانائی بر همه چیز، خالقیت آسمان ها و زمین، آفرینش همسران و تکثیر انسان ها، عدم وجود مثل و مانند

برای او، شنوا بودن، بینا بودن، سلطه بر خزائن آسمان و زمین، رزاقیت، و علم او به همه چیز. صفاتی که از نظر بیان، مکمل یکدیگر، و همه، دلیلی بر ولایت و ربوبیت او، و در نتیجه طریقی است برای اثبات توحید عبادت.

نکته ها:

۱ - شناخت صفات خدا

از آنجا که علم و دانش ما، بلکه تمام هستی ما، محدود است هرگز نمی توانیم به «کنه» و حقیقت ذات خداوند که نامحدود است، برسیم، چرا که آگاهی از کنه چیزی به معنی احاطه بر او است، چگونه موجود محدود، می تواند احاطه بر ذات نامحدودی پیدا کند؟، همچنین شناخت کنه «صفات» خدا که عین ذات او است نیز، برای موجود محدودی همچون ما امکان پذیر نیست.

بنابراین، آنچه ما از ذات و صفات خدا می دانیم، یک علم اجمالی است، و بیشتر بر محور آثارش، دور می زند.

از سوی دیگر، چون الفاظ ما برای رفع نیازمندی های زندگی روزمره ما وضع شده، هرگز نمی تواند بیانگر ذات و صفات نامحدود حق باشد، لذا الفاظ علم و قدرت و حیات و ولایت و مالکیت و سایر الفاظی که بیانگر صفات ثبوتیه و سلبیه او است، رنگ دیگری به خود می گیرد، و اینجاست که گاه، به تعبیراتی برخورد می کنیم که در یک نظر سطحی، متناقض و متضاد است، اما با دقت روشن می شود، که همه بیانگر یک واقعیت است.

مثلاً می گوئیم: خداوند هم «اول» است، و هم «آخر» هم «ظاهر» است، و هم «باطن»، با همه چیز است اما همراه آنها نیست، و جدا از همه چیز است اما بیگانه

از آنها نیست.

البته، اگر با معیار مفاهیم این الفاظ در موجودات محدود و ممکن، سخن بگوئیم، چیزی که «اول» است، نمی تواند «آخر» باشد، و چیزی که «ظاهر» است نمی تواند «باطن» باشد، ولی هنگامی که این الفاظ را در افق ذات بی نهایت او می اندیشیم، می بینیم همه با هم جمع است؛ چرا که موجود نامتناهی در عین «اول» بودن، «آخر» و در عین «ظاهر» بودن، «باطن» است. اینجاست که می گوئیم: مهم در شناخت اوصاف جمال و جلال او، این است که به این حقیقت توجه داشته باشیم «هیچ چیز مثل او نیست، و او نیز شبیه به هیچ چیز نیست؛ لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، این حقیقت را به وضوح در خطبه های «نهج البلاغه» بازگو کرده است، آنجا که می فرماید: مَا وَحَدَهُ مَنْ كَيْفَهُ، وَ لَحَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلُهُ، وَ لَا إِيَاءَ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ، وَ لَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ: «آن کس که برای او کیفیت قائل شود، او را یکتا ندانسته، و کسی که برای او مثل و مانندی قرار دهد، به حقیقت ذاتش پی نبرده، و هر کس او را شبیه چیزی بشمرد، او را قصد نکرده، و آن کس که به او اشاره کند، یا در وهم و اندیشه خویش آورد، او را از ابعاد منزّه ندانسته»! (۱)

در جای دیگر می فرماید: كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ: «هر چیز نام وحدت بر آن گذارده شود، موجود کمی است، جز او که وحدتش دلیل بر عظمت نامتناهی اوست» (۲). کوتاه سخن این که: باید در باب صفات خدا همیشه با چراغ لیسَ كَمِثْلِهِ

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۶.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۶۵.

شَیْءٌ: «چیزی همانند او نیست» حرکت کرد، و در پرتو لَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوءٌ أَحَدٌ: «هیچ کس همانند و شبیه او نیست»، به ذات پاکش نگریست، و تعبیر «سُبْحَانَ اللَّهِ» در عبادات و غیر عبادات، اشاره ای به همین حقیقت است.

۲- یک نکته ادبی

با توجه به این که، «کاف» در جمله «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، کاف تشبیه است و به معنی «مثل» می آید، جمله چنین معنی می دهد: «همانند مثل او چیزی نیست» این تکرار، سبب شده که بسیاری از مفسران «کاف» را زائده، بدانند که معمولاً برای تأکید می آید، و در کلمات فصحاء فراوان است.

ولی در اینجا تفسیر لطیف تری وجود دارد و آن این که گاه گفته می شود: مثل تو از میدان حوادث فرار نمی کند، یعنی مثل تو با این شجاعت، با این عقل و هوش و درایت، نباید از میدان حوادث بگریزد (خلاصه کسی که اوصاف تو را دارد باید چنین و چنان باشد).

در آیه مورد بحث، نیز معنی چنین می شود: مثل خداوند با این اوصاف، که ذکر شد، با این علم گسترده، و قدرت عظیم و بی پایان و... همانندی نخواهد داشت.

این نکته، نیز قابل توجه است که، به گفته بعضی از ارباب لغت، چند واژه داریم که همه معنی «مثل» را می رساند، اما هیچ کدام جامعیت مفهوم آن را ندارد: «ند» (بر وزن ضد) در جایی گفته می شود که، فقط منظور شباهت در جوهر و ماهیت است.

«شبه» در جایی که، تنها سخن از کیفیت در میان است.

«مساوی» تنها در موردی گفته می شود که، بحث از کمیت است.

«شکل» در جایی به کار می رود که قدر و مساحت مطرح است. ولی «مثل»، مفهوم گسترده و عامی دارد که همه این مفاهیم در آن جمع است، لذا هنگامی که، خداوند اراده می کند، هر گونه شبیه و نظیر را از ذات خود نفی کند، می فرماید: «أَيُّسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ» (۱).

۳ - چند یادآوری درباره روزی بخشی خداوند

الف - معیار گستردگی و تنگی روزی - هرگز، نباید تصور کرد که وسعت رزق، دلیل بر محبت خداوند، و یا تنگی معیشت، دلیل بر خشم و غضب او است؛ زیرا خداوند، گاه، انسان را به وسعت روزی آزمایش می کند، و اموال سرشاری در اختیار او قرار می دهد، و گاه با تنگی معیشت، میزان مقاومت و پایداری او را روشن می سازد، و او را از این طریق پرورش می دهد.

گاه، ثروت زیاد مایه بلا و عذاب جان صاحبان آنهاست، و هر گونه آرامش و استراحت را از آنها می گیرد، چنان که قرآن مجید در آیه ۵۵ سوره «توبه» می گوید: فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ: «فرونی اموال و اولاد آنها، تو را در شگفتی فرو نبرد، خدا می خواهد آنان را به این وسیله، در زندگی دنیا مجازات کند و در حال کفر بمیرند!»

در جای دیگر می گوید: أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنَ نُسَارِعِ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ: «آیا آنها چنین می پندارند که اموال و فرزندان را که به آنان داده ایم، برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشاییم،

چنین نیست، آنها نمی فهمند».(۱)

ب - تقدیر روزی، تضادی با تلاش ها ندارد - نباید از آیاتی که در زمینه تقدیر و اندازه گیری روزی به وسیله پروردگار آمده، چنین استنباط کرد که تلاش ها و کوشش ها نقشی در این زمینه ندارد، و اینها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسئولیت ها و مجاهدت ها در مقیاس فرد و اجتماع قرار داد، که این پندار بر ضد آیات فراوانی از قرآن مجید است، که سعی و کوشش و تلاش را معیار موفقیت ها شمرده است.

هدف، این است که، با تمام تلاش ها و کوشش ها باز به روشنی می بینیم دست دیگری نیز، در کار است که گاه نتیجه تلاش ها بر باد می رود، و گاه به عکس، تا مردم فراموش نکنند، در پشت عالم اسباب، دست قدرت «مسبب الاسباب» کار می کند.

و در هر حال، محرومیت های ناشی از تنبلی و سستی را، هرگز نباید به حساب تقسیم روزی از ناحیه خداوند گذارد؛ چرا که خود فرموده: روزی را به تناسب تلاش ها وسعت می دهم.

ج - روزی تنها به معنی مواهب مادی نیست - روزی، معنی وسیعی دارد که روزی های معنوی را نیز در بر می گیرد، بلکه روزی اصلی، همین روزی معنوی است، در دعاها تعبیر به رزق در مورد روزیهای معنوی، بسیار به کار رفته است، در مورد حج می گوئیم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَجَّ يَبْتَكَ الْحَرَامَ».

در مورد توفیق اطاعت و دوری از معصیت آمده: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ...».

در دعا‌های روزهای ماه رمضان می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ طَاعَةَ الْخَاشِعِينَ» (دعای روز ۱۵) و همچنین در مواهب معنوی دیگر.

د - قرآن و اسباب فزونی روزی - قرآن چند مورد را معرفی کرده که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است، در یک جا می‌گوید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ: «هر گاه شکر نعمت‌ها را به جا آورید (و آن را در مصرف واقعی صرف کنید) نعمت را بر شما افزون می‌کنم». (۱)
در جای دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده، می‌گوید: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ: «او کسی است که زمین را تسلیم و خاضع در برابر شما قرار داد تا بر پشت آن راه روید و از رزق آن استفاده کنید». (۲)

در جای دیگر تقوی و درستکاری را معیار گشایش روزی قرار داده، می‌فرماید: وَكُلُوا أَنْ أَهْلَ الْأَرْضِ آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: «هر گاه مردم روی زمین ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشایم». (۳)

ه - تنگی رزق و مسائل تربیتی - گاه تنگی رزق به خاطر جلوگیری از طغیان مردم است، چنان که در آیه ۲۷ «شوری» (همین سوره) می‌خوانیم: وَكُلُوا بَسْطَ اللَّهِ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبِغُوا فِي الْأَرْضِ: «هر گاه خداوند روزی را بر مردم گشاده دارد، راه ظلم و طغیان پیش می‌گیرند!»
و - قرآن تأکید دارد که انسان‌ها روزی بخش خود را، تنها خدا بدانند و از غیر او تقاضا نکنند، و به دنبال این ایمان و توکل، بر نیرو و تلاش وسیعی خود

۱ - ابراهیم، آیه ۷.

۲ - ملک، آیه ۱۵.

۳ - اعراف، آیه ۹۶.

مَتَّكِي بَاشْنَد، در آیه ۳ سوره «فاطر» آمده است: هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: «آیا خالقِ غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد» و در آیه ۱۷ سوره «عنکبوت» می خوانیم: فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ: «تنها روزی را نزد خدا بجوئید».

و به این ترتیب، روح بی نیازی و ترک وابستگی و ابای نفس را در انسان ها زنده می کند.

در مورد تقسیم ارزاق، و تلاش، برای زندگی و اسباب و سرچشمه های روزی، بحث های مشروحی در جلد ۱۱، صفحه ۳۱۰ به بعد (ذیل آیه ۷۱ - نحل) و در جلد ۹، صفحه ۱۸ به بعد (ذیل آیه ۶ - هود) داشتیم.

* * *

۱۳ شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ

۱۴ وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةُ سُبُوتٍ مِّن رَّبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ

ترجمه:

۱۳ - آئینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را بر پا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. بر مشرکان گران است آنچه شما آن را به سویش دعوت می کنید. خداوند هر کس را بخواهد برمی گزیند، و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند.

۱۴ - آنان پراکنده نشدند مگر بعد از آن که علم و آگاهی به سراغشان آمد؛ و این تفرقه جوئی به خاطر انحراف از حق بود؛ و اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که تا سر آمد معینی (زنده و آزاد) باشند، در میان آنها داوری می شد؛ و کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند نسبت به آن در شک و تردیدند، شکی همراه با بدبینی!

تفسیر:

آئین تو، عصاره آئین همه انبیاست

از آنجاکه بسیاری از بحث های این سوره، در برابر مشرکان است، و در آیات قبل نیز، از همین موضوع سخن به میان آمده، آیات مورد بحث، این حقیقت را روشن می سازد که دعوت اسلام به توحید، دعوت تازه ای نیست، دعوت تمام پیامبران الوالعزم است، نه تنها اصل توحید، بلکه تمام اصول دعوت انبیاء، در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی، یکی بوده است.

می فرماید: «خداوند آئینی را برای شما تشریع کرد که به نخستین پیامبر اولوالعزم، نوح(علیه السلام) توصیه کرده بوده» (شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا).

«همچنین آنچه را بر تو وحی فرستادیم، و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم» (وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى). و به این ترتیب، آنچه در شرایع همه انبیاء بوده، در شریعت تو است و «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»!

تعبیر «مِنَ الدِّينِ» نشان می دهد که، هماهنگی شرایع آسمانی تنها در مسأله توحید و یا اصول عقائد نیست، بلکه مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه، همه جا یکی است، هر چند تکامل جامعه انسانی، ایجاب می کند که تشریعات و قوانین فرعی، هماهنگ با تکامل انسان ها، رو به تکامل رود، تا به حد نهائی و خاتم ادیان رسد.

به همین دلیل، در آیات دیگر قرآن، شواهد فراوانی وجود دارد، که نشان می دهد، اصول کلی عقائد و قوانین و وظایف، در همه ادیان یکسان بوده.

مثلاً در شرح حال بسیاری از انبیاء در قرآن مجید می خوانیم، که نخستین

دعوتشان این بود «یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (۱).
و در جای دیگر می خوانیم: وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ: «ما در هر امتی
رسولی را فرستادیم تا به مردم بگویند: خداوند یگانه را پرستش کنید».
انذار به رستاخیز نیز، در دعوت بسیاری از انبیاء آمده است (مانند انعام ۱۳۰، اعراف ۵۹، شعراء
۱۳۵، طه ۱۵).

موسی و عیسی و شعیب (علیهم السلام) از نماز، سخن می گویند (طه ۱۴، مریم ۳۱، هود ۸۷).
ابراهیم دعوت به حج می کند (حج ۲۷).
و روزه در همه اقوام پیشین بوده است (بقره ۱۸۳).

لذا در دنبال آیه، به عنوان یک دستور کلی به همه این پیامبران بزرگ، می افزاید: «به همه آنها
توصیه کردیم که، دین را بر پا دارید، و در آن تفرقه ایجاد نکنید» (أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا
فِيهِ).

توصیه به دو امر مهم: نخست، بر پا داشتن آئین خدا در همه زمینه ها (نه تنها عمل کردن، بلکه
اقامه و احیای آن).

دوم، پرهیز از بلای بزرگ، یعنی تفرقه و نفاق در دین.
و به دنبال آن می افزاید: «هر چند این دعوت شما، بر مشرکان سخت گران است» (كَبُرَ عَلَى
الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ).

آنها بر اثر جهل و تعصب، سالیان دراز آنچنان به شرک و بت پرستی خو گرفته اند و در اعماق
وجودشان حلول کرده، که دعوت به توحید، مایه وحشت

۱ - اعراف، آیه ۵۹ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۵ - هود، آیه ۵۰ و ۶۱ و ۸۴ که به ترتیب در مورد نوح،
هود، صالح، و
شعیب آمده است.

آنها است، به علاوه، در شرک منافع نامشروع سران مشرکان محفوظ است، در حالی که توحید، مایه قیام مستضعفان می گردد، و جلوی هواپرستی ها و مظالم آنها را می گیرد. ولی با این حال، همان گونه که گزینش پیامبران به دست خدا است، هدایت مردم نیز به دست او است، «خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند، و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند» (اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ). در این آیه نکته هائی است که باید به آن توجه داشت:

۱ - «شَرَع» از ماده «شَرَع» (بر وزن زرع) در اصل، به معنی راه روشن است، راه ورود به نهرها را نیز «شَرِيعَه» می گویند، سپس این کلمه در مورد ادیان الهی و شرایع آسمانی به کار رفته، چرا که راه روشن سعادت در آن است، و طریق وصول به آب حیات، ایمان و تقوی و صلح و عدالت است.

و از آنجاکه آب، مایه پاکیزگی و طهارت و حیات است، این واژه تناسب روشنی با آئین الهی که از نظر معنوی همین کارها را با روح و جان انسان و جامعه انسانیت می کند دارد. (۱)
۲ - در این آیه، تنها به پنج تن از پیامبران خدا، اشاره شده (نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد(علیهم السلام))؛ چرا که پیامبران «اولوالعزم» یعنی صاحبان دین و آئین جدید، تنها این پنج تن هستند، و در حقیقت آیه اشاره ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.

۳ - در آغاز از «نوح» یاد شده، چرا که نخستین شریعت، یعنی آئینی که

۱ - این معنی به طور اجمال در «لسان العرب» و «مفردات راغب» و دیگر کتب لغت آمده است.

دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغاز گشت و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند. (۱)

و به همین دلیل، در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است.
 ۴ - قابل توجه این که، در ذکر این پنج تن، نخست از نوح (علیه السلام) سخن به میان آمده، سپس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و بعد از ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) این ترتیب بندی به خاطر این است که «نوح» به خاطر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به خاطر عظمتش، بلافاصله بعد از او و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آنها.

۵ - این نکته نیز قابل توجه است که، در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تعبیر به أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ: «وحی بر تو فرستادیم» می کند، اما درباره سایرین تعبیر به «توصیه» شده است، شاید این تفاوت تعبیر، برای اهمیت اسلام نسبت به سایر ادیان آسمانی است.

۶ - در پایان آیه، در مورد چگونگی گزینش پیامبران تعبیر به «مَنْ يَشَاءُ» (هر کس را بخواهد) که اشاره سربسته ای است به شایستگی های وجودی رسولان الهی.

اما در مورد اَمّت ها، تعبیر به «مَنْ يُنِيبُ» (کسی که به سوی خدا بازگردد، و از گناه توبه کند و از در اطاعت در آید) تا معیار هدایت الهی و شرایط آن برای همگان روشن گردد و راه وصول به دریای رحمتش را بیابند.

در حدیث قدسی آمده است: مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شَبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا وَمَنْ

۱ - در این زمینه شرحی در ذیل آیه ۲۱۳ سوره «بقره» آورده ایم جلد ۲، صفحه ۹۸.

أَتَانِي يَمْشِي، أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً: «کسی که یک وجب به سوی من آید من یک ذراع به سوی او می روم، و کسی که آهسته به سوی من بیاید من شتابان به سوی او می روم»! (۱)

این احتمال نیز، در تفسیر جمله اخیر، داده شده است که «اجتباء» و گزینش مخصوص انبیاء نیست، بلکه تمام بندگان خالص و مخلص را که دارای مقام والای الهی بودند، شامل می گردد. و از آنجاکه یکی از دو رکن دعوت انبیای «اولوالعزم» عدم تفرقه در دین است، و مطمئناً همه آنها روی این مسأله تبلیغ کردند، این سؤال پیش می آید: پس سرچشمه این همه اختلافات مذهبی از کجا است؟

آیه بعد، به پاسخ این سؤال پرداخته، سرچشمه اصلی اختلافات دینی را چنین بیان می کند: «آنها راه تفرقه را پیش نگرفتند مگر بعد از آن که اتمام حجت بر آنها شد، و علم و آگاهی کافی به آنها رسید، و این تفرقه جوئی به خاطر حبّ دنیا و ریاست و ظلم و حسد و عداوت بود» (وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ).

آری، دنیاپرستان ستمگر، و حسودان کینه توز، در برابر آئین یکپارچه انبیاء قیام کردند، و هر گروهی را به راهی نمودند، تا پایه های ریاست خود را تقویت کنند، و منافع دنیای خویش را تأمین نمایند، و حسادت ها و عداوت های خود را با مؤمنان راستین، و مکتب انبیاء، آشکار سازند، ولی تمام اینها بعد از اتمام حجت بود.

به این ترتیب سرچشمه اختلاف های مذهبی، جهل و بی خبری نبود، بلکه

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۵۷ (ذیل آیات مورد بحث)

بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی بود. «دانشمندان دنیا طلب» و «عوام های متعصب و کینه توز» دست به دست هم دادند و این اختلافات را بنیان نهادند.

این آیه، پاسخ روشنی است به آنها که می گویند: مذهب در میان بشر، ایجاد اختلاف کرده، و خونریزی های فراوانی در طول تاریخ به بار آورده است، زیرا اگر دقت شود، مذهب، همیشه عامل وحدت و یکپارچگی در محیط خود بوده، (همان گونه که در مورد اسلام و قبایل «حجاز» و حتی اقوام خارج از «جزیره عرب» تحقق یافت و به اختلافات پایان، و امت واحدی ساخت).

ولی سیاست های استعماری در میان مردم، تفرقه ایجاد کرد، به اختلافات دامن زد، و مایه خونریزی شد، افزودن سلیقه های شخصی، و تحمیل آن بر مذاهب آسمانی، خود یک عامل بزرگ دیگر تفرقه بود، که آن هم از «بَغی» مایه می گرفت.

«بَغی»، به گونه ای که در ریشه اصلی لغوی آن ذکر کرده اند، «درخواست تجاوز و انحراف از خط میانه، و تمایل به افراط و تفریط» است، خواه به این درخواست، جامه عمل پوشیده شود یا نه، گاه در «کمیت» چیزی است، و گاه در «کیفیت»، و به همین مناسبت غالباً به معنی ظلم و ستم، به کار می رود.

گاهی، نیز به معنی هر گونه «طلب و تقاضا» هر چند امر خوب و شایسته ای باشد، آمده است. لذا «راغب» در «مفردات»، «بَغی» را به دو شعبه تقسیم می کند، شعبه «ممدوح» و «مذموم» که اولی، تجاوز از حد عدالت، و رسیدن به احسان و ایثار، و تجاوز از واجبات و رسیدن به مستحبات است، و دومی، تجاوز از حق، و تمایل به باطل یا مشتبّه است.

سپس، قرآن می افزاید: «اگر فرمانی از سوی پروردگار تو، صادر نشده بود که آنها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند، خداوند در میان آنها داوری می کرد»، طرفداران باطل را نابود می ساخت و پیروان حق را پیروز (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ). آری، دنیا سرای آزمون و پرورش و تکامل است، و این، بدون آزادی عمل امکان پذیر نیست، این فرمان تکوینی خداوند است که از آغاز خلقت انسان، بوده، و دگرگونی در آن راه ندارد، این طبیعت زندگی دنیا است، ولی از امتیازات سرای آخرت، حل تمام این اختلافات و رسیدن انسانیت به یکپارچگی کامل است لذا از قیامت تعبیر به «يَوْمُ الْفَصْلِ» شده است.

و در آخرین جمله، به توضیح حال کسانی می پردازد که بعد از این گروه بر سر کار آمدند، گروهی که عهد پیامبران را درک نکردند، و زمانی چشم گشودند که نفاق افکنان و تفرقه اندازان، فضای جامعه بشریت را با اعمال شیطنت آمیز خود، تیره و تار کرده بودند، و آنها نتوانستند به خوبی حق را دریابند.

می فرماید: «کسانی که بعد از آنها وارثان کتب آسمانی شدند از آن در شک و تردیدند، شکی توأم با بدبینی و سوء ظن!» (وَإِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ). (۱) در حقیقت معنی «رَیْب» این قید را نیز ذکر کرده اند: شکی که سرانجام، بعد پرده از روی آن برداشته شود و به حقیقت تبدیل گردد، شاید این امر، اشاره به ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، با دلائل روشن باشد که آثار شک و «رَیْب» را از دل های حق طلبان زدود.

۱ - بنا بر این تفسیر، که با جمله های قبل کاملاً هماهنگ است ضمیر «بَعْدَهُمْ» به امتهای نخستین، باز

می گردد که به ایجاد تفرقه در مذاهب پرداختند، نه به انبیاء مذکور در آیه قبل (دقت کنید).

* * *

نکته:

در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که، در تفسیر آیه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ»، فرمود: مخاطب در جمله «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» امام است، و جمله «لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» کنایه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است. (۱)

بدیهی است، منظور انحصار دین در ولایت علی (علیه السلام) نمی باشد، بلکه هدف بیان این حقیقت است که مسأله ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز از ارکان دین به شمار می رود.

* * *

۱۵ فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا
أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ
إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

ترجمه:

۱۵ - پس به همین خاطر تو (نیز آنان را) دعوت کن، و آنچنان که مأمور شده ای استقامت نما، و از هوا و هوس های آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده ام، و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شما است؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما؛ خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یک جا جمع می کند، و بازگشت (همه) به سوی اوست!»!

تفسیر:

آن گونه که مأمور شده ای استقامت کن!

از آنجا که در آیات قبل، مسأله تفرقه امت ها بر اثر بغی و ظلم و انحراف، مطرح شده، در آیه مورد بحث، پیامبر را دستور می دهد که برای حل اختلافات و احیای آئین انبیاء بکوشد و در این راه نهایت استقامت را به خرج دهد.

می فرماید: «انسان ها را به سوی آئین واحد الهی دعوت کن، و از اختلافات

برهان» (فَلِذَلِكَ فَادْعُ). (۱)

سپس، دستور به استقامت در این راه داده، می گوید: «آن گونه که مأمور شده ای، ایستادگی کن» (وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ).

جمله «كَمَا أُمِرْتَ» (آنچنان که مأمور شده ای) ممکن است اشاره به مرحله عالی استقامت، و یا اشاره به این که «استقامت» هم از نظر کمیت و کیفیت و مدت و خصوصیات دیگر، همه باید منطبق بر دستور و برنامه الهی باشد.

و از آنجا که اهواء و هوس های مردم در این مسیر، از موانع بزرگ راه است، در سومین دستور می افزاید: «و از هوا و هوس های آنها پیروی مکن» (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ).

چرا که هر گروهی تو را به تمایلات و منافع شخصی خود، دعوت می کنند، همان دعوتی که سرانجامش، تفرقه و پراکندگی و نفاق است، پا بر سر این هواها بگذار، و همه را گرد آئین واحد پروردگار، جمع کن.

و چون هر دعوتی نقطه شروعی دارد، نقطه شروع آن را خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار می دهد، و در چهارمین دستور می فرماید: «بگو من ایمان آورده ام به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است» (وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ).

من در میان کتب آسمانی فرق نمی نهم، همه را به رسمیت می شناسم، و همه را دعوت کننده به توحید و معارف پاک دینی و تقوی و پاکی و حق و عدالت، و آئین من در حقیقت جامع همه آنها و مکمل آنها است.

من همانند اهل کتاب، نیستم که هر کدام دیگری را نفی کند، یهود، مسیحیان را، و مسیحیان، یهود را، و حتی پیروان هر آئین، نیز از میان آیات کتب دینی خود

۱ - جمعی از مفسران «لام» را در «لذلك» به معین «الی» دانسته اند، و جمعی به معنی «تعلیل»، در صورت

اول «ذلك» اشاره به آئین انبیای پیشین است، و در صورت دوم اشاره به اختلافات امتها.

آن را می پذیرند که با امیال و خواسته هاشان هماهنگ است، من همه را بدون استثناء، پذیرا شده ام، چرا که اصول اساسی همه یکی است.

و از آنجاکه برای ایجاد وحدت، رعایت «اصل عدالت» ضرورت دارد، در پنجمین دستور، آن را مطرح کرده، می فرماید: «بگو من مأمورم که در میان همه شما عدالت کنم» (وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ).

چه در قضاوت و داوری ها، چه در حقوق اجتماعی و مسائل دیگر.

و به این ترتیب، آیه مورد بحث، از پنج دستور مهم تشکیل یافته که از اصل دعوت آغاز می شود، سپس وسیله پیشرفت آن یعنی استقامت مطرح می گردد، بعد، به موانع راه که «هواپرستی» است، اشاره شده، سپس نقطه شروع که از خویشتن است بیان گردیده، و سرانجام هدف نهائی که گسترش و تعمیم عدالت است عنوان شده.

به دنبال این پنج دستور، به جهات مشترک همه اقوام، که آن هم در پنج قسمت خلاصه شده، اشاره می کند، می فرماید: «خدا پروردگار ما و شماست» (اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ).

«اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن شما، و هر یک در مقابل اعمال خویش مسئولیم» (لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ).

«در میان ما و شما خصومتی نیست، و هیچ یک را بر دیگری امتیازی نمی باشد و ما غرض شخصی با شما نداریم» (لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ).

اصولاً نیازی به احتجاج و استدلال نیست؛ چرا که حق به قدر کافی واضح شده.

از این گذشته، سرانجام همه ما در یک جا جمع می شویم و «خداوند ما و

شما را در قیامت جمع می کند» (اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا). (۱)
و قاضی همه ما، در آن روز یکی است، آری، «بازگشت همه به سوی او است» (وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ).

به این ترتیب، هم خدای ما یکی است، و هم سرانجام ما یک جاست، و هم قاضی دادگاه و
مرجع امورمان، و از این گذشته همه در برابر اعمالمان مسئولیم، و هیچ یک امتیازی بر دیگری
جز به ایمان و عمل پاک نداریم.

این بحث را با ذکر یک حدیث جامع پایان می دهیم:
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ، وَ ثَلَاثٌ
مُهْلِكَاتٌ، فَأَلْمُنْجِيَاتُ: الْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَ خَشْيَةُ اللَّهِ فِي
السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْمُهْلِكَاتُ: شَحُّ مَطَاعٍ، وَ هَوَى مُتَّبَعٍ، وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ: «سه چیز است که
سبب نجات آدمی است، و سه چیز مایه هلاکت او است:
اما سه چیز که باعث نجات او می شود: دادگری و عدالت در حالت خشنودی و غضب است،
و میانه روی در حالت غنا و فقر، و ترس از خدا در پنهان و آشکار.
و اما سه چیز که مایه هلاک آدمی است: بخلی است که انسان از آن پیروی کند، و هوا و هوس
سرکش و حاکم، و خودپسندی است». (۲)

۱ - ضمیر متکلم مع الغیر در «بیننا»، اشاره به پیامبر و مؤمنان است، و ضمیر جمع در «بینکم»
اشاره به

تمام کفار، اعم از اهل کتاب و مشرکان است.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۳۸، ذیل آیات مورد بحث و «تحف العقول» کلمات
پیامبر اسلام.

- ۱۶ وَ الَّذِينَ يَحْجُجُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
- ۱۷ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكُ لَعْلَ السَّاعَةِ
قَرِيبٌ
- ۱۸ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ
يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

ترجمه:

- ۱۶ - کسانی که (از روی لجاجت) درباره خدا بعد از پذیرفتن (و ایمان به او) او، محاجه می کنند، دلیلشان نزد پروردگارشان باطل و بی پایه است؛ و غضب بر آنهاست و عذابی شدید دارند.
- ۱۷ - خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان (سنجش حق و باطل و خبر قیامت) رانیز؛ تو چه می دانی شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد!
- ۱۸ - کسانی که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می کنند؛ ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته از آن هراسانند، و می دانند آن حق است؛ آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند، در گمراهی عمیقی هستند.

تفسیر:

شتاب نکنید، قیامت می آید!

از آنجاکه در آیات گذشته این سخن به میان آمد که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) مأمور بود،

ضمن احترام به محتوای کتب آسمانی، عدالت را در میان همه مردم اجرا کند، و هر گونه خصومت و محاجه با آنها را ترک کند، در آیات مورد بحث، برای تکمیل این سخن، و این که حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیاز به دلیل ندارد، می فرماید: «آنها که درباره خداوند یکتا به محاجه برمی خیزند بعد از آن که دعوت او از سوی مردم پذیرفته شد، دلیل آنها نزد پروردگارشان، باطل و بی اساس است» (وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

«و خشم و غضب پروردگار بر آنها است» (چون از روی علم و عمد به مخالفت خود ادامه می دهند) (وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ).

«و عذاب شدید الهی نیز در قیامت از آن آنها است» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) چرا که لجاجت و عناد، ثمره ای جز این ندارد.

در این که منظور از جمله «مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ» (بعد از آن که دعوت او اجابت شد) چیست؟ مفسران تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:

گاه، گفته اند: منظور، اجابت توده های مردم پاک دل و بی غرض می باشد که با الهام از فطرت الهی و مشاهده محتوای وحی و معجزات گوناگون پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) سر تسلیم در برابر او فرود آوردند.

و گاه، اجابت دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در حق مخالفان در روز جنگ «بدر»، که منجر به نابودی بخش عظیمی از لشکر آنان و درهم شکستن شوکتشان شد، ذکر کرده اند.

و گاه، آن را اشاره به پذیرش خود آنها، یعنی اهل کتاب دانسته اند، که قبل از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، در انتظارش بودند و نشانه های او را برای مردم از کتاب های خود، می خواندند و اظهار علاقه و ایمان نسبت به او می نمودند، اما پس از ظهور اسلام، چون منافع نامشروعشان به خطر افتاد، راه انکار پیش

گرفتند.

از همه مناسب تر، تفسیر اول است، زیرا تفسیر دوم ایجاب می کند که این آیات بعد از غزوه بدر، نازل شده باشد، در حالی که دلیل روشنی بر این امر در دست نیست و به نظر می رسد که همه این آیات در مکه نازل شده باشد.

و تفسیر سوم، با لحن آیه موافق نیست، زیرا باید گفته شود: «مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجَابُوا لَهُ» (بعد از آن که دعوت او را اجابت کردند).

به علاوه، ظاهر جمله «يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ» اشاره، به گفتگوی مشرکان درباره خدا است، نه اهل کتاب درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله)، اما این محاجه باطل اشاره به طرح چه مسائلی است؟ باز محل گفتگو است.

بعضی گفته اند: منظور ادعای یهود است که می گفتند: آئین ما پیش از اسلام بوده و برتر از آن است. یا این که، شما که مدعی وحدت هستید بیائید آئین موسی (علیه السلام) را که مورد قبول طرفین است بپذیرید.

ولی، همان گونه که گفتیم: بعید است روی سخن در این آیات با یهود و اهل کتاب باشد؛ چرا که «محاجه درباره الله» بیشتر متناسب با مشرکان است، بنابراین، جمله فوق، اشاره به دلائل بی اساس و پوسیده ای است که مشرکان برای پذیرش شرک می آوردند، از جمله شفاعت بت ها و یا پیروی از آئین نیاکانشان.

به هر حال، افراد لجوجی که بعد از آشکار شدن حق، به لجاجت و پافشاری خود ادامه می دهند، هم در نظر خلق خدا رسوا هستند و هم مشمول غضب خالق در این جهان و جهان دیگر می باشند.

سپس، به یکی از دلائل توحید و قدرت پروردگار، که در عین حال متضمن اثبات نبوت است، در مقابل احتجاج کنندگان بی منطق، پرداخته می گوید:

«خداوند همان کسی است که کتاب آسمانی را به حق نازل کرد و همچنین میزان را» (اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ).

«حق» کلمه جامعی است که معارف و عقائد حقه، و همچنین اخبار صحیح و برنامه های هماهنگ با نیازهای فطری و اجتماعی را، و آنچه از این قبیل است، شامل می شود، چرا که حق، همان چیزی است که با عینیت خارجی موافق است و تحقق یافته، و جنبه ذهنی و پنداری ندارد.

همچنین «میزان» در این گونه موارد، معنی جامعی دارد، هر چند معنی آن در لغت به معنی «ترازو» و ابزار سنجش وزن است، اما در معنی کنائی، به هر گونه معیار سنجش، و قانون صحیح الهی، و حتی شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و امامان راستین (علیهم السلام) که وجودشان معیار تشخیص حق از باطل است، اطلاق می گردد و میزان روز قیامت نیز نمونه ای است از این معنی.

به این ترتیب، خداوند کتابی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نازل کرده است که هم حق است، و هم میزان ارزیابی ارزش ها است، به گونه ای که دقت در محتوای این کتاب، از معارف و عقائدش گرفته، تا طرق استدلال منطقی آن، و از قوانین اجتماعیش گرفته، تا برنامه هائی که برای تهذیب نفوس و تکامل انسان ها آورده، دلیل حقانیت آن است، این محتوی عالی، با این عمق و عظمت، آن هم از یک فرد امی و درس نخوانده، که از عقب افتاده ترین محیط ها برخاسته، خود دلیلی است بر عظمت پروردگار، و وجود عالم ماوراء طبیعت، و هم دلیلی است بر حقانیت آورنده آن.

و به این ترتیب، جمله فوق، پاسخی است برای مشرکان و هم اهل کتاب.

و از آنجا که نتیجه همه این مسائل، مخصوصاً بروز و ظهور کامل حق و عدالت و میزان، در قیامت است در پایان آیه می گوید: «تو چه می دانی؟ شاید

«ساعت» (قیام رستاخیز) نزدیک باشد؟! (وَمَا يُذْرِكُ لَعْلَ السَّاعَةِ قَرِيبٌ).

همان قیامتی که وقتی بر پا شود، همگان در دادگاه عدلش حضور می یابند، و در برابر میزان سنجشی که حتی به اندازه سنگینی یک دانه خردل، و کوچک تر از آن را دقیقاً می سنجد قرار می گیرند.

سپس، به موضع گیری کفار و مؤمنان در برابر آن، پرداخته می گوید: «آنها که به قیامت ایمان ندارند، درباره آن شتاب می کنند، و می گویند این قیامت کی خواهد آمد؟! (يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا).

آنها هرگز، به خاطر عشق به قیامت و رسیدن به لقای محبوب، این سخن را نمی گویند، بلکه از روی استهزاء و مسخره و انکار، چنین تقاضائی دارند، و اگر می دانستند قیامت بر سر آنها چه می آورد، هرگز چنین تقاضائی نداشتند.

«ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، و می دانند آن حق است و خواهد آمد» (وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ). (۱)

البته لحظه قیام قیامت، بر همه پوشیده است، حتی بر پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب خدا، تا هم وسیله تربیت مداوم باشد برای مؤمنان، و هم آزمون و اتمام حجتی برای منکران، ولی اصل وقوع آن جای تردید نیست.

و از اینجا روشن می شود، که ایمان به قیامت و دادگاه بزرگ عدل الهی، مخصوصاً با توجه به این معنی که هر لحظه احتمال وقوع آن می رود، چه تأثیر

۱ - «مُشْفِقُونَ» از ماده «اشفاق» به معنی علاقه توأم با ترس است، هر گاه با «من» متعدی شود، جنبه

خوف در آن غلبه دارد، و هر گاه با «علی» متعدی شود مسأله توجه و مراقبت در آن غلبه خواهد داشت، و

لذا انسان به دوستش می گوید: «أَنَا مُشْفِقٌ عَلَيْكَ» (تفسیر روح المعانی و مفردات راغب).

تربیتی عمیقی در مؤمنان دارد.

و در پایان آیه، به عنوان یک اعلام عمومی، می فرماید: «آگاه باشید! کسانی که در قیامت تردید می کنند، و با لجاج و عناد در مورد آن به محاجه می پردازند، در گمراهی عمیقی هستند» (أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ).

چرا که نظام این جهان، خود دلیلی است بر این که مقدمه ای است بر جهان دیگر، که بدون آن، آفرینش این جهان، لغو و بی معنی است، نه با حکمت خداوند سازگار است و نه با عدالت او.

تعبیر به «ضَلَالٍ بَعِيدٍ»، اشاره به این است که، گاه انسان راه را گم می کند اما چندان فاصله با آن ندارد، با مختصر تلاش و جستجو ممکن است راه را پیدا کند، اما گاه چنان فاصله او زیاد است که دیگر، پیدا کردن راه برای او مشکل یا غیرممکن است.

جالب توجه این که در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «مردی با صدای بلند، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در یکی از سفرها سؤال کرد گفت: ای محمد...! پیامبر، نیز با صدائی بلند، همچون صدای خودش فرمود: «چه می گوئی؟»

عرض کرد: مَتَى السَّاعَةُ؟ «روز قیامت کی خواهد بود؟»

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّهَا كَأَنَّهُ فَمَا أُعِدَّتْ لَهَا؟ «قیامت خواهد آمد، برای آنچه تهیه کرده ای؟»

عرض کرد: حُبُّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ! «سرمایه من، محبت خدا و پیامبر او است».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ: «تو با کسی خواهی بود که او را دوست داری»! (۱)

- ۱۹ اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ
 ۲۰ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
 الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ

ترجمه:

- ۱۹ - خداوند نسبت به بندگانش لطف (و آگاهی) دارد، هر کس را بخواهد روزی می دهد و او قوی و شکست ناپذیر است!
 ۲۰ - کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می دهیم و بر محصولش می افزاییم؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد؛ کمی از آن به او می دهیم اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد!

تفسیر:

مزرعه دنیا و آخرت

از آنجا که، در آیات قبل بحثی از عذاب شدید خداوند به میان آمد، و نیز تقاضائی از ناحیه منکران معاد مطرح شده بود، که چرا قیامت زودتر بر پا نمی شود؟ نخستین آیه مورد بحث برای آمیختن آن «قهر» با «لطف»، و برای پاسخگوئی به شتاب کردن بی معنی منکران معاد، می فرماید: «خداوند نسبت به بندگانش لطیف است، و دارای لطف و مرحمت» (اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ).

اگر در یک جا تهدید به عذاب شدید می کند، در جای دیگر وعده لطف می دهد، آن هم لطفی نامحدود و گسترده، و اگر در مجازات جاهلان مغرور تعجیل نمی کند، آن هم از لطف او است.

سپس، یکی از مظاهر بزرگ لطف عمیقش را که روزی گسترده او است مطرح کرده، می گوید: «هر کس را بخواهد روزی می دهد» (يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ).

منظور، این نیست که گروهی از روزی او محرومند، بلکه منظور توسعه روزی است درباره هر کس بخواهد، همان گونه که در آیه ۲۶ سوره «رعد» آمده است: اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَّشَاءُ وَ يَقْدِرُ: «خداوند روزی را بر هر کس بخواهد وسیع و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد».

در چند آیه بعد، از همین سوره نیز می خوانیم: گستردگی و محدودیت روزی او روی حساب معینی است، چرا که: «اگر خداوند روزی را برای همه گسترده سازد، در زمین طغیان خواهند کرد»: «وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْاَرْضِ» (۱).

روشن است، «روزی» در اینجا هم ارزاق معنوی را شامل می شود، و هم مادی را، هم جسمانی و هم روحانی، هنگامی که مبدأ لطف، او است و روزی دهنده نیز او است، پس چرا به سراغ بت هائی می روید که نه رازقند و نه لطیف، نه گرهی به کار کسی می زنند و نه گرهی می گشایند؟!

و در پایان آیه، می افزاید: «او قوی و شکست ناپذیر است» (وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ). اگر، وعده روزی و لطف به بندگان می دهد، قادر بر انجام این امر می باشد و به همین دلیل هرگز در وعده های او تخلف نیست.

توجه به این نکته لازم است که «لطیف» دو معنی دارد: یکی همان که در بالا گفتیم، یعنی صاحب لطف و محبت و مرحمت، و دیگر آگاه بودن از امور دقیق و

پنهانی، و از آنجا که روزی دادن به همه بندگان، نیاز به این دارد که از تمام آنها در هر گوشه و کنار، در سراسر آسمان و زمین آگاه و با خبر باشد، در آغاز به لطیف بودنش اشاره می کند، و سپس به مقام رزاقیت، و لذا در آیه ۶ سوره «هود» بعد از آن که می گوید: «روزی همه جنبندگان روی زمین بر خدا است» اضافه می کند: وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا: «او قرارگاه و محل نقل و انتقال همه آنها را می داند».

البته میان این دو معنی، نه تنها تناقضی نیست، بلکه مکمل یکدیگرند، لطیف، کسی است که هم از نظر آگاهی کامل باشد، و هم از نظر لطف و محبت در حق بندگان، و از آنجا که خداوند هم به خوبی از نیازهای بندگان آگاه است، و هم به بهترین وجه به نیازهایشان پاسخ می گوید، از همه کس شایسته تر برای این نام است.

به هر حال، در آیه فوق به چهار وصف، از اوصاف پروردگار، اشاره شده: مقام لطف، و رزاقیت، و قوت، و عزت، که بهترین دلیل بر مقام «ربوبیت» است چرا که «رَبِّ» (مالک و مدبر)، باید واجد این صفات باشد.

در آیه بعد، با یک تشبیه لطیف، مردم جهان را در برابر روزی های پروردگار و چگونگی استفاده از آن، به کشاورزانی تشبیه می کند، که گروهی برای آخرت کشت می کنند، و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر یک از این دو زراعت را، مشخص می کند، می فرماید: «کسی که زراعت آخرت را طالب باشد، به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزائیم» (مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ).

«و آنها که فقط برای دنیا کشت کنند، و تلاش و کوشششان برای بهره گیری از این متاع زودگذر و فانی باشد، تنها کمی از آنچه را می طلبند به آنها می دهیم اما در آخرت، هیچ نصیب و بهره ای نخواهند داشت» (وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا

تُؤْتِيهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ). (۱)

تشبیه جالب و کنایه زیبایی است: انسان ها همگی زارعند و این جهان، مزرعه ماست، اعمال ما، بذره‌های آن، و امکانات الهی، بارانی است که بر آن می بارد، اما این بذرها، بسیار متفاوت است، بعضی محصولش نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پر میوه، اما بعضی دیگر، محصولاتش بسیار کم، عمرش کوتاه و زودگذر، و میوه هائی تلخ و ناگوار دارد. تعبیر به «يُرِيدُ» (می خواهد و اراده می کند) در حقیقت، اشاره به تفاوت نیت های مردم است، و مجموع آیه، شرحی است پیرامون آنچه در آیه قبل، از مواهب و روزی های پروردگار آمده، که گروهی از این مواهب به صورت بذرهائی برای آخرت، استفاده می کنند و گروهی برای تمتع دنیا.

جالب این که، در مورد کشتکاران آخرت می گوید: «نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» (زراعت او را افزون می کنیم) نمی گوید از تمتع دنیا نیز بی نصیبند، اما در مورد کشتکاران دنیا، می گوید: «مقداری از آن را که می خواهند به آنها می دهیم، بعد می افزاید: در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارند».

به این ترتیب، نه دنیاپرستان به آنچه می خواهند، می رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می شوند، اما با این تفاوت که گروه اول، با دست خالی به سرای آخرت، می روند و گروه دوم، با دستهای پر!

نظیر همین معنی، در آیه ۱۸ و ۱۹ سوره «اسراء»، به شکل دیگری آمده است: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ، ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ

۱ - واژه «حَرْث» به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: در اصل، به معنی پاشیدن بذر در زمین و

مهیا ساختن آن برای زراعت است، و در قرآن مجید نیز کراراً در این معنی به کار رفته، ولی معلوم نیست

چرا جمعی از مفسران آن را به معنی «عمل و کسب» تفسیر کرده اند؟ (لسان العرب).

جَهَنَّمَ يَصْنَعُهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا، وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا: «کسی که زندگی زودگذر را می طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم می بخشیم، سپس دوزخ را برای او قرار می دهیم، در آن وارد می شود، در حالی که مذموم و رانده شده درگاه خدا است، و کسانی که سرای آخرت را می طلبند، و کوشش خود را برای آن انجام دهند، و ایمان داشته باشند، به تلاش های آنها پاداش داده خواهد شد».

تعبیر به «نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ»، هماهنگ است با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده، از جمله مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا: «کسی که کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش او است» (۱) لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: «خدا پاداش آنها را به طور کامل می دهد، و از فضلش بر آنها می افزاید» (۲).

به هر حال، آیه فوق، ترسیم گویائی از بینش اسلامی درباره زندگی دنیا است، دنیائی که مطلوب بالذات است، و دنیائی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر، اسلام، به دنیا به عنوان یک مزرعه می نگرد که محصولش در قیامت چیده می شود. تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن، آمده تأیید و تأکیدی بر همین معنا است.

مثلاً در آیه ۲۶۱ سوره «بقره»، اتفاق کنندگان را تشبیه به بذری می کند که از آن هفت خوشه برمی خیزد، و از هر خوشه ای یکصد دانه، و گاه بیشتر، این، نمونه بذر افشانی آخرت است. و در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: وَ هَلْ تَكْبُ النَّاسُ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ: «آیا چیزی مردم را به رو در آتش می افکند، جز

۱ - انعام، آیه ۱۶۰.

۲ - فاطر، آیه ۳۰.

محصولات درو شده زبان های آنها» (۱).

و در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: إِنَّ أَلْمَالَ وَالْبَيْنِينَ حَرْثَ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ: «مال و فرزندان کشت دنیا هستند، و عمل صالح کشت آخرت، و گاه خداوند این هر دو را برای قومی جمع می کند» (۲).
این نکته را نیز از آیه فوق می توان استفاده کرد که، دنیا و آخرت، هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد، و هیچ کدام بی زحمت و رنج، به دست نمی آید، همان گونه که هیچ بذر و محصولی بی رنج و زحمت نیست، چه بهتر، که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد که، بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد، نه درختی که زود خزان می شود و نابود می گردد.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم، فرمود: مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا فَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَ جَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَ لَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كَتَبَ لَهُ، وَ مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ، وَ جَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ، وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ! «کسی که نیتش دنیا باشد، خداوند کار او را پریشان می سازد، فقر را در برابر او قرار می دهد، و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد، خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می سازد، و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد، دنیا تسلیم او می گردد و به سراغ او می آید» (۳).

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»، از روایات مشهوری است که حاصل مجموع بیانات فوق است.

۱ - «محجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۱۹۳ (کتاب آفات اللسان).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۵، صفحه ۵۷، حدیث ۶، مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۶۹.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۱ (ذیل آیات مورد بحث).

- ۲۱ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ
الْفَصْلِ لَفُتِحَتْ أَيْدِيهِمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
- ۲۲ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ
ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ
- ۲۳ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ
لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ
لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

ترجمه:

۲۱ - آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آئینی برای آنها ساخته اند؟! اگر مهلت معینی برای آنها نبود، در میانشان داوری می شد (و دستور عذاب صادر می گشت) و برای ظالمان عذاب دردناکی است!

۲۲ - (در آن روز) ستمگران را می بینی که از اعمالی که انجام داده اند سخت بیمناکند، ولی آنها را فرا می گیرد! اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند در باغ های بهشتند، و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است؛ این است فضل (و بخشش) بزرگ!

۲۳ - این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد. بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر

نیکی اش می افزایم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».

شأن نزول:

در تفسیر «مجمع البیان»، شأن نزولی برای آیات ۲۳ تا ۲۶ این سوره از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که حاصلش چنین است:

«هنگامی که پیامبر وارد «مدینه» شد و پایه های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می رسیم و عرض می کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شده، این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط، در اختیار تو قرار دارد، هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند، آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: «بگو: من مزدی از شما در برابر رسالت، جز محبت نزدیکانم نمی طلبم» نازل شد، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر آنها تلاوت کرد، سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید، آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند، اما منافقان گفتند: این سخنی است که او بر خدا افترا بسته، و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش، ذلیل کند، آیه بعد نازل شد: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»، و به آنها پاسخ گفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سراغ آنان فرستاد، و آیه را بر آنها تلاوت کرد، گروهی پشیمان شدند و گریه کردند، و سخت ناراحت گشتند، آیه سوم نازل گردید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ». پیامبر به سراغ آنها فرستاد، و آنها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خدا است. (۱)

تفسیر:

مودّت اهل بیت (علیهم السلام)، پاداش رسالت است از آنجا که در آیه ۱۳ همین سوره سخن از تشریع دین، از ناحیه پروردگار به وسیله پیامبران «اولوالعزم» بود، در ادامه آن در نخستین آیه مورد بحث، برای نفی تشریع دیگران، و این که هیچ قانونی در برابر قانون الهی رسمیت ندارد، و اصولاً حق قانون گذاری مخصوص خدا است، می فرماید: «أَيَا أَنهَآ مَعْبُودَانِي دَارِنْدَ كَه دِين وَاثْنِي بِي اذْنِ خِدَاوَنْد، بَرَايَ أَنَا تَشْرِيْع كَرْدَه اَنْد» (أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ).

در حالی که خالق و مالک و مدبر عالم هستی تنها او است، و به همین دلیل حق «قانون گذاری» نیز مخصوص ذات پاک او است، و هیچ کس بدون اذن او، نمی تواند در قلمرو تشریع او دخالت کند، بنابراین در برابر تشریع او هر چه باشد باطل است.

به دنبال آن، با لحنی تهدیدآمیز، به تشریع کنندگان باطل، هشدار داده می گوید: «هر گاه فرمان حتمی خداوند دائر به مهلت دادن به این گونه اشخاص نبود، در میان آنها داوری می شد» دستور عذابشان صادر می گشت و مجالی به آنها نمی داد (وَلَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ). در عین حال، آنها نباید این حقیقت را فراموش کنند که «برای ظالمان عذاب دردناکی است» (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

منظور از «كَلِمَةُ الْفَصْلِ»، مهلت مقرر است که خداوند به این گونه افراد داده، تا آزادی عمل داشته باشند و اتمام حجت بر آنها بشود.

تعبیر به «ظالمین»، درباره مشرکانی که عقیده به تشریع هائی در برابر قوانین

الهی داشتند، به خاطر وسعتی است که در مفهوم «ظلم» وجود دارد، و به هر کاری که در غیر موردش صورت گیرد، اطلاق می گردد.

ظاهر این است که منظور از «عَذَابٌ أَلِيمٌ»، عذاب روز قیامت است، چون این تعبیر، در قرآن مجید معمولاً در این معنی به کار می رود، آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است، و این که بعضی از مفسران آن را اعم از عذاب دنیا و آخرت گرفته اند (مانند قرطبی) بعید به نظر می رسد.

سپس به توضیح کوتاهی درباره «عذاب ظالمین» و توضیح بیشتری درباره «پاداش مؤمنان» در مقابل آنها، پرداخته، می گوید: «در آن روز ستمگران را می بینی که از اعمالی که انجام داده اند، سخت بیمناکند، اما چه فایده که مجازات اعمالشان آنها را فرو می گیرد» (تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقعٌ بِهِمْ).

«اما کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در بهترین و سرسبزترین باغ های بهشت جای دارند» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ).

«رَوْضَات»، جمع «روضه» به معنی محلی است که آب و درخت فراوان دارد، لذا به باغ های خرم و سرسبز «روضه» اطلاق می شود، از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که، باغ های بهشت متفاوت است، و مؤمنان صالح العمل، در بهترین باغ های بهشت جایشان است، و مفهوم این سخن این است که مؤمنان گنهکار، هنگامی که مشمول عفو خدا شوند، به بهشت راه می یابند، هر چند جای آنها در «روضات» نیست.

اما فضل الاهی، درباره مؤمنان صالح العمل، به همین جا ختم نمی شود، آنها

چنان مشمول الطاف او هستند که «هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است» (لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

و به این ترتیب، هیچ موازنه ای بین «عمل» و «پاداش آنها» وجود ندارد، بلکه پاداششان از هر نظر نامحدود است؛ چرا که جمله «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ» گویای همین حقیقت است.

و از آن جالب تر، تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» (نزد پروردگارشان) می باشد، که بیانگر لطف بی حساب خداوند، درباره آنها است، چه موهبتی از این بالاتر که به مقام قرب خدا، راه یابند؟ همان گونه که درباره «شهداء» می گوید: «بَلْ أُولَئِكَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» درباره مؤمنان صالح العمل، نیز می فرماید: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ».

بی جهت نیست، که در پایان آیه می گوید: «این است فضل بزرگ» (ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ). بارها گفته ایم، شرح نعمت های بهشتی در بیان نمی گنجد، برای ما زندانیان جهان ماده قابل تصور نیست که بدانیم در جمله: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، چه مفاهیمی گنجانیده شده؟ مؤمنان چه چیزها می خواهند؟ و در جوار قرب خداوند چه الطافی یافت می شود؟ اصولاً هنگامی که خداوند بزرگ، چیزی را به عنوان «فضل کبیر» توصیف کند، پیداست به قدری عظمت دارد که، هر چه فکر کنیم از آن بالاتر است.

و به تعبیر دیگر، این بندگان خالص، کارشان به جایی می رسد، که هر چه اراده کنند، فراهم می شود، یعنی پرتوی از قدرت بی پایان پروردگار که: «إِنَّمَا أَمْرُهُ

إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱) موهبتی از این بالاتر؟

در آیه بعد، برای بیان عظمت این پاداش بزرگ، می افزاید: «این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده اند، و عمل صالح انجام داده اند، به آن نوید می دهد» (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

بشارت می دهد تا رنج های طاعت و بندگی، و مبارزه با هوای نفس و جهاد در برابر دشمنان، بر آنها سخت نیاید، و به خاطر آن پاداش های عظیم توان و نیروی بیشتری در راه های پر فراز و نشیب زندگی، برای رسیدن به رضای پروردگار پیدا کنند.

و از آنجا که ابلاغ این رسالت، از سوی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) گاه این توهم را ایجاد می کرد که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می طلبد، به دنبال این سخن به پیامبر دستور می دهد: «بگو: من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع، از شما درخواست نمی کنم، جز این که ذوی القربای مرا دوست دارید» (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

دوستی ذوی القربی، چنان که مشروحاً بیان خواهد شد، بازگشت به مسأله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین (علیهم السلام) از دودمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) می کند، که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر (صلی الله علیه وآله)، و ادامه مسأله ولایت الهیه است، و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری، همانند نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) سبب سعادت خود انسان ها است و نتیجه اش به خود آنها بازگشت می کند.

توضیح این که:

مفسران در تفسیر این جمله، بحث های فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی، که هر گاه با ذهن خالی از پیش داوریه‌ها به آنها نگاه کنیم، می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی، از مفهوم اصلی آیه دور شده اند، و احتمالاتی را برگزیده اند که، نه با محتوای آیه سازگار است، و نه با شأن نزول و سایر قرائن تاریخی و روایی.

روی هم رفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد:

۱ - همان که در بالا اشاره شد، که منظور از ذوی القربی، نزدیکان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است و محبت آنها وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین(علیهم السلام) از دودمان آن حضرت، و پشتوانه ای، بر ادای رسالت.

جمعی از مفسران نخستین، و تمام مفسران شیعه، این معنا را برگزیده اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲ - منظور این است که اجر و پاداش رسالت، دوست داشتن اموری است که شما را به «قرب الهی» دعوت می کند.

این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت، انتخاب کرده اند، به هیچ وجه با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می شود: از شما می خواهم که اطاعت الهی را دوست بدارید، و مودّت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود: من از شما اطاعت الهی را می خواهم (نه مودّت اطاعت الهی).

به علاوه، در میان مخاطبین آیه، کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا نزدیک شود، حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند، و اصولاً عبادت بت ها را وسیله ای برای این کار می پنداشتند.

۳ - منظور این است که: شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دوست دارید و صله رحم به جا آورید.

با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن، وجود ندارد، زیرا دوست داشتن بستگان خود، چه خدمتی می تواند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده باشد؟ و چگونه ممکن است اجر رسالت قرار داده شود؟!

۴ - منظور این است: پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید، و به خاطر این که با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم، مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (ازدواج) با بسیاری از قبایل دیگر، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیله بنی النجار، و از طرف مادر رضاعی با قبیله بنی سعد).

این تعبیر، بدترین معنایی است که برای آیه شده است؛ چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده اند، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند، دیگر نیازی به این بحث ها نیست، آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به عنوان فرستاده الهی، احترام می گذارند، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت، ما فوق همه اینها است، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته، و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است. در اینجا برای این که به حقیقت محتوای آیه آشناتر شویم، بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم:

در بسیاری از آیات قرآن مجید می خوانیم: پیامبران می گفتند: پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم، و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است

«ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱)

و در مورد شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود: در یک جا می گوید: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ: «بگو پاداشی را که از شما خواستم، تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است» (۲)

و در جای دیگر می خوانیم: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: «بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان رگزینند» (۳)

و بالاخره در مورد دیگری می گوید: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ: «من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم» (۴)

هرگاه، این آیات سه گانه را با آیه مورد بحث، در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری از آن آسان است: «در یک جا به کلی نفی اجر و مزد می کند».

در جای دیگر می گوید: «من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید».

و در مورد سوم، می گوید: «پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است».

و بالاخره در آیه مورد بحث می افزاید: «مَوَدَّتْ ذَوِي الْقُرْبَىٰ پاداش رسالت من است، یعنی: من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگی ها را دارد: مطلقاً چیزی نیست که

۱ - شعراء، آیات ۱۰۹ - ۱۲۷ - ۱۴۵ - ۱۶۴ - ۱۸۰.

۲ - سبأ، آیه ۴۷.

۳ - فرقان، آیه ۵۷.

۴ - ص، آیه ۸۶.

نفعش عائد من شود، صددرصد به سود خود شما است، و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

به این ترتیب، آیا جز مسأله ادامه خط مکتب پیامبر(صلی الله علیه وآله) به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش، که همگی از خاندان او بوده اند، امر دیگری می تواند باشد؟ منتها، چون مسأله مودت، پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

جالب این که: غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید، در پانزده مورد دیگر کلمه «القربی» به کار رفته، که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با این حال معلوم نیست، چرا بعضی اصرار دارند که «قربی» منحصرأ در اینجا به معنی «تقرب الی الله» بوده باشد، و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن، در آن به کار رفته است کنار بگذارند؟

این نکته نیز، قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث، می افزاید: «آن کس که عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی عملش می افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می دهد» (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ).

چه حسنه ای از این برتر، که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد، حب آنها را در دل گیرد، و خط آنها را ادامه دهد، در فهم کلام الهی، آنجا که مسائل برای او ابهام پیدا کند، از آنها توضیح بخواهد، عمل آنها را معیار قرار دهد، و آنها را الگو و اسوه خود سازد.

روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است

شاهد گویای دیگر، برای تفسیر فوق این که روایات فراوانی در منابع اهل

سنت و شیعه از شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که، نشان می دهد منظور از «قربی» اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند، به عنوان نمونه:

۱ - «احمد» در «فضائل الصحابه» با سند خود از «سعید بن جبیر» از «عامر» چنین نقل می کند: لَمَّا نَزَلَتْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ قَرَابَتِكَ؟ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجَبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ ابْنَاهُمَا (عليهم السلام) وَ قَالَهَا ثَلَاثًا: «هنگامی که آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد، اصحاب عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است، کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، این سخن را سه بار تکرار فرمود! (۱)

۲ - در «مستدرک الصحيحین» از امام «علی بن الحسین» (علیه السلام) نقل شده که: وقتی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به شهادت رسید، حسن بن علی (علیه السلام) در میان مردم خطبه خواند، که بخشی از آن این بود: أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله) قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا فَاقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: «من از خاندانی هستم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است، و به پیامبرش فرموده: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... منظور خداوند از «اكتساب حسنه» مودت ما اهل بیت است». (۲)

۳ - «سیوطی» در «الدُرُّ المُنْتَوَر» در ذیل آیه مورد بحث، از «مجاهد» از «ابن

۱ - «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۲، «قرطبی» نیز این روایت را در ذیل آیه مورد بحث آورده (جلد ۸، صفحه ۵۸۴۳).

۲ - «مستدرک الصحيحین»، جلد ۳، صفحه ۱۷۲ - «محب الدین طبری» همین حدیث را در «ذخائر»،

صفحه ۱۳۷ آورده، «ابن حجر» نیز در «صواعق»، صفحه ۱۰۱ آن را نقل کرده است.

عباس» نقل کرده که در تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» گفت: اَنْ تَحْفَظُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي وَتَوَدُّوهُمْ بِي: «منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید، و آنها را به سبب من دوست دارید». (۱)

و از اینجا روشن می شود، آنچه از «ابن عباس» به طریق دیگر، نقل شده که منظور عدم آزار پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر قرابتش با قبائل مختلف عرب بوده، مسلم نیست، زیرا چنان که دیدیم، مخالف آن نیز از «ابن عباس» نقل شده است.

۴ - «ابن جریر طبری» در تفسیرش با سند خود از «سعید بن جبیر» و با سند دیگری از «عمر بن شعیب» نقل می کند، که منظور از این آیه، «هِيَ قُرْبَى رَسُولِ اللَّهِ» (نزدیکان رسول خدا) می باشد. (۲)

۵ - مرحوم «طبرسی» مفسر معروف از «شواهد التنزیل» «حاکم حسکانی»، که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است از «ابی امامه باهلی» چنین نقل می کند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى، وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ (علیه السلام) مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا، وَ عَلِيٌّ (علیه السلام) فَرْعُهَا، وَ فَاطِمَةُ (علیها السلام) لِقَاحُهَا، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا، وَ أَشْيَاعُنَا أَوْراقُهَا - تا اینجا که فرمود - لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ لَمْ يُذْرِكْ مَحَبَّتَنَا كَبَهُ اللَّهُ عَلَى مِنْخَرِيهِ فِي النَّارِ، ثُمَّ تَلَا: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا: خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی (علیه السلام) را از درخت واحدی، من اصل آنم، و علی شاخه آن، فاطمه موجب باروری آن است، و حسن و حسین میوه های آن، و شیعیان ما برگ های آنند... سپس افزود: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال، و

۱ - «الدر المنثور»، جلد ۶، صفحه ۷، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «تفسیر طبری»، جلد ۲۵، صفحه ۱۶ و ۱۷.

سپس هزار سال، و از آن پس هزار سال، عبادت کند، تا همچون مشک کهنه شود، اما محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را به صورت در آتش می افکند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.

جالب این که، این حدیث آنچنان اشتها یافته بود، که شاعر معروف «کُمیت» در اشعارش به آن اشاره کرده، می گوید:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةٍ *** تَأَوَّلَهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعَرَّبٌ

«ما برای شما (خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)) در سوره های حامیم، آیه ای یافتیم.

که گروه تقیه کننده آن را تأویل کرده، و گروه آشکارکننده، آن را آشکارا بیان کرده اند.»(۱)

۶- و نیز «سیوطی» در «الدر المنثور» از «ابن جریر» از «ابی الدیلم» چنین نقل می کند: هنگامی که علی بن الحسین(علیه السلام) را به اسارت آوردند، و بر در دروازه دمشق نگه داشتند، مردی از اهل شام گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَاسْتَأْصَلَكُمْ! «خدا را شکر که شما را کشت، و ریشه کن ساخت!»

علی بن الحسین(علیه السلام) فرمود: آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت آری، فرمود: سوره های «حامیم» را خوانده ای؟ عرض کرد: نه، فرمود: آیا این آیه را نخوانده ای «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؟

گفت: آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده؟ فرمود: آری.(۲)

۷- «زمخشری» در «کشاف» حدیثی نقل کرده که «فخر رازی» و «قرطبی» نیز، در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند: حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد(صلی الله علیه وآله) و اهمیت حب آنها را بیان می دارد، می گوید: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۳.

۲- «الدر المنثور»، جلد ۶، صفحه ۷.

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) مَاتَ تَائِباً.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً لِلْإِيمَانِ.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) يَزِفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَزِفُّ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَتِهِ الرَّحْمَةِ.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) مَاتَ كَافِراً.
 أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) لَمْ يَشُمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ:
 «هر کس با محبت آل محمد (صلى الله عليه وآله) بمیرد، شهید از دنیا رفته».
 «آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلى الله عليه وآله) از دنیا رود، بخشوده است».
 «آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلى الله عليه وآله) از دنیا رود، با توبه از دنیا رفته».
 «آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلى الله عليه وآله) از دنیا رود، مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته».
 «آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلى الله عليه وآله) از دنیا رود، فرشته مرگ او را

بشارت به بهشت می دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مأمور سؤال در برزخ) به او بشارت دهند».

«آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) از دنیا رود، او را با احترام به سوی بهشت می برند آنچنان که عروس به خانه داماد».

«آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) از دنیا رود، در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود».

«آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) از دنیا رود، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت، قرار می دهد».

«آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) از دنیا رود، بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته».

«آگاه باشید! هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه وآله) از دنیا رود، روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده: مأیوس از رحمت خدا!».

«آگاه باشید! هر کس با بغض آل محمد (صلی الله علیه وآله) از دنیا رود، کافر از دنیا رفته».

«آگاه باشید! هر کس با عداوت آل محمد (صلی الله علیه وآله) از دنیا رود، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد» (۱).

جالب این که: «فخر رازی» بعد از ذکر این حدیث شریف، که «صاحب کشاف» آن را به صورت ارسال مسلم، ذکر کرده است می افزاید:

آل محمد (صلی الله علیه وآله) کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است، کسانی که

۱ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶ - تفسیر

«قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۸۴۳ - تفسیر «ثعلبی»، ذیل آیه مورد بحث از «جلیل بن عبدالله بجلی» (طبق

نقل المراجعات نامه شماره ۱۹).

ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد «آل» محسوب می شوند، و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین، محکم ترین پیوند را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داشتند، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنابراین لازم است که آنها را «آل پیامبر» (صلی الله علیه و آله) بدانیم.

سپس می افزاید: گروهی در مفهوم «آل» اختلاف کرده اند، بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانند، و بعضی گفته اند: آنها امت پیامبرند، اگر این واژه را بر معنی اول، حمل کنیم آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها آنها هستند، و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم، باز هم خویشاوندان نزدیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آل او محسوب می شوند، بنابراین به هر تقدیر، آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ «آل» داخلند یا نه؟ محل اختلاف است.

سپس «فخر رازی» از «صاحب کشاف» چنین نقل می کند: «وقتی این آیه نازل شد، عرض کردند: «ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند، که مودّشان بر ما واجب است؟» فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندشان».

بنابراین ثابت می شود، که این چهار تن، ذی القربای پیغمبرند، و هنگامی که این معنی ثابت شد، واجب است از احترام فوق العاده ای برخوردار باشند.

«فخر رازی» می افزاید: دلائل مختلفی بر این مسأله دلالت می کند:

۱ - جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» که طرز استدلال به آن بیان شد.

۲ - شک نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیها السلام) را دوست می داشت و درباره او فرمود: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي مَا يُؤْذِنُهَا: «فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است!» و با احادیث متواتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ثابت شده که او، علی و حسن و حسین را دوست می داشت، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت، واجب است چون خداوند فرموده: وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ: «از او پیروی کنید تا هدایت شوید» (۱) فَلْيَخْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ: «کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند از عذاب الهی بترسند» (۲) قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ: «بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست دارد» (۳) فرموده: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: «برای شما در زندگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سرمشق نیکوئی بود» (۴)

۳ - دعای برای «آل» افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ»، و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل، دیده نشده است، بنابراین همه این دلایل نشان می دهد که محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) واجب است.

سرانجام «فخر رازی» سخنان خود را در این مسأله، با اشعار معروف «شافعی» پایان می دهد:

يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمَحْصَبِ مِنْ مَنَى *** وَاهْتَفِ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَالنَّاهِضِ
سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنَى *** فَيَضًا كَمَا تُظِمُّ الْفُرَاتُ الْفَائِضُ
إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ! *** فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي!!

ای سواری که عازم حج هستی! در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای «رمی جمرات» جمع می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست، بایست، و فریاد بز، به تمام کسانی که در «مسجد خیف»، مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند.

فریاد بز! به هنگام سحرگاه، که حاجیان از «مشعر» به سوی «منی» کوچ

۱ - اعراف، آیه ۱۵۸.

۲ - نور، آیه ۶۳.

۳ - آل عمران، آیه ۳۱.

۴ - احزاب، آیه ۲۱.

می کنند، و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین «منی» می شوند. آری، فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) رفض و ترک است، همه جن و انس شهادت دهند، که من رافضیم! (۱). آری، این است مقام آل محمد (صلی الله علیه وآله) که ما به دامانشان چنگ زده ایم، و آنها را رهبر خویش و راهنمای دین و دنیا پذیرفته ایم، الگو و اسوه خویش می دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می بینیم.

البته، غیر از احادیث فوق، روایات فراوان دیگری در منابع اسلامی نقل شده که از نظر رعایت اختصار، و قناعت به جنبه های تفسیری، به هفت روایت فوق اکتفا کردیم، ولی ذکر این نکته را مناسب می دانیم، که در بعضی از منابع کلامی مانند «احقاق الحق» و شرح مبسوط آن، حدیث معروف فوق در مورد تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می دهد، تا چه اندازه نقل این روایت، گسترده و مشهور بوده است، قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) این حدیث را نقل می کند.

نکته ها:

۱ - سخنی با مفسر معروف «آلوسی»

در اینجا سؤالی برای جمعی مطرح است که «آلوسی» مفسر معروف در «روح المعانی» آن را به صورت ایرادی بر شیعه مطرح کرده، و ما آن را به صورت یک سؤال در اینجا عنوان کرده، مورد بررسی قرار می دهیم، خلاصه

کلام او چنین است:

بعضی از شیعه، آیه را در مقام استدلال بر امامت علی (علیه السلام) ذکر کرده و گفته اند: علی (علیه السلام) واجبُ الْمَحَبَّةِ است، و هر واجبُ الْمَحَبَّةِ واجبُ الطَّاعَةِ است، و هر واجبُ الطَّاعَةِ دارای مقام امامت است، و از آن نتیجه گرفته اند، که علی (علیه السلام) دارای مقام امامت می باشد و آیه را دلیل بر این موضوع شمرده اند.

اما سخن آنها از چند جهت قابل ایراد است:

اولاً استدلال به آیه بر وجوب محبت، فرع بر این است که آیه را به معنی محبت خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بدانیم، در حالی که جمع کثیری از مفسران این تفسیر را نپذیرفته اند، و گفته اند: این مناسب مقام نبوت نیست، زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) را متهم می سازد، چه این که شبیه کار دنیاپرستانی است که فعالیت هائی را شروع می کنند، سپس منافعی در برابر آن برای فرزندان و بستگان خود، مطالبه می نمایند. به علاوه، با آیه «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» (تو پاداشی از آنها مطالبه نمی کنی) منافات دارد. (۱)

ثانیاً قبول نداریم که وجوب محبت، دلیل بر وجوب اطاعت است، لذا «ابن بابویه» در کتاب «اعتقادات» می گوید: امامیه اتفاق دارند که محبت علویین لازم است، در حالی که همه را واجب الاطاعت نمی دانند!

ثالثاً قبول نداریم که هر شخص واجب الاطاعه ای، دارای مقام امامت یعنی زعامت کبری باشد، و الا هر پیامبری در زمان خود دارای چنین مقامی بود، در حالی که در داستان «طالوت» می خوانیم، او امام جمعیت شد در حالی که پیامبری نیز در آن زمان وجود داشت.

رابعاً آیه اقتضاء می کند، تمام اهل بیت واجب الطاعه باشند، و به همین دلیل باید همه، امام باشند، در حالی که امامیه چنین عقیده ای را ندارند. (۱)

تحلیل و بررسی

با برداشتی که از آیه مورد بحث، طبق قرائن فراوان و محکم موجود در آیه، و سایر آیات قرآن، داشتیم پاسخ بسیاری از این ایرادات، روشن می شود:

زیرا گفتیم: این محبت، امر ساده ای نیست، این به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است، طبعاً باید مطلبی هموزن و هم شأن آن باشد، تا بتواند پاداش آن قرار گیرد.

از سوی دیگر، آیات قرآن گواهی می دهد، سود این محبت چیزی نیست که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگردد، بلکه نتیجه آن صددرصد عائد خود مؤمنان می شود، یا به تعبیر دیگر، این یک امر معنوی است که در تکامل هدایت مسلمانان مؤثر است.

به این ترتیب، گر چه از آیه چیزی جز مسأله وجوب محبت استفاده نمی شود، اما با قرائنی که ذکر شد، این وجوب محبت، سر از مسأله امامت که پشتوانه مقام نبوت و رسالت است در می آورد.

با توجه به این توضیح کوتاه به بررسی ایرادات فوق می پردازیم:

اولاً - این که: بعضی از مفسران آیه را به مودت اهل بیت تفسیر نکرده اند باید قبول کرد که پیش داوریه‌ها و رسوبات ذهنی مانع از این امر بوده، فی المثل جمعی از آنها «قربی» را به معنی «تقرب به پروردگار» تفسیر کرده اند! در حالی که در تمام آیات قرآن، هر موردی این کلمه به کار رفته، به معنی خویشاوندان

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۲۸ (ذیل آیه مورد بحث).

است.

و یا این که جمعی آن را به معنی خویشاوندی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با قبایل عرب تفسیر کرده اند، در حالی که این تفسیر، نظام آیه را به کلی به هم می ریزد، اجر رسالت را از کسی مطالبه می کنند که رسالت را پذیرفته، و کسی که رسالت پیامبر را نپذیرد چه نیازی دارد که خویشاوندی او را با خود در نظر گیرد، و از آزار او چشم پيوشد؟

علاوه بر این، روایات زیادی که آیه را به «ولایت اهل بیت» (علیهم السلام) پیامبر (صلی الله علیه و آله) تفسیر می کند، چرا کنار بگذاریم؟!

بنابراین، باید قبول کرد که این گروه از مفسران، هرگز با ذهن خالی به تفسیر آیه، نپرداخته اند و گر نه مطلب پیچیده ای در آن وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود، که تقاضای چنین پاداشی نه با مقام نبوت منافات دارد، و نه همچون راه و رسم دنیاپرستان است، و با آیه ۱۰۴ سوره «یوسف» که نفی هر گونه پاداش می کند، نیز کاملاً هماهنگ است، چرا که پاداش مودّت اهل بیت (علیهم السلام) در حقیقت پاداشی نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن منتفع گردد، بلکه خود مسلمین از آن بهره مند می شوند.

ثانیاً - درست است وجوب محبت ساده، هرگز دلیل بر وجوب اطاعت نیست اما وقتی در نظر بگیریم که این محبتی است که متناسب و هم طراز رسالت قرار داده شده، یقین پیدا می کنیم که وجوب اطاعت نیز، در آن نهفته است، و از اینجا روشن می شود، که گفتار «ابن بابویه» (صدوق) نیز منافاتی با آنچه گفتیم ندارد.

ثالثاً - درست است که هر وجوب اطاعتی، دلیل بر مقام امامت و زعامت کبری نیست، ولی باید توجه داشت وجوب اطاعتی که پاداش رسالت و متناسب

با آن است، جز امامت نمی تواند باشد.

رابعاً - امام - به معنی رهبر - در هر عصری یک تن بیشتر نمی تواند باشد، و بنابراین امامت همه اهل بیت (علیهم السلام) معنی نخواهد داشت، به علاوه، نباید نقش روایات را در این زمینه، یعنی در فهم معنی آیه، از نظر دور داشت.

قابل توجه این که: «آلوسی» شخصاً اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت (علیهم السلام) قائل شده، و در چند خط پیش از بحث فوق می گوید: حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر قربانشان با پیامبر (صلی الله علیه وآله) واجب است، و هر قدر قرابت قوی تر باشد، محبت و جوب بیشتری دارد، و سرانجام می گوید: آثار این مودت، تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقربای پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است، در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده اند، تا آنجا که محبت قرابت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را یک نوع رافضی گری شمرده اند! ولی من چنین نمی گویم، بلکه همان می گویم، که «شافعی» در آن کلام جالب و گویای خود گفته است.

سپس اشعاری را که در بالا، از «شافعی» نقل کردیم، ذکر کرده، می افزاید: با این حال، من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه، نیستم، و محبت آنها را نیز از واجبات می شمرم. (۱)

۲ - کشتی نجات!

«فخر رازی» در ذیل این بحث، نکته ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و «آلوسی» در «روح المعانی»، نیز آن را به عنوان «نکته ای لطیف»، به نقل از «فخر رازی» آورده، نکته ای که فکر می کنند از طریق آن بعضی از تضادها بر

۱ - «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۲۸ (ذیل آیه مورد بحث).

طرف می گردد، و آن این که: پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) از یکسو فرموده است: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجِيَ**: «مثل اهل بیت من، همچون کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شود نجات می یابد».

و از سوی دیگر فرموده است: **أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأْيِهِمْ اقْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ**: «اصحاب من، همچون ستارگان آسمانند، به هر کدام اقتداء کنید، هدایت می یابید» و ما الآن در اقیانوس تکلیف گرفتاریم، و امواج شبهات و شهوات، ما را از هر سو در هم می کوبد، و آن کس که می خواهد از دریا عبور کند، احتیاج به دو امر دارد، یکی کشتی خالی از هر عیب و نقص، و دیگری، ستارگان پر فروغ درخشنده ای که مسیر را به او نشان دهند، هنگامی که انسان سوار بر کشتی شود، و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد، امید نجات وجود دارد، همچنین هر کس از اهل سنت، بر کشتی محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) سوار گردد، و چشم به ستارگان اصحاب دوزد، امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند. (۱)

ولی ما می گوئیم، این تشبیه شاعرانه گر چه زیبا است، اما دقیق نیست، چرا که اولاً - کشتی نوح مرکب نجات بود، در آن روز که همه جای جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود، دائماً در گردش بود، بی آن که مانند کشتی های معمولی مقصدی داشته باشد که به سوی آن مقصد به کمک ستارگان حرکت کند.

مقصد، خود کشتی بود، و نجات از غرقاب، تا فرو نشستن آب و قرار گرفتن کشتی بر کنار کوه جودی.

ثانیاً - در بعضی از روایات، که در کتب برادران اهل سنت نقل شده از پیغمبر

گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین آمده است: «الْأَمَانُ لِلْأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ فِي الدِّينِ: «ستارگان امان برای اهل زمینند از غرق شدن، و اهل بیت من امان امت اند از اختلاف در دین» (۱).

۳ - تفسیر «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً...»

«اقتراف» در جمله وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا: «هر کس حسنه ای را کسب کند، ما بر حسن آن می افزاییم» در اصل از «قرف» (بر وزن حرف) به معنی کندن پوست اضافی از درخت، یا پوست های اضافی از زخم است که گاه مایه پیراستن و بهبودی می گردد، این کلمه، بعداً در اکتساب به کار رفته، اعم از این که اکتساب خوبی باشد یا بدی. ولی به گفته «راغب»، این واژه در بدی ها بیش از خوبی ها به کار می رود (هر چند در آیه مورد بحث در خوبی ها به کار رفته).

لذا ضرب المثلی در عرب معروف است که می گویند: أَلِإِعْتِرَافُ يُزِيلُ الْإِفْتِرَافَ: «اعتراف به گناه، گناه را از بین می برد».

جالب این که، در بعضی از تفاسیر از «ابن عباس» و یکی دیگر از مفسران نخستین بنام «سلی» نقل شده، که منظور از «اقتراف حسنه» در آیه شریفه، مودت آل محمد (صلی الله علیه وآله) است. (۲)

در حدیثی که سابقاً از امام حسن بن علی (علیه السلام) نقل کردیم، نیز آمده: إِفْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: «منظور از به دست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت

۱ - «حاکم» این حدیث را در جلد سوم «مستدرک»، صفحه ۱۴۹ از «ابن عباس» نقل کرده، سپس می گوید:

هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ وَلَمْ يُخْرِجَاهُ: «این حدیث معتبری است که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند».

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۴، ذیل آیات مورد بحث، و تفسیر «صافی»، و تفسیر «قرطبی».

است» روشن است، منظور از این گونه تفسیرها محدود بودن معنی اکتساب حسنه، به مودت اهل بیت نیست، بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد، ولی از آنجا که این جمله، به دنبال مسأله مودت ذی القربی آمده است، روشن ترین مصداق اکتساب حسنه، همین مودت است. (۱)

۴ - این چند آیه مدنی است

این سوره (سوره شوری) چنان که در آغاز گفتیم، از سوره های مکی است ولی جمعی از مفسران معتقدند که این چهار آیه (آیه ۲۳ تا ۲۶) در «مدینه» نازل شده است، و شأن نزولی که در آغاز تفسیر این آیات، نقل کردیم، گواه بر این معنی است. روایاتی که اهل بیت (علیهم السلام) را به علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و دو فرزندان آنها امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) تفسیر می کند نیز مناسب همین معنی است، زیرا می دانیم ازدواج علی (علیه السلام) و بانوی اسلام، در «مدینه» انجام گرفت، و تولد حسن و حسین (علیهما السلام) در سالهای سوم و چهارم هجری، طبق نقل معروف بوده است.

۲۴ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ
يَمُحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُحَقِّقُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
۲۵ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَغْفُوَ عَنِ السَّيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ
مَا تَفْعَلُونَ

۲۶ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ
الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

ترجمه:

۲۴ - آیا می گویند: «او بر خدا دروغ بسته است؟! در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد (و اگر خلاف بگوئی قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد) و باطل را محو می کند و حق را به فرمانش پابرجا می سازد؛ چرا که او از آنچه در درون سینه هاست آگاه است.

۲۵ - او کسی است که توبه را از بندگان می پذیرد و بدی ها را می بخشد؛ و آنچه را انجام می دهد می داند.

۲۶ - و درخواست کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند می پذیرد، و از فضل خود بر آنها می افزاید؛ اما برای کافران عذاب شدیدی است!

تفسیر:

او توبه بندگان را می پذیرد

این آیات، ادامه آیات گذشته، در زمینه رسالت و اجر رسالت، و مودت

ذی القربی و اهل بیت است.

در نخستین آیه می فرماید: آنها این وحی الهی را پذیرا نمی شوند «بلکه می گویند: او بر خدا دروغ و افتراء بسته، و اینها زائیده فکر خود او است که به خدا نسبت می دهد» (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا).

«در حالی که اگر خدا بخواهد، بر قلب تو مهر می نهد، و قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد» (فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يُخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ).

این در حقیقت، اشاره به استدلال منطقی معروفی است که اگر کسی دعوی نبوت کند، و معجزات و آیات بینات بر دست و زبان او ظاهر شود، و مورد حمایت و نصرت الهی قرار گیرد، اما او بر خدا دروغ بزند، حکمت خداوند ایجاب می کند که آن معجزات و حمایتش را از او بگیرد، و رسوایش سازد، همان گونه که در آیه ۴۴ تا ۴۶ سوره «حاقه» آمده است: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ: «هر گاه او دروغی بر ما ببندد ما او را با قوت و قدرت می گیریم، و مجازات می کنیم، و رگ قلب او را می بریم». در تفسیر این جمله، مفسران، احتمالات دیگری نیز داده اند، اما آنچه در بالا گفته شد، از همه روشن تر به نظر می رسد.

این نکته نیز، قابل توجه است که یکی از نسبت های ناروا که مشرکان و کفار به پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می دادند، این بود، که او اجر رسالت خود را مودت خویشاوندانش شمرده، و این را بر خدا دروغ بسته است (به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمد) و آیه فوق این نسبت را نیز نفی می کند.

ولی با این حال، مفهوم آیه منحصر، در این معنی نیست؛ زیرا طبق آیات دیگر قرآن، دشمنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) این تهمت را درباره کل قرآن و وحی، به ساحت قدس پیامبر (صلی الله علیه وآله) می بستند، در آیه ۳۸ سوره «یونس» می خوانیم: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ

قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ: «بلکه می گویند: این را بر خدا دروغ بسته، بگو اگر چنین است شما نیز سوره ای همانند آن بیاورید».

نظیر همین معنی، با تفاوت مختصری، در آیه ۱۳ و ۳۵ سوره «هود»، و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است، این آیات، گواهی است بر آنچه در تفسیر آیه برگزیدیم.

سپس، برای تأکید این مطلب می افزاید: «خداوند باطل را محو می کند، و حق را به فرمانش محقق و پابرجا می سازد» (وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يَحِقُّ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ). (۱)

این وظیفه خداوند است که بر اساس حکمتش، حق را آشکار و باطل را رسوا سازد، با این حال چگونه اجازه می دهد، کسی بر او دروغ بدهد، و در عین حال یاریش کند، و معجزات بر دستش آشکار سازد؟

و اگر تصور شود، ممکن است پیامبر پنهان از علم خدا، دست به چنین کاری زند، اشتباه بزرگی است «چرا که او به آنچه در درون دلهاست آگاه است» (إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

همان گونه که در تفسیر آیه ۳۸ سوره «فاطر» گفتیم: «ذات» در لغت عرب به معنی عین و حقیقت اشیاء، نیامده، بلکه این اصطلاحی است از سوی فلاسفه (۲) بلکه، ذات به معنی «صاحب» است، و به این ترتیب جمله «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، مفهومی است که، خداوند از افکار و عقائدی که حاکم بر

۱ - توجه داشته باشید که «یمح» در اصل «یمحو» بوده که معمولاً در بسیاری از رسم الخطهای قرآن،

«واو» آن ساقط می شود مانند «و یدع الانسان بالشر» (اسراء - ۱۱) «و سندع الزبانیة» (علق -

۱۸) در تمام

این موارد در رسم الخط امروز «واو» ذکر می شود ولی در قرآنها غالباً حذف می گردد.

۲ - رجوع شود به «مفردات راغب».

دلهاست، و گوئی صاحب و مالک آن شده، با خبر است، و این اشاره لطیفی است، به حاکمیت و استقرار افکار، بر قلوب و ارواح انسان ها (دقت کنید).

و از آنجا که خداوند، راه بازگشت را همواره به روی بندگان، باز می گذارد کراراً در آیات قرآن، بعد از مذمت از اعمال زشت مشرکان و گنهکاران، به مسأله گشوده بودن درهای توبه اشاره کرده، در آیات مورد بحث نیز، پس از گفتار سابق می افزاید: «او کسی است که توبه را از بندگان پذیرا می شود، و گناهان را می بخشد» (وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ).

اما اگر تظاهر به توبه کنید، ولی در خفا کار دیگر انجام دهید، تصور نکنید که از دیده تیزبین علم پروردگار، مخفی خواهد ماند، نه، «او آنچه را انجام می دهید می داند» (وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ).

در شأن نزولی که در آغاز آیات گذشته بیان کردیم، گفته شد، که بعد از نزول آیه «مُودَّتْ» جمعی از منافقان و یا افراد ضعیف الایمان گفتند: این سخنی است که محمد بر خدا افتراء بسته، می خواهد ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش خوار کند، آیه «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» نازل شد، و به آنها پاسخ گفت، هنگامی که از نزول آیه با خبر شدند، گروهی پشیمان گشتند، گریه کردند و ناراحت بودند، آیه «وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ...» نازل شد، و به آنها بشارت داد که اگر توبه خالص کنند، خدا لغزش آنها را می بخشد.

و در آخرین آیه مورد بحث، پاداش بزرگ مؤمنان و عذاب دردناک کافران را در جمله هائی کوتاه، بیان کرده می فرماید: «خداوند درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، اجابت می کند» (وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ).

«بلکه از فضل خود بر ایشان می افزاید» و حتی مطالبی را که درخواست نکرده اند به آنها می بخشد (وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

«اما برای کافران عذاب شدیدی است» (وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ).

در این که چه درخواستی، از مؤمنان را اجابت می کند، تفسیرهای گوناگونی شده است، جمعی از مفسران، آن را محدود به درخواست های معینی کرده اند، از جمله این که:

بعضی گفته اند: دعای مؤمنان را درباره یکدیگر مستجاب می کند.

بعضی دیگر گفته اند: عبادات و طاعاتشان را می پذیرد.

و بعضی آن را مربوط به شفاعت آنها در مورد برادرانشان می دانند.

ولی هیچگونه دلیلی بر این محدودیت ها نیست، بلکه خداوند هرگونه درخواستی را مؤمنان صالح العمل، داشته باشند می پذیرد، و از آن بالاتر اموری را که شاید به فکر آنها نیامده است، که از خدا درخواست کنند، از فضلش به آنها می بخشد، و این نهایت لطف و مرحمت خداوند، درباره مؤمنان است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در تفسیر «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» می خوانیم: أَلْشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ مِمَّنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا: «آنچه را خداوند از فضلش بر آنها می افزاید، شفاعت برای کسانی است که در دنیا به آنها نیکی کرده اند، اما (بر اثر سوء اعمالشان) مستحق آتش دوزخ شده اند».(۱)

این حدیث پر معنی، نیز مفهومش این نیست که فضل اضافی خداوند منحصر به این است، بلکه بیان یکی از مصداق های روشن آن است.

۲۷ وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرِ مَا

يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ

۲۸ وَ هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ

الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

۲۹ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ

عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ

۳۰ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

۳۱ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ

لَا نَصِيرَ

ترجمه:

۲۷ - هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند؛

از این رو به مقداری که می خواهد (و مصلحت می داند) نازل می کند، که نسبت به بندگانش آگاه و بیناست!

۲۸ - او کسی است که باران سودمند را پس از آن که مایوس شدند نازل می کند و رحمت

خویش را می گستراند؛ و او ولی (و سرپرست) و ستوده است!

۲۹ - و از آیات اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از جنندگان در آنها منتشر نموده؛ و

او هرگاه بخواهد بر جمع آنها تواناست.

۳۰ - هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را

نیز عفو می کند!

۳۱ - و شما هرگز نمی توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید؛ و غیر از خدا هیچ ولی و یاوری برای شما نیست!

شان نزول:

از «خباب بن ارت» صحابی معروف، نقل شده که آیه نخست (وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ... دربارۀ ما نازل شد، و این به خاطر آن بود، که ما به اموال فراوان طوایف «بنی قریظه» و «بنی نظیر» و «بنی قینقاع» از یهود نظر افکندیم، و آرزو داشتیم که ای کاش ما هم چنین اموالی داشتیم، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگان گسترده کند، طغیان خواهند کرد. (۱)

در تفسیر «درّ المنثور» حدیث دیگری نقل شده، و آن این که: این آیه در مورد اصحاب «صفه» نازل گردید، چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود. (۲)

(دربارۀ اصحاب صفه و این که آنها چه کسانی بودند شرحی در پایان این آیات به خواست خدا خواهیم داشت).

تفسیر:

مرفّهین طغیانگر!

پیوند این آیات، با آیات گذشته، ممکن است از این نظر باشد، که در آخرین آیه از آیات پیشین آمده بود خداوند درخواست مؤمنان را اجابت می کند، و به

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۱، تفسیر «الوالفتوح رازی»، و تفسیر «قرطبی» (ذیل آیات)

مورد بحث).

۲ - «درّ المنثور» این حدیث را از «حاکم» و «بیهقی» و «ابو نعیم» نقل کرده است (حدیث ۶، صفحه ۸).

دنبال آن، این سؤال پیش می آید که: پس چرا در میان آنها گروهی فقیرند، و هر چه درخواست می کنند، به جایی نمی رسد؟

می فرماید: «هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می کنند» (وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ).
«و لذا به مقداری که می خواهد و مصلحت می بیند روزی را نازل می کند» (وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرِ مَا يَشَاءُ).

و به این ترتیب، مسأله تقسیم روزی، بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار درباره بندگان دارد، «چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست» (إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ).
او پیمانه و ظرفیت وجودی هر کس را می داند، و طبق مصلحت او به او روزی می دهد، نه چندان می دهد که طغیان کنند، و نه چندان که از فقر، فریادشان بلند شود.
شبهه این معنی در آیه ۶ و ۷ سوره «علق» آمده است: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ غَابِثٌ: «انسان طغیان می کند، هرگاه احساس بی نیازی و غنی نماید».

و به راستی چنین است، و مطالعه در حال انسان ها گواه صادق این واقعیت است، که وقتی دنیا به آنها روی می آورد، و صاحب زندگی مرفه می شوند، و مسیر حوادث بر وفق مراد آنها است، دیگر خدا را بنده نیستند، به سرعت از او فاصله می گیرند، در دریای شهوات غرق می شوند، و آنچه ناگفتنی است آن می کنند، و هر گونه ظلم و ستم و فساد را، در زمین گسترش می دهند.

در تفسیر دیگری، از «ابن عباس» در مورد این آیه، می خوانیم که منظور از «بغی»، در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست، بلکه «بغی» به معنی طلب است، یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد، باز طلب بیشتر می کنند

و هرگز سیر نخواهند شد!

ولی تفسیر اول که از سوی بسیاری از مفسران انتخاب شده، صحیح تر به نظر می رسد، چرا که تعبیر «يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ» کراراً در آیات قرآن، به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است، مانند: «فَلَمَّا أَتَجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (۱) و «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (۲).

درست است که «بغی» به معنی «طلب» نیز آمده، اما هنگامی که با «فِي الْأَرْضِ»، همراه شود، به معنی فساد و ظلم در زمین است.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست این که: اگر برنامه تقسیم روزی چنین است، پس چرا گروهی را می بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده اند و دنیا را به تباهی کشانده اند و خداوند جلو آنها را نگرفته، هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولت های غارتگر زورگو.

در پاسخ این سؤال، باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله ای است برای امتحان و آزمایش، چرا که همه انسان ها باید در این جهان آزمایش شوند، گروهی نیز با ثروت، آزمایش می شوند.

و گاه به خاطر این است که هم خودشان و هم انسان های دیگر بدانند که ثروت خوشبختی نمی آفریند، شاید راه را پیدا کنند، و به سوی خدا باز گردند، هم اکنون جامعه هائی را می بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند، و در

۱ - یونس، آیه ۲۳.

۲ - شوری، آیه ۴۲.

عین حال، گرفتار انواع مصائب و بدبختی ها می باشند، ناامنی، کشتار، آلودگی فراوان اخلاقی، اضطراب و انواع نگرانی ها، جسم و روح آنها را فرا گرفته است.

گاهی نیز، ثروت بی حساب، یک مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن می سازد، دورنمای زندگانشان دل انگیز، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم می بینیم از خودشان بدبخت تر، خودشانند! در این زمینه سرگذشت های فراوانی از سلاطین و ثروتمندان دنیا وجود دارد، که بسیار شنیده اند، و نقل آنها سخن را به درازا می کشد.

سؤال دیگر این که: آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است، نباید دست و پائی برای وسعت روزی کند، به احتمال این که خدا مصلحت او را در این دانسته است؟

در پاسخ این سؤال، نیز باید توجه داشت که، گاهی کمبود روزی به خاطر سستی و تنبلی خود انسان است، این کمبودها و محرومیت ها خواست حتمی خداوند نیست، بلکه نتیجه اعمال او است که دامنگیرش شده، و اسلام، بر اساس اصل سعی و کوشش، که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام)، همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است.

ولی، هر گاه انسان، نهایت تلاش خود را به کار گرفت در عین حال درها به روی او بسته شد، باید بداند در این امر مصلحتی بوده، بی تابی نکند، مأیوس نشود، زبان به کفران نگشاید، و به تلاش خود ادامه دهد، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.

این نکته نیز قابل ذکر است که، تعبیر به «عباده» (بندگان) هرگز منافاتی با طغیان آنها در صورت گسترش روزی ندارد، چرا که این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود، مانند: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ

أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: «بگو ای بندگان من! که درباره خویش اسراف کرده اید، از رحمت خدا نومید نشوید».

درست است که خداوند روزی را با حساب نازل می کند، تا بندگان طغیان نکنند اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد، لذا در آیه بعد می افزاید: «او کسی است که باران نافع را بعد از آن که مردم مأیوس شدند، نازل می کند و دامنه رحمت خویش را می گستراند» (وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ).

و باید هم چنین باشد «چرا که او ولی و سرپرستی است، شایسته ستایش» (وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ).

این آیه در عین این که بیان نعمت و لطف پروردگار است، از آیات و نشانه های توحید نیز سخن می گوید، چرا که نزول باران، نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارد، از موقعی که آفتاب بر اقیانوس ها می تابد، و ذرات لطیف آب را از املاح جدا کرده و به صورت توده های ابر به آسمان می فرستد، و هنگامی که قشر سرد فوقانی هوا آنها را متراکم می سازد، و سپس بادهای آنها را بر دوش خود حمل می کنند، و بر فراز زمین های تشنه و خشکیده می برند، و بر اثر برودت و فشار مخصوص هوا تبدیل به دانه های کوچک باران می شود که به نرمی بر زمین نشینند، و در آن نفوذ می کند، بی آن که ویرانی بیافریند.

آری، اگر این نظام را با دقت بررسی کنیم، نشانه های علم و قدرت خداوند در آن نمایان است.

او ولی حمیدی است که نیازهای بندگان را تأمین کرده، و آنها را مشمول الطاف خویش می گرداند.

قابل توجه این که «غیث» - چنان که بسیاری از مفسران و بعضی از اهل لغت تصریح کرده اند - به معنی «باران نافع» است، در حالی که «مطر» به هر گونه باران گفته می شود، خواه نافع باشد یا غیر نافع.

و لذا به دنبال آن، جمله «وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ» (رحمت خود را گسترش می دهد) آمده است. چه تعبیر زیبا و جامعی؟ رحمت خود را در زنده کردن زمین های مرده، در رویانیدن گیاهان، در شستشوی هوا، در تأمین آب آشامیدنی انسان ها و موجودات زنده دیگر، و خلاصه در تمام زمینه ها، می گستراند.

اگر انسان، بخواهد مفهوم این جمله قرآنی را درک کند، باید پس از نزول باران در یک ساعت آفتابی، قدم به کوه و دشت و بیابان بگذارد، و لطافت و زیبایی و طراوت را که رحمت گسترده خدا است، در همه جا مشاهده کند.

این استفاده از واژه «غیث»، شاید به خاطر آن باشد که با ماده «غوث» که به معنی «فریادرسی» است، ریشه مشترک دارد، و به همین دلیل بعضی از مفسران، تعبیر فوق را اشاره ای به هرگونه فریادرسی خداوند بعد از نومیدی ها و نشر رحمت او، دانسته اند. (۱)

و باز به همین مناسبت، در آیه بعد، از یکی از مهم ترین آیات علم و قدرت پروردگار، سخن به میان آورده می گوید: «از آیات و نشانه های او است آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و پراکنده ساخته است» (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ).

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «غوث» در مورد یاری کردن، گفته می شود و «غیث»

در مورد باران

«الْعَوْتُ يُقَالُ فِي النَّصْرَةِ وَالْغَيْثُ فِي الْمَطَرِ».

آسمان ها با آن همه عظمت، با آن منظومه ها و کهکشان ها، و میلیون ها میلیون ستاره عظیم و درخشان، آسمان ها با آن نظامی که انسان از مطالعه آن در حیرت فرو می رود، و زمین با انواع منابع حیاتی، با گیاهان متنوع و رنگارنگ، و گل ها و میوه ها، با انواع مواهب و برکات، و انواع زیبایی هایش، همه، آیات و نشانه های او است، این از یکسو.

از سوی دیگر، جنبندگان زمین و آسمان، انواع پرندگان، صدها هزار نوع حشرات، انواع حیوانات وحشی و اهلی، و خزندگان، و ماهیان بسیار کوچک و ظریف و غول پیکر و عظیم، و انواع آبزیان و عجائب و شگفتی هایی که در ساختمان هر یک از آنها به کار رفته، و از همه مهم تر، در اصل حقیقت «حیات» و زندگی و اصول اسرارآمیزی که بر آن حاکم است که هنوز بعد از هزاران سال مطالعه میلیون ها دانشمند، کسی به عمق آن نرسیده، همه، و همه آیات خدا است.

جالب این که «دائمه» هم موجودات زنده ذره بینی را شامل می شود که دارای حرکت ظریف و مرموزی است، و هم حیوانات غول پیکری که دهها متر طول، و دهها تن وزن دارد، هر یک به نوعی تسبیح حق می گویند، و ثناخوان او هستند و با زبان حال، بیانگر عظمت و قدرت و علم بی پایان او.

و در پایان آیه می فرماید: «او هر گاه بخواهد، قادر بر جمع کردن آنها است» (وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ). (۱)

در این که منظور از جمع کردن تمام جنبندگان، در این آیه چیست؟ بسیاری از مفسران آن را به معنی جمع برای حساب و جزای اعمال در قیامت دانسته اند،

۱ - «اذا» - همان گونه که صاحب کشاف گفته است همان گونه که بر فعل ماضی داخل می شود بر فعل

مضارع نیز داخل می شود، مانند «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ»، ولی باید توجه داشت که فعل بعد از «اذا» بیشتر به

صورت ماضی است و کمتر به صورت مضارع است.

و می توان آیاتی را که از قیامت به عنوان «یَوْمُ الْجَمْع» یاد می کند، گواه بر این معنا گرفت (مانند آیه ۷ همین سوره شوری و ۹ تغابن).

در این صورت، این سؤال پیش می آید که آیا همه جنبنندگان، در قیامت محشور می شوند، حتی غیر انسان ها؟ بلکه گاه گفته می شود که «دَابَّة» (جنبنده) معمولاً به غیر انسان ها اطلاق می شود، در این صورت، این مشکل مطرح خواهد شد، که چگونه جنبنندگان غیر انسان حشر و حساب دارند، در حالی که عقل و شعور و تکلیفی ندارند؟

پاسخ این سؤال را ذیل آیه ۳۸ سوره «انعام»: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ: «هیچ جنبنده ای در زمین، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود (در آسمان) پرواز می کند نیست، مگر این که امت هائی همانند شما هستید، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم، سپس همه آنها به سوی پروردگارشان جمع و محشور می شوند» داده ایم.

و گفتیم: زندگی بسیاری از حیوانات، آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است، چه مانعی دارد که این اعمال، بیانگر نوعی عقل و شعور در آنها باشد؟ چه لزومی دارد که همه اینها را به غریزه تقسیم کنیم؟ در این صورت نوعی از حشر و حساب، برای آنها متصور خواهد بود (شرح بیشتر این موضوع را در جلد پنجم صفحه ۲۲۴ به بعد، ذیل آیه فوق مطالعه فرمائید).

این احتمال نیز در تفسیر آیه مورد بحث وجود دارد، که منظور از «جمع» نقطه مقابل «بث» (پراکندن) است، به این معنی که «بث»، اشاره به آفرینش و گسترش انواع موجودات زنده و جنبنندگان است، سپس می فرماید: هرگاه خدا بخواهد آنها را «جمع» کرده و نابود یا منقرض می سازد.

همان گونه که در طول تاریخ، تاکنون بسیاری از انواع جنبندگان در روی زمین گسترش عجیبی پیدا کرده، و در زمانی بعد از آن منقرض و جمع شده اند، هم گسترش آنها به دست خدا است و هم جمع آنها، و در حقیقت شبیه آیاتی است که می گوید: حیات دهنده خدا است، و میراننده هم او است.

در این صورت، مسأله حساب و جزای حیوانات در این آیه مطرح نخواهد شد.

ستارگان مسکون آسمان

از نکات قابل ملاحظه ای که از این آیه استفاده می شود، این است که، دلالت بر وجود انواع موجودات زنده در آسمان ها دارد، گر چه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی کنند، همین قدر سربسته می گویند: در میان کواکب آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی هستند که دارای موجودات زنده اند، ولی قرآن با جمله «وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ» (آنچه در آسمان و زمین از جنبندگان گسترده است)، با صراحت این حقیقت را اعلام می دارد که در پهنه آسمان نیز، جنبندگان زنده، فراوان است.

و این که بعضی از مفسران، احتمال داده اند «فِيهِمَا» منحصر به کره زمین باشد، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا «ضمیر تثنیه» است و به آسمان و زمین هر دو برمی گردد، همان گونه که تفسیر «دَابَّةٍ» به فرشتگان آسمان تفسیری است بسیار بعید، چرا که «دَابَّةٍ»، معمولاً به جنبندگان مادی اطلاق می شود.

این معنی از آیات متعدد دیگر قرآن مجید، نیز استفاده می شود.

در حدیث معروفی از امیرمؤمنان امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ

مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ: «این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای زمین اند، هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است» (۱).

روایات متعدد دیگری نیز، در این زمینه نقل شده است (برای اطلاع بیشتر می توان به کتاب «الْهَيْئَةُ وَالْإِسْلَام» مراجعه کرد).

* * *

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از رحمت خدا در میان بود، و این سخن طبعاً این سؤال را برمی انگیزد: این مصائبی که ما با آن دست به گریبانیم از کجا است؟
آیه بعد، به این سؤال پاسخ می گوید: که «آنچه از مصائب و ناملایمات به شما رسد به خاطر اعمالی است که خود انجام داده اید» (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ). تازه این تمام مجازات اعمال ناروای شما نیست؛ چرا که «بسیاری از کارهای شما را مورد عفو قرار می دهد» (وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ).

* * *

مصائبی که دامان ما را می گیرد

در این آیه، نکاتی است که باید به آن توجه داشت:

۱ - این آیه، به خوبی نشان می دهد، مصائبی که دامنگیر انسان می شود یک نوع مجازات الهی و هشدار است (هر چند استثنائاتی دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد) و به این ترتیب، یکی از فلسفه های حوادث دردناک و مشکلات

۱ - «سفینه البحار»، ماده «نجم»، جلد ۲، صفحه ۵۷۴ نقل از تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» - «بحار»

الانوار»، جلد ۵۵، صفحه ۹۱.

زندگی روشن می شود.

جالب این که، در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: که پیامبر گرامی خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خَيْرُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ! يَا عَلِيُّ! مَا مِنْ خَدَشٍ عُدُو، وَ لَا نَكْبَةٍ قَدَمٍ إِلَّا بِذَنْبٍ، وَ مَا عَفَى اللَّهُ عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِيهِ وَ مَا عَاقَبَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُنْتَنَى عَلَى عَبْدِهِ: «این آیه (وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ...) بهترین آیه در قرآن مجید است، ای علی! هر خراشی که از چوبی بر تن انسان وارد می شود، و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سر زده، و آنچه خداوند در دنیا، عفو می کند گرامی تر از آن است که (در قیامت) در آن تجدید نظر فرماید، و آنچه را که در این دنیا عقوبت فرموده، عادل تر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد»! (۱)

و به این ترتیب، این گونه مصائب، علاوه بر این که بار انسان را سبک می کند، او را نسبت به آینده، کنترل خواهد نمود.

۲ - گر چه ظاهر آیه عام است و همه مصائب را در بر می گیرد، ولی مطابق معمول، در عموماً استثنائاتی وجود دارد، مانند مصائب و مشکلاتی که دامنگیر انبیاء و ائمه معصومین (علیهم السلام) می شد، که برای ترفیع مقام یا آزمایش آنها بود. و همچنین، مصائبی که گریبان غیر معصومین را می گیرد و جنبه آزمون دارد. و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاری ها و عدم دقت و مشورت و سهل انگاری، در امور حاصل می شود، که اثر تکوینی اعمال خود انسان است. و به تعبیر دیگر، جمع میان آیات مختلف قرآن، و روایات ایجاب می کند که

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۴۷ (ذیل آیات مورد بحث) شبیه این حدیث در «در المنثور» و تفسیر

«روح المعانی» با تفاوتی ذیل آیات مورد بحث آمده است و حدیث در این زمینه فراوان است.

عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند، و این مطلب تازه ای نیست که مایه گفتگوی بعضی از مفسران شده است.

کوتاه سخن این که: مصائب و گرفتاری های سخت، فلسفه های مختلفی دارد، که در بحث های توحیدی، و مباحث عدل الهی، به آن اشاره شده است. شکوفائی استعدادها، تحت فشار مصائب، هشدار نسبت به آینده، آزمون الهی، بیداری از غرور و غفلت، و کفاره گناه و...

اما از آنجا که بیشتر افراد آن جنبه کیفری و کفاره ای دارد، آیه فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است.

و لذا در حدیثی می خوانیم: هنگامی که، امام علی بن الحسین (علیه السلام) وارد بر «یزید» شد، «یزید» نگاهی به او کرد گفت: «یا عَلِیُّ! مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ!» (اشاره به این که حوادث کربلاء نتیجه اعمال خود شما بود).

ولی امام علی بن الحسین (علیه السلام) فوراً در پاسخ فرمود: كَلَّا! مَا هَذِهِ فِينَا نَزَلَتْ، إِنَّمَا نَزَلَ فِينَا «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» فَتَحْنُ الَّذِينَ لَا تَأْسَى عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا، وَلَا تَفْرَحُ بِمَا أُوتِينَا: «چنین نیست، این آیه در مورد ما نازل نشده، آنچه درباره ما نازل شده، آیه دیگری است که می گوید: «هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد پیش از آفرینش شما در کتاب (لوح محفوظ) بوده، و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است، این برای آن است که شما به خاطر آنچه از دست می دهید غمگین نشوید، و به خاطر آنچه در دست دارید زیاد خوشحال نباشید» (هدف از این مصائب عدم دلبستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یک نوع تربیت و آزمون برای شما است)».

سپس امام (علیه السلام) افزود: «ما کسانی هستیم که هرگز، به خاطر آنچه از دست داده ایم غمگین نخواهیم شد، و به خاطر آنچه در دست داریم خوشحال نیستیم (همه را زودگذر می دانیم و چشم به لطف و عنایت خدا بسته ایم)».(۱)

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: هنگامی که از حضرتش، تفسیر آیه فوق را خواستند فرمود: «می دانید علی (علیه السلام) و اهل بیتش بعد از او گرفتار مصائبی شدند، آیا به خاطر اعمالشان بود؟ در حالی که آنها اهل بیت طهارتند، و معصوم از گناه، سپس افزود: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِائَةً مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ إِنَّ اللَّهَ يَخْصُّ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِأَجْرِهِمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ: «رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیوسته توبه می کرد، و در هر شبانه روز صد بار استغفار می نمود، بی آن که گناهی مرتکب شده باشد، خداوند، برای اولیاء و دوستانش مصائبی قرار می دهد، تا به خاطر صبر در برابر آن از او پاداش گیرند بی آن که گناهی مرتکب شده باشند».(۲)

۳ - گاه، بعضی در این مسأله تردید کرده اند که، «مصائب» در آیه فوق اشاره به «مصائب دنیا» باشد؛ چرا که دنیا دار عمل است نه دار پاداش و کیفر.

ولی، این اشتباه بزرگی است، چرا که «آیات» و «روایات» فراوانی، نشان می دهد: گاه انسان در همین دنیا گوشه ای از کیفر اعمالش را می بیند، و این که: می گویند دنیا دار مجازات نیست، یعنی تمام حساب ها تصفیه نمی شود، نه این که مطلقاً مجازاتی وجود ندارد، و انکار این حقیقت از نظر آشنایان به آیات و روایات، شبیه انکار یک امر بدیهی است.

۴ - گاه، مصائب، جنبه دست جمعی دارد، و محصول گناهان جمعی است،

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، مطابق «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۸۰.

۲ - «اصول کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۸۱.

همان گونه که در آیه ۴۱ سوره «روم» می خوانیم: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**: «فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم، آشکار شد، تا نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده اند به آنها بچشانند، شاید باز گردند».

روشن است این درباره جوامع انسانی است، که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانی ها می شوند.

و در آیه ۱۱ سوره «رعد» آمده است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**: «خداوند، سرنوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی دهد مگر این که خویشان را تغییر دهند».

و امثال این آیات، که گواهی می دهد، در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد، که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند، برکات الهی شامل حال آنها می شود، و هرگاه فاسد شوند زندگی آنها به فساد می گراید.

و گاه، ممکن است این قضیه در مورد فرد انسان ها صادق شود و هر کس در مقابل گناهی که مرتکب می شود، به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقاتش، گرفتار گردد، همانطور که در آیه فوق آمده است. (۱)

به هر حال، ممکن است افرادی تصور کنند که می توانند از این قانون حتمی و سنت اجتناب ناپذیر الهی، بگریزند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «شما هرگز نمی توانید از چنگال قدرت خداوند در زمین فرار کنید» (در آسمان ها

نیز جائی برای شما نیست) (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ). (۱)

چگونه شما می توانید از حیطة قدرت و حاکمیت او بگریزید، در حالی که تمام عالم هستی، عرصه حکومت بلامنازع پروردگار است؟

و اگر تصور کنید، کسی می تواند به کمک شما بشتابد بدانید «غیر از خداوند، هیچ ولی و یآوری برای شما نیست» (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ).

فرق میان «ولی» و «نصیر»، ممکن است از این نظر باشد که «ولی» سرپرستی است برای جلب منفعت، و «نصیر» برای دفع مضرت، و یا این که «ولی» به کسی گفته می شود که مستقلاً به دفاع برخیزد، و «نصیر» کسی است که در کنار خود انسان قرار می گیرد و او را یاری می دهد. در حقیقت آیه اخیر ضعف و ناتوانی انسان را مجسم می کند، و آیه قبل عدالت و رحمت پروردگار را. (۲)

* * *

نکته ها:

۱ - مصائب شما از خود شما است!

این تصور برای بسیاری وجود دارد که گمان می کنند رابطه اعمال انسان با جزای الهی، همان رابطه قرار دادی است که شبیه آن در مورد قوانین دنیا و پاداش و کیفر آن، وجود دارد، در حالی که بارها گفته ایم: این ارتباط به یک نوع ارتباط تکوینی شبیه تر است تا ارتباط تشریعی و قراردادی، و به تعبیر دیگر پاداش ها و کیفرها بیشتر بازتاب طبیعی و تکوینی اعمال انسان ها است که دامن آنها را

۱ - «معجزین» از ماده «اعجاز» به معنی به عجز در آوردن است، اما این کلمه در بسیاری از آیات قرآن به

معنی «فرار کردن از حیطة قدرت الهی و از چنگال عذاب او» آمده است که لازمه معنی آن می باشد.

۲ - «فی ظلال»، جلد ۷، صفحه ۲۹۰.

می گیرد.

آیات فوق شاهد گویائی برای این واقعیت است.

در این زمینه، روایات زیادی در منابع اسلامی وارد شده که به گوشه ای از آن، برای تکمیل این بحث اشاره می کنیم:

۱ - در یکی از خطبه های «نهج البلاغه» آمده است: ما كان قوم قط في غص نعمة من عيش، فرال عنهم، إلا بدئوب اجترحوها، لأن الله ليس بظلام للعبيد، ولو أن الناس حين تنزل بهم النقم، و تزول عنهم النعم، فزغوا إلى ربهم بصدق من نياتهم، و وله من قلوبهم، كردد عليهم كل شارد، و أصلح لهم كل فاسد: «هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی، گرفته نشد، مگر به واسطه گناهایی که انجام دادند، زیرا خداوند هرگز به بندگانیش ستم روا نمی دارد، هرگاه مردم در موقع نزول بلاها و سلب نعمت ها با صدق نیت به پیشگاه خدا تضرع کنند، و با دل های پراشتیاق و آکنده از مهر خدا، از او درخواست جبران نمایند، مسلماً آنچه از دستشان رفته، به آنها باز می گرداند و هر گونه مفسده ای را برای آنها اصلاح می کند».(۱)

۲ - در «جامع الاخبار» حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: إن البلاء للظالم أذی، و للمؤمن إمتحان، و للأنبياء درجة و للأولياء كرامة: «بلاها برای ظالم تأذیب است، و برای مؤمنان امتحان، و برای پیامبران درجه، و برای اولیاء کرامت و مقام است».(۲)

این حدیث، شاهد گویائی است برای آنچه در مورد استثنای آیه، بیان کردیم.

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۸.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۱، صفحه ۱۹۸.

۳ - در حدیث دیگری در «اصول کافی» از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ، وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا، ابْتِلَاةٌ بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَهَا: «هنگامی که انسان گناهش افزون شود و اعمالی که آن را جبران کند نداشته باشد، خداوند او را گرفتار اندوه می کند، تا گناهانش را تلافی کند».(۱)

۴ - اصولاً در کتاب «اصول کافی» بابی برای این موضوع منعقد شده، و ۱۲ حدیث در همین زمینه در آن آمده است.

تازه همه اینها، غیر از گناهانی است که خداوند طبق صریح آیه فوق، مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد که آن نیز به نوبه خود بسیار است.

۲ - رفع یک اشتباه بزرگ

ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هر گونه مصیبتی دامنه‌شان را می گیرد، با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند: باید در برابر هر حادثه ناگواری تسلیم شد، و از این اصل آموزنده و حرکت آفرین قرآنی، نتیجه معکوس یعنی نتیجه تخدیری بگیرند، که این بسیار خطرناک است.

هیچ گاه قرآن نمی گوید: در برابر مصائب تسلیم باش، و در رفع مشکلات کوشش مکن، و تن به ظلم ها و ستم ها و بیماری ها بده، بلکه می گوید: اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاری ها بر تو چیره شد، بدان گناهی کرده ای که نتیجه و کفاره اش دامنات را گرفته، به اعمال گذشته ات بیندیش، و از گناهانت استغفار کن، و خویشتن را بساز و ضعف ها را اصلاح نما.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات، این آیه بهترین آیه قرآن معرفی شده به

۱ و ۲ - «اصول کافی»، جلد دوم کتاب «الایمان و الکفر» باب «تعجیل عقوبه الذنب»، حدیث

خاطر همین آثار تربیتی مهم آن است، و به خاطر سبک کردن بار انسان از سوی دیگر، و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار در قلب و جان او، از سوی سوم.

۳- اصحاب صفه چه کسانی بودند

کسانی که امروز به زیارت «مسجد النبی» (صلی الله علیه وآله) در «مدینه» می روند، در کنار مسجد و نزدیک قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) محلی را می بینند که از زمین کمی بلندتر است و اطراف آن را با حائل مختصری از بقیه مسجد، به طرز زیبا و دلپذیری جدا کرده اند بسیاری آن محل را برای انجام نماز و تلاوت قرآن انتخاب می کنند.

این محل، یاد آور «صفه» و سکوی سرپوشیده ای است که برای جمعی از غرباء، که اسلام را پذیرا شده بودند و جایی نداشتند، از سوی پیغمبر آماده شده بود. (۱)

توضیح این که: نخستین فرد غریبی که اسلام را پذیرفت و جایی در مدینه نداشت، جوانی از اهل «یمامه» بنام «جویر» بود که داستان ازدواج پر سر و صدایش با «ذلفاء» در تاریخ اسلام، از جالب ترین صحنه های مبارزه با فاصله های طبقاتی است.

چون «جویر»، جایی برای استراحت و سکنی نداشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او اجازه داد، شب ها در مسجد، بخوابد، بعداً که مسلمانان غریب فزونی یافتند، و همگی در مسجد سکنی گزیده بودند، و این امر، وضع مسجد را از هر جهت دچار اختلال می کرد، دستور داده شد که همه آنها را به خارج مسجد ببرند، و مسجد از هر نظر پاک و پاکیزه شود، و تمام درهائی که از خانه های اصحاب به

۱- «صفه» (بر وزن غصه) در لغت به معنی «اطاق تابستانی» است که با شاخه نخل پوشیده شده باشد.

سوی مسجد گشوده می شد، به فرمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بسته شد، جز در خانه علی و فاطمه زهراء(علیهما السلام).

در این هنگام، پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داد محلی را با شاخه درختان خرما، مسقف کنند، و غربا و فقیران مسلمین در آنجا، سکنی گزینند و خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) شخصاً از آنها سرکشی می کرد، و نان و خرما و مواد غذایی دیگر برای آنها می برد، و مسلمانان دیگر، نیز مراقب آنها بودند، و از طریق زکاة و انفاق های دیگری به آنها کمک می کردند.

آنها در جنگ های اسلامی شرکت می کردند، و مخلصانه جهاد می نمودند، بعضی از آیات قرآن در فضیلت آنها و صفا و پاکی و قداستشان، وارد شده است آنها به خاطر سکونت در آن «صفه» به «أَصْحَابُ الصُّفَّةِ» نامیده شده اند.

- ۳۲ وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ
- ۳۳ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
- ۳۴ أَوْ يُوقِظْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَ يَغْفُ عَنْ كَثِيرٍ
- ۳۵ وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ
- ۳۶ فَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ترجمه:

- ۳۲ - از نشانه های او کشتی هائی است که در دریا همچون کوه ها به نظر می رسند!
- ۳۳ - اگر او اراده کند، باد را ساکن می سازد تا آنها بر پشت دریا بی حرکت بمانند؛ در این نشانه هائی است برای هر صبرکننده شکرگزار!
- ۳۴ - یا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالی که سرنشینانش مرتکب شده اند نابود می سازد؛ و در عین حال بسیاری را می بخشد.
- ۳۵ - کسانی که در آیات ما مجادله می کنند بدانند هیچ گریزگاهی ندارند!
- ۳۶ - آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیاست، و آنچه نزد خداست برای کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می کنند بهتر و پایدارتر است.

تفسیر:

وزش بادهای منظم و حرکت کشتی ها از آیات اوست
بار دیگر، در این آیات به بیان نشانه های پروردگار، و دلائل توحید پرداخته، و بحثی را که در
این زمینه در آیات قبل آمده، ادامه می دهد.

در اینجا به سراغ مطلبی می رود که انسان ها در زندگی مادی خود با آن بسیار سر و کار
دارند، مخصوصاً ساحل نشینان و مسافران دریاها، می گوید: «از آیات و نشانه های خداوند،
کشتی هائی است همچون کوه ها که بر صفحه دریاها به حرکت در می آید» (وَمِنْ آيَاتِهِ
الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ).

«جوار» جمع «جاریه» توصیفی است برای «سفن» جمع «سفینه»، به معنی کشتی که برای
اختصار، از عبارت، حذف شده و اصولاً تکیه آیه، روی همین جریان و حرکت کشتی هاست،
و به همین دلیل، مخصوصاً این وصف موضوع سخن قرار گرفته.
و این که در لغت عرب به دختران جوان «جاریه» گفته می شود، به خاطر جریان نشاط جوانی
در تمام وجود آنها است.

«اعلام» جمع «علم» (بر وزن قلم) به معنی «کوه» است، ولی در اصل به معنی علامت و اثری
است که از چیزی خبر می دهد، مانند «علم الطريق» (نشانه راه) و «علم الجیش» (پرچم لشکر)
و مانند آن، و اگر به «کوه»، «علم» گفته می شود، به خاطر همین است که از دور نمایان است،
و گاه بر فراز آن آتشی می افروختند، تا نشانه ای برای رهگذران باشد، ولی بود و نبود آتش در
این نام گذاری تأثیری ندارد.

به این ترتیب، قرآن مجید در این آیه - همچون آیات متعدد دیگر - حرکت کشتی های
کوه پیکر را بر صفحه دریاها بر اثر وزش بادهای منظم، از نشانه های

خداوند می شمرد.

اگر زورق یا قایق کوچکی بر صفحه آب، به خاطر وزش باد، حرکت کند زیاد مهم نیست، مهم آن است که کشتی های کوه پیکر، با وزش امواج لطیف هوا با عده زیادی مسافر و بار فراوان، به حرکت در آیند، و هزاران کیلومتر راه را در میان دو نقطه بپیمایند، و به مقصد برسند.

راستی چه کسی اوقیانوس ها را با این وسعت و عمق و ویژگی های آب آفریده؟ چه کسی به چوب و مواد دیگری که کشتی را با آن شکل مخصوص می سازند، این خاصیت را بخشیده که بر صفحه آب ثابت بماند؟

و چه کسی به بادهای دستور داده است به صورت منظمی بر صفحه دریاها و اقیانوس ها بوزند که هر کس از هر نقطه به نقطه دیگری می خواهد برود بتواند از آن استفاده کند؟ همه جا، نظم نشانه عقل و دانش است و در اینجا نیز همین گونه است.

اصولاً، اگر نقشه هائی که دریانوردان از حرکت بادهای در اختیار دارند، و معلوماتی را که بشر درباره وزش بادهای، از قطبین زمین به سوی خط استوا، و از خط استوا به سوی دو قطب، و همچنین وزش های متناوب از سوی سواحل و خشکی ها به دریا، و از سوی دریا به خشکی، در نظر بگیرد، می داند چقدر این مسأله حساب شده است.

البته در عصر ما نیروی محرک کشتی ها موتورهای نیرومندی است که پروانه های کشتی را به حرکت در می آورد، ولی با این حال وزش بادهای در حرکت این کشتی ها نیز مؤثر است.

سپس، برای تأکید بیشتر می افزاید: «اگر خداوند اراده کند باد را ساکن می سازد، تا کشتی ها بر پشت دریا ساکن و متوقف شوند!» (إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلِلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ). و در پایان آیه، برای نتیجه گیری اضافه می کند: «در این نشانه هائی است برای هر کس که دارای مقام صبر و شکر است» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ). آری، در این حرکت بادهای، و جریان کشتی ها، و آفرینش دریاها، و نظام و هماهنگی مخصوصی که بر این امور حکم فرماست، نشانه های گوناگونی برای ذات پاک او است. می دانیم وزش بادهای، در درجه اول به خاطر تفاوت درجه حرارت در دو نقطه روی زمین است، زیرا هوا بر اثر حرارت منبسط می شود سپس به طرف بالا حرکت می کند، و به همین دلیل از یکسو فشار بر هوای اطراف می آورد و آنها را متحرک می سازد، و از سوی دیگر، هنگامی که به سمت بالا حرکت کند، جای خود را به هوای اطراف می دهد، اگر خداوند فقط این خاصیت انبساط را از آن بگیرد، سکون و سکوتی مرگبار بر آن حاکم می شود، و کشتی های بادبانی بی حرکت بر صفحه اقیانوس ها حیران و سرگردان می مانند. «صَبَّارٌ» و «شَكُورٌ» هر دو صیغه مبالغه اند، یکی فزونی صبر را می رساند، و دیگری فزونی شکر را.

تکیه بر این دو وصف، در آیه مورد بحث و چند مورد دیگر، از آیات قرآن مجید (۱)

۱ - ابراهیم، آیه ۵ - لقمان، آیه ۳۱ - سبأ، آیه ۱۹ و آیه مورد بحث.

این دو وصف، مجموعاً ترسیم گویائی از حقیقت ایمان است، چرا که مؤمن، در مشکلات و گرفتاری ها صبور، و در نعمت ها شکور است، لذا در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ: نِصْفٌ صَبْرٌ، وَ نِصْفٌ شُكْرٌ: «ایمان دو نیمه است، نیمی از آن صبر، و نیمی از آن شکر است» (۱).

به علاوه، مطالعه اسرار نظام آفرینش، از یکسو نیاز به صبر و حوصله و پشت کار و صرف وقت دارد، و از سوی دیگر انگیزه شکر منعم.

هرگاه این دو، دست به دست هم می دهند انسان را آماده برای مطالعه این آیات می سازند، و اصولاً مطالعه اسرار آفرینش خود یک نوع شکر است.

از سوی سوم، به هنگامی که انسان سوار بر کشتی می شود این دو وصف در او از هر زمان دیگر نمایان تر است، «صبر» در برابر حوادث و مشکلات دریا، و «شکر» به هنگام رسیدن به ساحل مقصود!

باز در آیه بعد، برای مجسم ساختن عظمت این نعمت الهی، می افزاید: «یا اگر بخواهد، این کشتی ها را به خاطر اعمالی که مسافران و سرنشینانش مرتکب شده اند، نابود و هلاک می سازد» (أَوْ يُوبِقْهُمْ بِمَا كَسَبُوا).

همان گونه که در آیات گذشته نیز، خواندیم بلاهائی که بر سر انسان وارد می شود، غالباً نتیجه اعمال خود او است.

ولی، با این حال لطف خداوند شامل حال انسان است «و بسیاری را می بخشد» (وَيَغْفِرُ عَنْ كَثِيرٍ).

که اگر نبخشد، هیچ کس جز معصومین و خاصان و پاکان، از مجازات الهی

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۵۰۶ - تفسیر صافی - فخر رازی و قرطبی ذیل آیه ۳۱
سوره لقمان.

مصون و برکنار نخواهد بود، چنان که در آیه ۴۵ سوره «فاطر» می خوانیم: وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى: «هر گاه خداوند مردم را به آنچه انجام داده اند مجازات می کرد، جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت ولی (به لطفش) آنها را تا سر آمد معینی مهلت می دهد».

آری، او می تواند بادهای را از حرکت باز دارد، تا کشتی ها در دل اقیانوس ها بی حرکت بمانند، و هم می تواند بادهای را تبدیل به طوفان های درهم پیچیده سازد، تا کشتی های کوه پیکر را درهم بکوبند، و همچون پر کاهی در میان امواج بغلطانند، ولی لطف عمیم او مانع این کار است.

«تا کسانی که در آیات ما مجادله می کنند، و به مخالفت و انکار برمی خیزند، بدانند هیچ پناهگاهی (جز ذات پاک خداوند) ندارند» (وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّخِصٍ). (۱)

آری، آنها کسانی نیستند که مشمول عفو خداوند شوند، چرا که آگاهانه به مخالفت برخاسته، و از روی عداوت و لجاج، به ستیزه جوئی ادامه می دهند، آنها از چشمه جوشان عفو و رحمتش ممنوعند، و از چنگال عذابش رهایی ندارند.

«محیص» از ماده «حِیَص» (بر وزن حیف) به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است، و از آنجا که «محیص» اسم مکان است، این

۱ - جمله «وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ...» بنا به گفته «زمخشری» در «کشاف» منصوب بودنش به خاطر عطف

بر تعلیل محذوفی است، و در تقدیر چنین است: لَيَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ...: «هدف آن است که

خداوند از این گروه انتقام گیرد و هدف این است که مجادله کنندگان بدانند راه نجاتی نیست».

کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید. (۱)

در آخرین آیه مورد بحث، روی سخن را به همگان کرده، می گوید: «آنچه به شما عطا شده، متاع زودگذر زندگی دنیای فانی است» (فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). مبدا شما را فریب دهد و غافل سازد، و تصور کنید، همیشه در اختیار شما است، برقی است می جهد و به زودی خاموش می شود، شعله ای است در برابر باد، و حبابی است بر سطح آب، و غباری است در مسیر طوفان، «ولی پاداش ها و مواهبی که نزد خدا است بهتر و پایدارتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند» (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

اگر بتوانید این متاع زودگذر زندگی پست و محدود جهان ماده را، با آن سرمایه جاودان مبادله کنید، تجارتی پر سود نصیب شما شده، و موفقیتی است بی نظیر! چرا که مواهب این جهان، هرگز خالی از دردسر نیست، همیشه در کنار هر گل خاری، و در کنار هر نوش نیشی است، در حالی که پاداش الهی خیر خالص و خالی از هر گونه ناملایمات است.

از سوی دیگر، این مواهب هر چه هست زودگذر است، اما آنها پایدار و جاودانی است، کدام عقل اجازه می دهد که انسان از چنین معامله پرسودی صرف نظر کند یا گرفتار غرور و غفلت شود، و زرق و برق ها او را بفریبد؟!

۱ - در جلد دهم تفسیر نمونه، صفحه ۳۲۵ این کلمه از ماده «محص» ذکر شده که باید اصلاح شود.

لذا در آیه ۳۸ سوره «توبه» نیز می خوانیم: *أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ*: «ای کسانی که از جهاد سر باز می زنید) آیا به زندگی دنیا در مقابل آخرت راضی شده اید، با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی است؟!»
 اصولاً «الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (با توجه به وصفی که دارد) اشاره به زندگی پائین و پست است، بدیهی است، متاع و وسائل بهره گیری از چنین زندگی مثل خود آن بی ارزش خواهد بود.
 لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: *وَاللَّهِ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ أَنْ يَجْعَلَ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ هَذِهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمِ تَرْجِعُ؟*: «به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که یکی از شما انگشت خود را به دریا زند و سپس بیرون آورد، باید دید چه مقدار آب دریا را با آن برداشته است»؟! (۱)

قابل توجه این که، در این آیه تکیه روی مسأله «ایمان و توکل» شده است این به خاطر آن است که امید به پاداش های الهی، برای کسانی است که علاوه بر ایمان، کار خود را به او تفویض کرده و تسلیم اراده او هستند، چرا که توکل واگذاری کار خویش و تفویض امر است، نقطه مقابل این گروه، کسانی هستند که بر اثر «حب دنیا» و دلبستگی به متاع زودگذر آن، به مجادله در آیات خداوند برمی خیزند، و حقایق را زیر پا می گذارند، و به این ترتیب آیه اخیر شبیه تعلیل برای آیه ما قبل از آن است که سخن از مجادله کنندگان در آیات الهی می گفت.

۳۷ وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ

۳۸ وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ

۳۹ وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ

۴۰ وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

ترجمه:

۳۷ - همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند، و هنگامی که خشمگین می‌شوند عفو می‌کنند.

۳۸ - و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می‌دارند و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می‌کنند.

۳۹ - و کسانی که هر گاه ستمی به آنها رسد یاری می‌طلبند!

۴۰ - کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن؛ و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست؛ خداوند ظالمان را دوست ندارد!

تفسیر:

اهل ایمان تسلیم ظلم نمی شوند!

این آیات، ادامه بحثی است که در آیات گذشته، درباره پاداش الهی نسبت به مؤمنان متوکل آمده بود.

به این ترتیب که، بعد از وصف «ایمان و توکل» که هر دو جنبه قلبی دارد، به هفت قسمت از «برنامه های عملی آنها» چه در جنبه نفی، چه در جنبه اثبات، چه از نظر فردی، و چه اجتماعی، چه مادی و چه معنوی، اشاره می کند، برنامه ای که بیانگر ارکان یک جامعه سالم با حکومت صالح و قدرتمند است.

جالب این که این آیات، ظاهراً در «مکه» نازل شده است، در آن روزی که هنوز جامعه اسلامی شکل نگرفته بود، و حکومت اسلامی وجود نداشت ولی این آیات نشان می دهد، که از همان روز، بینش صحیح اسلامی در این زمینه ها توسط این آیات به مسلمانان داده می شد، چرا که آنها در دوران «مکه» تحت آموزش پی گیر و مستمر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، به منظور آمادگی برای ساختن جامعه آینده اسلامی قرار داشتند.

نخستین وصف را از پاک سازی شروع می کند، می فرماید: «پاداش الهی و آنچه نزد خدا است، برای کسانی بهتر و پایدارتر است که از گناهان بزرگ و اعمال زشت و ننگین اجتناب می ورزند» (وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ). (۱)

«کبائر» جمع «کبیره» به معنی گناهان بزرگ است، اما این که معیار کبیره

۱ - «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ» به اعتقاد غالب مفسرین، عطف بر «الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه قبل می باشد،

هر چند

بعضی احتمال داده اند مبتدائی است که خبر آن محذوف شده (و در تقدیر چنین است: «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ... لَهُمْ مَثَلٌ ذَلِكَ مِنَ الثَّوَابِ» ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

بودن، چیست؟ بعضی آن را به گناهانی تفسیر کرده اند که در متن قرآن وعده عذاب الهی نسبت به آن داده شده، و گاه به گناهانی که موجب حد شرعی است. بعضی نیز، احتمال داده اند که اشاره به بدعت ها و ایجاد شبهات اعتقادی در اذهان مردم بوده باشد.

ولی، چنان که قبلاً هم گفته ایم، اگر به معنی لغوی «کبیره» باز گردیم، «کبیره» هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است، یکی از نشانه های اهمیت آن این است که، در قرآن مجید در مورد آن وعده عذاب آمده، و به همین جهت در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز «کبائر» به این صورت تفسیر شده: أَلَّتِي أُوجِبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ: «گناهان کبیره، گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است». (۱)

روی این حساب، اگر اهمیت و عظمت گناهی از طرق دیگر نیز کشف شود، عنوان گناه کبیره به خود می گیرد.

«فواحش» جمع «فاحشه»، به معنی اعمال بسیار زشت و ناپسند است، ذکر این تعبیر بعد از «کبائر»، به اصطلاح از قبیل ذکر خاص بعد از عام می باشد، و در حقیقت، بعد از بیان اجتناب مؤمنان راستین از همه گناهان کبیره، روی گناهان زشت و ننگین، تکیه بیشتری شده است تا اهمیت آن را آشکار سازد.

به این ترتیب، نخستین نشانه های ایمان و توکل، پرهیز و اجتناب از گناهان کبیره است، چگونه ممکن است انسان دعوی ایمان و توکل بر خدا کند، در حالی که آلوده انواع گناهان است و قلب او لانه ای از لانه های شیطان؟!

در توصیف دوم، که آن نیز، جنبه پاک سازی دارد درباره تسلط بر نفس به

هنگام خشم و غضب، که بحرانی ترین حال انسان است، سخن می گوید، و می فرماید: «آنها کسانی هستند که به هنگام غضب عفو می کنند» (وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ). نه تنها در موقع غضب زمام اختیار از کفشان ربوده نمی شود، و دست به اعمال زشت و جنایات نمی زنند، بلکه با آب عفو و غفران، قلب خود و دیگران را از کینه ها شستشو می دهند.

و این صفتی است که، جز در پرتو ایمان راستین، و توکل بر حق، پیدا نمی شود. جالب این که: نمی گوید، آنها غضب نمی کنند، چرا که این جزء طبیعت انسان است و در بعضی موارد، یعنی در آنجا که برای خدا، و در راه احقاق حق مظلومان باشد، ضرورت دارد، بلکه می گوید: آنها به هنگام غضب، آلوده گناه نمی شوند، سهل است به سراغ عفو و غفران می روند، و باید هم چنین باشد، چگونه انسان می تواند در انتظار عفو الهی به سر برد، در حالی که خود کینه توز و انتقام جو است، و به هنگام غضب هیچ قانونی را به رسمیت نمی شناسد؟!

و اگر می بینیم در اینجا مخصوصاً روی مسأله «غضب»، تکیه شده، به خاطر آن است که این حالت آتش سوزانی است که در درون جان انسان شعله ور می شود، و بسیاری از کسانی که قادر بر مهار کردن نفس در آن حالت نیستند، ولی مؤمنان راستین هرگز تسلیم خشم و غضب نمی شوند.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ، وَ إِذَا رَهَبَ، وَ إِذَا غَضِبَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ: «کسی که به هنگام شوق و علاقه، و به هنگام ترس و وحشت، و هنگام خشم و غضب، مالک نفس خویش باشد

خداوند بدن او را بر آتش دوزخ، حرام می کند» (۱).

آیه بعد، به سومین تا ششمین اوصاف آنها اشاره کرده، می فرماید:

«آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده، و فرمان های او را از جان و دل پذیرفته اند» (وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ).

«و نماز را برپا داشته اند» (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ).

«و کار آنها به طریق شوری و مشورت در میان آنها صورت می گیرد» (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ) (۲).

«و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در راه خداوند انفاق می کنند» (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).

در آیه گذشته، سخن از پاک سازی وجودشان از گناهان و غلبه بر خشم و غضب بود، اما در آیه مورد بحث سخن از بازسازی وجودشان در جنبه های مختلف است که از همه مهم تر، اجابت دعوت پروردگار و تسلیم در برابر فرمان او است، مطلبی که همه نیکی ها و خوبی ها و اطاعت اوامر الهی در آن جمع است، آنها با تمام وجود در برابر فرمانش، تسلیم اند، و در مقابل اراده او از خود اراده ای ندارند، و باید چنین باشد؛ چرا که بعد از پاک سازی قلب و جان از آثار

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۸۳.

۲ - «شوری» هر گاه مصدر و به معنی «مشاورت» بوده باشد، باید در آیه فوق کلمه «ذو» در تقدیر گرفته

شود «أَمْرُهُمْ ذُو شُورَى بَيْنَهُمْ» آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند، و یا حمل بر مبالغه و تأکید شود،

زیرا ذکر «مصدر» به جای «وصف» معمولاً همین معنی را می رساند، ولی اگر «شوری»، به معنی کاری که

در آن مشورت می شود بوده باشد آنچنان که «راغب» در «مفردات» گفته «الْأَمْرُ الَّذِي يُتَشَاوَرُ فِيهِ» دیگر

نیازی به تقدیر نیست (دقت کنید).

گناه که موانع راه حقند، تسلیم و اجابت قطعی است. ولی، از آنجا که در میان اوامر الهی، مسائل بسیار مهمی وجود دارد که بالخصوص، باید انگشت روی آن گذاشت، چند موضوع مهم را به دنبال آن یادآور می شود، که مهم ترین آنها «نماز» است، نمازی که ستون دین، پیوند خلق و خالق، مربی نفوس، معراج مؤمن و نهی کننده از فحشاء و منکر است.

بعد از آن، مهم ترین مسأله اجتماعی همان اصل «شوری» است که بدون آن همه کارها ناقص است، یک انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد، نسبت به مسائل مختلف تنها از یک یا چند بُعد می نگرد، و لذا ابعاد دیگر بر او مجهول می ماند، اما هنگامی که مسائل در «شوری» مطرح گردد، و عقل ها و تجارب و دیدگاه های مختلف، به کمک هم بشتابند، مسائل کاملاً پخته و کم عیب و نقص می گردد، و از لغزش دورتر است.

لذا در حدیث پر معنایی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِنَّهُ مَا مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ: «احدی در کارهای خود مشورت نمی کند مگر این که به راه راست و مطلوب هدایت می شود».

قابل توجه این که: تعبیر در اینجا به صورتی است که آن را یک برنامه مستمر مؤمنان می شمرد، نه تنها در یک کار زودگذر و موقت، می گوید همه کارهای آنها در میانشان به صورت «شوری» است، و جالب این که خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) با این که عقل کل بود و با مبدأ وحی، ارتباط داشت، در مسائل مختلف اجتماعی و اجرایی، در جنگ و صلح و امور مهم دیگر، به مشورت با یاران می نشست، و حتی گاه نظر آنها را ترجیح می داد، با این که مشکلاتی از این ناحیه حاصل می شد، تا الگو و اسوه ای برای مردم باشد، چرا که برکات مشورت، از زیان های احتمالی آن به مراتب بیشتر است.

درباره اهمیت «مشورت» و «شرائط شوری» و «اوصاف کسانی که باید مورد مشورت قرار گیرند» و «وظیفه مشاور» بحث های مشروحی در ذیل آیه ۱۵۹ سوره «آل عمران» داشتیم (جلد ۳ صفحه ۱۴۲ به بعد) که نیازی به تکرار آن نمی بینیم، اما چند موضوع را باید در اینجا اضافه کنیم:

الف: «شوری» منحصرأ در مورد کارهای اجرائی و شناسائی موضوعات است نه درباره احکام، که تنها باید از مبدأ وحی و از کتاب و سنت گرفته شود، تعبیر به «أمرُهُمْ» (کارشان) نیز ناظر به همین معنی است؛ چرا که احکام کار مردم نیست، کار خدا است. بنابراین، اگر بعضی از مفسران مانند «آلوسی» دامنه آن را توسعه داده اند و احکام را در آنجا که نص خاصی در آن وارد نشده، مشمول آن شمرده اند، بی اساس است به خصوص این که، ما معتقدیم هیچ امری در اسلام نیست، مگر این که نص عام یا خاصی در مورد آن صادر شده است، و گرنه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۱) «اصول فقه» در مورد بطلان اجتهاد به معنی قانون گذاری در اسلام مطالعه کرد).

ب: بعضی از مفسران، گفته اند: شأن نزول جمله «أمرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در مورد «انصار» است، و این یا به خاطر آن است که آنها حتی قبل از اسلام کارهایشان بر اساس «شوری» بود، و یا اشاره به آن گروهی از «انصار» است که قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آوردند، و در «عقبه» با او بیعت کردند، و از حضرتش دعوت به «مدینه» نمودند (چون این سوره «مکی» است و آیات فوق نیز ظاهراً در «مکه» نازل شده).

ولی، به هر حال، آیه مخصوص شأن نزولش نیست و یک برنامه عمومی و همگانی را بیان می کند.

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم، آنجا که فرمود: لَا ظَهْرَ كَالْمُشَاوَرَةِ وَالْإِسْتِشَارَةِ عَيْنُ الْهُدَايَةِ: «هیچ پشتیبان و تکیه گاهی همچون مشورت نیست و مشورت عین هدایت است» (۱).

این نکته، نیز قابل توجه است، آخرین توصیفی که در این آیه مطرح شده تنها انفاق در مسائل مالی را بیان نمی کند، بلکه انفاق از تمام آنچه خداوند روزی داده است، از مال، از علم، از عقل و هوش و تجربه، از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چیز.

در توصیف دیگر، که هفتمین توصیف مؤمنان راستین است می فرماید: «و کسانی که هر گاه ستمی به آنان رسد، تسلیم ظلم نمی شوند و از دیگران یاری می طلبند» (وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ).

ناگفته پیداست، در برابر وظیفه «انتصار» در مقابل ستم، دیگران نیز وظیفه یاری کردن دارند، چرا که یاری طلبیدن، بدون یاری کردن لغو و بیهوده است، در حقیقت هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد بر آوردن است، و هم مؤمنان دیگر، موظف به پاسخگوئی او هستند، همان گونه که در آیه ۷۲ سوره «انفال» می خوانیم: وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ: «هر گاه آنها از شما برای حفظ دین خود یاری بطلبند بر شما است که آنها را یاری کنید».

این برنامه مثبت و سازنده، به ظالمان هشدار می دهد که اگر دست به ستم

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۴۲۵ (باب ۲۱ از ابواب احکام العشرة) - جلد ۱۲،

صفحه ۴۰، باب ۲۱

باب استحباب المشاوره اصحاب الرأي (چاپ آل البيت).

بیالایند، مؤمنان ساکت نمی‌نشینند، و در برابر آنها به پا می‌خیزند، و هم به مظلومان اعتماد می‌بخشد، که اگر استغاثه کنند دیگران به یاری آنها می‌شتابند.

«يَتَنَصِّرُونَ» از ماده «نَصَرَ» به معنی یاری طلبیدن است، ولی بعضی آن را به معنی «تَنَصَّرُ» (به یاری یکدیگر شتافتن) تفسیر کرده‌اند، ولی نتیجه هر دو با توجه به توضیحی که دادیم یکی است.

به هر حال، وظیفه هر مظلومی این است که اگر به تنهایی قادر بر دفع ظلم و ستم نیست، سکوت نکند، و با استفاده از نیروی دیگران، به مقابله با ظلم قیام نماید، و وظیفه همه مسلمانان است که به ندای او پاسخ مثبت دهند.

ولی، از آنجا که یاری کردن یکدیگر، نباید از مسیر عدالت خارج شود، و به انتقام جوئی، و کینه توزی، و تجاوز از حد، منتهی گردد، در آیه بعد فوراً آن را مشروط ساخته، می‌افزاید: توجه داشته باشید «کیفر بدی، مجازاتی همانند آن است» (وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا).

مبادا به خاطر این که بعضی از دوستان شما، مورد ستم واقع شده‌اند از حد بگذرانید، و خود مبدل به افراد ظالمی شوید، به خصوص این که در جوامعی همچون جامعه عرب، در آغاز اسلام احتمال تجاوز از حد، به هنگام پاسخ گفتن به ظلم، احتمال قابل توجهی بوده، و می‌بایست حساب یاری مظلوم، از انتقام جوئی جدا شود.

البته، کار ظالم باید «سیئه» و بدی نامیده شود، اما کیفر او مسلماً «سیئه» نیست، و اگر در آیه از آن تعبیر به «سیئه» شده، در واقع به خاطر قرینه مقابله است، یا این که از دیدگاه ظالم که مجازات می‌شود «سیئه» می‌باشد. این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر از آن به «سیئه» به خاطر این است که مجازات آزار و

ایذاء است و آزار و ایذاء ذاتاً بد است، هر چند به هنگام قصاص و کیفر ظالم، کار خوبی محسوب می شود.

این شبیه تعبیری است که در آیه ۱۹۴ سوره «بقره» آمده است: *فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ: «هر کس به شما تعدی کند، به مانند آن بر او تعدی کنید، و از خدا بپرهیزید (و زیاده روی نکنید)».*

ولی به هر حال، این تعبیر می تواند مقدمه ای باشد برای دستور عفو که در جمله بعد آمده، گوئی می فرماید: مجازات هر چه باشد یک نوع آزار است، و اگر طرف پشیمان شده باشد، شایسته عفو است.

در این گونه موارد عفو کنید چرا که: «هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او بر خداست» (*فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ*).

درست است که حقی از او ضایع شده، و در مقابل، ظاهراً چیزی نگرفته، اما به خاطر گذشتی که از خود نشان داده، گذشتی که مایه انسجام جامعه و کم شدن کینه ها و افزایش محبت و موقوف شدن انتقام جوئی و آرامش اجتماعی است، خداوند بر عهده گرفته که پاداش او را از فضل بی پایانش مرحمت کند، و چه تعبیر جالبی است تعبیر «عَلَى اللَّهِ»، گوئی خداوند خود را مدیون چنین کسی می داند، و می گوید اجرش بر عهده من است!

و در پایان آیه، می فرماید: «خداوند قطعاً ظالمان را دوست ندارد» (*إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ*).

این جمله ممکن است اشاره به چند نکته باشد:

نخست این که: دستور عفو، به خاطر این است که در صورت قصاص و کیفر گاه انسان نمی تواند خود را دقیقاً کنترل کند، و از حد می گذراند، و در صف ظالمان قرار می گیرد.

دیگر این که، اگر دستور عفو داده شده نه به معنی دفاع از ظالمان است، چرا که خداوند ظالمان را هرگز دوست نمی دارد، بلکه هدف هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی است.

سوم این که، کسانی شایسته عفوند که از مرکب ظلم پیاده شوند، و از گذشته خود نادم گردند، و در مقام اصلاح خویش بر آیند، نه ظالمانی که عفو، آنها را جسورتر و جری تر می کند. و به تعبیر روشن تر، عفو و مجازات هر کدام جای ویژه ای دارد، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام دارد، و اگر می بخشد، از موضع ضعف نیست، این عفو سازنده است، هم برای مظلوم پیروز، چرا که به او تسلط بر نفس و صفای دل می بخشد، و هم برای ظالم مغلوب، که او را به اصلاح خویش وای می دارد.

و کیفر و انتقام و مقابله به مثل، در جایی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده، و مظلوم، پایه های قدرت خود را محکم نکرده، و عفو از موضع ضعف است، اینجاست که باید اقدام به مجازات کند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٌ مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَقَالَ مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؟ فَيَقَالُ: الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ! «هنگامی که روز قیامت می شود، کسی (از سوی خداوند) ندا می دهد هر کس اجر او بر خدا است، وارد بهشت شود، گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در جواب به آنها می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنها بدون حساب داخل بهشت

می شوند».(۱)

این حدیث، در حقیقت نتیجه ای است که از آخرین آیه مورد بحث، گرفته شده و خط اصیل اسلام، همین است.

- ۴۱ وَ لَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ
 ۴۲ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَتَّعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
 الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 ۴۳ وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

ترجمه:

- ۴۱ - و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست.
 ۴۲ - ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند؛ برای آنان عذاب دردناکی است!
 ۴۳ - اما کسانی که شکیبائی و عفو کنند، این از کارهای پرارزش است!

تفسیر:

یاری طلبیدن عیب نیست، ظلم کردن عیب است
 این آیات، در حقیقت تأکید و توضیح و تکمیلی است برای آیات گذشته، در زمینه انتصار، و مجازات ظالم، و عفو و گذشت در موارد مناسب، و هدف از آن این است که مجازات و انتقام گرفتن از ظالم حق مظلوم است، و هیچ کس حق ندارد مانعی بر سر راه او ایجاد کند، در عین حال هر گاه مظلوم، پیروز و مسلط بر ظالم شد، اگر صبر کند و انتقام نگیرد، فضیلت بزرگی خواهد بود.

نخست می فرماید: «کسانی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبند ایرادی بر آنها

نیست» (وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ). (۱)
 نه کسی حق دارد مانع از این کار شود، و نه او را ملامت و سرزنش و مجازات کند، و نه در یاری کردن چنین مظلومی، تردید به خود راه دهد، چرا که انتصار و استمداد حق مسلم هر مظلومی است، و یاری مظلومان وظیفه هر انسان آزاده و بیداری.

«مجازات و کیفر، تنها از آن کسانی است که به مردم ستم می کنند، و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند» (إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).
 آنها علاوه بر کیفر و مجازات در دنیا، «در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

در این که در میان جمله «يُظْلِمُونَ النَّاسَ» و جمله «يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» چه تفاوتی است؟ بعضی از مفسران جمله اول را اشاره به مسأله «ظلم و ستم» و دوم را به «تکبر و خود برتربینی» دانسته اند. (۲)

بعضی دیگر، جمله اول را ناظر به «ظلم» و دوم را به «قیام بر ضد حکومت اسلامی» ذکر کرده اند.

«بَغْي» در اصل به معنی کوشش و تلاش برای به دست آوردن چیزی است، ولی بسیار می شود، به کوششهایی که برای غصب حق دیگران، و تجاوز از حدود و حقوق الهی صورت می گیرد، نیز اطلاق می شود، بنابراین «ظلم» مفهوم خاص دارد، و «بَغْي» مفهوم عام، و هر گونه تعدی و تجاوز از حقوق الهی را شامل

۱ - تعبیر به «ظلمه» از قبیل اضافه مصدر به مفعول است.

۲ - تفسیر «کشاف»، «روح المعانی» و «روح البیان» ذیل آیات مورد بحث.

می شود.

تعبیر «بَغَيْرِ الْحَقِّ»، نیز تأکیدی برای این معنی است، و به این ترتیب، جمله دوم، از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است.

در آخرین آیه مورد بحث، باز به سراغ مسأله صبر و شکیبائی و عفو می رود تا بار دیگر بر این حقیقت تأکید کند که، حق انتقام گیری و قصاص و کیفر برای مظلوم در برابر ظالم، هرگز مانع از مسأله گذشت و عفو و بخشش نیست، می فرماید: «اما کسانی که شکیبائی کنند، و طرف را مورد عفو قرار دهند، این از کارهای پر ارزش است» (وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ). (۱)

«عَزَمَ» در اصل به معنی «تصمیم بر انجام کاری» است، و به اراده محکم اطلاق می شود، تعبیر به «عَزَمِ الْأُمُورِ» ممکن است اشاره به این باشد که، این از کارهایی است که، خداوند به آن فرمان داده و هرگز نسخ نمی شود، و یا از کارهایی است که انسان باید نسبت به آن عزم راسخ داشته باشد، و هر یک از این دو معنی باشد دلیل بر اهمیت این کار است.

قابل توجه این که، مسأله «صبر» قبل از «غفران» ذکر شده، چرا که اگر صبر و شکیبائی نباشد، کار به عفو و گذشت منتهی نمی شود، زمام نفس از دست انسان بیرون می رود، و روی انتقام پافشاری می کند.

بار دیگر، این حقیقت را یادآور می شویم که، عفو و غفران در صورتی مطلوب است که از موضع قدرت باشد، و طرف نیز از آن حسن استفاده نماید، تعبیر «مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» نیز ممکن است همین معنا را تأکید کند، چرا که

۱ - «لام» در «لَمَنْ صَبَرَ» لام قسم و در «لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» لام تأکید است و هر دو بیانگر

اهمیت این دستور

الهی، یعنی «عفو» است.

تصمیم گیری در زمینه ای است که انسان قادر و توانا بر انجام امری باشد، به هر حال عفوئی که جنبه تحمیلی از سوی ظالم داشته باشد، و یا او را در عملش جری تر و جسورتر سازد، هرگز مطلوب نیست.

در بعضی از روایات، آیات فوق به قیام حضرت مهدی (عج) و انتقام او و یارانش از ظالمان و مفسدان در ارض، تفسیر شده، و همان گونه که کراراً گفته ایم این گونه تفسیرها، از قبیل بیان مصداق واضح و روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست. (۱)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۸۵ (از تفسیر علی بن ابراهیم).

- ۴۴ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ
- ۴۵ وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ
- ۴۶ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ

ترجمه:

- ۴۴ - کسی را که خدا گمراه کند، ولی و یاورى بعد از او نخواهد داشت؛ و ظالمان را (روز قیامت) مى بینى هنگامى که عذاب الهى را مشاهده مى کنند مى گویند: «آیا راهى به سوى بازگشت (و جبران) وجود دارد؟!»
- ۴۵ - و آنها را مى بینى که بر آتش عرضه مى شوند در حالى که از شدت مذلت خاشعند، و زیر چشمتى (به آن) نگاه مى کنند؛ و کسانی که ایمان آورده اند مى گویند: «زیان کاران واقعی آنانند که خود و خانواده خویش را روز قیامت از دست داده اند؛ آگاه باشید که ظالمان (آن روز) در عذاب دائمند!»
- ۴۶ - آنها جز خدا اولیاء و یاورانى ندارند که یاریشان کنند؛ و هر کس را خدا گمراه سازد؛ هیچ راه نجاتى برای او نیست!

تفسیر:

آیا راه بازگشتی وجود دارد؟

در آیات گذشته، سخن از ظالمان و بیدادگران و متجاوزان بود، آیات مورد بحث، به سرانجام کار این گروه و گوشه هائی از مجازات های آنان اشاره می کند.

نخست آنها را از گمراهانی می شمرد که، هیچ ولی و سرپرستی ندارند، می فرماید: «کسی را که خدا گمراه کند، ولی و یآوری بعد از او نخواهد داشت» (وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ).

برای آنها که آشنا به تعبیرات قرآن در زمینه هدایت و ضلالتند، این مطلب کاملاً روشن است که نه هدایت جنبه اجباری دارد، نه ضلالت، بلکه نتیجه مستقیم اعمال انسان ها است، گاه انسان کاری انجام می دهد که خدا توفیقش را از او سلب کرده و نور هدایت را از قلب او می گیرد، و او را در ظلمات گمراهی رها می سازد. این عین اختیار است، همان گونه که اگر کسی به خاطر اصرار در شرب خمر، گرفتار انواع بیماری ها شد، این اثرات شوم مطلب ناخواسته ای نبوده، با دست خودش آن را فراهم ساخته، کار خداوند تسبیب اسباب و بخشیدن اثر به اشیاء است، و به همین جهت گاه نتیجه ها را به او نسبت می دهند. (۱)

به هر حال، این یکی از دردناک ترین مجازات های این ظالمان است، سپس می افزاید: «ظالمان را در روز قیامت می بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می کنند، سخت پشیمان می شوند، و می گویند: آیا راهی به سوی بازگشت و جبران این بدبختی ها وجود دارد؟! (وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ).

۱ - شرح مبسوطی در این زمینه در جلد نوزدهم ذیل آیه ۳۶ سوره زمر آورده ایم.

بارها قرآن مجید از تقاضای بازگشت کافران و ظالمان سخن گفته، که گاه، در آستانه مرگ است، مانند آنچه در آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره «مؤمنون» آمده: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ؛ «زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید، شاید در آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم، عمل صالحی انجام دهم».

و گاه در قیامت است، در آن هنگامی که در کنار دوزخ قرار می گیرند، مانند: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ يُوقَفُوْا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: «اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش ایستاده اند و می گویند: ای کاش! به دنیا باز می گشتیم، و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان بودیم».(۱)

ولی، این تقاضا به هر صورت باشد، با پاسخ منفی روبرو خواهد شد، چرا که بازگشت امکان پذیر نیست، و این یک سنت غیر قابل تغییر الهی است، همان گونه که انسان از پیری به جوانی، و از جوانی به کودکی، و از کودکی به عالم جنین باز نمی گردد، سیر فقهرائی از عالم برزخ و آخرت به دنیا نیز، امکان پذیر نیست.

آیه بعد سومین مجازات این گروه را چنین بیان می کند: «در آن روز، آنها را می بینی که بر آتش عرضه می شوند، در حالی که از شدت مذلت خاشعند، و زیر چشمی و مخفیانه به آن نگاه می کنند» (وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيِّ). (۲)

۱ - انعام، آیه ۲۷.

۲ - «طَرْف» (بر وزن برف) مصدر است و به معنی گردش چشم می باشد، و «طَرْفَةُ الْعَيْنِ» یعنی - یک

گردش چشم - ضمناً ضمیر در «علیها» به عذاب باز می گردد درست است که «عذاب»، مذکر است ولی چون

در اینجا به معنی نار و جهنم می باشد، ضمیر مؤنث به آن بازگشته است.

حالت وحشت و اضطراب شدیدی بر تمام وجودشان حاکم است، و ذلت و تسلیم سر تا پای آنها را فرا گرفته، و دیگر، خبری از آن همه گردن کشی و ستیزه جوئی و طغیان و ظلم و استبداد و ایذاء و آزار مظلومان نیست، و زیر چشمی به آتش دوزخ می نگرند! این، ترسیمی است از حالت کسی که شدیداً از چیزی می ترسد، و نمی خواهد آن را با تمام چشمش ببیند، و در عین حال نمی تواند از آن غافل بماند، ناچار پیوسته مراقب آن است اما با گوشه چشم!

بعضی از مفسران گفته اند: «طَرَفِ خَفِی» در این جا، به معنی نگاه کردن آنها با چشم نیم باز است؛ چرا که از شدت وحشت، قدرت بر گشودن چشم ندارند، یا چنان وارفته و بی رمقند، که حتی حال گشودن چشم را به طور کامل ندارند!

هنگامی که حال انسان قبل از ورود در آتش، چنین باشد، چه بر او خواهد گذشت هنگامی که وارد دوزخ شود، و در میان عذاب دردناکش قرار گیرد؟!

آخرین مجازاتی که در اینجا بیان شده، شنیدن ملامت و سرزنش دردناک مؤمنان است، چنان که در پایان آیه آمده است: «کسانی که ایمان آورده اند می گویند: زیانکاران واقعی، آنها هستند که سرمایه های جان و خانواده خود را در روز قیامت از دست داده، و زیان کرده اند» (وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

چه زبانی از این بالاتر، که انسان هستی خویشان را از دست دهد، و سپس همسر و فرزند و بستگان خود را، و در درون عذاب الهی گرفتار آتش حسرت و فراق نیز بشود.

سپس می افزایند: «ای اهل محشر! همه بدانید! که ظالمان و ستمگران امروز در عذاب دائم خواهند بود» (أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ).

عذابی که امید قطع آن نیست، و زمانی و مدتی برای آن تعیین نشده، عذابی که درون جان، و بیرون تن همه را می سوزاند!

بعید نیست، گوینده این سخن مؤمنانِ کامل الایمان، و در صف اول، انبیاء و اولیاء و پیروان خاص آنها باشند، چرا که آنها از گناه پاکند و سرافرازند، و حق دارند چنین سخنانی را در آنجا بگویند، آنها مظلومانی هستند که از دست این ظالمان ناراحتی بسیار دیده اند، و جای آن دارد که در آن روز گوینده چنین سخنانی باشند (در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این معنی اشاره شده است). (۱)

توجه به این نکته نیز، لازم است که «عذاب جاویدان» برای این ظالمان، قرینه بر این است که منظور از آن، کافرانند، همان گونه که در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر آمده است: وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «کافران ظالمانند».

آیه بعد، نیز گواه بر این حقیقت است که، می گوید: «آنها اولیاء و یاورانی ندارند که آنان را یاری کنند و عذاب الهی را از آنها دفع نمایند» (وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

آنها رشته های ارتباط خود را با بندگان خالص، با انبیاء و اولیاء بریده اند، لذا در آنجا یار و یآوری ندارند، قدرت های مادی نیز، در آنجا همه از کار می افتد، و به همین دلیل، تک و تنها در برابر عذاب الهی قرار می گیرند.

و برای تأکید این معنی در پایان آیه می افزاید: «هر کس را خداوند گمراه سازد، راه نجاتی برای او نیست» (وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ).

در آیات قبل، خواندیم: «وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ» در آنجا نفی «ولی و سرپرست» می‌کند، و در اینجا نفی «راه نجات» چرا که برای رسیدن به مقصد، هم باید «راهی» باشد و هم «راهنمایی» اما این گمراهان هم از آن محرومند و هم از این.

- ۴۷ استَجِیْبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ
مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ
- ۴۸ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا
أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرَحَّ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ
- ۴۹ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ
يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ
- ۵۰ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنِثَاءً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

ترجمه:

- ۴۷ - اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آن که روزی فرا رسد که بازگشتی برای آن
در برابر اراده خدا نیست؛ و در آن روز، نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی!
- ۴۸ - و اگر روی گردان شوند (غمگین مباش)، ما تو را حافظ آنان (و مأمور اجبارشان) قرار
نداده ایم؛ وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است. و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان
بپشانیم به آن دل خوش می شود و اگر بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد
(به کفران می پردازند، چرا که) انسان بسیار کفران کننده است!
- ۴۹ - مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین از آن خداست؛ هر چه را بخواهد می آفریند؛ به
هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر،
- ۵۰ - یا (اگر بخواهد) پسر و دختر - هر دو - را برای آنان جمع می کند، و هر کس را

بخواهد عقیم می گذارد؛ زیرا که او دانا و قادر است.

تفسیر:

فرزندان، همه هدایای او هستند

از آنجا که در آیات گذشته گوشه ای از مجازات دردناک، و هول و وحشت کافران و ظالمان منعکس شده، در آیات مورد بحث، روی سخن را به همه مردم کرده، به آنها هشدار می دهد، پیش از آن که گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند، دعوت پروردگارش را اجابت کرده به راه حق باز آیند.

می فرماید: «دعوت پروردگار خویش را اجابت کنید، پیش از آن که روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده پروردگار نیست» (إِسْتَجِیْبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَمْ یَرَدْ لَهُ مِنَ اللَّهِ). (۱)

و اگر تصور کنید، در آن روز پناهگاهی جز سایه لطف او، و مدافعی جز رحمت او وجود دارد، اشتباه است، چرا که «در آن روز برای شما نه ملجأ و پناهی است که در برابر عذاب الهی پناهتان دهد، و نه یار و یآوری که از شما دفاع کند» (ما لَکُمْ مِنْ مُلْجَا یَوْمَئِذٍ وَ ما لَکُمْ مِنْ نَکِیر). (۲)

جمله «یَوْمٌ لَمْ یَرَدْ لَهُ مِنَ اللَّهِ»، اشاره به روز قیامت است، نه روز مرگ، و تعبیر «مِنْ اللَّهِ» اشاره به این است که در برابر اراده و فرمان او دایره بر عدم بازگشت، کسی نمی تواند تصمیم دیگری بگیرد.

به هر حال، برای نجات از عذاب، راه هائی تصور می شود که تمام آنها در آن

۱ - «مِنْ اللَّهِ» در جمله فوق، ممکن است به معنی «مِنْ قَبْلِ اللَّهِ» باشد، یعنی از سوی خدا بازگشتی نیست،

و ممکن است به معنی «فِی مُقَابِلِ اللَّهِ» باشد، یعنی در مقابل اراده پروردگار، کسی قدرت بازگرداندن به دنیا را ندارد.

روز بسته است، یکی بازگشت از آنجا به عالم دنیا و جبران خطاها و گناهان است. دیگر وجود پناهگاهی که انسان در کنار آن مصون بماند. و سرانجام وجود کسی که به دفاع از انسان برخیزد.

هر یک از جمله های سه گانه آیه فوق، اشاره به نفی یکی از این سه راه است. بعضی جمله «مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ» را به این معنی تفسیر کرده اند که شما هرگز در آنجا نمی توانید گناهان خود را منکر شوید، چرا که دلائل و شهود، به قدری زیاد است که جای انکار نیست، ولی تفسیر اول، مناسب تر به نظر می رسد. * * *

در آیه بعد، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، به عنوان دلداری از آن حضرت می فرماید: با این همه «اگر آنها روی گردان شوند، غمگین مباش، ما تو را مسئول حفظ آنان از انحراف به طور اجبار قرار نداده ایم» (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا). «وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت الهی است» خواه پذیرا شوند و خواه نشوند (إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ). تو باید رسالت الهی خود را به نحو کامل ابلاغ، و بر آنها اتمام حجت کنی، دل های آماده آن را می پذیری، هر چند گروه زیادی بی خبر، اعراض کنند، تو مسئولیتی در این زمینه نداری. نظیر همین معنی، در اوائل همین سوره آمده است که می فرماید: وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ: «تو مأمور وادار ساختن آنها به پذیرش حق نیستی». (۱)

سپس، ترسیمی از حال این جمعیت بی ایمان و اعراض کننده، کرده، می گوید: «هنگامی که ما به انسان، رحمتی از ناحیه خود می چشانیم حالت غرور و غفلت به او دست می دهد، و از یاد خدا غافل می گردد» (وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرِحَ بِهَا).

«و هنگامی که بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده، دامانش را بگیرد انسان به کفران می پردازد» (وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ).

نه نعمت های الهی از طریق انگیزه شکر منعم، او را بیدار و به شکرگذاری و معرفت و اطاعت او وامی دارد، نه مجازات هائی که به خاطر گناهان دامنگیرش می شود، او را از خواب غفلت بیدار می کند، و نه دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در او اثر می گذارد.

اسباب هدایت از نظر «تشریع» دعوت رسولان خدا، و از نظر «تکوین» گاه نعمت و گاه مصیبت است، اما در این کوردلان بی خبر، هیچ یک از این امور مؤثر نمی افتد، مقصر آنها هستند، تو نیستی، تو وظیفه ابلاغ را انجام داده ای.

تعبیر «إِذَا أَذَقْنَا» (هنگامی که بچشانیم) در آیه فوق، در مورد رحمت پروردگار، و در بعضی از آیات دیگر قرآن در مورد عذاب الهی، ممکن است اشاره به این باشد که نعمت ها و مصائب این دنیا هر چه باشد، در مقابل نعمت ها و مصائب آخرت چیز اندکی است، و یا این که این افراد کم ظرفیت با مختصر نعمتی مست و مغرور، و با مختصر مصیبتی مأیوس و کفور می شوند.

این نکته نیز، قابل توجه است که نعمت را به خودش نسبت می دهد، چرا که مقتضای رحمت او است، و مصائب و بلاها را به آنها، چرا که نتیجه اعمال خودشان است.

این نکته را نیز قبلاً گفته ایم که تعبیر به «انسان» در این گونه آیات اشاره به

طبیعت «انسان تربیت نیافته» است که فکری کوتاه و روحی ضعیف و کوچک دارد، تکرار آن در آیه فوق تأکیدی است بر همین معنی.

سپس برای نشان دادن این واقعیت، که هر گونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خدا است، و کسی از خود چیزی ندارد، به یک مسأله کلی و یک مصداق روشن آن اشاره کرده، می فرماید: «مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین برای خدا است و هر چه بخواهد می آفریند» (لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

و به همین دلیل، همه ریزخوار خوان نعمت او هستند، و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت، منطقی است، و نه یأس به هنگام مصیبت!

نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ کس از خود چیزی ندارد، و هر چه هست از ناحیه او است این که: «به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر» (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ).

«یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو به آنها می دهد، و هر کس را بخواهد عقیم و بی فرزند می گذارد» (أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا).

و به این ترتیب، مردم به چهار گروه تقسیم می شوند: آنهایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند، و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری، و آنها که هر دو را دارند، و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد.

و عجب این که هیچ کس نه در زمان های گذشته، و نه امروز که علوم و

دانش ها پیشرفت فراوان کرده، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد، و علی رغم تمام تلاش ها و کوشش ها، هنوز کسی نتوانسته است عقیمان واقعی را فرزند ببخشد، و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان، تعیین کند گر چه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی توان انکار کرد، ولی باید دانست که اینها فقط احتمال را افزایش می دهد، و نتیجه هیچ یک قطعی نیست.

و این، یک نمونه بارز از عدم توانائی انسان از یکسو، و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است، چه مثال زنده و آشکاری؟

جالب این که: در این آیات، اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته، تا از یکسو، بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می دهد، و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر، کراهت داشتند بگوید: او بر خلاف خواسته شما، آنچه را که به آن تمایل ندارید می دهد، و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست.

تعبیر به «يَهَبُ»، (می بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران، و فرق گذاشتن میان این دو، از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو «هبه» او می باشند.

تعبیر «يُزَوِّجُهُمْ» در اینجا به معنی «تزویج» نیست، بلکه منظور جمع کردن میان این دو موهبت برای گروهی از انسان ها است، و به عبارت دیگر، واژه «تزویج» گاه به معنی جمع کردن میان اشیاء مختلف، یا اجناس گوناگون می آید، چرا که «زوج» در اصل به معنی دو چیز یا دو شخص است که با یکدیگر قرین گردند.

بعضی، تعبیر فوق را به معنی تولد پسران و دختران، به ترتیب پشت سر هم دانسته اند، و بعضی به معنی تولد فرزندان دوقلو، که یکی پسر و دیگری دختر باشد.

ولی، در تعبیر فوق، هیچ نشانه ای بر این تفسیرها وجود ندارد.

به علاوه، با ظاهر آیه نیز سازگار نیست، زیرا آیه، می خواهد از گروه سومی خبر دهد که هم صاحب دخترند و هم صاحب پسر.

به هر حال، نه تنها در موضوع تولد فرزندان، که در همه چیز مشیت خداوند حاکم مطلق است، و او قادری است آگاه و حکیم، که علم و قدرتش با هم قرین است، لذا در پایان آیه می افزاید: «او دانا و قادر است» (إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ).

توجه به این نکته نیز لازم است که «عَقِيمٌ» از ماده «عقم» (بر وزن بخل و همچنین بر وزن فهم) در اصل، به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می شود، و زنان عقیم، به زنانی می گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای «عقیم» را از این جهت عقیم می گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران زا نیست، و روز «عقیم» به روزی گفته می شود که سرور و شادی در آن نباشد، و این که از روز قیامت به عنوان «یَوْمٌ عَقِيمٌ» یاد شده به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.

و بالاخره، اگر به غذاهائی که میکروب آنها کاملاً کشته شده «مُعَقَّمٌ» می گویند به خاطر آن است که، این موجودات مضر، دیگر در آن پرورش نمی یابند.

۵۱ وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ

ترجمه:

۵۱ - و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است!

شان نزول:

بعضی از مفسران، شان نزولی برای این آیه، ذکر کرده اند که حاصلش چنین است: جمعی از یهود، خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند و عرض کردند: چرا تو با خداوند سخن نمی گوئی؟ و به او نگاه نمی کنی؟ اگر پیامبری، همان گونه که موسی (علیه السلام) با او سخن گفت و به او نگاه کرد، تو نیز چنین کن. ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که همین کار را انجام دهی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: موسی هرگز خدا را ندید، اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و چگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند متعال تشریح کرد). (۱)

تفسیر:

طرق ارتباط پیامبران با خداوند

همان گونه که در آغاز این سوره، گفتیم، در این سوره تکیه خاصی روی

مسأله وحی و نبوت، شده است، سوره با مسأله وحی، آغاز شد، و با مسأله وحی که همین آیات است پایان می یابد.

و از آنجا که در آیات گذشته، از نعمت های الهی سخن در میان بود، این آیات از مهم ترین نعمت های پروردگار و پربارترین مواهب او برای جهان انسانیت که همان مسأله وحی و ارتباط انبیاء با خدا است، سخن می گوید.

نخست می فرماید: «شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید (و با او روبرو گردد، چرا که او منزّه از جسم و جسمانیت است) مگر از طریق وحی و الهام مرموز، به قلب او» (وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا).

«یا شنیدن سخنان پروردگار، از پشت حجاب» (أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ).

آن گونه که «موسی بن عمران» در کوه طور، سخن می گفت، و پاسخ شنید، از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می کند بی آن که کسی او را مشاهده کند، چرا که او مشاهده کردنی نیست.

«و یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به او ابلاغ کند» (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا).

آن گونه که فرشته وحی و پیک الهی «جبرئیل امین» بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نازل می شد.

در این هنگام، فرستاده الهی به فرمان پروردگار، آنچه را خدا می خواهد به پیامبرش وحی می کند» (فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ).

آری، راهی برای سخن گفتن خداوند، با بندگان، جز این سه راه نیست «چرا که او بلند مقام و حکیم است» (إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ).

بالاخر از آن است که دیده شود، یا با زبان سخن گوید، و تمام افعالش حکیمانه است، و ارتباطش با پیامبران روی حساب.

این آیه، در حقیقت پاسخی است روشن، به افرادی که به خاطر بی خبری ممکن است توهم کنند، مسأله وحی، دلیل بر این است که پیامبران خدا را می بینند، و با او سخن می گویند، این آیه روح و حقیقت وحی را به صورت فشرده و دقیقی منعکس کرده است.

از مجموع آیه، چنین بر می آید که، راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه بوده است:

۱ - القای به قلب - که در مورد بسیاری از انبیاء بوده است، مانند «نوح» که می گوید: فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا: «ما به نوح وحی کردیم که کشتی در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز». (۱)

۲ - از پشت حجاب - آن گونه که خداوند در کوه «طور» با موسی (علیه السلام) سخن می گفت: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا». (۲)

بعضی نیز «من وراء حجاب» را شامل رؤیای صادقه نیز می دانند.

۳ - از طریق ارسال رسول - آن گونه که در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ: «بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد». (۳)

البته، وحی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) منحصر به این طریق نبوده است، از طرق دیگر نیز صورت گرفته است.

این نکته نیز، قابل توجه است که وحی از طریق القای به قلب، گاه در بیداری صورت می گرفته، چنان چه در بالا اشاره شد، و گاه در خواب و رؤیای صادقه،

۱ - مؤمنون، آیه ۲۷.

۲ - نساء، آیه ۱۶۴.

۳ - بقره، آیه ۹۷.

چنان که در مورد «ابراهیم» و دستور ذبح «اسماعیل» آمده است (هر چند بعضی آن را مصداق من وراء حجاب دانسته اند).

گر چه شاخه های اصلی وحی، همان سه شاخه مذکور در آیه فوق است، ولی بعضی از این شاخه ها، خود نیز شاخه های فرعی دیگری دارد، چنان که بعضی معتقدند نزول وحی از طریق فرستادن فرشته وحی، خود به چهار طریق صورت می گرفته:

۱ - آنجا که فرشته بی آن که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظاهر شود، در روح او القاء می کرده است، چنان که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: *إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ*: «روح القدس در قلب من این معنی را دمیده که هیچ کس نمی میرد تا روزی خود را به طور کامل بگیرد، بنابراین از خدا بپرهیزید، و در طلب روزی حریص نباشید» (۱).

۲ - گاه فرشته، به صورت انسانی در می آمد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مخاطب می ساخت و مطالب را به او می گفت (چنان که در مورد ظهور «جبرئیل» به صورت «دحیه کلبی» (۲).

۳ - گاه، به صورتی بود که همچون زنگ در گوشش صدا می کرد و این

۱ - «مجموعه ورام»، جلد ۱، صفحه ۱۶۳.

۲ - «دحیه بن خلیفه الکلبی» برادر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، و از زیباترین مردم آن زمان محسوب

می شد، و هنگامی که جبرئیل به سراغ پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آمد، در آن چهره نمایان می گشت (مجمع البحرین،

ماده دحی) - او از مشاهیر صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به حسن صورت معروف بود، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) او را به

رسالت نزد «قیصر» روم «هرقل» فرستاد، در سال ۶ یا ۷ هجری، و تا زمان خلافت «معاویه» زنده بود

(لغتنامه دهخدا).

سخت ترین نوع وحی بر پیامبر بود، به گونه ای که حتی در روزهای بسیار سرد صورت مبارکش غرق غرق می شد، و اگر بر مرکب سوار بود مرکب چنان سنگین می شد که بی اختیار به زمین می نشست.

۴ - گاه، «جبرئیل» به صورت اصلیش که خدا او را بر آن صورت آفریده بود بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ظاهر می شد و این در طول عمر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) تنها دو بار صورت گرفت (همان گونه که در سوره «نجم» - آیه ۱۲ شرح آن خواهد آمد). (۱)

نکته ها:

۱ - وحی در لغت و قرآن و سنت:

اصل وحی، چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، «اشاره سریع» است خواه با کلام رمزی باشد، و یا صدای خالی از ترکیب کلامی، و یا اشاره با اعضاء (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن.

از این تعبیرات، به خوبی استفاده می شود که در «وحی» اشاره از یکسو و سرعت از سوی دیگر، نهفته شده، و به همین دلیل، برای ارتباط مرموز و سریع انبیاء با عالم غیب، و ذات پاک پروردگار، این کلمه استخدام شده است.

در قرآن مجید، و لسان اخبار «وحی» به معانی مختلفی به کار رفته است، گاه در مورد انبیاء، گاه در انسان های دیگر، گاه در مورد ارتباط های رمزی میان انسان ها، و گاه ارتباط مرموز شیاطین و گاه در مورد حیوان ها.

جامع ترین سخن، در این زمینه سخنی است که از علی(علیه السلام) در پاسخ شخصی که از «مسأله وحی» سؤال نمود، نقل شده، امام آن را به هفت قسمت تقسیم فرمود:

۱ - «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۳۰۶.

۱ - وحی رسالت و نبوت مانند: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ يُوْنُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا: «ما به تو وحی فرستادیم، همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوائف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داود زبور دادیم». (۱)

۲ - وحی به معنی الهام مانند: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ: «پروردگارت به زنبور عسل الهام فرستاد». (۲)

۳ - وحی به معنی اشاره مانند: فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا: «زکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام، خدا را تسبیح گوئید». (۳)

۴ - وحی به معنی تقدیر مانند: وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا: «خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود». (۴)

۵ - وحی به معنی امر مانند: وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي: «به خاطر بیاور، هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید». (۵)

۶ - وحی به معنی دروغ پردازی مانند: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا: «این

۱ - نساء، آیه ۱۶۳.

۲ - نحل، آیه ۶۸.

۳ - مریم، آیه ۱۱.

۴ - فصلت، آیه ۱۲.

۵ - مائده، آیه ۱۱۱.

چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن، قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می گفتند» (۱).

۷ - وحی به معنی خبر مانند: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ: «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و انجام کارهای نیک را به آنها خبر دادیم» (۲) - (۳).

البته، بعضی از این اقسام هفت گانه، می تواند شاخه هائی داشته باشد، که بر حسب آن موارد، استعمال وحی در کتاب و سنت، افزایش خواهد یافت، و لذا «تفلیسی» در کتاب «وجوه القرآن» «وحی» را بر ده وجه، شمرده، و بعضی، عدد را از این هم بیشتر دانسته اند.

اما از یک نظر، از مجموع موارد استعمال وحی، و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که «وحی» از سوی پروردگار، دو گونه است: «وحی تشریعی» و «وحی تکوینی»: «وحی تشریعی» همان است که بر پیامبران فرستاده می شد، و رابطه خاصی میان آنها و خدا بود که فرمانهای الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.

و «وحی تکوینی» در حقیقت، همان غرائز و استعدادها و شرائط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان، قرار داده است.

۲ - حقیقت اسرارآمیز وحی

در مورد «ماهیت وحی» سخن بسیار گفته شده، ولی از آنجا که این ارتباط

۱ - انعام، آیه ۱۱۲.

۲ - انبیاء، آیه ۷۳.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۲۵۴.

مرموز، از حدود ادراکات ما خارج است، این بیانات نیز نمی تواند ترسیم روشنی از مسأله کند، و حتی گاه به بیراهه کشانده شده، آنچه گفتنی است در حقیقت، در آیه مورد بحث به صورت فشرده و زیبایی بیان شده است، و بیش از آن تلاش و کوشش دانشمندان در این بحث، به جایی نرسیده است، در عین حال لازم است بعضی از تفسیرها را که فلاسفه قدیم و جدید درباره وحی گفته اند، در اینجا یاد آور شویم:

الف - تفسیر بعضی از فلاسفه قدیم

آنها روی مقدمات مفصلی، معتقد بودند که «وحی» عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر(صلی الله علیه وآله) با «عقل فعال» که سایه آن بر عالم «حس مشترک» و «خیال» نیز گسترده می شود.

توضیح این که: آنها معتقد بودند روح انسانی دارای سه قوه است: «حس مشترک» که با آن صور محسوسات را ادراک می کند، و «قوه خیال» که با آن صورت های جزئیة ذهنی را درک می نماید و «قوه عقلیه» که با آن صور کلیه را درک می کند.

این از یکسو، از سوی دیگر، آنها اعتقاد به افلاک نه گانه «بطلمیوسی» داشتند، و برای افلاک، نفس مجرد (همچون روح برای بدن ما) معتقد بودند، و می افزودند: این نفوس فلکی، از موجودات مجردی بنام «عقول» الهام می گیرند، و به این ترتیب «نه عقل» مربوط به «افلاک نه گانه» قائل بودند.

از سوی سوم، عقیده داشتند که نفوس انسانی، و ارواح آنها برای فعلیت یافتن استعدادها و درک حقایق، باید از وجود مجردی که آن را «عقل فعال» می نامیدند، کسب فیض کنند، که نامش «عقل دهم» یا «عقل عاشر» بود، و نام «عقل فعال» را به این مناسبت بر آن می گذاردند که سبب فعلیت استعدادهای

«عقول جزئی» بود.

از سوی چهارم، معتقد بودند، هر قدر روح انسان قوی تر باشد، ارتباط و اتصالش با «عقل فعال» که منبع و خزانه معلومات است، بیشتر خواهد بود، بنابراین یک روح قوی و کامل، می تواند در کوتاه ترین مدت، وسیع ترین معلومات را به فرمان خدا از «عقل فعال» کسب کند.

و همچنین هر اندازه «قوه خیال»، قوی تر باشد، بهتر می تواند، این مفاهیم را در لباس صورت های حسی قرار دهد، و هر اندازه حس مشترک قوی تر، گردد انسان صور محسوسه خارجی را بهتر درک می کند.

سپس از مجموع این مقدمات، چنین نتیجه می گرفتند: روح پیامبر(صلی الله علیه و آله) چون فوق العاده قوی است رابطه و اتصالش با «عقل فعال» بسیار زیاد است، و به همین دلیل می تواند، در اکثر اوقات، معلومات را به صورت کلی از «عقل فعال» بگیرد.

و از آنجا که «قوه خیالیه» او نیز بسیار قوی است، و در عین حال تابع قوه عقلیه است، می تواند «صورت های محسوسه» مناسبی به آن صور کلیه که از «عقل فعال» دریافت داشته، بدهد، و در لباس های حسی در افق ذهن خود ببیند! مثلاً اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد، به صورت الفاظی بسیار موزون، و در نهایت فصاحت و بلاغت، از زبان شخصی در نهایت کمال بشنود!

و چون «قوه خیالیه» او تسلط کامل بر حس مشترک دارد، می تواند به این صور جنبه حسی دهد و پیامبر(صلی الله علیه و آله) آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود!

نقد و بررسی

البته، این بیان متکی بر مقدماتی است که امروز بسیاری از آنها مردود

شناخته شده، از جمله افلاک نه گانه «بطلمیوسی»، و نفوس و عقولی که متعلق به آنها است، فعلاً جزء اساطیر محسوب می شود؛ چرا که هیچ دلیلی بر اثبات آنها در دست نیست و یا حتی دلائلی بر خلاف آن در دست داریم.

و از سوی دیگر، این فرضیه با آنچه از آیات قرآن به روشنی درباره وحی استفاده می شود، هماهنگ نیست، زیرا آیات قرآن، با صراحت، وحی را یک نوع ارتباط با خدا می شمرد، که گاه از طریق الهام به قلب، و گاه به واسطه فرشته وحی، و یا شنیدن امواج صوتی، صورت می گیرد، و اعتقاد به این که اینها نتیجه فعالیت «قوه خیالیه» و حس مشترک و مانند آن است، بسیار بی پایه و ناهماهنگ با آیات قرآن است، و عیب مهم دیگر آن این است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) را هم ردیف فلاسفه و نوابغ می شمرد، با عقلی قوی تر و روحی نیرومندتر، در حالی که می دانیم راه وحی از راه ادراکات عقلیه جدا است، این دسته از فلاسفه، بی آن که توجه داشته باشند به تخریب مبانی وحی و نبوت پرداخته اند «و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».

شرح بیشتر، پیرامون این موضوع در لابلای بحث های آینده خواهد آمد.

ب - تفسیر جمعی از فلاسفه جدید در مورد وحی

این گروه از فلاسفه، به طور خلاصه وحی را به عنوان یکی از مظاهر «شعور باطن» یا «شعور ناآگاه» می شمردند.

در «دائرة المعارف» قرن بیستم در ماده «وحی» چنین آمده است: «غربی ها تا قرن شانزده میلادی مانند سایر ملت ها قائل به وحی بودند، چون کتاب های مذهبی آنان پر از اخبار انبیاء بود، علم جدید آمد، و قلم روی کلیه مباحث روحی و ماوراء طبیعی کشید، و مسأله وحی نیز جزء افسانه های قدیمی شمرده شد!...»

قرن نوزده میلادی، فرا رسید جهان روح، به وسیله دانشمندان، به کمک

دلائل حسی اثبات شد، مسأله وحی، نیز مجدداً زنده گردید، این مباحث را روی اسلوب تجربی و عملی دنبال کردند، و به نتایجی رسیدند که هر چند با نظریه علمای اسلامی تفاوت داشت، اما قدم برجسته به سوی اثبات، موضوع مهمی محسوب می شود که روزی از خرافات شمرده می شد.

این جمعیت، روی مباحث روحی مطالعه کردند و تاکنون (هنگام تألیف دائرة المعارف) پنجاه جلد کتاب بزرگ از طرف جمعیت مزبور، پیرامون مطالب فوق نگاشته شده، و بسیاری از مسائل روحی به کمک آنها حل گردید از جمله مسأله وحی بود.^(۱)

سخن، در این زمینه بسیار است اما جان کلام آنها این است که: وحی را «تجلی شعور ناآگاه» (وجدان مخفی) می شمرند، که به مراتب از شعور آگاه قوی تر و نیرومندتر است، و چون پیامبران مردان فوق العاده ای بوده اند، وجدان مخفی آنها نیز بسیار نیرومند بوده، و تراوش های آنها فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

نقد و بررسی

ناگفته پیداست، آنچه را این گروه گفته اند صرفاً یک فرضیه است، و هیچگونه دلیلی بر آن اقامه نکرده اند، و در حقیقت آنها پیامبران را مردانی با نبوغ فکری، و عظمت شخصیت، معرفی کرده اند، بی آن که رابطه آنها را با مبدأ جهان هستی، خداوند، و دریافت علوم از ناحیه او، و از بیرون وجود خود، پذیرفته باشند.

تمام اشتباه آنها از اینجا سرچشمه می گیرد که خواسته اند، وحی را با

۱ - دائرة المعارف قرن بیستم (فرید وجدی، ماده وحی).

معیارهای علوم تجربی خود دریابند، و هر چه از این قلمرو، بیرون است نفی کنند، و موجودات عالم را مساوی با آن بدانند که آنها درک کرده اند، و آنچه را درک نکرده اند، معدوم بشمرند.

این طرز تفکر، آثار شومی نه تنها در بحث وحی که در بسیاری از مباحث فلسفی و عقیدتی دیگر، از خود به جای گذاشته است، و اصولاً این طرز تفکر از پای بست ویران است؛ زیرا منحصر ساختن تمام موجودات جهان را به موجودات مادی و عوارض آنها، با هیچ دلیلی ثابت نکرده اند.

ج - نبوغ فکری

بعضی دیگر، مطلب را از این هم فراتر برده اند و وحی را رسماً نتیجه نبوغ فکری انبیاء، پنداشته اند، و می گویند: آنها مردانی بودند، پاک فطرت و دارای نبوغ فوق العاده، که با آن مصالح جامعه انسانی را درک می کردند، و به صورت معارف و قوانینی بر انسان ها، عرضه می داشتند.

این سخن، در حقیقت انکار صریح نبوت انبیاء، و تکذیب گفته همه آنها، و متهم ساختن آنها، به انواع خلاف گوئی ها است (العیاذ باللّه).

به تعبیر روشن تر، هیچ یک از اینها تفسیر وحی نیست، فرضیه هائی است که در حدود افکار خود، ساخته و پرداخته اند، و چون نخواستند بپذیرند که ماورای معلومات آنها، حقایق دیگری است به این بیراهه ها کشانده شده اند.

حق کلام درباره وحی

بدون شک، ما نمی توانیم از رابطه وحی، و حقیقت آن، اطلاع زیادی پیدا کنیم، چرا که این یک نوع ادراکی است خارج از حدود ادراکات ما، و یک نوع ارتباطی است خارج از ارتباط های شناخته شده ما، عالم وحی برای ما عالمی

است ناشناخته و ما فوق ادراکات ما.

به راستی، چگونه یک انسان خاکی، با مبدأ عالم هستی ارتباط پیدا می کند؟ و چگونه خداوند ازلی و ابدی و بی نهایت از هر جهت، با مخلوقی محدود و ممکن الوجود رابطه برقرار می سازد؟ و در لحظه نزول وحی، چگونه پیامبر یقین پیدا می کند که این ارتباط از ناحیه او است؟!

این ها، سؤالاتی است که پاسخ آن برای ما مشکل است، و اصرار در فهم آن بسیار بی مورد. تنها مطلبی که برای ما در اینجا معقول و قابل طرح است، اصل وجود یا امکان چنین ارتباط مرموزی است.

ما می گوئیم: هیچ دلیل عقلی که امکان چنین امری را نفی کند وجود ندارد، بلکه، به عکس ما ارتباط های مرموزی را در جهان خود می بینیم که از تفسیر آن عاجزیم، و این ارتباط ها نشان می دهد که مافوق حواس و ارتباط های ما، نیز درک و دیده های دیگری وجود دارد.

بد نیست با ذکر مثالی این موضوع را روشن تر سازیم.

فرض کنید: ما در میان شهر کوران (البته کوران مادر زاد!) با دو چشم بینا زندگی کنیم، تمام اهل شهر، چهار حسی هستند (بنابراین که مجموع حواس ظاهری انسان را پنج حس بدانیم) تنها ما هستیم که آدم «پنج حسی» می باشیم، پیوسته، با چشم خود حوادث زیادی را در آن شهر می بینیم، و به اهل شهر خبر می دهیم، اما آنها همه تعجب می کنند، که این حس مرموز پنجم، چیست؟ که دایره فعالیتش این گونه وسیع و گسترده است؟ و هر قدر بخواهیم درباره حس بینائی و عملکرد آن برای آنها بحث کنیم، بی فایده است، جز شبیح مبهمی در ذهن آنها چیزی نمی آید، از یکسو نمی توانند منکر آن شوند، چون آثار

گوناگونش را می یابند و حس می کنند، و از سوی دیگر نمی توانند، حقیقت بینائی را دریابند، چون در تمام عمر، حتی یک لحظه بینا نبوده اند.

نمی گوئیم، وحی «حس ششم» است، بلکه می گوئیم: یک نوع درک و ارتباط با عالم غیب و ذات پاک خداوند است که چون ما فاقد آن هستیم، حقیقت آن را درک نمی کنیم، هر چند از طریق آثار به وجودش ایمان داریم.

ما همین اندازه می بینیم، مردانی بزرگ با دعوتی که محتوای آن ما فوق افکار بشر است به سوی انسان ها می آیند و آنها را به خداوند و آئین الهی دعوت می کنند، و معجزات و خارق عاداتی که آن نیز فوق طاقت بشر است، با خود دارند که ارتباطشان را با عالم غیب روشن می سازد، آثار، نمایان است اما حقیقت امر مخفی.

مگر ما تمام اسرار این جهان را کشف کرده ایم که اگر با پدیده وحی برخورد کردیم و درک حقیقت آن بر ما مشکل شد، آن را نفی کنیم؟

ما حتی در عالم حیوانات پدیده های مرموزی می بینیم که از تفسیر آن عاجزیم، مگر پرندگان مهاجر که در مسافت طولانی خود، گاهی در سال هیجده هزار کیلومتر راه طی می کنند و از قطب شمال به جنوب و بالعکس، حرکت می نمایند زندگی اسرارآمیزشان برای ما روشن است؟

آنها چگونه جهت یابی می کنند، و راه را دقیقاً می شناسند؟ گاه در روزها و گاه در شبهای تاریک سفر دور و دراز خود را ادامه می دهند، در حالی که ما اگر بدون وسائل فنی و دلیل راه، حتی یک صدم مسیر آنها را بخواهیم طی کنیم به زودی گم می شویم، این چیزی است که هنوز علم و دانش نتوانسته است پرده از روی آن بردارد، گروه هائی از ماهیان در اعماق دریاها زندگی می کنند که معمولاً به هنگام تخم ریزی، به زادگاه اصلی خود، که شاید هزاران کیلومتر با آنها فاصله

دارد، باز می گردند آنها از کجا زادگاه خود را به این آسانی می یابند؟
و امثال این پدیده های مرموز، در جهانی که ما در آن زندگی می کنیم بسیار زیاد است، و همین هاست که ما را از توسل به انکار و نفی باز می دارد، و توصیه «شیخ الرئيس ابو علی سینا» را به یاد ما می آورد که: كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَضَعُهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ لَمْ يَذْذَكَ عَنْهُ قَاطِعُ الْبُرْهَانِ: «هر چه از عجائب بشنوی آن را انکار مکن، و در بقعه امکان جای ده، مادام که دلیل قاطعی تو را مانع نشود»!

اکنون ببینیم، مادی ها برای انکار مسأله وحی، چه دست و پائی کرده اند.

منطق منکران وحی

بعضی از آنها، هنگامی که مسأله وحی مطرح می شود، پاسخ عجولانه ای به آن می دهند و می گویند: چنین چیزی بر خلاف علم است!

و اگر بپرسیم، کجای آن بر خلاف علم است؟ با یک لحن قاطع و غرورآمیز می گویند: همین اندازه که علوم طبیعی، چیزی را ثابت نکرد، کافی است که آن را انکار کنیم؟ اصولاً مطلبی برای ما قابل قبول است که با معیارهای علوم تجربی ثابت شده باشد!

از این گذشته، در بررسی ها و پژوهش های علمی درباره جسم و روان انسان به حس مرموزی که بتواند ما را با جهان ماوراء طبیعت مربوط کند، برخورد نکرده ایم.

پیامبران از جنس ما بودند، چگونه می توان باور کرد که آنها احساس یا ادراکی ماورای احساسات و ادراکات ما داشته اند؟

ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی

این گونه برخورد مادی ها با مسأله وحی، منحصر به این مورد نیست، آنها در برابر تمام مسائل مربوط به «ماوراء طبیعت» چنین قیافه ای را به خود می گیرند، و ما نیز در همه جا برای رفع اشتباه آنها می گوئیم:

فراموش نکنید، قلمرو علم (البته آنها هر جا علم می گویند، به معنی علوم تجربی و طبیعی است) جهان ماده است، معیارها و ابزارهایی که برای مباحث علمی پذیرفته شده، آزمایشگاه ها، تلسکوپ ها، میکروسکوپ ها و سالن های تشریح، همه در همین محدوده کار می کنند، این علوم با این ابزارها و معیارها مطلقاً در مورد خارج از محدوده عالم ماده، نمی تواند سخن بگوید، نه نفی و نه اثبات، دلیل آن هم روشن است، و آن این که این معیارها توانائی محدود، و قلمرو خاصی دارند.

بلکه، ابزار هر یک از علوم طبیعی، نیز برای علم دیگر فاقد توانائی و کاربرد است، فی المثل اگر «میکرب سل» را در پشت تلسکوپ های عظیم نجومی ببینیم نمی توانیم آن را انکار کنیم، و یا اگر ستاره «پلوتون»، با میکروسکوپ ها و ذره بین ها قابل مشاهده نباشد، نباید زیر سؤال قرار گیرد!

ابزار شناخت، در هر جا متناسب همان علم است، و ابزار شناخت برای ماوراء طبیعت، چیزی جز استدلالات نیرومند عقلی که راه ما را به سوی آن جهان بزرگ باز می کند، نخواهد بود. آنها که علم را از قلمروش خارج می کنند، در حقیقت نه عالماند و نه فیلسوف، مدعیانی هستند خطاکار و گمراه.

ما همین اندازه می بینیم مردانی بزرگ آمده اند و مسائلی به ما ارائه کرده اند که از قدرت بشر خارج است و ارتباط آنها را با خارج از جهان ماده مسلّم می سازد،

اما این ارتباط مرموز چگونه است؟ برای ما روشن نیست، مهم این است که ما می دانیم چنین ارتباطی وجود دارد.

چند حدیث پیرامون مسأله وحی

روایات فراوانی پیرامون مسأله وحی، در منابع اسلامی وارد شده که گوشه هائی از این ارتباط اسرارآمیز پیامبران را با مبدأ وحی روشن می سازد:

۱ - از بعضی از روایات، استفاده می شود، هنگامی که وحی بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از طریق فرشته نازل می شد، حال پیامبر عادی بود، اما هنگامی که ارتباط مستقیم و بدون واسطه برقرار می گشت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) سنگینی فوق العاده ای احساس می کرد، تا آنجا که گاه مدهوش می شد، چنان که در «توحید صدوق» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که از حضرتش پرسیدند: اَلْغَشِيَةُ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ، ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ: «آن حالت مدهوشی که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هنگام وحی دست می داد چه بود؟ فرمود: این در هنگامی بود که، در میان او و خداوند هیچ کس واسطه نبود و خداوند مستقیماً بر او تجلی می کرد»! (۱)

۲ - دیگر این که، هنگامی که جبرئیل بر آن حضرت (صلی الله علیه وآله) نازل می شد، بسیار مؤدبانه و توأم با احترام بود، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: كَانَ جِبْرِئِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَعْدَةَ الْعَبْدِ، وَ كَانَ لَا يَدْخُلُ حَتَّى يَسْتَأْذِنَهُ: «هنگامی که جبرئیل خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آمد همچون بندگان در برابر حضرتش می نشست و هرگز بدون اجازه وارد نمی شد»! (۲)

۱ - «توحید صدوق»، صفحه ۱۱۵، طبق نقل «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۲۵۶.

۲ - «علل الشرائع»، جلد ۱، صفحه ۷، حدیث ۲، طبق نقل «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه

۳ - از روایات دیگری استفاده می شود پیامبر (صلی الله علیه وآله) با یک توفیق الهی (و شهود باطنی) «جبرئیل» را به خوبی تشخیص می داد، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: مَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَنَّ جَبْرَائِيلَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ إِلَّا بِالتَّوْفِيقِ: «پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی دانست، جبرئیل از طرف خدا است مگر از طریق توفیق الهی». (۱)

۴ - در حدیث دیگری که از «ابن عباس» نقل شده، تفسیری برای مسأله مدهوش شدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) به هنگام نزول وحی دیده می شود که قابل توجه است:

او می گوید: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَجَدَ مِنْهُ أَلَمًا شَدِيدًا وَ يَتَصَدَّعُ رَأْسُهُ، وَ يَجِدُ ثِقَلًا (و ذَلِكَ) قَوْلُهُ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا، وَ سَمِعْتُ أَنَّهُ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) سِتِّينَ أَلْفَ مَرَّةٍ: «هنگامی که وحی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل می شد، احساس درد شدیدی می کرد و سر مبارکش درد شدیدی می گرفت، و در خود سنگینی فوق العاده می یافت، و این همان است که قرآن می گوید: ما به زودی بر تو گفتار سنگینی القاء می کنیم، (سپس می افزاید:) من شنیده ام که جبرئیل ۶۰ هزار بار بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل شد!». (۲)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۲۵۶.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۱۸، صفحه ۲۶۱.

۵۲ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 ۵۳ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

ترجمه:

۵۲ - همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؛ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم؛ و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.

۵۳ - راه خداوندی که تمام آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست؛ آگاه باشید که همه کارها تنها به سوی خدا باز می گردد!

تفسیر:

قرآن روحی است از جانب خدا

به دنبال بحث کلی و عمومی که درباره وحی در آیه گذشته آمد، در آیات مورد بحث، از نزول وحی بر شخص پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) سخن گفته، می فرماید: «همان گونه که بر پیامبران پیشین، از طرق مختلف، وحی فرستادیم، بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم» (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ

أَمْرُنَا).

تعبیر به «كَذَلِكَ» (این گونه) ممکن است اشاره به این باشد که تمام انواع سه گانه وحی، که در آیه قبل آمده، برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تحقق یافت، گاه، مستقیماً با ذات پاک پروردگار، ارتباط می یافت، و گاه از طریق فرشته وحی و گاه، با شنیدن آوازی شبیه امواج صوتی، چنان که در روایات اسلامی نیز اشاره به همه اینها شده، و شرح آن را ذیل آیه گذشته بیان کردیم.

در این که منظور از «روح» در اینجا چیست؟ دو قول در میان مفسران دیده می شود: نخست، این که، منظور، از آن «قرآن مجید» است که مایه حیات دل ها و زندگی جان ها است، این قول را غالب مفسران برگزیده اند.^(۱)

«راغب» در «مفردات» نیز می گوید: سُمِّيَ الْقُرْآنُ رُوحاً فِي قَوْلِهِ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا وَ ذَلِكَ لِكُونَ الْقُرْآنِ سَبَباً لِلْحَيَاةِ الْآخِرَوِيَّةِ: «قرآن در آیه وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا... روح نامیده شده؛ زیرا سبب حیات اخروی است».

این معنی، با قرائن مختلفی که در آیه وجود دارد مانند تعبیر به «كَذَلِكَ» که اشاره به مسأله وحی است و تعبیر به «أَوْحَيْنَا» و همچنین تعبیراتی که درباره قرآن در ذیل همین آیه آمده است کاملاً سازگار است.

گر چه «روح» در سایر آیات قرآن، غالباً به معانی دیگری آمده است ولی با توجه به قرائن فوق، ظاهر این است که روح در اینجا به معنی قرآن است.

در تفسیر آیه ۲ سوره «نحل» «يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» نیز گفتیم که قرائن نشان می دهد «روح» در آن آیه، نیز به معنی

۱ - «طبرسی» در «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۵۸، «شیخ طوسی» در «تبیان»، «فخر رازی»

در تفسیر

«کبیر»، «مراغی» در تفسیر «مراغی» و بعضی دیگر.

«قرآن و وحی و نبوت» است، و در حقیقت این دو آیه، یکدیگر را تفسیر می کنند.

چگونه «قرآن» به منزله «روح» نباشد، در حالی که در آیه ۲۴ سوره «انفال» می خوانیم: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می خواند که مایه حیات شما است!»

تفسیر دوم این که: منظور «روح القدس» است (و یا فرشته ای که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را همراهی می کرد).

مطابق این تفسیر، «أَوْحَيْنَا» به معنی «أَنْزَلْنَا» (نازل کردیم) می باشد یعنی «روح القدس» یا آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم (گر چه «أَوْحَيْنَا» به این معنا در آیات دیگر قرآن دیده نمی شود).

در بعضی از روایات، که در منابع معروف حدیث آمده، نیز تأییدی بر این تفسیر دیده می شود، ولی همان گونه که گفتیم، تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه هماهنگ تر است، لذا ممکن است این گونه روایات که روح را به معنی «روح القدس» یا فرشته بلند مقام خدا تفسیر کرده، اشاره به معنی باطن آیه باشد.

به هر حال، در دنباله آیه می افزاید: «تو پیش از این، از کتاب و ایمان آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم» (ما كُنْتَ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا).

این لطف خدا بود که شامل حال تو شد، و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت، و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی.

اراده خداوند، بر این تعلق گرفته بود، که علاوه بر هدایت تو به این کتاب بزرگ آسمانی، و تعلیمات آن، بندگان دیگرش را در پرتو این نور آسمانی، هدایت کند، و شرق و غرب جهان، بلکه تمام قرون و اعصار را تا پایان، زیر پوشش آن قرار دهد.

بعضی از کج اندیشان، چنین پنداشته اند که، این جمله نشان می دهد: پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت، ایمان به خدا نداشت، در حالی که معنی آیه روشن است، می گوید: قبل از نزول قرآن، قرآن را نمی دانستی، و به محتوای و تعلیمات آن آگاهی و ایمان نداشتی، این تعبیر هیچ منافاتی با اعتقاد توحیدی پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و معرفت عالی او و آشنائیش به اصول عبادت و بندگی او ندارد، خلاصه، عدم آگاهی به محتوای قرآن مطلبی است و عدم «معرفة الله» مطلب دیگر.

زندگی شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله)، قبل از دوران نبوت که در کتب تاریخ آمده است، نیز گواه زنده این معنی است، و از آن روشن تر، سخنی است که از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در نهج البلاغه آمده: وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ(صلی الله علیه وآله) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْثَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ: «از همان زمان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگ ترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت، تا شب و روز، وی را به راه های مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد».(۱)

در پایان آیه، می افزاید: «به طور مسلم تو به سوی راه مستقیم، مردم را هدایت می کنی» (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

نه تنها قرآن نوری برای تو است که نوری برای همگان است، و وسیله

هدایتی برای جهانیان به سوی صراط مستقیم، این یک موهبت عظیم الهی است برای رهروان راه حق، و آب حیات است برای همه تشنه کمان.

همین معنی به تعبیر دیگری در آیه ۴۴ سوره «فصلت» آمده: قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِي لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ: «بگو این کتاب برای کسانی که ایمان آورده اند، مایه هدایت و شفا است، و کسانی که به آن ایمان نمی آورند، گوش هایشان سنگین است»!

سپس، به عنوان تفسیری بر «صراط مستقیم» می افزاید: «راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آن او است» (صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

چه راهی مستقیم تر از راهی است که به مبدأ عالم هستی منتهی می شود؟ چه راهی صاف تر از راهی است که به خالق عالم هستی میرسد؟ سعادت واقعی، سعادت است که خدا به آن دعوت می کند، و راه وصول به آن، تنها راهی است که او برای آن انتخاب کرده است.

آخرین جمله این آیه، که در عین حال آخرین جمله سوره «شوری» است در حقیقت دلیلی است برای این معنی که راه مستقیم، تنها راهی است که به سوی خدا می رود، می فرماید: «آگاه باشید! بازگشت همه کارها به سوی خدا است» (أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ).

از آنجا که او مالک عالم هستی، و حاکم و مدبر آن است، و از آنجا که برنامه های تکاملی انسان، باید تحت عنایت این مدبر بزرگ قرار گیرد، بنابراین راه مستقیم تنها راهی است که به سوی او می رود، و جز این راه، هر طریق دیگر انحرافی است، چرا که به سوی باطل است، مگر حقی جز ذات پاک او، در عالم

وجود دارد؟!

این جمله، در عین حال، بشارتی است برای پرهیزگاران، و تهدیدی است برای ظالمان و گنهکاران که بازگشت همه آنها به سوی خدا است.

و نیز دلیلی است، بر این که، وحی باید تنها از سوی خدا باشد، چرا که بازگشت همه اشیاء و تدبیر آنها به سوی او است، و به همین دلیل، او باید مبدأ وحی بر پیامبران باشد، تا هدایت واقعی صورت گیرد، و به این ترتیب، صدر و ذیل این آیات، با یکدیگر مربوط و منسجم است، و پایان سوره، نیز با آغاز آن، و خط کلی حاکم بر آن، هماهنگ است.

نکته:

۱ - پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت چه آئینی داشت؟
در این که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت، هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد، شکی نیست، و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند، اما در این که بر کدام آئین بوده؟ در میان علما گفتگو است:
بعضی او را پیرو آئین مسیح (علیه السلام) می دانند، چرا که قبل از بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آئین رسمی و غیر منسوخ آئین او بوده است.
بعضی دیگر، او را پیرو آئین ابراهیم (علیه السلام) می دانند، چرا که «شیخ الانبیاء» و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آئین اسلام به عنوان «آئین ابراهیم» معرفی شده: «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ إِبْرَاهِيمَ» (۱)

بعضی نیز، اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند: می دانیم آئینی داشته، اما کدام آئین؟ بر ما روشن نیست!

گر چه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچ کدام مسلم نیست، و مناسب تر از اینها قول چهارمی است و آن این که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) شخصاً برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می کرده، و در حقیقت آئین مخصوص خودش بوده، تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت.

شاهد این سخن، حدیثی است که در «نهج البلاغه» آمده، و در بالا ذکر کردیم که می گوید: «خداوند از آن زمان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از شیر باز گرفته شد، بزرگ ترین فرشته اش را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راه های مکارم، و طرق اخلاق نیک سوق دهد».

مأموریت چنین فرشته ای، دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است.

شاهد دیگر این که: در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) در معابد «یهود» یا «نصاری» یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بتخانه بود، و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می داد، و به اصول اخلاق و عبادت الهی، سخت پایبند بود.

روایات متعددی نیز، - طبق نقل «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» - در منابع اسلامی آمده است که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آغاز عمرش مؤید به «روح القدس» بود و با چنین تأییدی، مسلماً بر اساس الهام «روح القدس» عمل می کرد.(۱)

«علامه مجلسی» شخصاً معتقد است: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) قبل از مقام رسالت

دارای مقام نبوت بوده، گاه فرشتگان با او سخن می گفتند، و صدای آنها را می شنید، و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می شد، و بعد از چهل سال، به مقام رسالت رسید، و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل شد، او شش دلیل بر این معنی ذکر می کند که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است (توضیح بیشتر را می توانید در جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۲۷۷ به بعد مطالعه کنید).

* * *

۲ - پاسخ به یک سؤال

به دنبال این بحث، این سؤال مطرح می شود که با توجه به آنچه درباره ایمان و اعمال پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت گفته شد؛ چرا در آیه فوق می فرماید: مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ: «تو قبلاً نمی دانستی قرآن و ایمان چیست»!

گر چه پاسخ این سؤال را به طور فشرده، به هنگام تفسیر آیه بیان کردیم ولی شایسته است توضیح بیشتری در این زمینه داده شود:

منظور این است، پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از نزول قرآن و تشریع شریعت اسلام، از جزئیات این آئین و محتوای قرآن خبر نداشت.

اما در مورد «ایمان» با توجه به این که بعد از «کتاب» ذکر شده، و با توجه به جمله هائی که بعد از آن در آیه آمده، روشن می شود که منظور «ایمان به محتوای این کتاب آسمانی» است، نه ایمان به طور مطلق، بنابراین تضادی با آنچه گفته شد، ندارد و نمی تواند دستاویزی برای بیماردلانی که می خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر(صلی الله علیه وآله) کنند، و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند، بوده باشد.

بعضی از مفسران، پاسخ های دیگری نیز از این سؤال داده اند از جمله:

الف: منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهایی نیست، بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است.

ب: منظور ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می دانیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) قبل از آن موحد بود اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود.

ج: منظور، آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی رسد، و راه آن تنها ادله نقلی است (مانند بسیاری از خصوصیات معاد).

د: در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است: ما کُنتَ تَدْرِی کَیْفَ تَدْعُو الخَلْقَ إِلَى الْإِيمَانِ: «تو نمی دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی». (۱)

ولی به عقیده ما، از همه پاسخ ها مناسب تر و هماهنگ تر با محتوای آیه همان پاسخ اول است.

۳ - یک نکته ادبی

در این که مرجع ضمیر در جمله «لَکِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا...» (ولی ما آن را نوری قرار دادیم) چیست؟ گفتگو است: بعضی گفته اند منظور همان قرآن، بزرگ کتاب آسمانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این نور، نور الهی «ایمان» باشد.

ولی مناسب تر از هر دو این است که: به «قرآن و ایمان» هر دو بازگردد، و چون این دو به یک حقیقت منتهی می شود، بازگشت ضمیر مفرد به آن بی مانع است.

۱ - «آلوسی» در «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۵۵ - احتمالات دیگری نیز ذکر کرده است

که چون

ارزشی نداشت از آن چشم پوشیدیم.

پروردگارا! قلوب ما را همیشه به نور ایمان روشن دار، و ما را به لطف به آنچه خیر و سعادت
 ما است، هدایت فرما!
 بارالها! به ما آنچنان ظرفیت و شکیبائی مرحمت کن که به هنگام نعمت طغیان نکنیم، و در
 برابر مصائب و بلاها زانو نزنیم!
 خداوند! در آن روز که ظالمان و مستکبران، حیران و سرگردان و بی پناهند، و مؤمنان در کنف
 حمایت مصون و محفوظند، ما را در صف مؤمنان مخلص قرار ده!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد بیستم تفسیر نمونه

پایان سوره شوری

۵ / جمادی الاولی / ۱۴۰۵

۷ / ۱۱ / ۱۳۶۳

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۴۱
- * ۲ - موضوعی ۵۵۱
- * ۳ - احادیث ۶۰۱
- * ۴ - اعلام ۶۰۵
- * ۵ - کتب ۶۰۸
- * ۶ - ازمنه و امکانه ۶۱۰
- * ۷ - قبایل و ۶۱۱
- * ۸ - اشعار ۶۱۲
- * ۹ - لغات ۶۱۳

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره مؤمن» ۱۳۲...

محتوای سوره مؤمن ۱۵۳...

فضیلت تلاوت این سوره ۱۷۵...

اوصافی امیدبخش! ۲۰۸...

اسباب آمرزش، در قرآن مجید ۲۴۱۲...

فرمان قطعی پروردگار! ۲۶۱۵...

نکته ها:

۱ - قدرت نمائی ظاهری کافران! ۳۱۱۹...

۲ - مجادله در قرآن مجید! ۳۲۲۰...

حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می کنند ۴۱۲۹...

نکته ها:

۱ - دعاهاى چهارگانه حاملان عرش ۴۴۳۲...

۲ - آداب دعا کردن ۴۵۳۳...

۳ - چرا دعاها با «رَبَّنَا» شروع می شود؟ ۴۵۳۳...

۴ - عرش خدا چیست؟ ۴۷۳۵...

موضوع	صفحه
ق ج	
ما به گناه خود معترفیم آیا راه جبرانی هست؟! ۵۲ ۳۹...	
دو مرگ و دو حیات ۵۶ ۴۳...	
نکته:	
دعای دور از اجابت! ۶۱ ۴۷...	
تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند! ۶۳ ۴۹...	
روز تلاقی! ۷۱ ۵۶...	
روزی که جان ها به لب می رسد! ۷۷ ۶۲...	
عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید! ۸۴ ۶۹...	
بگذارید موسی را بکشم!! ۸۹ ۷۴...	
آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می کشند؟! ۹۸ ۸۳...	
نکته ها:	
۱ - مؤمن آل فرعون که بود؟ ۱۰۲ ۸۷...	
۲ - تقیه یک وسیله مؤثر مبارزه ۱۰۳ ۸۸...	
۳ - صدیقون کیانند؟ ۱۰۵ ۹۰...	
من به شما اخطار می کنم! ۱۰۸ ۹۲...	
متکبران جبار از درک صحیح محرومند ۱۱۲ ۹۷...	
می خواهم به آسمان روم تا از خدای موسی خبر گیرم!! ۱۱۷ ۱۰۱...	

موضوع	صفحه
ق ج	
از من پیروی کنید تا راه راست را به شما نشان دهم ... ۱۰۵ ۱۲۱	
آخرین سخن! ... ۱۱۰ ۱۲۶	
نکته ها:	
۱ - سرگذشت «مؤمن آل فرعون» یک درس بزرگ مبارزه با طاغوت ها	
است ... ۱۱۶ ۱۳۲	
۲ - تفویض کار به خدا ... ۱۱۷ ۱۳۳	
۳ - عالم برزخ ... ۱۱۸ ۱۳۴	
مواجهه ضعف و مستکبران در دوزخ! ... ۱۲۲ ۱۳۸	
ما مؤمنان را یاری می دهیم ... ۱۲۷ ۱۴۳	
«نابینا» و «بینا» یکسان نیست، همچنین «کافر» و «مؤمن» ... ۱۳۷ ۱۵۴	
نکته:	
یهودیان مغرور! ... ۱۴۳ ۱۶۰	
مرا بخوانید تا اجابت کنم! ... ۱۴۶ ۱۶۳	
موانع استجاب دعا ... ۱۵۲ ۱۶۸	
این است پروردگار شما! ... ۱۵۸ ۱۷۵	
مراحل هفتگانه خلقت انسان ... ۱۶۴ ۱۸۱	
سرنوشت ستیزه جویان مغرور ... ۱۷۰ ۱۸۷	

موضوع	صفحه
باز هم صبر کن ... ۱۸۰ ۱۹۶	ق
نکته:	
عدد پیامبران الهی ... ۱۸۳ ۲۰۰	
منافع گوناگون چهارپایان ... ۱۸۷ ۲۰۴	
هنگام نزول عذاب، ایمان بیهوده است ... ۱۹۳ ۲۱۰	ج
نکته:	
مغروران به علم ... ۱۹۷ ۲۱۴	

«سوره حم سجده (فصلت)» ... ۲۰۱ ۲۱۹	
محتوای سوره فصلت ... ۲۰۳ ۲۲۱	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۲۰۴ ۲۲۲	
باز هم عظمت قرآن ... ۲۰۷ ۲۲۵	
مشرکان چه کسانی هستند؟ ... ۲۱۴ ۲۳۲	
نکته:	
اهمیت فوق العاده زکات در اسلام ... ۲۱۸ ۲۳۶	
دوران های آفرینش آسمان ها و زمین ... ۲۲۲ ۲۴۰	
از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود بترسید! ... ۲۳۳ ۲۵۱	

موضوع	صفحه
	ق ج

نکته ها:

- ۱ - عامل نابودی قوم عاد چه بود؟ ۲۵۷ ۲۳۹...
- ۲ - روزهای نحس قوم عاد ۲۵۸ ۲۴۰...
- سرنوشت قوم سرکش ثمود ۲۶۰ ۲۴۲...
- انواع هدایت الهی ۲۶۳ ۲۴۴...
- حسن ظن و سوء ظن به خدا ۲۷۱ ۲۵۳...
- گواهان در دادگاه قیامت ۲۷۲ ۲۵۴...
- پیامبران و اوصیاء ۲۷۴ ۲۵۶...
- زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می دهند ۲۷۴ ۲۵۶...
- پوست های تن نیز گواهی می دهند ۲۷۵ ۲۵۶...
- فرشتگان و زمین و زمان شهادت می دهند ۲۷۵ ۲۵۷...
- همنشینان بد ۲۷۷ ۲۵۹...
- جنگال کنید تا صدای دل نواز قرآن را نشنوند! ۲۸۲ ۲۶۴...
- نزول فرشتگان بر مؤمنان بااستقامت ۲۸۷ ۲۶۹...
- بدی را با نیکی دفع کن! ۲۹۷ ۲۷۸...
- برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله ۳۰۵ ۲۸۵...
- انسان در برابر طوفان وساوس ۳۰۶ ۲۸۶...

موضوع	صفحه
ق	ج
فقط برای خدا سجده کنید ... ۲۸۹ ۳۰۸	
تحریف گران آیات حق! ... ۲۹۵ ۳۱۴	
قرآن هدایت است و درمان ... ۳۰۲ ۳۲۲	
اختیار و عدالت ... ۳۰۸ ۳۲۸	
گناه و سلب نعمت ... ۳۱۰ ۳۳۰	
چرا این همه بهانه می گیرند ... ۳۱۰ ۳۳۰	
اسرار همه چیز، نزد او است ... ۳۱۵ ۳۳۵	
این انسان های کم ظرفیت ... ۳۱۹ ۳۴۰	
نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک ... ۳۲۹ ۳۵۰	
برهان «نظم» و برهان «صدیقین» ... ۳۳۴ ۳۵۵	
حقیقت احاطه خداوند به همه چیز ... ۳۳۵ ۳۵۶	
آیات «آفاقی» و «انفسی» ... ۳۳۷ ۳۵۸	

«سوره شوری» ... ۳۴۲ ۳۶۳	
محتوای سوره شوری ... ۳۴۳ ۳۶۵	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۳۴۴ ۳۶۶	
نزدیک است آسمان ها متلاشی شود! ... ۳۴۶ ۳۶۸	

موضوع	صفحه
آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند؟	۳۷۵ ۳۵۳...
قیامی از «امّ القری»	۳۷۷ ۳۵۵...
ولیّ مطلق خدا است	۳۸۵ ۳۶۳...
شناخت صفات خدا	۳۹۲ ۳۷۰...
یک نکته ادبی	۳۹۴ ۳۷۱...
چند یادآوری درباره روزی بخشی خداوند	۳۹۵ ۳۷۳...
آئین تو، عصاره آئین همه انبیاست	۴۰۰ ۳۷۷...
آن گونه که مأمور شده ای استقامت کن!	۴۰۸ ۳۸۵...
شتاب نکنید، قیامت می آید!	۴۱۲ ۳۹۰...
مزرعه دنیا و آخرت	۴۱۸ ۳۹۵...
مودّت اهل بیت (علیهم السلام)، پاداش رسالت است	۴۲۶ ۴۰۳...
روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است	۴۳۳ ۴۱۰...
نکته ها:	
۱ - سخنی با مفسر معروف «آلوسی»	۴۴۱ ۴۱۸...
تحلیل و بررسی	۴۴۳ ۴۱۹...
۲ - کشتی نجات!	۴۴۵ ۴۲۱...
۳ - تفسیر «وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً...»	۴۴۷ ۴۲۳...

موضوع	صفحه
ق	ج
او توبه بندگان را می پذیرد ۴۴۹ ۴۲۵...	
مرفّهین طغیانگر! ۴۵۵ ۴۳۱...	
ستارگان مسکون آسمان ۴۶۳ ۴۳۸...	
مصائبی که دامان ما را می گیرد ۴۶۴ ۴۴۰...	
مصائب شما از خود شما است! ۴۶۹ ۴۴۵...	
رفع یک اشتباه بزرگ ۴۷۱ ۴۴۶...	
اصحاب صفا چه کسانی بودند ۴۷۲ ۴۴۷...	
وزش بادهای منظم و حرکت کشتی ها از آیات اوست ۴۷۵ ۴۵۰...	
اهل ایمان تسلیم ظلم نمی شوند! ۴۸۳ ۴۵۸...	
یاری طلبیدن عیب نیست، ظلم کردن عیب است ۴۹۴ ۴۶۸...	
آیا راه بازگشتی وجود دارد؟ ۴۹۹ ۴۷۳...	
فرزندان، همه هدایای او هستند ۵۰۵ ۴۷۹...	
طرق ارتباط پیامبران با خداوند ۵۱۱ ۴۸۵...	
«وحی» در لغت و قرآن و سنت ۵۱۵ ۴۸۹...	
حقیقت اسرارآمیز وحی ۵۱۷ ۴۹۱...	
تفسیر بعضی از فلاسفه قدیم (درباره وحی) ۵۱۸ ۴۹۱...	
تفسیر جمعی از فلاسفه جدید در مورد وحی ۵۲۰ ۴۹۴...	

موضوع	صفحه
وحی و نبوغ فکری	۵۲۲ ۴۹۵...
حق کلام درباره وحی	۵۲۲ ۴۹۶...
منطق منکران وحی	۵۲۵ ۴۹۸...
ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی	۵۲۶ ۴۹۹...
چند حدیث پیرامون مسأله وحی	۵۲۷ ۵۰۰...
قرآن روحی است از جانب خدا	۵۲۹ ۵۰۲...
پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت چه آئینی داشت؟	۵۳۴ ۵۰۷...
پاسخ به یک سؤال	۵۳۶ ۵۰۹...
یک نکته ادبی	۵۳۷ ۵۱۰...

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(ابزار شناخت)

ابزار شناخت ۵۳۶...

* عقل

آیا آیات او در آفاق قابل انکار هست؟ ۲۰۷...

(موانع شناخت)

عوامل انکار آیات و نشانه های او ۲۰۷...

مناظره امام صادق (علیه السلام) با ابن ابی العوجاء ۳۴۷...

تشبیه، خطرناک ترین پرتگاه ۳۸۹...

* تقلید کورکورانه

مذمت تقلید از نیاکان جاهل ۲۰۸...

همه مسئول اعمال خویشند ۴۱۰...

* دوستان

دوستان و همنشینان بد اندیش ۲۷۸...

(زمینه های شناخت)

* ایمان

مؤمن با کافر یکسان نیستند، چنان که بینا و نابینا ۱۵۴...

(انگیزه شناخت)

* عقلی

قاعدۀ دفع ضرر محتمل ۳۴۶...

مناظره امام صادق (علیه السلام) با ابن ابی العوجاء ۳۴۷...

خالق

(ادله وجود)

آیات آفاقی و انفسی شناخت خدا ۶۴، ۱۷۶، ۳۵۱...

آیات انفسی توحید ۱۸۱...

* برهان نظم

زمین، آسمان، صورت زیبا، روزی های پاکیزه ۱۷۴...

نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک ۳۵۰...

امتیاز برهان نظم بر براهین دیگر ۳۵۵...

* آسمان ها، خورشید، ماه و ستارگان

دلیل توحید از طریق خلقت آسمان و زمین ۲۴۰...

دعوت به سوی خدا از طریق آیات آفاقی سماوی ۲۴۰...

آسمان، ستارگان و شهاب ها ۲۴۴...

* آفرینش انسان

خلقت احسن در آفرینش انسان ۱۷۶...

مراحل هفتگانه خلقت انسان ۱۸۱...

* روح

روح انسان در سخن فلاسفه ۵۱۸...

* آفرینش زمین و کوه ها

دلیل توحید از طریق خلقت آسمان و زمین ۲۴۰...

* پیدایش ابر و باد و باران

باران آیتی دیگر از نشانه های توحید ۶۴...

باران سبب احیای زمین های مرده می شود ۳۱۲...

مراحل تشکیل باران ۴۵۹...

چگونگی وزش باد ۴۷۵...

بادهای منظم آیتی از آیات ۴۷۵...

باد برای حرکت کشتی نشانه ای دیگر، اگر خدا بخواهد متوقف

می شود ۴۷۵، ۴۷۷...

* دریاها و کشتی ها

خاصیت کشتی ها ۲۰۶...

حرکت کشتی در دریاها ۴۷۵...

کشتی، ابزار ساخت، امکانات و زمینه حرکت آن از آیات خدا ۴۷۵...

باد برای حرکت کشتی نشانه ای دیگر، اگر خدا بخواهد متوقف

می شود ۴۷۵، ۴۷۷...

* رعد و برق

تحقیقات دانشمندان پیرامون صاعقه ۲۵۷...

* انواع مختلف حیوانات

آفرینش چهارپایان از نشانه های او ۲۰۵...

* دیگر براهین

آیات آفاقی و انفسی ۳۵۸، ۶۴

- آیات خدا در آفاق و انفس ۶۴...
 نشانه های قدرت در پهنه هستی ۱۹۴...
 آیا آیات او در آفاق قابل انکار هست؟ ۲۰۷...
 برهان صدیقین از دلایل توحید ۳۵۵...

(صفات)

- اوصاف امیدبخش (بیان پنج وصف) ۲۰...
 اوصاف هفتگانه او ۲۲...
 اوصاف خداوند ۶۶...
 تشبیه، خطرناک ترین پرتگاه ۳۸۹...
 صفات خدا (سخنانی از علی(علیه السلام)) ۳۹۳...
 «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» پایه اصلی تمام صفات خدا ۳۹۳...
 چهار صفت از صفات او ۴۲۰...

* صفات ذات:

* علم:

- احاطه علمی خداوند ۸۰، ۳۵۶...
 علم خداوند به نگاه ها و آنچه در سینه هاست ۸۰...
 مجازات تحریف گران آیات حق ۳۱۴...
 کافران به قرآن از دید خدا پنهان نیستند ۳۱۷...
 اسرار همه چیز نزد اوست ۳۳۵...
 علم رستاخیز و آنچه تولید می شود از آن خدا است ۳۳۶...
 خداوند شاهد همه چیز است ۳۵۲...
 آگاهی از درون سینه ها و افکار ۴۵۱...

آگاه بر اعمال عباد ۴۵۲...

خلقت آسمان و زمین دلیل علم و قدرت آفریدگار ۴۶۰...

خدا عالم و قادر است ۵۱۰...

* سمیع

سمیع و بصیر؟ ۸۳...

* بصیر

سمیع و بصیر؟ ۸۳...

* حکیم

خدا عزیز و حکیم است ۳۷۱...

* توحید:

* توحید عبادت

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» توحید عبودیت ۲۳...

تنها خدا را بخوانید هر چند... ۶۳...

دلیلی بر توحید عبادت ۸۲...

اشاره ای به توحید عبادت ۱۷۷...

اوصاف کمالیه در اثبات توحید عبادت ۳۹۲...

* توحید ذات:

یکتاست و مانند ندارد ۳۸۹...

معرفت صفات خدا ۳۹۲...

* هماهنگی جهان

شب و روز آیات توحید ۳۰۹...

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

خداوند خالق و شاهد خلقت است ۳۵۲...

خالق آسمان ها و زمین است ۳۸۷...

خلقت در اختیار اوست ۵۰۸...

* توحید ربوبیت

آغاز دعاها با ربوبیت ۴۵...

خالقیت دلیل ربوبیت ۱۷۱...

اشاره ای به دلائل مقام ربوبیت او ۱۷۱...

ربوبیت مطلقه: ربوبیت تکوینی و تشریعی ۳۸۷...

خلقت همسر و ازواج دلیل تدبیر ربوبیت ۳۸۸...

چهار وصف دلیل بر مقام «ربوبیت» او ۴۲۰...

* توحید مالکیت

مالکیت خدا ۶۷...

کلیدها و خزائن آسمان ها و زمین از اوست ۳۹۰...

مالکیت آسمان ها و زمین از آن اوست ۳۹۱...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

ولی مطلق خدا است ۳۸۵...

ربوبیت مطلقه: ربوبیت تکوینی و تشریعی ۳۸۷...

* توحید قانون گذاری (حاکمیت تشریعی)

حاکمیت مطلقه پروردگار در رستاخیز ۷۴...

ربوبیت مطلقه: ربوبیت تکوینی و تشریعی ۳۸۷...

قانون گذاری مخصوص خداست ۴۵۴...

* توحید اطاعت

فقط برای خدا سجده کنید ۳۰۸...

* اراده و مشیت

منظور از «کُنْ فَيَكُونُ»؟ ۱۸۵...

اراده او و تحقق موجودات ۱۸۵...
 عدم تخلف از فرمان تکوینی خدا ۱۸۵...
 قضاوت و فرمان خدا در مورد منکران لجوج ۱۹۸...
 دستور اطاعت به آسمان و زمین ۲۴۴...
 فرمان تکوینی خداوند بر آفرینش ۲۴۷...
 باد برای حرکت کشتی نشانه ای دیگر، اگر خدا بخواهد متوقف
 می شود ۴۷۵، ۴۷۷...

* قدرت

نشانه های قدرت در پهنه هستی ۱۹۴...
 آفرینش کوه ها و ما یحتاج عباد در چهار دوران ۲۴۰...
 قادر مطلق اوست ۳۸۵...
 خداوند قوی و شکست ناپذیر است ۴۱۹...
 خلقت آسمان و زمین دلیل علم و قدرت آفریدگار ۴۶۰...
 قدرت بر جمع تمام موجودات زنده ۴۶۱...
 هیچ کس از سیطره قدرت خدا خارج نیست ۴۶۸...

* حی

حیات مطلق از آن خداست ۱۷۸...

* قیوم

«قیوم» یعنی چه؟ ۲۱۰...

* دیگر صفات

صاحب عرش خداست (ذو العرش) ۶۷...
 تنزیه پروردگار! ۳۷۴...

* صفات فعل:

* رحیم

رحمتش بر غضبش پیشی دارد ۲۳...

رحمت عامّه و رحمت خاصّه ۲۲۷...

* غفار

خداوند غفوراست ۳۷۴...

* عادل

استدلال به آیه ای بر عقیده جبر ۳۰...

داوری به حق در عالم تکوین و تشریع ۸۲...

عدالت در مجازات ۱۲۳...

ایمان اجباری بیهوده است ۲۱۳...

آزادی اراده در آیات قرآن ۲۶۷...

اختیار و عدالت ۳۲۸...

جبر و تکلیف ما لایطاق ۳۲۹...

بیانات امام رضا(علیه السلام) در جبر و اختیار ۳۲۹...

جبر مساوی نفی محتوای مکتب انبیاء ۴۰۳...

ریشه مصائب؟ ۴۶۴، ۴۶۹...

فلسفه آفات و بلاها و مصائب و... ۴۶۴...

مصائب انبیاء و معصومین(علیهم السلام)؟ ۴۶۵...

شفاعت مؤمنان از گناهکاران ۴۸۶...

* لطیف

معانی لطیف بودن او ۴۱۸...

* رزاق

از آسمان برای شما روزی می فرستد ۶۴...

- خدا صاحب فضل است ۱۷۰...
- روزی از طیبات ۱۷۷...
- هشت نکته درباره روزی بخشی خدا ۳۹۵...
- روزی بخشی خداوند؟ ۴۱۸...
- روزی هر که را خواهد گسترده و هر که را خواهد تنگ ۴۱۹، ۴۴۵...
- معیار گستردگی و تنگی روزی ۴۱۸...
- مقدر بودن و تلاش؟ ۴۱۸...
- روزی تنها مواهب مادی نیست ۴۱۹...
- هر کس آخرت بخواد به او می دهد، هر کس دنیا بخواد نیز ۴۲۰...
- اسباب فزونی و تنگی روزی ۴۲۰...
- روزی به اندازه ۴۵۶...
- تقسیم روزی ۴۵۷...
- تلاش معاش! ۴۵۸...
- سرچشمه روزی ها (باران) در دست اوست ۴۵۹...
- * دیگر صفات
- تفاوت ذی الطول و النعم ۲۲...
- منظور از رفیع الدرجات؟ ۶۶...
- سریع الحساب؟ ۷۵...
- منظور از محیی و ممیت بودن ۱۸۴...
- وعده خدا حتمی است ۱۹۷...
- حقیقت احاطه خداوند (دو روایت) ۳۵۷...
- او مردگان را زنده می کند ۳۸۵...
- حاکم و داور مطلق اوست ۳۸۶...
- فاطر یعنی چه؟ ۳۸۷...
- کار خدا امحاء باطل و مستقر ساختن حق ۴۵۱...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

* مقام خلیفه الهی

انسان جانشینان خدا ۶۷...

(حقیقت انسان)

خلقت احسن در آفرینش انسان ۱۷۶...

خلقت نیکوئی انسان ۱۷۶...

مراحل هفتگانه خلقت انسان ۱۸۱...

گودی عجیب کف پای انسان ۳۵۹...

چشم های جوشان در درون چشم و دهان ۳۵۹...

منافع آب دهان (در سخن امام صادق(علیه السلام)) ۳۶۰...

فرزنددار کردن عقیمان از توان بشر خارج است ۵۱۰...

* روح

روح انسان در سخن فلاسفه ۵۵۸...

(صفات و ویژگی های انسان)

خلقت احسن در آفرینش انسان ۱۷۶...

زوال نعمت باعث یأس و نومیدی می شود ۳۴۰...

- انسان از درخواست ثروت خسته نمی شود ۳۴۰...
- انسان نعمت را دائمی می داند ۳۴۲...
- انسان واجد ایمان و آثار آن (یک حدیث) ۳۴۵...
- انسان فاقد ایمان و آثار آن (یک حدیث) ۳۶۲...
- انسان های مرفه و طغیانگر ۴۵۶...
- نشانه برای صابران و شاکران ۴۷۷...
- ضعف و ناتوانی انسان ۵۰۵...
- طبیعت «انسان تربیت نیافته» ۵۰۸...
- ارتباط با خالق از طریق وحی ۵۱۱...
- ارتباط با خالق از طریق سخن از پشت پرده ۵۱۱...
- ارتباط با خالق از طریق ارسال رسل ۵۱۱...

* کفور

- طبع انسان (تربیت نیافته) کفران نعمت است ۱۷۱...
- انسان های کم ظرفیت ۳۴۰...

(حالات انسان)

- زوال نعمت باعث یأس و نومیدی می شود ۳۴۰...

(کردار انسان)

* خیر

- کسی که نیش سرای آخرت باشد (حدیثی از پیامبر) ۴۵۰...

(معیار ارزش افکار و کردار انسان)

* ایمان

ایمان و عمل صالح ۴۲۹، ۴۵۲، ۵۰۰...

* عمل صالح

ایمان و عمل صالح ۴۲۹، ۴۵۲، ۵۰۰...

(مسئولیت های انسان)

* در برابر خالق:

* ایمان

* ایمان

مؤمن با کافر یکسان نیستند، چنانکه بنیا و نابینا ۱۵۴...

استقامت در راه دین ۴۰۹...

اسباب نجات و هلاکت انسان (سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله)) ۴۱۱...

پیش از رسیدن قیامت فرمان خدا را اجابت کنید ۵۰۵...

* حقیقت ایمان

سه رکن معروف ایمان ۲۹۷...

حقیقت ایمان ۵۳۶...

* آثار ایمان

انسان فاقد ایمان و آثار آن (یک حدیث) ۳۶۱...

انسان واجد ایمان و آثار آن (یک حدیث) ۳۶۲...

* درجات و پایه های ایمان

تقسیم ایمان در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۴۸۷...

* ایمان و عمل صالح

ایمان و عمل صالح ۴۲۹، ۴۵۲، ۵۰۰...

* مؤمنین

حاملان عرش الهی به اهل ایمان دعا می کنند ۴۱...

قلب مؤمن عرش خداست ۴۹...

ابو طالب عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا آخر عمر حامی پیامبر (صلی الله علیه

وآله) بود ۱۰۵...

یاری خداوند از پیامبران و مؤمنان ۱۴۳...

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت (ذکر هفت موهبت) ۲۸۷...

انسان واجد ایمان و آثار آن (یک حدیث) ۳۶۲...

دعای فرشتگان برای مؤمنان مستجاب است ۳۷۵...

مقام مؤمنان در قیامت ۴۲۷...

عظمت پاداش بزرگ خداوند به مؤمنان ۴۲۸...

بشارت بهشت به مؤمنان صالح العمل ۴۲۹...

پاداش مؤمنان و عذاب کافران ۴۵۲...

آیه ۲۷ شوری درباره «اصحاب صفه» نازل شد ۴۵۵...

چرا گروهی از مؤمنان فقیرند؟ ۴۵۶...

«اصحاب صفه» چه کسانی بودند؟ ۴۷۲...

«جویر» نخستین غریبی که اسلام آورد ۴۷۲...

از برنامه های مؤمنان و متوکلان عفو و بخشش به هنگام خشم و

غضب ۴۸۵...

از برنامه های مؤمنان و متوکلان اجابت دعوت پروردگار ۴۸۶...

از برنامه های مؤمنان و متوکلان اقامه نماز ۴۸۶...

از برنامه های مؤمنان و متوکلان مشورت در امور ۴۸۶...

از برنامه های مؤمنان و متوکلان انفاق از درآمدها ۴۸۶...

از برنامه های مؤمنان و متوکلان یاری یکدیگر در برابر ستم ۴۸۹...

✽ کفر و شرک

بدترین نوع کفر ۲۸۵...

سجده برای شمس و قمر ممنوع ۳۱۰...

پرستش آنچه خود اسیر قوانین آفرینش است ۳۱۰...

نظر مکتب های مادی و الحادی به دین ۳۱۵...

شرک بزرگ ترین ظلم ۳۸۳...

ترسیمی از حال افراد بی ایمان ۵۰۷...

✽ اسباب کفر و شرک

عوامل انکار آیات و نشانه های او ۲۰۷...

غرور علمی سبب انکار مذهب ۲۱۵...

✽ آثار کفر و شرک

اقوام گمراه پیشین و عاقبت آنها ۲۸...

از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود بترسید ۲۵۱...

پند گرفتن از داستان قوم عاد (در سخن امیرمؤمنان علی(علیه السلام)) ۲۵۶...

آسمان ها در اثر شرک و بت پرستی در شرف متلاشی شدن ۳۷۲...

✽ کافر و مشرک

فرمان قطعی پروردگار در مورد کفار ۲۶...

هدف از مهلت کافران ۳۱...

خشم و عداوت کفار؟ ۵۳...

انکار شرک در قیامت ۱۹۱...

علت گرفتاری های کافران در قیامت ۱۹۲...

مشرکان چه کسانی هستند؟ ۲۳۲...

تردید در ملاقات پروردگار در رستخیز ۳۳۸...

انسان فاقد ایمان و آثار آن (یک حدیث) ۳۶۱...

پاداش مؤمنان و عذاب کافران ۴۵۲...

ترسیمی از حال افراد بی ایمان ۵۰۷...

* بت پرستی

در آن روز بت ها محو نابود می شوند ۳۵۳...

* مسئولیتها و احکام:

* تقوا

رابطه «تقوی» و «روشن بینی» ۲۴...

* عمل

* عبادات:

* جهاد

هجرت و جهاد و شهادت ۲۴...

تقیّه یک وسیله مؤثر مبارزه ۱۰۳...

تقیّه در سخن امام صادق (علیه السلام) ۱۰۴...

تقیّه مخصوص مذهب شیعه نیست ۱۰۵...

مفهوم واقعی پیروزی ۱۴۵...

* زکات

ندادن زکات موجب کفر است ۲۳۴...

اهمیت فوق العاده زکات در اسلام (سه حدیث) ۲۳۶...

* دیگر عبادات

آداب دعا کردن ۴۵...

چرا دعاها با ربّنا شروع می شود ۴۵...

۱۶۳... مرا بخوانید تا اجابت کنم

۱۶۳... وعده الهی بر استجاب دعا مشروط است

۱۶۴... اهمیت دعا و شرائط استجاب آن (در روایات)

۱۶۷... دعای چهار گروه مستجاب نمی شود

۱۶۸... موانع استجاب دعا (یک حدیث)

۱۶۸... موانع اجابت دعا

۱۷۸... خدای یگانه را مخلصانه بخوانید

* در برابر طبیعت و موجودات:

* عمران

۲۱۰... عمران و آبادی زمین در گذشته

* در برابر انسان ها:

* ارتباط با خویشان:

* رابطه با همسر

۳۸۸... فوائد همسر

* رابطه با فرزندان

۵۰۵... فرزندان همه هدایای خداوند هستند

۵۰۸... مردم در رابطه با داشتن فرزند به چهار گروه تقسیم می شوند

* ارتباط با جامعه:

* روابط اقتصادی

* غیر قراردادها

* صحیح

الف - انفاق و صدقه

۲۵... انفاق مخفی از اسباب آمرزش گناه

۲۳۴... انفاق های مالی و اهمیت آن

انفاق از همه چیز ۴۸۹...

* روابط فکری (علمی)

دانشی که به آن دل بسته بودند چه بود ۲۱۱...

* هنر و ادبیات

* شعر و شاعری

ظهور خداوند در زبان شعر ۳۵۸...

* روابط اخلاقی

* اخلاق ممدوح:

* توکل

تفویض کارها به خدا (یک حدیث) ۱۳۳...

تفویض مرحله ای برتر از توکل است ۱۳۴...

ایمان و توکل ۴۸۳...

هفت قسمت از برنامه های مؤمنان متوکل ۴۸۳...

* حلم و صبر

دستور به صبر و استقامت ۱۴۹...

شکیبائی رمز هر پیروزی ۱۴۹...

استقامت در روایات اسلامی (ذکر چهار روایت) ۲۸۸...

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت (ذکر هفت موهبت) ۲۹۱...

صبر ریشه موفقیت های مادی و معنوی ۳۰۳...

شکیبائی و بخشش، کار مهم و پر ارزشی است ۴۹۶...

* آداب معاشرت و دوستی

دوستان و همنشینان بد اندیش ۲۷۸...

* احسان

عفو کنید ۴۹۱...

عفو سازنده ۴۹۲...

عفو سازنده؟ ۴۹۶...

* ایثار

عفو کنید ۴۹۱...

عفو سازنده ۴۹۲...

عفو سازنده؟ ۴۹۶...

* برادری و اخوت

نقش سیاست های استعماری در تفرقه مسلمین ۴۰۵...

* راستگویی

صدیقین کیانند؟ ۱۰۵...

* شکر

بندگان باید خدا را به خاطر نعمت هایش ستایش کنند ۱۷۸...

* خوف و رجاء

حسن ظن و سوء ظن بر خدا (یک حدیث) ۲۷۱...

* اخلاص

اجتناب و گزینش، مقامی برای بندگان مخلص ۴۰۴...

* تسلیم

در برابر مصائب تسلیمند، وظیفه تلاش در رفع آنها است ۶۰...

فقط در برابر ربّ العالمین تسلیم باشید ۱۷۹...

* خودسازی

سه دستور مهم در زمینه خودسازی ۱۵۱...

* استعاذه (پناه بردن به خدا)

پناه بر خدا ۱۵۶...

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید ۳۰۴...

گفتن جمله «أَعُوذُ بِاللَّهِ...» به هنگام غضب ۳۰۶...

* استغفار و توبه

اسباب آمرزش در قرآن مجید (ذکر هفت سبب) ۲۴...

«توبه» سبب آمرزش گناهان ۲۴...

معصوم بودن پیامبر و امر به استغفار؟ ۱۵۰...

او توبه بندگان را می پذیرد ۴۵۲...

اجر عفو و اصلاح با خدا است ۴۹۱...

* مشورت

شورا و مشورت در میان مؤمنان ۴۸۷، ۴۸۵...

شورا مهم ترین اصل اجتماعی (دو حدیث) ۴۸۷...

اهمیت مشورت و آداب و شرائط آن ۴۸۷...

* اخلاق مذموم:

* حسادت

حسد و ظلم سرچشمه اختلاف ۴۰۴...

* تکبر

کارهای مستکبران برای پیشبرد اهداف شوم خود ۲۸...

آثار تکبر ۹۶...

متکبران جبار از درک صحیح محرومند ۱۱۲...

اصل کبر و جباریت از قلب است ۱۱۵...

استکبار در سخن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ۱۳۹...

تکبر و غرور سرچشمه بزرگ ترین بدبختی ها ۱۹۳...

جهنم جایگاه متکبران ۱۹۳...

تکبر قوم عاد ۲۵۶...

* هوا پرستی

عیاشی و هوسرانی ۱۹۳...

هواپرستی و عواقب آن ۲۰۸...

انسان در برابر طوفان وساوس (با ذکر دو حدیث) ۳۰۶...

* ظلم

علل عقب ماندگی مسلمین ۳۲...

بنگر عاقبت ستمگران و مفسدان چگونه بود؟ ۸۴...

لجاجت و عناد در برابر حق ۱۷۳...

پیش داوریهای غلط سبب انکار حق می شود ۲۰۸...

سلاح مخالفان حق ۲۹۹...

ظالم کیست؟ ۳۸۲...

اهل ایمان تسلیم ظلم نمی شود ۴۸۳...

خداوند ظالمان را دوست ندارد ۴۹۱...

یاری طلبیدن عیب نیست، ظلم کردن عیب است ۴۹۴...

* محبت دنیا

نگاه خیانت آلود ممنوع ۸۰...

خیانت چشم ها اشکال مختلفی دارد ۸۱...

به دنیا دل نبند ۱۲۲...

دنیا سرای آزمون و پرورش و تکامل ۴۰۶...

مزرعه دنیا و آخرت ۴۱۸...

ترسیم گویائی از بینش اسلامی درباره زندگی دنیا ۴۲۲...

روایاتی درباره دنیا ۴۲۳...

دل بستگی های دنیا شما را نفریبد ۴۸۰...

مقایسه دنیا و آخرت ۴۸۰...

* اسراف و تبذیر

اسرافکار هدایت نمی شود ۹۹...

* غرور

یهودیان مغرور ۱۶۰...

تکبر و غرور سرچشمه بزرگ ترین بدبختی ها ۱۹۳...

مغروران به علم ۲۱۴...

سرانجام غرور انکار آخرت است ۳۴۲...

* کتمان حق

تقیّه یک وسیله مؤثر مبارزه ۱۰۳...

تقیّه در سخن امام صادق(علیه السلام) ۱۰۴...

تقیّه مخصوص مذهب شیعه نیست ۱۰۵...

* گناه و آثار آن

پرهیز از گناهان کبیره ۲۵...

گناه و سلب نعمت ۳۳۰...

خطر غرق کشتی در اثر اعمال بد سرنشینان ۴۷۸...

شرائط کبیره بودن گناه ۴۸۳...

* خشم و غضب

خشم و عداوت کفار؟ ۵۳...

* جدال و مرء

جدال ممدوح ۲۷...

مجادله در قرآن ۳۲...

مجادلات قرآنی ۳۴...

منازعات اهل بیت(علیهم السلام) با مخالفان ۳۵...

آثار شوم مجادله به باطل (دو حدیث) ۳۶...

روش مجادله به احسن (ذکر چهار روش) ۳۷...
 عذاب های روحی مجادله کنندگان و تکذیب کنندگان ۱۹۰...
 سرچشمه اصلی مجادله به باطل کبر و غرور ۱۵۴...
 جهل از عوامل مجادله به باطل ۱۵۷...
 مجادله کنندگان در آیات الهی ۱۸۸...
 مجادله کنندگان در آیات ما هیچ پناهگاهی (جز ذات خداوند) ندارند ۴۷۹...
 (امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

امکانات دلیل سعادت نیست ۳۱...

* امکانات مادی

حیات دنیا متاع و آخرت سرای قرار ۱۲۲...
 زندگی دنیا متاع و فانی است، آنچه در نزد خدا است باقی است ۴۸۰...
 زندگی دنیا در قبال زندگی آخرت؟ ۴۸۰...
 * زمین:

نعمت های زمانی و مکانی او ۱۷۵...

* خلقت زمین

حیات و مرگ یک قانون عمومی در جهان ۱۸۵...
 دوران های آفرینش آسمان ها و زمین ۲۴۰...
 جهان در آغاز آفرینش به صورت «دود بود» ۲۴۴...
 زمین بر اثر باران های سیلابی از آب پوشیده بود ۳۷۹...
 آسمان ها و زمین و عظمت آن ۴۶۱...

* سیر در زمین

سیر در ارض (گردش روی زمین) و درس های رحمانی ۲۱۰...

* حالات زمین

منظور از آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه؟ ۲۴۷...

زمین بر اثر باران های سیلابی از آب پوشیده بود ۳۷۹...

* موجودات زنده:

* زوجیت

خلقت همسر و ازواج دلیل تدبیر ربوبیت ۳۸۸...

* برّی (خاکی):

* مفید:

* منافع

منافع فراوان چهارپایان ۲۰۴...

* جنّ:

* اقسام جنّ:

* شیطان:

الف - تابعان شیطان

به نابودی کشاندن نیروهای فعال توسط حکومت های شیطانی ۹۲...

* جمادات:

* کشتی ها و فوائد آنها

خاصیت کشتی ها ۲۰۶...

کشتی، ابزار ساخت، امکانات و زمینه حرکت آن از آیات خدا ۴۷۵...

* کوه ها:

* آفرینش کوه ها

آفرینش کوه ها و ما یحتاج عباد در چهار دوران ۲۴۰...

* بادها:

چگونگی وزش باد ۴۷۵...

* منافع بادها

باد برای حرکت کشتی نشانه ای دیگر، اگر خدا بخواهد متوقف

می شود ۴۷۵...

* باران:

مراحل تشکیل باران ۴۵۹...

باران رحمت است ۴۵۹...

* فوائد باران

باران سبب احیای زمین های مرده می شود ۳۱۲...

* اقسام باران

* آسمان ها:

* حقیقت آسمان ها

آسمان خیمه بزرگ الهی ۱۷۵...

دوران های آفرینش آسمان ها و زمین ۲۴۰...

آسمان، ستارگان و شهاب ها ۲۴۹...

آسمان ها و زمین و عظمت آن ۴۶۱...

* آسمان های هفتگانه

منظور از آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه؟ ۲۴۷...

منظور از آسمان های هفتگانه ۲۴۷...

* شهاب ها

آسمان، ستارگان و شهاب ها ۲۴۹...

* خورشید:

* حقیقت خورشید

نور عامل مهم حیات انسان ها ۱۷۰...

خورشید و ماه ۳۰۹...

* فوائد خورشید

نور عامل مهم حیات انسان ها ۱۷۰...

* نقش خورشید در عالم

نور عامل مهم حیات انسان ها ۱۷۰...

* ماه:

* حقیقت ماه

خورشید و ماه ۳۰۹...

* ستارگان:

* حقیقت ستارگان

آسمان، ستارگان و شهاب ها ۲۴۹...

* اقسام ستارگان

ستارگان مسکون آسمان (با ذکر یک حدیث) ۴۶۳...

* ستارگان ثابت و سیارات

ستارگان مسکون آسمان (با ذکر یک حدیث) ۴۶۳...

* کرات آسمانی

موجود زنده در کرات دیگر ۴۶۱...

* صورت ها و اشکال فلکی

* شب و روز:

نعمت های زمانی و مکانی او ۱۷۵...

* نظام شب و روز

نظام نور و ظلمت (روز و شب) ۱۷۰...

شب و روز آیات توحید ۳۰۹...

* فوائد شب

فایده شب و روز ۱۷۰، ۳۰۹...

* فائده روز

فایده شب و روز ۱۷۰، ۳۰۹...

* عوالم بالا (فرشتگان):

* مسئولیتهای فرشتگان

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت (ذکر هفت موهبت) ۲۸۷...

آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند؟ ۳۷۵...

* عرش و فرشتگان حامل عرش

حاملان عرش الهی به اهل ایمان دعا می کنند ۴۱...

دعاهای چهارگانه حاملان عرش ۴۴...

عرش خدا؟ ۴۷...

عرش خدا در روایات اهل بیت (علیهم السلام) ۴۸...

* پاداش و مجازات:

مجازات قدرت مندان ۸۵...

هشدار مجازات الهی در صورت مزاحمت موسی ۱۰۱...

از روز تناد بترسید ۱۰۹...

ایمان هنگام نزول عذاب ۲۱۰...

دلیل مجازات امت های پیشین ۲۵۲...

فرمان مجازات الهی در مورد جن و انس ۲۸۰...

تهدید کفار ۳۱۶...

گاه ثروت زیاد مجازات الهی است ۴۵۸...

پاداش و کیفرهای دنیوی ۴۶۷...

مجازات ستمگران در دنیا و آخرت ۴۹۵...

* اسباب و عوامل مجازات

مصائب شما از خود شماست ۴۶۹...

* مقررات ثابت جهان آفرینش

- با وعده پیروزی خدا چرا انبیاء مغلوب شدند ۱۴۵...
 حیات و مرگ یک قانون عمومی در جهان ۱۸۵...
 مهلت دادن به تشریع کنندگان به دلیل یک سنت قطعی است ۴۲۶...
 مصائبی که دامان ما را می گیرد ۴۶۴...
 مصائب شما از خود شماست ۴۶۹...
 بازتاب تکوینی اعمال انسان ها (در روایات) ۴۷۰...

* آزمایش ها

- آزمایش به وسیله «ثروت» ۴۵۸...
 * امکانات معنوی (هدایت)
 * هدایت و ضلالت و حقیقت آنها
 جدال حق و باطل ۳۳...
 اسرافکار هدایت نمی شود ۹۹...
 دعوت به نجات و دعوت به کفر یکسان نیست ۱۲۶...
 یاری مؤمنان ۱۴۳...
 اسباب و زمینه های ضلالت ۱۹۲...
 هدایت تنها به دست او است ۴۰۲...
 هدایت اجباری ۴۰۲...
 کسی که خدا گمراهش کند سرپرست ندارد ۴۹۹...
 گمراهان راه نجات ندارند ۵۰۲...
 اسباب هدایت ۵۰۷...
 هدایت به صراط مستقیم ۵۳۲...
 منظور از صراط مستقیم، راه خداست ۵۳۳...

* اقسام هدایت:

انواع و اقسام هدایت ۲۶۳...

انواع و اقسام هدایت ۵۰۷...

* هدایت تکوینی:

* عقل

آیا آیات او در آفاق قابل انکار هست؟ ۲۰۷...

* هدایت تشریعی:

* انبیاء:

* حقیقت نبوت

مگر پیامبران برای هدایت شما نیامدند؟ ۱۴۱...

* هدف بعثت انبیاء:

ندای توحید اساس دعوت پیامبران ۴۰۰...

اصول دعوت همه انبیاء ۴۰۰...

الف - تعلیم و تربیت

سجده برای شمس و قمر ممنوع ۳۱۰...

ب - رفع اختلاف

توصیه به انبیاء دین را بر پا دارید و اختلاف نکنید ۴۰۱...

ج - دعوت به حیات و زندگی اجتماعی

برنامه تکالیف بندگان به وسیله انبیاء ۶۸...

* راه های شناخت انبیاء:

الف - اعجاز

پیامبران و معجزات اقتراحی ۱۹۸...

انبیاء بدون اذن خدا معجزه نمی کردند ۱۹۸...

ب - قرائن و شواهد مختلف

استدلال منطقی بر مسأله نبوت ۴۵۰...

* صفات و ویژگی های انبیاء

پیامبری از میان سیاه پوستان ۲۰۳...

قوانین و مقررات به انبیاء بزرگ توصیه شده ۴۰۰...

شایستگی وجودی رسولان ۴۰۳...

مصائب انبیاء و معصومین (علیهم السلام)؟ ۴۶۵...

* مسئولیت های انبیاء

پیامبران و «انذار» نسبت به قیامت ۶۹...

دستور کلی به همه پیامبران ۴۰۱...

* ابرار پیشرفت انبیاء

هجرت و جهاد و شهادت ۲۴...

یاری خداوند از پیامبران و مؤمنان ۱۴۳...

چرا پیامبران از میان مردم انتخاب شده اند؟ ۲۵۳...

قوانین و مقررات به انبیاء بزرگ توصیه شده ۴۰۰...

توصیه به انبیاء دین را بر پا دارید و اختلاف نکنید ۴۰۱...

شش نکته در مورد توصیه به انبیاء ۴۰۲...

دعوت به آئین الهی برای رفع اختلاف ۴۰۹...

* وحی

القای روح به بندگان ۶۸...

وحی بر پیامبر و انبیاء پیشین ۳۷۰...

محتوای وحی ۳۷۰...

هفت وصف از اوصاف خدا مسأله وحی ۳۷۱...

عظمت وحی ۳۷۱...

آسمان ها به خاطر نزول وحی نزدیک به متلاشی شدن ۳۷۲...

طرق ارتباط پیامبران با خداوند (سه طریق) ۵۱۱...

حقیقت اسرارآمیز وحی ۵۱۷...

«وحی» تشریعی و تکوینی ۵۱۷...

نقد و تفسیر بعضی از فلاسفه قدیم درباره وحی ۵۱۸...

نقد و تفسیر جمعی از فلاسفه جدید درباره وحی ۵۲۰...

وحی و نبوغ فکری ۵۲۲...

حق کلام درباره وحی ۵۲۲...

منطق منکران وحی ۵۲۵...

ایراد و پاسخ همیشگی درباره وحی ۵۲۶...

احادیثی پیرامون «وحی» ۵۲۷...

* دشمنان انبیاء

تکذیب کنندگان انبیاء ۲۹...

قدرت نمائی ظاهری کافران ۳۱...

خشم و عداوت کفار؟ ۵۳...

به نابودی کشاندن نیروهای فعال توسط حکومت های شیطانی ۹۲...

روش جباران و طاغوت ها در طول تاریخ ۱۰۱...

دلیل مجازات کفار، آزار و فشار بر پیامبران ۱۹۲...

یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق ۲۸۲...

تهمتهای یکسان به انبیاء ۳۲۲...

اختلاف در کتاب موسی ۳۲۶...

* تعداد انبیاء

عدد پیامبران الهی (پنج حدیث) ۲۰۰...

پیامبران اولو العزم ۲۰۱...

نام پیامبران در قرآن ۲۰۲...

پیامبری از میان سیاه بوستان ۲۰۳...

* دعوت پذیران

ادیان الهی در آغاز به وسیله گروهی اندک در برابر طاغوت ها ظاهر

شدند ۱۳۲...

اقوام مختلف و چگونگی برخورد آنها با پیامبران ۲۱۱...

* نبوت خاصه:

* اهداف نبوت

فرهنگ اسلام و ساختن انسان های نمونه از یک مشیت عرب جاهلی ۲۹۴...

هدف از نزول قرآن بر مردم مکه و اطراف آن و «جهانی بودن

اسلام» ۳۷۹...

عدالت از اهداف بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۱۰...

اسلام همه را به تلاش دعوت می کند ۴۵۸...

* راه های شناخت پیامبر:

الف - اعجاز

معجزات را در آینده نشان خواهیم داد ۳۵۲...

محتوای قرآن یکی از دلایل اثبات نبوت ۴۱۵...

* صفات و ویژگی ها

معصوم بودن پیامبر و امر به استغفار؟ ۱۵۰...

برترین پیامبر از میان (۱۲۴ هزار پیامبر) (امام علی بن موسی

الرضا(علیه السلام)) ۲۰۰...

من بشری همچون شما هستم ۲۳۲...

گسترش تدریجی اسلام ۳۸۰...

توکل و بازگشت به سوی اوست ۳۸۷...

- اسلام عصاره آئین همه انبیاء ۴۰۰...
 اهمیت اسلام نسبت به سائر ادیان ۴۰۳...
 عدم تبعیت از هوی ۴۰۹...
 ایمان به کتاب خدا و مأموریت به عدالت ۴۱۰...
 رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در هر شبانه روز صد بار استغفار می نمود ۴۶۷...
 نه کتاب می شناختی و نه ایمان ۵۳۱...
 فرشته مأمور تربیت رسول خدا ۵۳۲...
 ایمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به خدا قبل از نبوت ۵۳۲...
 پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت چه آئینی داشت؟ ۵۳۲...
 پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) قبل از نبوت چه آئینی داشت؟ ۵۳۴...
 * دشمنان پیامبر
 برنامه احزاب طغیانگر و مشرک ۳۰...
 خشم و عداوت کفار؟ ۵۳...
 سرنوشت ستیزه جویان مغرور ۱۸۷...
 عکس العمل و تهدید برای مایوس ساختن پیامبر ۲۲۹...
 کوشش کوردلان برای یأس پیامبر ۲۳۱...
 جنجال کنید تا صدای دل نواز قرآن را نشنوند ۲۸۲...
 تهمت و افتراء به خدا و پیامبر ۴۵۰...
 * وحی
 دستورات مهم بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای اجرای حکم خدا ۴۰۱، ۱۴۹...
 قیامی از «ام القرى» ۲۸۳...
 وحی بر پیامبر و انبیاء پیشین ۳۷۰...
 تسبیح کسانی که در زمین هستند ۳۷۳...

«وحی» در لغت و قرآن و سنت ۵۱۵...

انواع سه گانه وحی بر پیامبر ۵۳۰...

* ابزار پیشرفت

هجرت و جهاد و شهادت ۲۴...

باز هم صبر کن ۱۹۶...

دلداداری پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۹۸...

عفو عمومی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از فتح مکه ۳۰۱...

بدی را با نیکی دفع کن ۳۰۶...

دلداداری و تسلی خاطر به پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۲۲، ۳۲۶، ۵۰۶...

استقامت کن! ۴۰۸...

* مسئولیت ها

وظیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ابلاغ رسالت ۱۹۷...

وظیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله)، انذار و بشارت ۳۷۸...

وظیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ابلاغ رسالت ۵۰۶...

* زمینه بعثت پیامبر

فرهنگ اسلام و ساختن انسان های نمونه از یک مشیت عرب جاهلی ۲۹۴...

* دعوت پذیران

ابوطالب عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله) تا آخر عمر، حامی پیامبر(صلی الله علیه وآله)

وآله بود ۱۰۵...

حرکت ها به سوی شناخت اسلام اصیل ۲۱۶...

پاداش رسالت من (مودت ذوی القربی) ۴۲۶...

فاطمه(علیها السلام)، پاره تن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۳۹...

دحیة بن خلیفه کلبی برادر رضاعی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۵۱۴...

* بهانه ها و ایرادها

این همه بهانه گیری؟ ۳۳۰...

* قرآن:

کتاب خدا ۲۱...

الف - اعجاز قرآن

این کتاب (معجزه پیامبر(صلی الله علیه وآله)) از حروف ساده الفبا ترکیب

یافته ۲۱...

اعجاز قرآن از طریق شرح آیات آفاقی و انفسی ۳۵۲...

چگونه آسمان ها و کوه ها در برابر عظمت وحی از هم شکافته

می شود؟ ۳۷۳...

ب - ویژگی های قرآن

قرآن از سوی حکیم دانائی است ۲۱...

عظمت قرآن ۲۲۵...

پنج وصف از اوصاف قرآن ۲۲۸...

هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو، نه از پشت سر، به سراغ قرآن

نمی آید ۳۱۷...

قرآن کتابی است شکست ناپذیر ۳۱۷...

چرا قرآن را «ذکر» می گویند؟ ۳۱۷...

قرآن هدایت است و درمان ۳۲۲...

چرا قرآن به زبان عجم نازل نشده است؟ ۳۲۳...

قرآن به زبان عربی وحی شد برای ام القری و اطراف آن ۳۷۸...

این کتاب هم حق است و هم میزان ارزیابی ارزش ها ۴۱۵...

قرآن، روحی است، از جانب خدا ۵۲۹...

ج - اهداف نزول قرآن

آیه ۳۲ فصلت در مدح بلال حبشی است ۲۹۸...

آیه ۲۷ شوری درباره «اصحاب صفه» نازل شد ۴۵۵...

د - آداب قرائت قرآن

آیاتی که هنگام تلاوت و شنیدن آن سجده واجب است ۳۰۸...

آیا سجده در آغاز آیه واجب است یا بعد از پایان ۳۱۱...

ه - نکات تفسیری قرآن

آیه (۱۱) سوره «مؤمن» و رجعت ۵۸...

منظور از ان یک کاذباً چیست؟ ۹۹...

دلالت آیه ۳۴ مؤمن بر نبوت حضرت یوسف (علیه السلام) ۱۱۳...

شومی ایام و آیه ۱۶ «فصلت» ۲۵۵...

منظور از اننی من المسلمین ۲۹۸...

مفهوم وسیع «حسنه» و «سیئه» (یک حدیث) ۲۹۹...

آنجا که منظور از «حسنه» «تقیه» و از «سیئه» افشاگری است ۲۹۹...

منظور از باطل چیست ۳۱۹...

ظلام یعنی چه؟ ۳۲۸...

تفاوت ذو دعاء عریض و کان یؤساً چیست؟ ۳۴۸...

منظور از بغی چیست؟ ۴۰۵...

تفسیری درباره اقیموا الدین ۴۰۷...

آراء مفسران در تفسیر «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...» ۴۳۰...

تفسیر «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» از زبان روایات ۴۳۴...

سخنی با مفسر معروف «آلوسی» (در آیه ۲۳ شوری) ۴۴۱...

جمع بین حدیث «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي...» و حدیث «أَصْحَابِي كَالنُّجُوم...» ۴۴۶...

منظور از بغی بغیر حق چیست؟ ۴۹۵...

تفسیر آیات (۴۱ - ۴۳) شوری بر قیام حضرت مهدی (عج) ۴۹۷...

چرا به پیامبر گفته شده تو از کتاب و ایمان خبر نداشتی ۵۳۶...

و - نکات ادبی قرآن

بلاغت قرآن و بیان ابعاد مختلف... ۲۶۲...

نکته ادبی در (کاف) «کَمِثْلِهِ» ۳۹۴...

توضیح ادبی لیس کمثله شیء ۳۹۴...

بحث یک نکته ادبی ۵۳۷...

ز - کنایات قرآن

«قلب» به صورت کنایه به معنی «جان» نیز می آید ۷۸...

معنی کنائی «ذَلِکُمْ» ۱۷۷...

معنی کنائی «خَاشِعَةً» ۳۱۳...

معنی کنائی «لِقَاءَ اللَّهِ» ۳۵۵...

معنی کنایه ای «مقالید» ۳۹۱...

ح - تشبیهات و مثال های قرآن

تشبیه «مؤمنین» و «غیر مؤمنین» به «بینا و شنوا» و «نابینا و کور» ۱۵۷...

تشبیه آسمان به خیمه ۱۷۵...

تشبیه دنیا و آخرت به مزرعه ۴۲۱...

ط - حروف مقطعه در قرآن

خانواده حروف مقطعه (حم) ۲۰...

حروف مقطعه ۲۲۷...

دوازده تفسیر برای حروف مقطعه ۳۶۸...

(حم، عسق) از حروف مقطعه ۳۶۸...

ارتباط حروف مقطه با محتوای سوره ۳۶۹...

ی - مخالفان قرآن

تکذیب کتاب خدا ۱۸۸...

مجازات جدال و تکذیب کتاب خدا ۱۸۹...

- اعتراف ولید بن مغیره به عظمت قرآن ۲۲۵...
 تلاش برای نشنیدن صدای قرآن ۲۸۲...
 تحریف گران آیات حق ۳۱۴...
 ک - پاسخ های قرآن به مخالفان
 تناقضی در مفاهیم قرآن نیست ۳۱۸...
 آیه (۴۲ فصلت) دلیل بر نفی هرگونه تحریف ۳۱۹...
 ل - محتوای سوره ها
 محتوای سوره مؤمن ۱۵...
 فضیلت سوره مؤمن ۱۷...
 محتوای سوره فصلت ۲۲۱...
 فضیلت تلاوت سوره فصلت ۲۲۲...
 محتوای سوره شوری ۳۶۵...
 فضیلت تلاوت سوره شوری ۳۶۶...
 م - داستان های قرآن:
 داستان «اصحاب ردّه» ۲۳۵...
 ۱ - قوم عاد
 تکبر قوم عاد ۲۵۴...
 عوامل نابودی قوم عاد ۲۵۷...
 روزهای نحس قوم عاد ۲۵۸...
 طوفان شدید و کوبنده توأم با سنگریزه بر قوم عاد ۲۵۸...
 ۲ - قوم ثمود
 سرنوشت غم انگیز قوم ثمود ۲۶۰...
 صاعقه و زلزله عذاب قوم ثمود ۲۶۱...

نجات مؤمنان قوم ثمود ۲۶۲...

ن - تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱ - یوسف

دلالت آیه ۳۴ مؤمن بر نبوت حضرت یوسف (علیه السلام) ۱۱۳...

۲ - موسی و هارون

رسالت موسی (علیه السلام) از آغاز برای مبارزه با سه کس ۹۱...

انگیزه اطرافیان فرعون از ممانعت در برابر قتل موسی (علیه السلام) ۹۳...

دو دلیل فرعون برای توجیه تصمیم بر قتل موسی (علیه السلام) ۹۴...

فراز دیگری از تاریخ موسی (علیه السلام) و فرعون ۹۸...

داستان «مؤمن آل فرعون» ۹۸...

آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می کشند؟ ۹۸...

هشدار مجازات الهی در صورت مزاحمت موسی ۱۰۱...

«مؤمن آل فرعون» که بود؟ ۱۰۲...

سخنان «مؤمن آل فرعون» در پنج شکل و پنج مقطع ۱۱۲...

مؤمن آل فرعون فرعون را از قتل موسی (علیه السلام) منصرف کرد ۱۱۶...

به آسمان می روم تا از خدای موسی (علیه السلام) خبر گیرم ۱۱۷...

اهداف فرعون از رفتن به آسمان ۱۱۸...

واژگونی برج عظیم ۱۲۰...

از من پیروی کنید تا راه راست را به شما نشان دهم ۱۲۱...

آخرین سخن مؤمن آل فرعون ۱۲۶...

مردم مصر علاوه بر پرستش فراعنه بت های فراوانی داشتند ۱۲۷...

توطئه بر ضد «مؤمن آل فرعون» ۱۲۹...

سرگذشت «مؤمن آل فرعون» یک درس بزرگ مبارزه ۱۳۲...

شهادت «مؤمن آل فرعون» ۱۳۳...

کتاب هدایت موسی به بنی اسرائیل رسید ۱۴۸...

محتوای کتاب هدایت موسی ۱۴۸...

یهودیان مغرور ۱۶۰...

✽ اوصیاء:

تفسیر آیه ۱۲ «مؤمن» به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) ۶۰...

وصی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) افضل از انبیاء پیشین ۲۰۰...

علی (علیه السلام) میزان الاعمال ۲۷۳...

اهمیت ولایت ائمه (علیهم السلام) در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۴۳۵...

مقام آل محمد (علیهم السلام) و اهمیت حب آنها ۴۳۶...

دعای برای آل محمد (علیهم السلام) افتخار است ۴۴۰...

«اقتراف حسنه» مودت آل محمد (علیهم السلام) است ۴۴۷...

آثار محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) (دوازده اثر) ۴۳۷...

وجوب محبت آل محمد (صلی الله علیه وآله) ۴۴۲...

✽ حقیقت اوصیاء

امامان منادیان توحید ۲۹۷...

✽ ویژگی ها و صفات آنها

رهبری ائمه ضامن بقای توحید ۲۸۹...

ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از ارکان دین ۴۰۷...

مودت اهل بیت (علیهم السلام) اجر رسالت ۴۲۶...

دوستی «ذوی القربی»، قبول رهبری ائمه (علیهم السلام) ۴۲۹...

مصائب انبیاء و معصومین (علیهم السلام)؟ ۴۶۵...

✽ انتخاب

اجتباء و گزینش، مقامی برای پیامبران و بندگان مخلص ۴۰۴...

* تبلیغ و مبلغین

- جدال ممدوح ۲۷...
 مجادله در قرآن ۳۲...
 جدال حق و باطل ۳۳...
 مجادلات قرآنی ۳۴...
 منازعات اهل بیت (علیهم السلام) با مخالفان ۳۵...
 آثار شوم مجادله به باطل (دو حدیث) ۳۶...
 روش مجادله به احسن (ذکر چهار روش) ۳۷...
 پنج روش برای نفوذ در قلب تیره متکبران جبّار ۱۱۲...
 سرچشمه اصلی مجادله به باطل کبر و غرور ۱۵۴...
 جهل از عوامل مجادله به باطل ۱۵۷...
 مجادله کنندگان در آیات الهی ۱۸۸...
 بدی را با نیکی دفع کن ۲۹۷...
 صفات بهترین گویندگان ۲۹۷...
 خوبی و بدی یکسان نیست ۲۹۸...
 ظریف ترین روش های تبلیغ و آخرین تحقیقات روان شناسان ۳۰۰...
 برنامه چهار مرحله ای داعیان الی الله ۳۰۵...
 مجادله کنندگان در آیات ما هیچ پناهگاهی (جز ذات خداوند) ندارند ۴۷۹...
 * ادیان و مذاهب
- ادیان الهی در آغاز به وسیله گروهی اندک در برابر طاغوت ها ظاهر شدند ۱۳۲...
 گسترش تدریجی اسلام ۳۸۰...
 اهمیت اسلام نسبت به سائر ادیان ۴۰۳...
 سرچشمه این همه اختلافات؟ ۴۰۴...
 مذهب عامل وحدت و یکپارچگی ۴۰۵...

معاد

(اسماء قیامت)

یوم التّلاق ۶۹...

یوم بروز و ظهور ۷۲...

روز پاداش و کیفر ۷۵...

یوم الآزفه ۷۸...

یوم التّناد ۱۰۹...

یوم الجمع ۳۸۱، ۴۶۲...

یوم عقیم ۵۱۰...

(حقیقت قیامت)

ما به گناه خود معترفیم، راهی برای جبران؟ ۵۲...

هفت ویژگی قیامت ۷۱...

روزی که جان ها به لب می رسد ۷۷...

حیات دنیا متاع و آخرت سرای قرار ۱۲۲...

بازگشت به سوی خدا ۱۲۸...

آن روز که اهل باطل زیان می بینند (سخنی از امام سجاد(علیه السلام)) ۲۰۰...

روزی که دشمنان خدا را به سوی جهنم می برند ۲۶۵...

شتاب نکنید قیامت می آید ۴۱۲...

راه بازگشتی وجود دارد؟ ۴۹۹...

(امکان معاد)

- ۱۵۷... خلقت آسمان ها و زمین از خلقت مردم مهم تر است
 ۱۵۷... استدلال بر معاد از طریق «قدرت خدا»
 ۳۱۲... استدلال بر معاد از طریق «رستاخیز گیاهان»
 ۳۱۲... احیای زمین های مرده دلیل بر رستاخیز
 ۳۵۴... استدلال بر معاد از طریق «علم خدا»

(لزوم معاد)

۲۶۹... خلقت و بازگشت

(معاد جسمانی)

۴۶۲... جنبندگان در قیامت محشور می شوند؟

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

۱۴۴... اثرات شوم انکار معاد

۱۶۰... علل انکار معاد

۴۱۰... همه مسئول اعمال خویشند

۴۶۲... جنبندگان در قیامت محشور می شوند؟

هدف از مهلت کافران ۳۱...

(آثار ایمان به رستاخیز)

اثرات تربیتی ایمان به رستاخیز ۴۱۶...

(مرگ)

* حقیقت مرگ

دو مرگ و دو حیات ۵۶...

(برزخ)

حیات برزخی ۵۶...

آل فرعون و عذاب برزخ ۱۳۱...

عالم برزخ؟ ۱۳۴...

تقاضای بازگشت به دنیا ۴۹۹...

(حوادث قیامت)

مشکلات قیامت ۷۹...

عابدان در قیامت معبودان را گم می کنند ۳۳۸...

(مواقف قیامت)

مواقف مختلف قیامت ۱۴۷...

(حالات انسان ها در قیامت)

ما به گناه خود معترفیم، راهی برای جبران؟ ۵۲...

شدت ترس در رستاخیز ۷۸...

انکار شرک در قیامت ۱۹۱...

علت گرفتاری های کافران در قیامت ۱۹۲...

عدالت پیشگان و ظالمان ۳۸۲...

محاجه کنندگان و تردید کنندگان در قیامت ۴۱۷...

مقام مؤمنان در قیامت ۴۲۷...

شدت ذلت ستمگران به هنگام مشاهده عذاب ۵۰۰...

زیان کاران واقعی آنهاست که خود و اهل خود را باخته اند در قیامت ۵۰۱...

زیان کاران واقعی در قیامت سرپرست و یاور ندارند ۵۰۲...

(صحنه قیامت)

صحنه هول انگیز قیامت ۴۴...

خشم الهی در قیامت ۵۳...

روزی که جان ها به لب می رسد ۷۷...

صبح و شام در قیامت ۱۳۱...

رسوائی در قیامت بدترین رسوائی ۱۴۴...

آن روز که اهل باطل زیان می بینند (سخنی از امام سجاد(علیه السلام)) ۲۰۰...

امنیت در روز قیامت ۳۱۵...

در آن روز بت ها محو و نابود می شوند ۳۳۸...

(دادگاه قیامت)

* شهود

چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و... شهادت می دهند؟ ۲۶۷...

اعضاء انسان در قیامت گویا می شوند ۲۶۸...

شهادت گوش ها و چشم ها و پوست ها در قیامت ۲۶۹...

پوست های تن نیز گواهی می دهند ۲۶۹، ۲۷۵...

گواهان رستاخیز ۲۷۲...

ذات پاک خداوند شهادت می دهد ۲۷۳...

پیامبران و اوصیاء گواهان قیامت ۲۷۴...

زبان و دست و پا و چشم و گوش گواهی می دهند ۲۷۴...

فرشتگان، زمین و زمان شهادت می دهند ۲۷۵...

* اعتراف

مشرکان در قیامت باید شرکاء را معرفی کنند ۳۳۷...

* حساب در قیامت

عدالت در مجازات ۱۲۳...

پاداش کیفر بر اساس عمل ۱۲۳...

- روز قیامت عذر پذیرفته نیست ۱۴۴، ۱۴۷...
 مجازات مستکبران عکس العملی مناسب اعمال آنها ۱۹۰...
 تکیه روی بدترین اعمال آنها ۲۸۳...
 مجازات بدتر از عمل ۲۸۴...
 هر کس مطابق عملش مجازات می شود ۳۲۸...
 حساب غیر خدا پرستان با خداست ۳۷۷...
 موازنه بین «عمل» و «پاداش» ۴۲۸...
 «بدی» مجازاتی همانند دارد ۴۹۰...
 کیفر بدی به اندازه خودش ۴۹۰...

(بهشت)

* حقیقت بهشت

- منظور از درهای بهشت و جهنم؟ ۱۹۴...
 شرح نعمت های بهشتی در بیان نمی گنجد ۴۲۸...

* نعمت های مادی

- فضل بی انتها و عمل صالح ۱۲۳...
 نعمت های مادی و معنوی در بهشت ۲۹۱...

* نعمت های معنوی

- فضل بی انتها و عمل صالح ۱۲۳...
 نعمت های مادی و معنوی در بهشت ۲۹۱...

* بهشتیان

- پاداش مؤمنان صالح العمل ۲۳۶...
 میهمانان خدا در بهشت ۲۹۱...
 پاداش مؤمنان و عذاب کافران ۴۵۲...

(جهنم)

- جهنم جایگاه متکبران ۱۹۳...
 از هفت در جهنم وارد شوید ۱۹۴...

* حقیقت جهنم

- منظور از درهای بهشت و جهنم؟ ۱۹۴...
 درهای دوزخ در سخن امیرمؤمنان(علیه السلام)؟ ۱۹۴...
 درباره عذاب ظالمین ۴۲۷...

* کیفرهای روحی

- مجازات اخروی کفار ۳۰...
 مجازات های روحی دوزخیان ۱۹۰...
 مجازات استیصال ۱۹۹...
 مجازات کسانی که از آیات الهی باز می دارند ۲۷۴...
 مجازات دردناک دشمنان ۲۸۳...
 گوشه هائی از مجازات ستمگران ۴۹۹...

* کیفرهای جسمی

- مجازات اخروی کفار ۳۰...
 مسرفان اصحاب آتشند ۱۲۸...
 کافران را با غل و زنجیر به طرف دوزخ می کشند ۱۸۹...
 مجازات کسانی که از آیات الهی باز می دارند ۲۷۴...
 مجازات دردناک دشمنان ۲۸۳...
 کیفر جاودانی دشمنان خدا ۲۸۴...
 مجازات کسانی که با خدا مخاصمه و مجاهده می کنند ۴۱۳...
 گوشه هائی از مجازات ستمگران ۴۹۹...
 عرضه ظالمان بر آتش ۵۰۰...

* دوزخیان

- مجازات اخروی کفار ۳۰...
 تقاضای کفار در دوزخ ۵۵، ۵۹، ۲۷۸ ...
 دعاهاى دور از اجابت ۶۱...
 مجازة ضعفاء و مستکبران بر دوزخ ۱۳۸...
 تقاضای دوزخیان از مأموران دوزخ ۱۴۰...
 جزای منکران خدا ۱۷۲...
 دشمنان خدا در دوزخ ۲۶۴...
 مجازات کسانی که از آیات الهی باز می دارند ۲۷۴...
 پاداش مؤمنان و عذاب کافران ۴۵۲...
 مجازات ستمگران در دنیا و آخرت ۴۹۵...

متفرقات

- چرا مکه را «امّ القری» نامیدند ۳۷۹...
چرا گروهی مرفه ولی طغیانگرند؟ ۴۵۷...
آیا تهیدستان باید دست و پا نکنند؟ ۴۵۸...
جنبندگان در قیامت محشور می شوند؟ ۴۶۲...

(فهرست احادیث)

الف

- إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٌ، ٤٩٢...
 إِذَا وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى أَحَدِكُمْ، ٣٠٧...
 إِقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ٤٤٧...
 إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ، ٤٧٠...
 إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ، ٤٧١...
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ
 شَتَّى، ٤٣٥...
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ، ٢٣٨...
 إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثَ الدُّنْيَا، ٤٢٣...
 إِنَّ النَّبِيَّ لَا تَكُونُ لَهُ خَائِنَةٌ الْأَعْيُنِ، ٨١...
 إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ، ١٣٥...
 إِنَّ جَهَنَّمَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابَ، ١٩٤...
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، ٤٦٧...
 إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي، ٥١٤...
 إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً، ١٦٥...
 إِنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، ٤٩...
 إِنَّهُ سُئِلَ أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ ادْعُونِي، ١٦٩...
 إِنَّهُ لَيْسَ فِي أَخْبَارِهِ عَمَّا مَضَى بَاطِلٌ، ٣١٨...
 إِنَّهُ مَا مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا، ٤٨٧...
 إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا، ٣٠٦...

- إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ، ٣٧...
 أَدَّبَ اللَّهُ نَبِيَّهُ فَقَالَ، ٣٠٥...
 أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ، ١٦٧...
 أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأْيُهُمْ افْتَدَيْتُمْ
 إِهْتَدَيْتُمْ، ٤٤٦...
 افْتَدَرُونَ الْإِسْتِكْبَارَ مَا هُوَ؟، ١٣٩...
 الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ، ١٣٣...
 الْغَشِيَةُ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ
 اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، ٥٢٧...
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْءِ، ٨٠...
 النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ، ٤٤٧...
 الْيَوْمَ يَوْمُ الرَّحْمَةِ، ٣٠١...
 الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، ٣٠١...
 أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ
 مَوَدَّتَهُمْ، ٤٣٤...
 أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ
 لَكَ، ٣٥٧...

ب

- بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا أَسْوَدَ، ٢٠٣...

- بُعِثْتُ عَلَى أَثَرِ ثَمَانِيَةِ آلَافِ نَبِيٍّ، ٢٠١...
 بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَاطَرَةَ النَّاسِ، ٣٥...

ت

تأمل الرئيقَ وما فيه من المنفعة، ٣٦١...
التقيُّ من ديني ودين آبائي، ١٠٤...

ث

ثلاث منجيات، وثلاث مهلكات، ٤١١...

ح

الحسنة التقيُّ والسَّيئة الإذاعة، ٢٩٩...
الحواميم تاج القرآن، ١٧...
الحواميم ريحان القرآن، ١٨...
الحواميم سبع وأبواب جهنم سبع، ١٨...

خ

خلق الله عز وجل مائة ألف نبي، ٢٠٠...
خير آية في كتاب الله هذه الآية، ٤٦٥...

د

الدُّعاء هو العبادة، ١٦٤...

ذ

ذلك في الدنيا قبل يوم القيامة، ١٣٥...

ش

الْشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجِبَتْ لَهُ النَّارُ، ٤٥٣...

ص

الصِّدِّيقُونَ ثَلَاثَةٌ «حَبِيبُ النَّجَارِ»، ١٠٥...

ف

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي، ٤٣٩...

ق

قَدْ قَالَهَا نَاسٌ، ثُمَّ كَفَرَ أَكْثَرُهُمْ، ٢٨٩...
قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ، ٢٩٠...

ک

كَانَ النَّبِيُّ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، ٥٢٨...
كَانَ جَبْرِئِيلُ إِذَا أَتَى النَّبِيَّ، ٥٢٧...
كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ، ٣٩٣...

ل

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، ٣١٢...

- لاَظْهَرَ كَالْمُشَاوَرَةِ وَالِاسْتِشَارَةِ، ٤٨٩...
 لِكُلِّ شَيْءٍ لُبَابٌ وَلُبَابُ الْقُرْآنِ، ١٧...

م

- مَا تَقُولُ فِي رَجُلَيْنِ دَخَلَا الْمَسْجِدَ، ١٦٤...
 مَا جَاءَ بِكَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ؟، ٣٤٧...
 مَا عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَنَّ جَبْرَائِلَ، ٥٢٨...
 مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ نِعْمَةً، ٤٧٠...
 مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ، ١٦٥...
 مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ، ٢٧٥...
 مَا وَحَدَهُ مَنْ كَيْفَهُ، ٣٩٣...
 مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، ٤٤٦...
 الْمُفَوَّضُ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ فِي رَاحَةِ الْأَبَدِ، ١٣٣...
 مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، ٣٥٧...

- مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعُ الْمَرَاءَ، ٣٦...
 مَنْ قَرَأَ حَمَّ السَّجْدَةِ أُغْطِيَ، ٢٢٢...
 مَنْ قَرَأَ حَمَّ السَّجْدَةِ كَانَتْ لَهُ نُورًا، ٢٢٢...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ حَمِّ الْمُؤْمِنِ لَمْ يَبْقَ، ١٨...
 مَنْ قَرَأَ سُورَةَ حَمِّ عَسَقٍ، ٣٦٦...
 مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا، ٤٢٣...
 مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ
 شَهِيدًا، ٤٣٧...
 مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ، ٤٨٥...
 مَنْ مَنَعَ قَبْرًا مِنَ الزَّكَاةِ، ٢٣٨...

ن

نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) خَاصَّةً، ٢٧٤...
 نَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا، ٣٤٥...

و

وَأَنْعِظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا، ٢٥٦...
 وَاللَّهُ مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ، ٤٨١...
 وَأَيْنُمُ اللَّهُ! مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ، ٣٣٠...
 وَقَدْ قُلْتُمْ «رَبَّنَا اللَّهُ» فَاسْتَقِيمُوا، ٢٨٨...
 وَلَقَدْ قَرَأَ اللَّهُ بِهِ (صلى الله عليه وآله) مِنْ لَدُنْ، ٥٣٢...
 وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينُ تَنْزِلِ بِهِمُ النَّعْمُ، ٣٣٠...

وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ، ٣٩٠...
 وَهَلْ تَكْبُ النَّاسُ عَلَى مَنَاجِرِهِمْ، ٤٢٢...

هـ

هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنُ، ٤٦٣...
 هَلْ يَجْبَرُ (اللَّهُ) عِبَادَةً عَلَى الْمَعَاصِي، ٣٢٩...
 هِيَ وَاللَّهُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، ٢٨٩...

ی

يَا عَلِيُّ كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ
 عَشْرَةً، ٢٣٧...

یا عَلٰی! مَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُّصِیْبَةٍ، ۴۶۶...

یَنْبَغِیْ لِلْمُؤْمِنِ اَنْ یَّخَافَ اللّٰهَ خَوْفًا، ۲۷۱...

(فهرست اعلام)

- آدم (علیه السلام)، ۴۵، ۱۸۲، ۲۰۲، ۳۷۱
 ابا عبد شمس، ۲۲۵
 ابراهیم (علیه السلام)، ۳۳، ۳۴، ۴۶، ۱۰۵،
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۴۱، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،
 ۴۰۲، ۴۰۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۳۴
 ابن ابی العوجاء، ۳۴۷
 ابن جریر طبری، ۴۳۵
 ابن حجر، ۱۰۶، ۴۳۴
 ابن عباس، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۱۰۳، ۱۶۳،
 ۲۴۶، ۴۳۴، ۴۴۷، ۴۵۶، ۵۲۸
 ابن منظور، ۱۶۰، ۱۷۵، ۳۲۵
 ابو جهل، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۱۶
 ابو حنیفه، ۳۱۲
 ابوذر، ۲۰۱
 ابو سفیان، ۳۰۱
 ابوطالب، ۱۶، ۱۰۵
 ابی امامه باهلی، ۴۳۵
 احمد حنبل، ۳۱۲
 ادريس (علیه السلام)، ۲۰۲
 ارمیا (علیه السلام)، ۲۰۲
 اسحاق (علیه السلام)، ۲۰۲، ۵۱۶
 اسماعیل (علیه السلام)، ۲۰۲، ۵۱۴، ۵۱۶
 اشموئیل (علیه السلام)، ۲۰۲
 الیاس (علیه السلام)، ۲۰۲

الیسع (علیه السلام)، ۲۰۲

امام باقر (علیه السلام)، ۱۶۵، ۱۶۶، ۳۱۸، ۴۸۵

امام حسین (علیه السلام)، ۱۴۶، ۳۵۷، ۳۶۱

۴۴۸

امام سجاد (علیه السلام)، ۱۹۹، ۴۳۴، ۴۳۶

۴۶۶

امام صادق (جعفر بن محمد) (علیه السلام)،

۱۸، ۲۱، ۳۵، ۴۸، ۸۰، ۱۰۴، ۱۱۰،

۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،

۱۶۹، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۷۲،

۲۷۴، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۶۰، ۳۶۶،

۳۷۰، ۴۰۷، ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۷۱، ۵۲۷،

۵۲۸

امیرمؤمنان (علیه السلام)، ۱۶، ۳۶، ۱۳۲، ۱۳۳،

۱۳۹، ۱۹۴، ۲۵۶، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۴۵،

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۲۳،

۴۳۴، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۸۹، ۵۳۲

انس بن مالک، ۲۰۱

ایوب (علیه السلام)، ۲۰۲، ۵۱۶

بخاری، ۱۳۵، ۴۴۷

برسویی، ۲۰۱

بلال حبشی، ۲۹۸

بیهقی، ۱۸، ۲۲۲، ۴۵۵

جوهری، ۱۷۳

جویر، ۴۷۲

حاکم حسکانی، ۴۳۵

- حزبیل، ۱۰۲
 حزقیل، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶
 حفص بن غیاث، ۴۸
 حمزه، ۳۱۶
 حوا، ۱۸۲
 خضر(علیه السلام)، ۲۰۲
 خلیل بن مره، ۲۲۲
 داود(علیه السلام)، ۲۰۲، ۵۱۶
 دجال، ۱۶۰، ۱۶۱
 ذلفاء، ۴۷۲
 ذوالکفل(علیه السلام)، ۲۰۲
 راغب، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۳
 ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۸۴
 ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۴۰۵، ۴۲۱
 ۴۴۷، ۴۶۰، ۴۸۶، ۵۱۵، ۵۳۰
 زکریا(علیه السلام)، ۲۰۲، ۵۱۶
 زلیخا، ۱۵۶
 زمخشری، ۱۰، ۳۱۸، ۳۸۵، ۴۳۶
 ۴۷۹
 سعید بن جبیر، ۴۳۴، ۴۳۵
 سلیمان(علیه السلام)، ۴۶، ۹۰، ۲۰۲، ۵۱۶
 سید قطب، ۱۰، ۱۴۵
 شافعی، ۳۱۲، ۴۴۰، ۴۴۵
 شعیب(علیه السلام)، ۲۰۲، ۴۰۱
 صالح(علیه السلام)، ۲۰۲، ۲۶۲، ۴۰۱
 صدوق، ۲۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۴۴۴
 ۵۲۷

- طبرسی، ۱۰، ۱۳۵، ۱۶۹، ۲۰۳،
 ۲۰۷، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۵،
 ۴۳۵، ۵۳۰
 طیار (حمزة بن محمد)، ۳۵
 عبد الکریم، ۳۴۷
 عتبۀ بن ربیعہ، ۲۵۱
 عزیر، ۲۰۲
 عزیز مصر، ۱۵۶
 علامه طباطبائی، ۱۰، ۳۶۸
 علی (علیه السلام)، ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۹۴، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۲۳۷، ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۸۸، ۳۰۷،
 ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۹۰، ۳۹۳،
 ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۲،
 ۴۴۸، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۳،
 ۴۸۹، ۵۱۵، ۵۳۲
 علی بن ابراهیم، ۱۰۲، ۱۲۰، ۲۴۲،
 ۲۷۲، ۳۰۵، ۴۰۷، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۸۶،
 ۴۹۷، ۵۰۲
 علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ۲۰۰،
 ۲۸۹، ۳۲۹
 عمار یاسر، ۳۱۶
 عمر بن شعیب، ۴۳۵
 عیسی (علیه السلام)، ۴۶، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۰۲،
 ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۵۱۶
 فخر رازی، ۱۰، ۳۰، ۴۷، ۱۵۷، ۲۶۳،
 ۲۷۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۸۵،
 ۴۰۴، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱،
 ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۷۸، ۵۳۰

فرعون، ۱۵، ۱۶، ۳۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹

۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۱، ۲۱۳

قارون، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۹۲، ۲۱۲

۳۴۲

کُمیت، ۴۳۶

لوط (علیه السلام)، ۲۰۲

مالک، ۳۱۲

مجلسی، ۳۳، ۳۹، ۱۹۴، ۲۰۱، ۵۳۵

محمد (صلی الله علیه وآله)، ۲۴، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۰۲

۲۷۴، ۲۸۵، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۵۲

مراغی، ۱۰، ۲۷۰، ۲۸۲، ۳۳۷، ۴۱۷

۵۳۰

مسلم، ۱۳۵، ۴۴۷

مسیح (علیه السلام)، ۱۶۰، ۱۶۱، ۵۳۴

مفضل، ۳۶۰

موسی (علیه السلام)، ۱۵، ۱۶، ۳۴، ۴۶، ۸۹

۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷

۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳

۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۲

۱۴۸، ۱۵۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۶۶

۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱

۴۰۲، ۴۱۴، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳

مؤمن آل فرعون، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۸۹

٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣،
 ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١١٢، ١١٦، ١١٧،
 ١٢١، ١٢٢، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٢،
 ١٣٣، ١٣٨، ١٤٣
 مؤمن آل یس، ١٠٥
 نمرود، ٣٤
 نوح(علیه السلام)، ٤٥، ٢٠١، ٢٠٢، ٣٦٥،
 ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٤٦، ٥١٣،
 ٥١٦
 ولید، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧
 ولید بن مغیره، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٥١
 هارون، ٢٠٢، ٥١٦
 هامان، ٨٨، ٨٩، ٩١، ١١٧، ١١٨،
 ١٢٠
 هود(علیه السلام)، ٢٠٢، ٢٥٤
 یحیی(علیه السلام)، ٢٠٢
 یعقوب(علیه السلام)، ٢٠٢، ٣٤١، ٥١٦
 یوسف(علیه السلام)، ٤٦، ١١٢، ١١٣، ١١٤،
 ١٢٧، ١٥٦، ٢٠٢، ٣٠٢، ٣٤١
 یوشع، ٢٠٢
 یونس(علیه السلام)، ٢٠٢، ٥١٦

(فهرست کتب)

احتجاج، ۱۶۹

اصول کافی، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،
۲۷۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۴۲۳، ۴۶۷، ۴۷۱،

۴۸۴

الغدیر، ۱۶

المیزان، ۱۰، ۷۴، ۹۴، ۱۶۶، ۱۷۱،
۳۱۸، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۶۹،

۳۸۷، ۴۱۵، ۴۶۸

امالی صدوق، ۱۰۲، ۱۰۶، ۲۰۰

بحار الانوار، ۳۳، ۳۶، ۴۸، ۴۹، ۱۲۰،
۱۳۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۲۷، ۳۰۲، ۳۲۹،

۳۶۱، ۴۷۰، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۵،

۵۳۶

تفسیر ابو الفتوح، ۱۰، ۲۳۶

تفسیر صافی، ۱۰، ۸۰، ۱۵۷، ۱۶۹،

۱۸۹، ۴۴۷، ۴۷۸

تفسیر علی بن ابراهیم، ۱۰۲، ۱۲۰،

۲۴۲، ۲۷۲، ۳۰۵، ۴۰۷، ۴۶۴، ۴۶۷،

۴۸۶، ۴۹۷، ۵۰۲

تفسیر قرطبی، ۱۰، ۲۷۰، ۳۷۰

تفسیر کبیر فخر رازی، ۱۵۷، ۲۶۳،

۳۲۲، ۳۲۳، ۳۸۵، ۴۰۴، ۵۳۰

تفسیر کشاف، ۱۰، ۱۵۷

تفسیر مراغی، ۱۰، ۲۷۰، ۲۸۲، ۳۳۷،

۴۱۷، ۵۳۰

تفسير نمونه، ٣، ١١، ١٤٢، ١٤٨،
١٦٤، ١٦٦، ١٧٦، ١٨٤، ٣٢٧، ٣٣٨،
٤٨٠

تفسير نور الثقلين، ١٠، ١١٠، ١٣٩،
١٦٩، ٣٦٦

تورات، ٨٩

ثواب الاعمال، ٣٦٦

خصال، ٣٠٧

درّ المشور، ١٣٥، ٤٥٥، ٤٦٥

رجال كشى، ٣٦

روح البيان، ٢٠١، ٢٧٠، ٢٩٠، ٣٤٨،

٤٨١، ٤٩٥

روح القدس، ٦٩، ٥١٤، ٥٣١، ٥٣٥

روح المعانى، ١٠، ١٨، ١٥٧، ١٧١،

١٨٩، ٢٢٢، ٢٨٢، ٣٠٧، ٣٤١، ٤١٦،

٤٤١، ٤٤٣، ٤٤٥، ٤٦٥، ٤٩٥، ٥٣٧

سفينة البحار، ١٣٤، ٢٧٦، ٤٦٤

صحيح بخارى، ٢٧٠

صحيح ترمذى، ٢٧٠

صحيح مسلم، ١٣٥، ٢٧٠

صواعق (ابن حجر)، ١٠٦، ٤٣٤

عيون اخبار الرضا، ٣٢٩

فى ظلال القرآن، ١٠، ٥١٥

كتاب مقدس، ١٦١

لئالى الاخبار، ٢٧٤

لسان العرب، ١٦٠، ١٧٣، ١٧٥، ٢٧٨،

٣٢٥، ٤٠٢، ٤٢١

مجمع البيان، ١٠، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٢،

٧٤، ٧٦، ١٠٤، ١٣٠، ١٣٦، ١٥٧، ١٦٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٩٤، ٢٠٠، ٢٠٣،

٢٢٢، ٢٥٧، ٢٧١، ٢٨٩، ٣٠٠، ٣١٨،

٣٢٢، ٣٣٦، ٣٤١، ٣٦٦، ٣٨٣، ٣٨٥،

٤١١، ٤٢٣، ٤٢٥، ٤٣٦، ٤٤٧، ٤٤٨،

٤٥٣، ٤٦٥، ٤٧٨، ٤٩٣، ٥٣٠

محاسن برقی، ١٣٣

مصباح شیخ، ١٣٩

معانی الاخبار، ٢١، ١١٠، ١٦٩

مفردات راغب، ١٣٠، ٢٥٨، ٢٧٨،

٣٩٥، ٤٠٢، ٤١٦

مکارم الاخلاق، ١٦٦

نهج البلاغه، ١٣٢، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٨٨،

٢٨٩، ٣٣٠، ٣٤٦، ٣٥٧، ٣٩٠، ٣٩٣،

٤٧٠، ٥٣٢، ٥٣٥

وسائل الشیعه، ٢٣٧، ٢٣٨، ٣١٢،

٣٢٩، ٤٨٩

(فهرست ازمنه و امکنه)

احقاف، ۲۵۴

انطاکیه، ۱۰۵

بدر، ۱۹۷، ۳۵۳، ۴۱۳

جزیره عربستان (جزیره عرب)،

۲۵۴، ۳۵۲، ۳۸۰، ۴۰۵

حجاز، ۳۱، ۴۰۵

حجر اسماعیل، ۲۲۵

حضر موت، ۲۵۴

روم، ۵۱۴

شام، ۲۶۰، ۴۳۶

شامات، ۳۱

عراق، ۳۱

غدیر، ۱۳۹

کربلاء، ۱۴۵، ۱۴۶، ۴۶۶

کعبه، ۲۷۰، ۳۷۹

مدینه، ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۴، ۲۴۲

۲۶۰، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۴۸، ۴۷۲، ۴۸۸

مصر، ۳۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳

۱۰۸، ۱۲۷، ۱۵۶

مکه، ۱۳، ۱۶، ۳۰، ۸۵، ۲۱۱، ۲۱۹

۲۳۴، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۲۲

۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹

۴۱۴، ۴۸۳، ۴۸۸

نجف، ۸۱

وادی القرى، ۲۶۰

یمامه، ۲۲۵، ۴۷۲

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

اصحاب ردّه، ۲۳۵

اصحاب صفه، ۴۵۵، ۴۷۲

بنی اسد، ۲۳۵

بنی اسرائیل، ۹۲، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۸، ۲۰۰،

۲۰۱، ۲۰۲، ۵۱۶

بنی ثقیف، ۲۷۰

بنی طیّ، ۲۳۵

ثنویین، ۳۹

دهریین، ۳۹

غطفان، ۲۳۵

قریش، ۲۲۶، ۲۷۰، ۳۰۱، ۴۳۱

قوم ثمود، ۲۹، ۳۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۲۱،

۲۲۶، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰،

۲۶۱، ۲۶۳، ۲۸۲

قوم عاد، ۲۹، ۳۱، ۸۶، ۱۰۷، ۱۰۸،

۲۲۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶،

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۲

قوم نوح، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۱۰۷، ۱۰۸،

نصاری، ۳۹، ۵۳۵

یهود، ۳۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۳۲۷، ۴۰۹،

۴۱۴، ۴۵۵، ۵۱۱، ۵۳۵

(فهرست اشعار)

آنچه تغیر نپذیرد اوست ۱۷۸...

در چشم این سیاه دلان، صبح کاذب است ...، ۲۳۱

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را؟ ...، ۳۵۸

می برد هر جا که خاطرخواه اوست ۲۰۵...

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً ۴۳۶...

یا راکباً قَفْ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنِي ...، ۴۴۰

(کلمات معنی شده در این جلد)

- «أَزْفَهُ» ۷۸...
 «إِبْكَارٍ» ۱۵۱...
 «اسْتَقَامُوا» ۲۸۸...
 «اسْتَوَى» ۲۴۶...
 «اعلام» ۴۷۵...
 «أَغْلَالٌ» ۱۸۹...
 «اقتراف» ۴۴۷...
 «اقوات» ۲۴۳...
 «التَّنَادُ» ۱۰۹...
 «امّ القرى» ۳۷۹...
 «أنعام» ۲۰۵...
 «إِهْتَرَتْ» ۳۱۳...
 «ایام نحسات» ۲۵۶...
 «أَخَذَ» ۸۶...
 «أَرْدَاكُمْ» ۲۷۰...
 «أَشْهَادٌ» ۱۴۳...
 «أُعْجِمِي» ۳۲۴...
 «أَكْمَامٌ» ۳۳۶...
 «أَكِنَّهُ» ۲۳۰...
 «باطل» ۳۱۸...
 «بَغَى» ۴۰۵...
 «بناء» ۱۷۵...
 «تَبَابٌ» ۱۱۸...
 «تَبَعًا» ۱۳۹...

«تَفَرُّحُونَ» ۱۹۲...

«تَفْوِیضُ» ۱۳۴...

«تَقَلُّبُ» ۲۸...

«تَقِیْهِ» ۱۰۳...

«تَمَرَحُونَ» ۱۹۳...

«جَارِیَةُ» ۴۷۵...

«جَانِبُ» ۳۴۴...

«جِدَالُ» ۳۲...

«جُلُودُ» ۲۶۷...

«جَوَارُ» ۴۷۵...

«حَاقُ» ۱۳۰...

«حَرَثُ» ۴۲۱...

«حَسَنَةٌ» ۲۹۹...

«خَاشِعَةٌ» ۳۱۳...

«خَزَنَةُ» ۱۴۰...

«خِصْمَتُ» ۳۳...

«دَابَّةُ» ۴۶۲...

«دَاخِرُ» ۱۶۴...

«دَابُ» ۱۰۸...

«دَعَاءُ» ۳۴۱...

«ذَاتُ» ۴۵۱...

«رَبَّتُ» ۳۱۳...

«رَوْضَاتُ» ۴۲۷...

«سَلَاسِلُ» ۱۸۹...

- «سَيِّئُهُ» ۲۹۹...
- «شَرَخَ» ۴۰۲...
- «شُكُور» ۴۷۷...
- «شُورَى» ۴۸۶...
- «صَاعِقَه» ۲۵۷...
- «صَبَّار» ۴۷۷...
- «صَرَحَ» ۱۱۸...
- «صَرَصَرُ» ۲۵۶...
- «ضَلُّوا» ۱۹۱...
- «طَرَفَ» ۵۰۰...
- «طَرَفِ خَفِیٍّ» ۵۰۱...
- «طَوَّعاً أَوْ كَرْهًا» ۲۴۶...
- «طَوَّلَ» ۲۲...
- «طَّيِّبَات» ۱۷۷...
- «ظَالِمِينَ» ۴۲۶...
- «ظَنَ» ۳۳۸...
- «ظَنُّوا» ۳۳۸...
- «عَرَشَ» ۴۷...
- «عَرِضَ» ۳۴۴...
- «عَزَمَ» ۴۹۶...
- «عَشَى» ۱۳۱...
- «عَشِیٍّ» ۱۵۱...
- «عَقِیمَ» ۵۱۰...
- «عَمِیٍّ» ۳۲۵...
- «غَافِرَ» ۲۳...
- «غِیْثَ» ۴۶۰...
- «فَوَاحِشَ» ۴۸۴...
- «فَنَوُطُ» ۳۴۱...
- «فَيَضُنَّا» ۲۷۹...

- «کَاطِمٌ» ۷۹...
 «کِبَائِرٌ» ۴۸۳...
 «کَبِرٌ» ۱۵۵...
 «لَطِیفٌ» ۴۱۹...
 «مَثْوًی» ۲۷۸...
 «مَحْیِصٌ» ۳۳۸...
 «مَحِیصٌ» ۴۷۹...
 «مَخَاصِمُهُ» ۳۲...
 «مَرَاءٌ» ۳۲...
 «مُرِیْبٌ» ۳۲۷...
 «مَرِیْهٌ» ۳۳...
 «مَعْجَزِیْنٌ» ۴۶۹...
 «مَقَالِیْدٌ» ۳۹۱...
 «مَقْتٌ» ۵۳...
 «مَمْنُونٌ» ۲۳۶...
 «مَنُونٌ» ۲۳۶...
 «مِیزَانٌ» ۴۱۵...
 «نَا» ۳۴۴...
 «نُزْلٌ» ۲۹۴...
 «نَصِیرٌ» ۳۸۳...
 «وَحِیٌ» ۵۱۵...
 «وَلِیٌّ» ۳۸۳...
 «یَتُّوسٌ» ۳۴۱...
 «یَتَفَطَّرُنَّ» ۳۷۲...
 «یُجَادِلُ» ۲۷...
 «یُزَوِّجُهُمْ» ۵۰۹...
 «یَسْأَلُونُ» ۳۱۱...
 «یَسْتَعْنِبُونَ» ۲۷۸...
 «یُسْجَرُونَ» ۱۸۹...

- ۱۸۹... «يُسْحَبُونَ»
 ۳۱۵... «يُلْحَدُونَ»
 ۴۵۱... «يُمَح»
 ۴۹۰... «يَتَصَرُّونَ»
 ۲۶۵... «يُوزَعُونَ»
 ۷۱... «يوم التلاق»
 ۱۰۹... «يوم التناد»
 ۳۸۱... «يَوْمُ الْجَمْع»
 ۵۰۹... «يَهَبُ»
